

مسح بر عمامه و تیمم بعضی مسح بر عمامه را لازم میدانند و عدول تیمم را جایز نمی دانند و احوط
جمع است و تکرار مسح مستحب نمی باشد **هفتم** از واجبات وضوء ترتیب است پس مقدم
دارد شستن رو را بر دستها و دست راست را بر دست چپ و دست چپ را مسح
سر را بر پاها و مسح پای راست را بر پای چپ بنا بر اقوی اگر چه بعضی ترتیب را بر مسح
پاها لازم نمیدانند و اگر ترتیب را از هوس نماید بر میگردد و جزوی را که فراموش نموده
بجا می آورد تا ترتیب بعمل آید بشرطیکه موالات بعمل آید باید جمیع اعضائیکه بعد از ترتیب
بجا آورده اعاده نماید پس باید اعاده نماید آن جزو موخری را که او مقدم داشته
و عضو مقدمی را که او متأخر داشته چنانچه بعضی قائل شده اند یا کافی است اعاده موخر
را که مقدم داشته اظهر قول اخیر است پس اگر بعد از شستن رو فراموش کرد دست
چپ را اعاده می کند و میگذرد بنا بر مختار و اگر عمداً ترک کند ترتیب را عاصی است چنانچه
بعضی تصریح کرده اند و آیا بمجرد این فاسد می شود وضوء تا باید برگردد و ترتیب را بعد آورد
وضوئش صحیح است اقوی صحت است **هشتم** موالات است و در تفسیر آن خلاف است
و اظهر در نظر این است که عضو لاحق را قبل از جفاف جمیع اعضای سابقه قریبه یا بعیده
ترک نماند و وضوئش فاسد است خواه عمداً تاخیر کرده باشد یا سهواً و احوط مراعات متابعت
باین معنی که هر عضوی را که اکمال عضو اول بلا فاصله بشوید و ظاهر از کثیری از اصحاب این است
که جفاف وقتی مبطل است که در هوای معتدل بعمل آید و الا مبطل نیست و اگر در هوای
معتدل با آنکه موالات عرفیه بجا آورده جفاف حاصل شود بعضی وضو را باطل میدانند و عدم
بطلان خالی از قوت نیست و معتبر جفاف حسی است نه تقدیری اگر با تاخیر مفهوم وضوء حاصل

را بر جمیع عضو که در رسانیدن آب بمحل مسح بتکرار آب مجزی نیست و اگر نه مسح بر عضو
ممکن باشد و نه تکرار آب بجهة رسیدن آب تا آن مسح بر روی جبیره واجب است و اگر مسح
بر عضو ممکن نباشد لکن رسانیدن آب بتکرار آب بر تخفیف ممکن باشد جمعی از علما لازم می
دانند تکرار آب و مسح جبیره را مجزی نمی دانند و این قول خالی از قوة نیست لیکن احوط
جمع میانه تکرار آب و مسح بر جبیره است در صورتیکه مسح بر جبیره لازم باشد اگر ظاهر جبیره نجس
باشد بعضی بشستن اطراف آن اکتفا کرده اند و بعضی مسح بر آن بعد از گذاشتن چیز طاهری
بر او لازم می دانند و احوط مسح بر آن جبیره و شستن دست از نجاست بعد گذاشتن چیز
طاهری بر روی جبیره و بار دیگر مسح نمودن بر آن چیزی است و جبیره که در محل غسل
است در جائی که باید آن را مسح نمود بر آن کافی است و جریان آب بنحوی که اقل
مسح بعد آید و اگر اول مسح پس از اول غسل بعمل آورده اولی و در استحباب مسح
جبیره که در محل غسل است و اکتفا بشستن انتقال است احوط اول است و لیکن تا زایل خالی
از قوة نیست و بر فرض که باید همه آثار مسح خلل و فرج آن را لازم نیست مسح کند
اگر در محل مسح باشد استحباب انتقال و اگر جبیره زیاده از شکسته باشد بقدر یکه لابد منه
نیست چنانچه بعضی تصریح کرده اند و شرط نیست طهارت موضعیکه جبیره بر آن است
و جمعی گفته اند که اگر بر جمیع اعضا جبیره باشد همه را مسح می کند خالی از وجه نیست و اگر
بر موضع تیمم جبیره لهذا باشد بر روی آن مسح می نماید اگر کندن ممکن نباشد و غسل نیز مثل
وضو است در حکم جبیره و وجوب جبیره و مسح بر آن مختص بصورت عدم امکان به ...
نیست بلکه لازم است اگر چه تیمم ممکن باشد خواه محل شکسته و زخم مجرد از جبیره باشد و خواه

بسته

بسته باشد و خواه صدمت اصغر از او سر زند و خواه صدمت اکبر و احوط جمع میانه تیمم
و وضو یا غسل در صورتیکه محل خالی از جبیره باشد بلکه در صورتیکه بر روی زخم یا شکسته
باشد یا بالیه ... یا چسبانیده باشد و احوط جمع است مطلقا و کسیکه وضو با جبیره ساخته اما
کردنش جایز و اقتدا را باو میتوان کرد و کسیکه دایم البول است و مبطون که خود را
از خروج ریح و غایط ضبط نمی تواند کرد بنحویکه در همه وقت بقدر نماز خالی از نماز و نحو آن
باشد از برای هر نمازی وضوئی بسازد و اگر در آخر وقت فترة بجهة او باشد احوط تاخیر
صلوة است تا آخر وقت و اگر بجهة تقیه مسح بر خف کرد یا پای خود را بعوض شستن مسح
یا مسح بر جبیره نمود بجهة ضرورت بعد رفع شد اظهر صحت وضو و عدم لزوم اعاده است
لیکن اعاده احوط است و مستحب است گشودن چشم در حین وضو و خواندن ادعیه ماثوره

فصل در بیان غسل جنابت و کلام در آن در دو مقام است **اول** در جنابت و احکام
آن است **دوم** در کیفیت غسل **اول** هر آنکه کسی که جنب شده نمازش صحیح نیست الا
بعد از غسل پس غسل شرط صحت نماز است خواه نماز فریضه باشد خواه نافله الا نماز قضا
و فوت آنکه افضل شود غسل واجب می شود اما نماز میت پس غسل جنابت شرط
صحتش نیست و واجب نیز نباشد بلکه مستحب است و هم چنین شرط صحت طواف است خواه
واجب باشد و خواه مستحب و واجب نیز بجهة طواف واجب است چنانکه جماعتی
گفته اند و نفی خلاف در آن کرده اند و حرام است بر جنب مس کتابت قرآن بعض علما
کردن آن آن چیزی از بشره اگر چه غیر لف باشد و اگر مس با حایل مانع از وصول بشره باشد
حرام نیست و در ثبوت حرمة بعضیه نیست لیکن احوط ترک است و مس ...

بعضی حرام می‌دانسته و در آن تأمل است و مس همزه را نیز حرام می‌دانسته‌اند و اگر قرآن
بخط غیر متعارف نوشته شده مثل آنکه بحروف مقطعه یا برقوم هندسه بنویسند احوط
مس آن است با جنابت اگرچه حکم بحرمت مشکل است و آیات مکتوبه در قرآن
مثل آنچه بر دراهم نقش کنند یا در کتب علماء نوشته شود بعضی تأمل در
مس آن کرده‌اند و خالی از وجه نیست لیکن احوط ترک است بلکه حکم بحرمت دور
نیست و حرمت ثابت بلکه بعدم احتمال غیر و جنب و مس ورق قرآن حرام
و مس جلد جائز است مس کتاب تفسیر و احادیث و کتب فقه و توراة و انجیل و امثال
اینها اگرچه در آنها آیات قرآنیه باشد و مس آیات منسوخ التلاوت نیز جائز است
و اگرچه مس قرآن بر جنب واجب شود غسل بر او واجب و حرام است بر جنب
مکث در مساجد و اگر واجب شود غسل واجب و حرام است بر جنب که از جهت چیزی در مسجد
مطلق و بعضی حرام دانسته‌اند وضع را اگرچه خود در خارج مسجد باشد و آن احوط است
اگر نگوییم اقوی است بلکه احوط حرمت انداختن از خارج نیز می‌باشد و اما اخذ در برداشتن
چیزی از مسجد حرام نیست و مقتضی اخبار و کلام علمای اخیار این است که فرق نیست در جواز
اخذ میانه صورتیکه آن چیز از ملک او بوده باشد یا امانت یا نه منصرف نشده و در بر
داشتن یا نه مستلزم لبث باشد یا نه و اگر مستلزم لبث باشد در حکم بجواز لبث بجهت بر
داشتن آن چیز اشکال است و اگر واجب شود بر جنب وضع چیزی در مسجد غسل بر او واجب
می‌شود چنانچه تصریح کرده‌اند جماعتی و حرام است بر جنب گذر کردن در مسجد الحرام و
مسجد پیغمبر و اگر در جنب شود غسل واجب می‌شود و هم چنین است حکم مرد را که اجتیاز

گذر

گذر کردن در سایر مساجد جائز است و در راه رفتن در جانب مسجد نه بجهت اجتیاز جائز
نیست و در حرمت درنگ نمودن جنب در مشاهد مشرفه خلاف است و قول بجواز خالی
از قوتی نیست بحسب ادله الا آنکه احوط اجتناب است و حرام است بر جنب خواندن
سوره‌های عزایم که سجده واجب در آن است و اگر واجب شود خواندن یکی از آنها بعضی
از آنها غسل واجب است و قرائت بعضی از آنها را نیز حرام دانسته‌اند حتی بسم الله اگر
مشترک باشد میانه آنها و غیر آنها بقصد حرام دانسته‌اند و اگر بغیر قصد آنها باشد باکی نیست چنانچه
ظاهر می‌شود از ایشان و در خواندن بعضی از کلمه تامه شروع کرد و در اثنای کلمه سکوت عارض
می‌شود بعضی قطع بحرمت کرده‌اند و در جواز خواندن غیر سوره عزایم از قرآن خلاف است و
معتمد جواز آن است و اقوی آن است که غسل واجب بغیره است پس تا مشروط بالطهاره
مثل نماز واجب نشود واجب نمی‌شود بلکه اگر در این حال بعمل آورد مستحب خواهد بود لیکن
است از واجب و اکتفا بآن میشود و اما جنابت پس بدانکه حاصل می‌شود به دو چیز اول
خروج منی از قبل مرد و زن خواه در خواب و خواه در بیداری و شرط نیست در آن شهوت
و جستن و اگر در خواب دید که محتلم شده و منی خارج نشده و در بیداری چیزی ندید بر او غسل
نیست و انتقال منی از محل یا عدم خروج از جمله موجب غسل نیست و در وجوب غسل
در صورت علم باین است که آنچه خارج منی است و با اشتباه بعضی غسل را واجب
دانسته‌اند باین علامات که فتور بدن و شهوت و جستن که با آنها بعضی اعتبار بوی نیز کرده‌اند
با آنکه بوی منی مثل خمیر مایه تر و شکوفه خرما بوده باشد و مقتضای قواعد عدم وجوب است و غسل
احوط است با شکستن و ضعف حتی دوم ادخال حشفه است در دبر یا قبل زن خواه از

و نیة رفع حدث و مباح بودن آن عبادتی که موقوف بغسل است واجب نیست مجملا آنچه در نیة
وضوء واجب بود در این جا نیز واجب است و آنچه واجب بود در آنجا نیز واجب نیست و در غسل
نیت تعیین آنکه این غسل از جهة جنابت یا حیض است مثلا پس بدون تعیین سبب
غسل اگر نیة کند غسل او صحیح است از آنکه مستحاضه است و خون از او می آید و هرکه
غسل او حدث از او قطع نمیشود نیة رفع حدث نمی تواند کرد لکن نیت مباح بودن نماز مثلا
می تواند بود و کسی که سلس البول دارد مثلا اگر در بین غسل بول از او آید و احوط
این است که غسل را تمام کرده اعاده نماید پس وضوئی نیز بعمل آورد و اگر نیت رفع حدث
را واجب دانیم کسیکه جبیره میکند جزوی از بدن را نیة رفع حدث می کند و اگر نیة رفع حدث
اصغر نماید بعضی حکم کرده اند بعدم صحت غسل خواه عمدا باشد این نیة یا سهوا و اگر جنبی
نیة کرد آیا از اعضای وضو دفع میشود یا نه اظهر این است که نه و اگر حایض نیت مباح بودن
جماع کند بعضی حکم بصحة کرده اند و اگر نیة مباح کند چیزی که موقوف است بر غسل مثل نماز
و طواف و خواندن سورهای عزیمه غسلش صحیح است بلکه اگر نیة مباح بودن چیزی نماید
که غسل بجهة آن نه واجب باشد و نه سنت غسل صحیح نیست و واجب است که نیة مقارن
باشد و اگر مقارن شستن دست که بجهة غسل مستحب است بنماید یا مقارن مضمضه و استنشاق
نماید نیز صحیح است و تاخیر نیة از شستن سر جایز نیست و ممکن نیست ترتیب در غسل اعضا
نیست پس نیت را در نزد هر جزوی از عضو اول می توان کرد و با براجه و در غسل
نزد اول جزوی اگر داخل در آب می نماید نیة می نماید بنحویکه باقی اجزاء بدون مهلت
داخل در آب شود و اگر غسل با موالات بعمل آورد واجب است استدامة نیة تا آخر آن

بطن ام

الموالی

استدامة است در وضو گذشت و اگر موالات بجا نیاورد در وقت شستن جزوی که تاخیر انداخته باید نیة را
تجدید نماید اگر از نیت اول غافل شده باشد دوم شستن سر است سیم و چهارم شستن طرف راست
و چپ است و بهر حال واجب است شستن تمام بدن بنحوی که جزوی از آن نماند اگرچه قلیل باشد و صدق
عرفی در شستن تمام بدن کافی نیست بلکه هر جزوی از آن باید شسته شود بنا بر اقرب و احوط و هم
چنین کلام در اجزاء وضوء و شستن ظاهر بدن کافی است و شستن باطن ضرور نیست و در بعضی
ظاهر و باطن رجوع بعرف میشود و اگر شک شود در چیزی که آیا از ظاهر است یا باطن باید آن را
شست تا یقین بشستن ظاهر بهم رسد و پشت گوشها و زیر بغلها و پستانها و ناف و
میان پوستهای دست و گردن و گوشها آنها که بهم چسبیده و چروک خورده مجموع را باید شست
که اینها از ظاهر است و همچنین اگر آبله جای قرح یا دمل پوست بعضی از اجزای بر روی
بعضی افتاده باشد و چیزی بر جرح را واجب است شستن آنچه ظاهر است از بیرون و بعد از بیرون
پس آنچه پیش از این در زیر پوست و جلد بود در حال ظاهر شده و باید آن را شست و اگر
پوست مرده باشد و لرزان آن را آب رسانید کند و اگر بر پلک چشم کنده شود و آنچه
ظاهر شده و از دندان و کبود چشم باید اثر انگشت بنا بر احوط بلکه وجوب خالی از قوة نیست
اگر ضرری و حرجی لازم نیاید و چرک شستن ظاهر بدن لازم شد پس اگر جایی مثل انگشتر یا دست
بند یا خلخال برابر آن باشد باید آب بزیر آن رسیده شود و مستحب اگر در پشت گوش
یا زیر پستان یا نحو آن آب نرسد باید تخلیل کند و اگر برسد نه و اگر موی سر یا ریش مثلا
آب بزیر آن نرسد باید تخلیل کند و آب بزیر آن برسد پس اگر موقوف باشد در رسیدن
آب به زیر شکفتن موهای ... مثلا باید از انگشت بنه و اگر آب بزیر آن نرسد بدون

نشود پس شستن آن لازم نیست بنابر اظهر و اشهر لیکن مستحب است و حکم چرک زیر ناخن همان است
که در باب وضو گذشت و اگر نتوان آب بزیر آن جا رسانید داخل نمود باید آن را کند و اگر نتواند
و با امکان کندن و تخلیل محترز است و اگر نتواند آب رسانید بزیر جبایر اصلا باید غسل جبیره
ضروری منفق آبا عهده دل تیمم بشود و غسل ساقط می باشد و واجب است غسل و شستن آنچه ممکن است
احوط جمع میان هر دو است اگرچه غسل و شستن آن قدر که ممکن است در غایت قوت است و چنین
معلوم شد عدم وجوب شستن آن قدر که باطن بدن است پس واجب نیست شستن باطن
از دهان و دماغ و چشم و گوش و اما ظاهر از گوش می باشد باید آن را شست اگرچه باید بتخلید
نماید و سوراخی که در گوش و دماغ می باشد اگر اندرون آن سوراخ دیده نمی شود شستن آن
ضرور نیست لیکن احوط شستن است و اما اگر باطن آن دیده شود آن را باید شست با اشکال
و هم چنین اگر غیر آنها را از بدن سوراخ کنند و لازم نیست در غسل و شستن باطن فرج
خواه باکره باشد یا ثیبه و احوط شستن آن قدری است که ظاهر شود در وقت نشستن بجهت قضای
حاجت و شستن مو در غسل واجب نیست و اما اگر شستن بدن موقوف بر شستن مو باشد
واجب است شستن آن مو بنا بر مبالغه و شستن مو را بعضی مستحب دانسته اند و بنابر آن
نیست و اشکال نیست در عدم وجوب شستن جزوی که از بدن جدا کرده باشد اما آن
نیست بنا بر اظهر و اقوی و دوست و گوشتی که از بدن کنده شود و اخفاء باشد لیکن هنوز جدا
احوط شستن است و عدم وجوب خالی از قوت نیست خصوصا اگر مرده باشد و هم چنین است
اخشنه و با و استخوان اگر بیرون رفته از بدن اگر فرض بر شستن آن نیست احوط شستن
است و عدم وجوب خالی از قوت نیست و شبهه نیست در وجوب شستن موی که ظاهر ناخن

آب برد

موم

آن

اگرچه

اگرچه زیاده از حد عادت بوده باشد عدم وجوب شستن در غایت قوت است و شستن احوط است
و در جمیع آنچه گفتیم فرقی نیست میان غسل واجب و سنت و در تماسی و ترتیبی و جایز است
در غسل ترتیبی اکتفا نمودن قبل شستن که مستلزم شستن بعد آید اگرچه هیچ روغن مالیده باشد و در
اقل شستن رجوع بعرف می شود و بعضی علما از بعضی از اصحاب مستفاد می شود که اکتفا باجرای
حال ضرورت جایز است و مسئله محل اشکال است و احوط جمع میانه مسح نمودن
مثل روغن مالیدن بر اجزای آن با تیمم است در حال ضرورت اگرچه اکتفا به تیمم اقرب است
و اگر شک در حصول شستن کند اکتفا بآن جایز است و از واجبات غسل ترتیب است
میانه اعضا اگر غسل ترتیبی باشد پس باید ابتدا ای سر را بشوید و بعد از آن جانب راست
را و بعد از آن جانب چپ را و اگر ترتیب را ترک کند اکتفا بآن غسل نمی شود بلکه
باید اعاده کند بنحوی که ترتیب بعمل آید و اما بعد از ترک ترتیب غسل فاسد می شود
بآن معنی که باید غسل را از سر گیرد یا غسل فاسد نمی شود از اصل مطلقا یا آنکه غسل از اعضا
فاسدی شود اگر جزو اول آن را پس انداخته و سنت را مقدم داشته جزو بعد که پیش انداخته
کرده اقرب آخر است پس اگر جزو اول را انجا تاخیر کرده و بعد طرف چپ را شسته و بعد طرف
راست را غسل از اصل فاسد نمی شود پس باید آنرا از سر گیرد و اما در این حال اکتفا می شود در
شستن طرف راست بعد از شستن پس طرف چپ را دو مرتبه می شوید طرف راست را با آنکه
طرف راست را نیز دو مرتبه بشوید و شستن سابق اکتفا شود و در آن اشکال است
اقرب اول است و احوط ثانی است و اگر بعضی از عضوی بعد را قبل از عضو سابق بشوید مثل
آن است که کل آن را بشوید و در اینجا نیز سیم از عدم اکتفا بغسلی که ترتیب در آن بعمل

به رشته احوط واقرب وجوب ترتیب است واگر در آن حال بر حکمی نشود واحوط جمع میان تیمم
و یکی از دو غسل است اگرچه اقرب آنست که هر یک که خواهد بود واگر خواهد تخلیل کند و در غسل
ارتماسی آیا لازم است که در زیر آب بعضی آورد و باز در زیر و بیرون آمدن نیز میتوان
کرد معتمد اعتبار است و موالات در شستن اعضا در غسل شرط نیست مطلقا به هیچ یک
از معانی موالات که در وضو گذشت و موالات در خود هر یک از اجزا نیز شرط
نیست چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند پس اگر سر را در صبح بشوید و باقی بدن را در آخر روز
غسلش صحیح است اگر حدثی از او سر زده در اثنای موالات اگرچه واجب نیست لیکن سنت
است هم میان اعضا و هم میان اجزای اعضا و موالات عرفیه است واگر
بعضی را از هم جدا انداخت و موالات را ترک کرد پس اگر نیت سابقه باقی
بجوید بشستن جزء دور افتاده را مصرف بعضی نماید که شستن غسل می‌باشد حاجتی به تجدید نیت
والا لازم است بنا بر اقرب واگرچه موالات بالذات واجب نیست لیکن
هست که بالعرض واجب میشود مثل ضیق وقت عباده یا خوف نیافتن آب
و نیتکه خواهد غسل را تمام کند هیچ تکیه باید بعدول به تیمم نماید و واجب میشود موالات
ترک آن لازم داشته عدم قدرت بر غسل واجب را مثل آنکه مستحق سلس البول
و در آن قدر از زمان که او را مهلت داده که وسعت نماز دارد و خود مشغول غسل
و نماز شود پس باید موالات را ترک نکند و نحو کند و بعذر روشن آن نیز واجب میشود
در غسل جایز نبودن نه مکلف در جمیع افعال واجب و متوجه شدن غیر در جمیع
آن موجب دخل است واگر ضرورت داعی شود جایز است متوجه شدن غیر بلکه

واگر موقوف بر اجرت باشد لازم است دادن و منت را اگر کشد و استعانت بر حقیقت غسل مثل
ریختن آب مکروه است نه بحاضر کردن و گرم کردن و نحو آن و بسا هست که استعانت منتفی
در این حال مکروه نیست و بسیاری از احکام تولیت را در وضو ذکر کردیم و شرط است صحت
غسل آنکه آب آن پاک بوده باشد پس اگر نجس باشد غسل صحیح نیست خواه در حال
غسل عالم بنجاست آن باشد یا نه خواه پیش از آن عالم بوده باشد یا نه و در وضو نیز
چنین است و هم چنین باید آب مطلق باشد و غصبی نباشد و اما اگر جاهل بغصبیت باشد
صحیح است اگرچه مالک مستحق عوض منفعت و در وضو نیز چنین است و آیا شرط است
طهارت محل غسل یا نه در آن خلاف است اگر بنا بر آنست که شرط است که محل غسل
طاهر باشد پس جزئی از اعضا نجس باشد قبل از غسل غسلش صحیح نیست اگر از القصد غسل
و تطهیر با هم بشوید بلکه باید آن را دو مرتبه بشوید یک مرتبه بجهت غسل نجاسته مانع از رسیدن آب
باشد یا نه خواه در آب کثیر غسل کند یا قلیل خواه ارتماسی باشد یا ترتیبی خواه غسل
واجب باشد یا سنت و بعضی گفته‌اند که اگر بر بدنش نجاستی باشد و غسل کند غسلش صحیح است
پس اگر نجاست باین غسل بر طرف شود طهارت و الا از ازاله مسکینه و بعضی تعقیب دیگر داده‌اند
و اقرب قول دوم است پس شرط نیست طهارت محل غسل خواه ارتماسی باشد یا ترتیبی
به آب قلیل غسل نماید یا کثیر غسل واجب باشد یا مستحب بلکه یک شستن بجهت رفع حدث و خبث
کافی است پس اگر نجاست بیک شستن زایل میشود و زیاده بر آن لازم نیست و الا باید
دیگر می‌شوید و اگرچه بعد از اتمام غسل باشد و آیا آبیکه قصد رفع حدث و خبث با آن کرده
در بر اعضای طاهره استعمال میتوان کرد یا نه اقرب این است که اگر نجس نشده مثل آنکه آب

قلیل بود و قائل بنجاست غساله باشیم نمی‌توان نمود و الّا پس منع از آن انفعال است و احوط اجتناب است
بلکه احوط اشتراط طهارت محل غسل است قبل از شروع و بنا براین آیا شرط است قبل از
شروع در غسل یا کفایت می‌کند تطهیر قبل از شروع در شستن آن عضویکه میخواهد آن را بشوید بجهت
غسل انفعال است اقرب ثانی است و احوط اوّل است و اگر جاهل بنجاست محل غسل باشد و
بعد معلوم کند بنا براین قول ظاهر بطلان غسل است و اگر در اثنای غسل نجس شود باطل نمی‌شود
اگر چه طهارت محل را شرط دانیم بلکه واجب است بنا براین دو شستن یکی بجهت رفع حدث و
بنا بر مختار و امّا بنا بر قول اوّل در الحاق این انفعال است و احتمال عدم الحاق در غایت
قوت است و لیکن احوط الحاق است و اگر شک کند در شستن عضوی از اعضا پس اگر
شروع شستن در عضو دیگر نکرده باید آن مشکوک را بشوید و ظنّ نیستی کفایت نمی‌کند
مطلقا بلی اگر عادل خبر دهد که آنرا شسته اقرب این است که جایز است اعتماد بر آن
و احوط عدم اعتماد است و اگر کثیر الشک باشد در غسل مثل وضو التفات نکند
اگر در غیر کثیر الشک باشد نه در این غسل مثل وضو احوط التفات است و اگر کند در عضوی و حال آنکه
شروع بعضو بعد از آن کرده باید آن مشکوک را با ما بعد شستن بجا آورد و اگر شک کند
بعد از فراغ از جمیع اعضا اظهر عدم التفات بشک است مطلقا بلی اگر شک تعلق باشد
اخیر عدم التفات محل اشکال است و احوط بجا آوردن مشکوک است خواه عادة بموالات
باشد و مستحب است در غسل امور چند از آنجمله است کشیدن دست بر بدن و در وقت غسل خواه
باشد یا از تماسی هر غسلی که باشد و اگر آب به بشره بدن آن برسد و حاجب نباشد
المفصله و ظاهر این است که حاصل نمی‌شود این مستحب مگر بمالیدن دست با جای دیگر و از آنجمله

چهارم

مفصله

مفصله و استنشاق هر یک سه مرتبه و فرق میانه غسل واجب و مستحب و زن و مرد نیست و اگر
وقت مضیق از هر دو باشد باید بجا آوردن یکی یا کی بنیت و لیکن ابهام و متجه بایکی خلاف است اوّل
اولی است و بعضی گفته‌اند محلّ آنها بعد از شستن دستها است و اقرب این است که محلّ معینی
ندارد و اگر ترک کرد آنها را اعاده غسل مستحب نیست و مستحب است دعا در وقت غسل و در
تعیین آن اختلاف در اخبار و کلام علما اختیار است و بعضی این است که بسم الله می‌گوید و تحمید
و تسبیح میگوید و بعد از غسل می‌گوید اللّهم طهر قلبی و زک عملی و اجعل ما عندک خیرا لی اللّهم
اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و در بعضی دیگر اللّهم طهرنی و طهر قلبی و اشرح لی صدری
و اجعل علی لسانی مدحتک و ثنائک علیک اللّهم اجعله لی طهورا و شفاء و نورا انک علی کل
شیء قدیر و در حدیثی از حضرت صادق ع وارد شده که اگر غسل جنابت کنی بگو اللّهم
طهر قلبی و تقبل سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی اللّهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین
و اگر غسل جمعه کنی بگو اللّهم طهر قلبی من کل آفة تمحق به دینی و تبطل عملی اللّهم اجعلنی من التوابین
و اجعلنی من المتطهرین و در روایتی وارد است که اگر در نزد غسل جمعه بگوید اشهد ان لا اله الّا
الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله اللّهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی من التوابین و اجعلنی من
المتطهرین از این جمعه تا جمعه دیگر طهارت معنوی باشد و عمل بهر یک از آنها خوب است ان شاء
الله تعالی و مستحب است بیک صاع در هر غسلی که باشد و اگر زیاد تر باشد در حصول استحباب اشکال
است و احوط و اقوی قول بعدم حصول آن است و بنا براین آب استعمال زیاد تر از آن
و زیاد تر از آنچه ضرورست در رفع حدث و خبث اسراف است یا نه معنی این مسئله
اسراف نیست اگر برای آب که استعمال شده فائده دنیویه مترتب شود اگر چه اسراف است

اولی است و غسل حیض نیز مثل غسل جنابت ولی لغیره است و در توقف و اشتراط صحت روزه
رمضان بر غسل از حیض خلاف است و معتمد در نزد حقیر توقف است و واجب است بر حایض قضا
صوم که در ایام حیض افطار کرده نه نمازها **فصل** در بیان استحاضه است و احکام آن
است بدانکه استحاضه بر سه قسم است زیرا که یا آنکه پنبه را که بجهت بر داشته سوراخ نمی
کند و بخرقه سرایت نمی نماید یا آنکه سوراخ میکند و پنبه را فرو میگیرد و لیکن بخرقه تعدی
نمیکند یا آنکه بخرقه نیز سرایت می کند اول را قلیله گویند و وسط را متوسطه و آخر را کثیره
اما قلیله پس حکمش این است که بجهت هر نمازی وضوئی باید ساخت و غسلی بجهت نماز
صبح نیز بجا آورد و بجهت نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا غسل واجب نیست و بعضی قائل
بوجوب شده اند و آن احوط است پس بنا بر احوط حکم متوسطه و کثیره یکی می باشد و اما کثیره
پس واجب است وضو از برای هر نمازی و سه غسل بر او واجب است یکی از برای نماز صبح و یکی
از برای ظهرین و یکی از برای عشائین و در وجوب جمع کردن میانه هر دو نماز که در یک
غسل یا تخییر میانه جمع بنهج مزبور یا افراد هر نمازی بغسلی خلاف است احوط اول است
و در بعضی از اخبار صحیحه از حضرت صادق ع وارد شده که فرموده اند بعد از آنکه بیان فرموده
آنچه را بر او است از اغسال بجا می آورد زنا این اعمال را از برای رفع ضرر مگر آنکه خدا
او را عافیت دهد [illegible] از آن مرض و جماعتی از اصحاب تصریح کرده اند بحرمت مس کتاب
قرآن بر استحاضه که خون او پنبه را سوراخ نماید خواه متوسطه باشد و خواه کثیره و غسلی که بر
او واجب است بجا نیاورده باشد و آن احوط است بلکه این قول اقوی است اگر چه اول بعید نیست و بر زن
حرمت بر آن ظاهرا احدی از علما تفرقه میان دو قسم آنکه خون از پنبه تجاوز نکرده [illegible]

و اگر قائل بحرمت مس بر مستحاضه شدیم و واجب میشود بر او غسل از مس و واجب شود و این حکم خالی از
اشکال نیست و اگر آنچه بر او است از اعمال و اغسال بجا آورد مس بر او جایز است
و جایز است مستحاضه را دخول در مسجدین با خلو از نجاست و بعضی حکم بحرمت کرده اند در صورتیکه
اگر داند نجاست از او تعدی بمسجد می نماید و در جواز قرائت سور عزایم بر مستحاضه خلاف
است و قول بجواز اگر چه متوسطه یا کثیره باشد خالی از قوت نیست الا آنکه در این دو قسم منع
از آن چنانچه جمعی بآن قائلند احوط است و اگر مستحاضه جمیع اعمالی که بر او است از اغسال
و غیرها بجا آورد حلال است بر زوج و سید وطی او و اگر بجا نیاورد اعمال مذکوره را در جواز
وطیش خلاف است احوط منع است مگر بعد از بجا آوردن جمیع آنچه بر او لازم و اکتفا باداء
غسلش با نکه بجا آورده ام یا تمکین او بجماع می توان نمود بلکه جواز وطی و عدم توقف بر امور
مذکوره خالی از قوت نیست و معتمد در نظر این است که صحیح نیست روزه ماه رمضان بر مستحاضه
که خون او از پنبه سرایت کند بدون غسل و غسلی زیاده بر آن غسل که بجهت نماز بر او
واجب نیست بنا بر اقرب اگر چه بعضی واجب دانسته اند غسل را قبل از صبح اگر فرو رفتن قطنه
قبل از صبح باشد و آن احوط است و بنا بر این اگر قبل از فجر فرو رفتن پنبه بعمل آید و غسل نکند
تا صبح و صبح غسل کند بنحویکه از او مطلوب است روزه اش صحیح است و اگر اخلال نماید
بغسل نماز و روزه اش هر دو فاسد است و بنا بر توقف روزه بر غسل استحاضه آیا موقوف بر
غسل روز است یا غسل شب نیز مدخلیت در صحت صوم دارد و احوط این است که منوط دانیم
بجمیع اغسال حتی شب آینده **فصل** در غسل اموات است اقوی وجوب غسل است بمس بدن
میت انسان بعد از سرد شدن و قبل از غسل و هم چنین است بمس آن قطعه که در آن استخوان

باشد و در جواز دخول در نماز بجهت کسیکه غسل مس براو لازم باشد و عدم آن و توقف صحت نماز
بر آن غسل مثل غسل جنابت خلاف است و قول بتوقف احوط بلکه حکم بآن دور نیست و هم
چنین است حکم در طواف پس احوط توقف بلکه دور نیست حکم بآن و احوط توقف صوم است
بآن غسل نیز چنانچه بعضی قائل شده اند لکن عدم توقف اقوی است و هم چنین احوط توقف
جواز است در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و دخول مسجدین و قرائت سور عزائم و مس
مصحف است برای غسل لیکن قول بجواز و عدم توقف در غیر از اخبار خالی از قوتی نیست

فصل در تغسیل و تکفین میت و وجوب ستر عورت میت در وقت غسل دادن

و جماعتی ذکر کرده اند که اگر غاسل نابینا باشد غسل دادن میت بغیر بردن او و در رتبه کنیز
که بلاقات نجاست نجس نمی شود مثل ارتماسی در غسل جنابت خلاف است و قول بجواز
خالی از قوه نیست پس بعد الاعضاء استنقطاء می شود و لیکن احوط غسل ترتیبی است و اگر
نجاستی از میت خارج شود اعاده غسل لازم نیست اگرچه از احد مخرجین باشد خواه کم
خواه بسیار اما ازاله آن واجب است و جماعتی تصریح کرده اند بانکه خروج نجاست در
اثنای غسل باشد نیز حکمش چنین است و وضوء بعد از غسل در این مقام نیز واجب نیست
شهیدی که در معرکه قتال مرده مسلمین او را در یافته نکرده اند در حالیکه رمقی از رو باقی مانده
غسلش واجب نیست و کفن کردن او نیز واجب نیست خواه برهنه باشد یا برهنه
کرده باشند بنا بر اقوی و در صورت برهنگی جمعی لازم میدانند کفن را و اقرب
که سقوط غسل و کفن از شهید بطریق رخصت نیست بلکه جایز نیست غسل و کفن بر او
غسل ثابت است حتی در صورتیکه شهید جنب کشته شده باشد و فرقی نیست در این احکام م

شهید

شهید یکی باشد بعض اسلحه مثل شمشیر و خنجر کشته شود یا بچکمه و دست و صدمه و نحو آن و میانه
آنکه بسلاح مسلمین باو بخورد و کشته شود و یا بپامال اسبهای مسلمین شود و یا بسلاح کفار یا
یا بپامال اسبهای ایشان شود و بالجمله کشته شده باشد که بآن ثابت می شود احکام شهادت آنچه
است که کشته شود در معرکه مشرکین بسببی از اسباب قتل ایشان مثل آنکه او را بزنند یا
حمله کنند بر ایشان پس در چاهی فرو شده بمیرد یا از اسب یا از بلندی بیفتد یا اسبی او را لگد
زند یا تیری باو بخورد اگرچه تیر خودش باشد و فرقی نیست میانه شهید حر یا مملوک یا کبیر
یا صغیر حتی وضع حمل چنانچه تصریح کرده اند بعضی بآن و واجب است نماز بر شهید و دفن او و واجب
است دفن کنند او را با جامهای که در آن کشته می شود و در وقت موت و اگر قبل از
خروج روح از او کنده باشند باید پوشانید از برای دفن بنابر اقرب و اگر جامه
پوشیده باشد و در وقت حرب و ضربت خوردن پس خود از بدن کنده یا دیگری از او
بکند و جامه دیگر پوشیده باشد در وجوب دفن در جامهای اول یا ثانی یا با هم چند و
احتمال هست لیکن احتمال ثالث در کمال قوه است و فرقی نیست در جامه نو و کهنه
فاخر و غیر آن و قلیل و کثیر آن و پنبه و کتان و پشم آن و فرقی نیست میانه آنکه شهید را داده
باشد یا نه اگرچه وارث صغیر یا مجنون باشد و اگر جامه بعاریه گرفته باشد باید صاحبش رد کند
نه آنکه او را با جامه دفن کنند و هم چنین اگر باجاره گرفته باشد یا مرهون نزد او باشد یا غصبی
باشد و در این فرضها اگر صاحب جامه راضی شود بدفن کردن او با آن جامه لیکن واجب است
دفن کردن او در آن جامه یا نه در آن اشکال است و لیکن عدم وجوب اقرب است و اما
جایز است دفن کردن در آن در این حال یا نه در آن اشکال است و وجوب دفن در جامه

است یا مخالف چنانچه مقتضای کلام اصحاب است وخواه قبر کبیر باشد یا صغیر یا جو باشد یا مملوک وآنچه معتبر
در حرمت صدق نبش است واگر شک در صدق شود احتیاط ترک است وآنچه مستفاد می‌شود
از معظم اصحاب این است که جایز نیست نبش از برای نقل میت بسوی مشاهد مشرفه و بعضی
تجویز کرده اند وقول معظم معتمد است وآنچه عدم جواز مختص بصورتی است که وصیت بنقل نماید
تصریح نکرده اند یا آنکه شامل آن صورت نیز است احتیاط تا ممکن بعید نیست وجماعتی تصریح
کرده اند که اگر میت را در زمین غصبی یا مشترک دفن نمایند جایز است مالک را نبش قبر
وخواه هتک حرمه میت شود وخواه نشود وآنچه گفته اند حق است ولکن مستحب است
مالک را دگذارد نبش آن وعدم نبش خصوصا اگر میت رحم او باشد یا وارث او باشد وجایز
نیست نقل میت ببلدی دیگر بعد از دفن غیر مشاهد مشرفه خواه او را بیرون آورده باشند
یا نه بلکه نقلش از قبری بقبری دیگر جایز نیست واگر نقل شده بسوی بلدی دیگر عمدا یا سهوا
آیا واجب است رد او بمحل اول یا نه حق این است که بر کسانیکه مطلع بر آن شده اند
بعد از دفن در قبر ثانیا دفن کرد واگر عمدا از قبر بیرون آورد برده جه محرم ممکن است قول
بوجوب اعاده براو واز بعضی ظاهر می‌شود جواز نقل بمشاهد مشرفه بعد از دفن اگر مستلزم
هتک حرمه میت نشود یا آنکه پاره پاره شود یا مثل آن جماعتی بعدم آن کرده اند ومکروه است
نقل میت بسوی بلدی دیگر قبل از دفن مگر بسوی مشاهد مشرفه که آن مستحب است خواه دور
باشد یا نزدیک خواه میت بزرگ باشد یا کوچک اگر چه بیم تغیر باشد چنانچه مستفاد می‌شود از
اصحاب خواه فاسق باشد خواه عادل واستحباب مختص بمجاوره نیست بلکه بر اهل مکلفان
مستحب است واگر معتبر باشد که صلحا یا شهدا در آن مدفون باشند نیز مستحب است نقل

بسوی آن اگر خوف هتک حرمت آن نباشد **فصل** در تیمم و احکام آن است اما آنچه بر او جایز است
تیمم پس آن خاک است وجواز تیمم بر سنگ با وجود خاک خالی از قوت نیست ولیکن احتیاط ترک آن
است با وجود خاک واگر خاک نباشد سنگ متعین است وتیمم بر اشنان و آرد و سرمه و
زرنیخ و خاکستر و گچ و نوره بعد از احراق جایز نیست و اما قبل از احراق جواز آن دور
نیست واحتیاط ترک آن است وجایز است ولیکن مکروه است تیمم بر زمین شوره زار
و زمین رملی و با نبودن خاک و سنگ جایز است تیمم بغبار که جمع باشد بر جامه اش یا نمد زین
یا یال اسب و ترمیم در اینها نیست و با وجود خاک تیمم بر گل جایز نیست و با فقدان
آن جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلاف است واگر چیزی یافت نشود مگر برف اگر
تواند بعد بهر آب کردن بنحویکه اقل غسل بعمل آید عدول بتیمم جایز نیست واگر ممکن نشود
بعضی گفته اند تیمم میکند بآن مثل تیمم بر خاک و بعضی گفته اند تیمم میکند بآن تیمم بر خاک و بعضی گفته
اند به تر آن وضو میسازد یا غسل میکند با امکان اگر چه غسل بعد نباید و با عدم
امکان تاخیر میکند نماز را تا متمکن شود از طهارت وجمع بین القولین احوط است یا قضا
نماز و کسیکه معتمدا خود را جنب کند با عدم امکان استعمال آب جایز است او را تیمم و
بعضی غسل را واجب میدانند اگر چه ضرر کند واقرب عدم وجوب است اگر چه احوط
اعاده است و واجب است طلب آب بقدر یک تیر پرتاب از چهار جانب در زمینی که
مشتمل باشد بر بلندی و پستی و درخت و سنگ بسیار باشد بنحویکه پشت آن نمودار نباشد
اگر در زمین هموار باشد بقدر دو تیر پرتاب از چهار جهت پس اگر اخلال نماید بطلب آب بنحویکه
بر او واجب است اگر وسعت وقت نماز کرده نمازش فاسد است و تیممش نیز فاسد است واگر

اعاده نماز دوم

در ضیق وقت نماز کرده اگر ضیق وقت را با غسل تجویز دانیم نمازش صحیح است والا باید اعاده
کند و آنچه وضو و غسل را می شکند و بعلاوه یافتن آب بعد از تیمم نیز از نواقض تیمم است و آیا
بمجرد آب یافت شدن ناقض است یا شرط است که بگذرد زمانی که تواند در آن زمان
طهارت ساخت احوط قول اول است و تیمم جایز نیست قبل از وقت و جایز است
در ضیق وقت بی اشکال و در وسعت وقت خلاف است اقوی صحت آن است اگر یأس از
بر طرف شدن عذر داشته باشد و نیز قوتی دارد و اگر بداند که عذر بر طرف می شود یا مظنه باشد که برفع آن و گرنه تا یأس پس در
صحت آن در اول وقت اشکال است احوط تأخیر است لکن صحت آن مطلقا دور نیست
جمعی گفته اند که اگر کسی نماز قضا بر ذمه او باشد در همه اوقات می تواند تیمم نماید و نماز
آیات و عیدین و نذر و بعضی ملحق کرده اند و اگر بگمان ضیق وقت تیمم کرد و بعد از آن
معلوم شد بعضی گفته اند اعاده لازم نیست **فصل** در کیفیت تیمم و واجبات آن است
بدانکه در تیمم چند چیز واجب است **اول** از آنها نیت است و واجب است در آن نیت
قربت و نیت وجوب و ندب لازم نیست بنا بر اقرب لکن احوط است و هم چنین نیت
مباح بودن نماز یا چیزی که تیمم بجهت آن می کنند واجب نیست بنا بر اقرب لیکن احوط است
و در نیت بدل بودن آن از وضو یا غسل خلاف است و مسئله محل اشکال است لکن اقوی
این است که لازم نیست مطلقا و بنا بر این اگر بداند که حدثی از او سر زده لکن نداند که
اکبر است که باید غسل کند یا حدث اصغر که باید وضو بسازد و نتواند که بهیچ یک
اقدام ورزد بیک تیمم اکتفا می توان کرد بنا بر آنکه در بدل وضو و غسل یکضربه کافی است و
بیک تیمم کند بنا بر قول که در هر دو ضربه را لازم میدانند و یا بنا بر قول بوجوب دو ضربه

دربدل

در بدل وضو غسل و یکضربه در بدل وضو و واجب است بر او دو تیمم یکی یکضربه و یکی دو ضربه و
فرق نیست بنا بر مختار که اکتفا بیک تیمم جایز است میان آنکه در اثنای تیمم یا بعد از آن
بر او معلوم شود که آن حدث مجهول چه بوده باشد و در حین جهل بر او لازم نیست تفحص کردن
از آنکه بر او معلوم شود بنا بر مختار اگر تیمم کند و اصلا ملتفت نشود که آیا بدل وضو است یا
غسل تیممش صحیح است بلکه اگر در بدل وضو بدل غسل کند تیممش صحیح است **دوم** از
واجبات تیمم زدن دستها است بر چیزی که تیمم با او صحیح است از برای مسح آنچه را باید مسح کرد و گذاردن
دستها بر روی زمین که زدن بر آن اطلاق نشود کافی نیست بنا بر اقرب و احوط بعضی از
میدانند و مراد از زدن دست گذاردن آن است با قوه تکیه که اسم ضرب بر آن صادق
باشد و آیا این جزئی از اجزاء واجبه تیمم است یا شرطی از شروط آن است مثل مباح بودن خاک
در آن خلاف است اقوی این است که جزء است پس واجب است که نیت را قبل از آن بکند
بنحویکه با گذاردن دست مقارن باشد بعضی گفته اند باید مقارن مسح رو باشد [illegible]
بجهت مسح رو پس اگر بر روی او غباری بوده باشد دستها را بر او بکشد کافی نیست و همچنین اگر
روی او جانب بادهای غبار آلود بدارد تا غبار بر روی او بنشیند پس مسح نماید کافی نیست
و همچنین اگر خاک را بر روی خود بریزد بلکه باید بخواهد که دستهای خود را بر خاک بمالد پس بر آن
خاک بمالد پس بر آن مسح نماید مجزی نیست و آیا شرط است چسبیدن چیزی از خاک بدست
تا مسح بخاک عمل آید یا شرط نیست در آن خلاف است اقوی این است که شرط نیست و احوط
اشتراط است و واجب است که دستها را با هم بر خاک زند پس کافی نیست یکی بعد از دیگری
و جایز نیست زدن پشت دستها بر خاک بلکه باید کف دستها را بر خاک زند و اگر یکی را

مجزی است بنا بر اقوی و احوط این است که با پای دیگری نیز بشوید و بباطن دست مسح
نماید و ظاهر دست او را در اینجا نیز واجب است ابتدا باعلاء بنا بر احوط و اقوی پس اگر عمداً
ابتدا باسفل نماید مسحش باطل است بلکه اگر سهواً نیز چنین کند مسحش باطل است و قدر زاید
از قدر واجب را نیز داخل در مسح می‌کند چنانکه از باب المقدمه و در استحباب مسح ذراعها چنانکه
از بعضی مستفاد می‌شود اشکال است و مسح کفها را کیفیت معینی نیست پس جایز است مسح کردن
بانگشتها تنها و باغیر آنها و اگر انگشت زیادی داشته باشد واجب است آنرا مسح نماید و
اگر دست زیادی داشته باشد بآن دست مسح نمی‌توان کرد بلکه باید بدست اصلی مسح نماید
و اگر مشتبه شود بدست اصلی بهر دو باید مسح نمود بنا بر احوط و اگر معلوم باشد زیاده از اصلیه
کردن ضرور نیست پنجم از واجبات تیمم ترتیب است بانکه اول دستها را بر زمین
زند پس مسح نماید پیشانی را پس دست راست را پس دست چپ را و همین که مراعات
ترتیب این نشود باطل خواه عمداً ترک کند ترتیب را یا سهواً یا از روی جهل اگر عوض
باشد و اگر چیزی را که واجب است تأخیرش مقدم داشت مثل آنکه دست چپ را قبل از
دست راست مسح کرد مثلاً بمجرد آن تیممش باطل نمی‌شود بلکه از همان جا که ترتیب
را بهم زده برمی‌گردد و ترتیب را بجا می‌آورد و تیممش صحیح است اگر این مختل بفوت
نباشد و در این حال اگر مسح دست چپ را بر راست مقدم داشت و مسح دست راست
را کرد که خود دست ترتیب را بعمل آورد باید مسح دست راست را که کرده کافی است
پس دست چپ را مسح می‌کند یا باید هر دو را دو مرتبه مسح نماید اقرب این است
مسح دست را بهمین اکتفا می‌شود و همچنین است حکم دست راست و پیشانی زدن

اینز

ترتیب جزئها از اجزاء واجبه تیمم است بنا بر ظاهر است احوط و اقرب جزئیه است پس اگر
مثبت و ترتیب بجا نیاورد تیمم او فاسد است و واجب است در مسح پیشانی و دستها آنکه
همه آنرا مسح کند بحسب عرض و طول و اخلال بجزئی از آن باعث بطلان تیمم است خواه قلیل
باشد یا کثیر عمداً باشد یا سهواً و اگر جزئی را ترک کرد آگاه آنرا و مابعد آنرا بجای آورد و اگر طول
مکث نشود بنحوی که موالات بعمل آید و اگر موالات فوت شد باید آنرا از سر گیرد و اگر ترک موالات
را باعث فساد تیمم ندانیم لیکن اصح این است که تدارک همان جزء و مابعدش میکند و
اتمام و اعاده است اگر تیمم در وسعت وقت باشد و مسح کردن کافی است بنا بر احوط پس
میان انگشتان و اطراف آنرا و پیچهای ناخن را و میان پوستهای دست باید
که بهم کشیده مسح نمی‌شود مگر تکرار آن و دو دفعه تمام مسح لازم نیست اگرچه احتیاط رعایت این
امور است اگر موالات فوت نشود و تخلیل انگشتان لازم نیست بلکه مسح نیز نیست
نیست رسانیدن غبار بهمه عضو اگرچه مسح آن لازم است و اما عضوی که بآن مسح کند
نیست که همه آنرا بمحل مسح بمالد پس بعضی از کف را اگر بهمه عضو برساند کافی است و اگر بر عضو
حایلی باشد که مانع از مسح بهمه عضو باشد باید آنرا زایل نمود و از آنجمله است انگشتر و
و چرکی که بر پشت دستها باشد اگر زیاده از عادت باشد باید آنرا زایل نمود بقدر معتاد اگر
صادق باشد که مسح بر دست کرده حقیقة لازم نیست ازاله آن و رنگ که بر دست است
مثل رنگ حنا و نحو آن لازم نیست ازاله آن اگرچه زیاده از حد باشد و موئی که در محل
دست می‌روید بحسب عادت واجب نیست ازاله آن اگرچه زیاده از حد باشد و موئی که
در محل و نه تخلیل آن اگر موی سر به پیشانی آمده باشد اگر قلیل باشد که با وجود آن

دو نیت کند اولی است و اگر در بعض مباشرت خود ممکن باشد لازم است و نیابت در آن
بعض جایز نیست و در صورت نیابت آیا نایب دست خود را بر زمین می‌زند یا دست
مریض را اقرب این است که دست مریض را می‌زند و با دست او او را مسح می‌نماید و اگر ممکن
نباشد و الّا دست خود را می‌زند و با آن او را مسح می‌کند و اگر فرض کنیم که ممکن نباشد زدن دست
مریض را بر زمین و لکن ممکن باشد مسح نمودن اعضا را بدست او پس دست خود را نایب بر
زمین می‌زند و بدست مریض می‌مالد دست خود را با دست خویش مسح می‌نماید بنا بر احوط
و اقرب و اگر عاجز افعال تیمم را بجا اذن مریض بعمل آورد مجزی نیست و در اذن حرف
زدن شرط نیست بلکه اشاره و نحو آن کافی است و با امکان ضرب و مسح مالیدن
اعضای تیمم بر زمین جایز نیست و اگر ضرب و مسح هیچیک ممکن نباشد جایز است مالیدن
اعضا بر زمین لکن لازم تقدیم نایب قرار دادن برای اینست بنا بر اقوی باشد و احتیاط جمع میان
هر دو است و اگر نجاستی در اعضاء مسح و کف دست باشد تیمم ضرر ندارد پس اگر تیمم را
مقدم دارد بر تطهیر جامه و بدن که تطهیر آن لازم است بجهة نماز و نحو آن تیممش صحیح است
اگر آن تیمم را در وسعت وقت بجا آورد و اگر تیمم را باید تاخیر انداخت تا آخر وقت در
وجوب تقدیم تطهیر بر تیمم خلاف است و مسئله محل اشکال است اقوی وجوب تقدیم
تطهیر است اگرچه تطهیر محتاج بطول زمانی باشد و اگر فرض شود که تواند تطهیر را بیک طرفة
العین یا قریب بآن کرد حکم بوجوب تقدیم تطهیر مشکل است لکن احوط است و اگر ازاله
نجاست ممکن نباشد تیمم بدون تطهیر صحیح است و اگر چنین هم نجاست معفوعنها باشد
و جامه که با او باشد نجس و حکمش حکم بدن است و در شرط بودن طهارت محل مسح

را مسح کرده چنانچه غالب است لازم نیست ازاله بلکه تخفیف آن و اگر بسیار باشد اثر ازاله نماید و
حائل زدن دست بر زمین اگر حائل باشد میان بشره و زمین باید ازاله نمود و اگر یکی از اعضا که
باید او را مسح نمود جبیره باشد و اگر ممکن است کندن باید بکند و الّا روی آن مسح کند و اگر
بعد از تیمم صحیح جبیره را از آن برداشت احوط اعاده تیمم است چهارم از واجبات
تیمم موالات است و همین که گویند که بر دو بجا آورده کافی است و فاصله قلیله ضرر ندارد و
و موالات هم واجب است اگرچه تیمم بدل از غسل باشد و اگر موالات ممکن نباشد و موجب
عسر و مشقت شود ساقط می‌شود و اگر جزوی از عضوی را مسح کرد و پس دست را برداشت
پس جزو دیگر آن را مسح کرد ضرر ندارد پس لازم نیست که مسح عضوی بیک دفعه بعمل آورد
کلامی نیست در معصیت ترک واجب که موالات را ترک کند و آیا علاوه برای تیمم نیز
فاسد است یا نه خلاف است مسئله محل اشکال است و قول بفساد در غایت قوت است
خواه عمدا ترک کند و یا سهوا پنجم از واجبات تیمم مباشرت خود مکلف است افعال
را و وکالت در چیزی از آن صحیح نیست پس اگر غیری او را تیمم دهد بدون ضرورت
تیممش فاسد است خواه باذن او باشد یا بی اذن او خواه بدل وضو باشد یا غسل واجب باشد
یا مستحب و اگر عاجز بعضی از افعال را بجا آورد باید آن را با معاونت بجا آورد و اگر عاجز
از مباشرت شود نایب قرار دادن در غیر از نیت جایز است بلکه واجب است
اگرچه با اجرت و بذل مال باشد و اگرچه اجرت زیاده از حد باشد مادامیکه از بذل ضرری
بحال او نرسد و احکام معیّن چنانچه در غسل و وضو گذشت در اینجا نیز جاری است و
نیابت در نیت جایز نیست در هیچ حال و در جائیکه نیابت در تیمم جایز دانستیم اگرچه

بجهتهم

است و کم بودن که بنا بر تحقیق است پس اگر اقل باشد اگرچه بقلیلی که کر نیست برطرف می‌شود و اگر آب
کمتر از کر باشد و آن از قلیل کو نجس می‌شود بملاقات نجاست خواه نجاست قلیل باشد خواه کثیر
و این در غیر آب استنجا و غساله است و حکم اینها مذکور می‌شود و اما آب مضاف پس نجس
طاهر است فی نفسه اگر اصلش که از آن گرفته شده طاهر باشد و لیکن بمجرد ملاقات نجاست
نجس می‌شود اگرچه بسیار باشد و ازاله خبث نمی‌کند اگرچه باعث تغییر ظاهری نشود در حالتیکه
آب مطلق دانسته باشد و کفایت نکند او را بجهت طهارت و واجب است که قدری مضاف داخل
نماید تا کفایت کند او را لیکن بنحوی از اطلاق آب بیرون نرود و بعضی تیمم را در این حال
لازم دانسته‌اند و جمع احوط است آب سؤر خلاف در طهارتش فی الجمله نیست و لیکن
در سؤر حیوانیکه نجاست‌خوار و حرام است خلاف است احوط طهارت است با کراهت و
بعضی سؤر حیوان نجاست‌خوار را مکروه دانسته‌اند اگر موضع ملاقات خالی از نجاست باشد
و بعضی سؤر اسب را مکروه دانسته‌اند و در حکم بکراهت مضایقه نیست بلکه سؤر الاغ و استر
نیز چنین است و اگر ظرف آبی که نجس است با ظرف پاکی مشتبه شود واجب است اجتناب
از هر دو خواه اشتباه از اول باشد یا بنحوی که دانند که نجاست در یکی از دو ظرف افتاد
و ندانند که در کدام افتاد یا اینکه ابتدا معلوم است و بعد مشتبه شده و اگر آب منحصر
در آن باشد واجب است عدول بتیمم و وجوب ریختن آنها بجهت صحت تیمم معلوم نیست
و قول بوجوب ضعیف است بلی احوط است و اگر یکی از آن دو آب را ملاقات
کند طاهری حکم بنجاست آن طاهر نمی‌شود بلکه طهارت اصلیه باقی است و ظاهر اکثری
اصحاب این است که مشتبه بمغصوب نیز حکمش مثل حکم مشتبه بنجس است پس باید از هر دو اجتناب

کرد

کرد و اگر اجتناب نکرده از هر دو وضو ساخت حکم بصحت در صورت عدم انحصار آب با آن
مشتبه و حکم بنفی در صورت انحصار بعید نیست و اگر آب مطلق با آب مضاف مشتبه
شود باید از هر دو وضو ساخت و اگر یکی از آنها را بریزد باید جمع نماید میانه وضو
و تیمم و جایز نیست آشامیدن آن در حال اختیار و ظن بنجاست بمنزله نجاست نمی‌شود
مگر ظنی که حاصل شود از شهادت عدلین مگر در آن مشکل است و بدانکه آب استنجا شیکه کمتر از
کر باشد مثل سایر آبهاییکه ملاقات با نجاست کرده باشند نیست در وجوب اجتناب
بلکه اشکال در عدم وجوب از آن اجتناب است بلی اشکالی در این است که آیا طاهر
است یا نجس است و معفو است در نظر قول بطهارت است و فرقی میانه مخرجین نیست
و فرقی نیست میانه صورتیکه نجاست تعدی کرده باشد از مخرج یا نه مگر آنکه تعدی فاحش
کرده باشد که دیگر استنجایش نگویند و در ثبوت این حکم با آبی که با آن مخرج غیر البول شسته
طفل و مریض و سایر حیوانات غیر ماکول اللحم است و حق این است که اگر آن آب
استنجا گویند عرفاً و عادتاً بدون قرینه و آن افراد نادره اطلاق لفظ نیست
است و الا احتیاط در است و نجاست دیگر غیر از بول و غایط که از مخرجین آید با آن
اگر ملاقی با استنجا نشود و شرط است در ثبوت حکم مذکور در آب استنجا امور چند اول آنکه
متغیر نشده باشد رنگ و بو و طعمش با آن نجاستی که از آن استنجا می‌شود بسبب آن تغیر قلیل
که عادةً عارض آبیکه با آن استنجا می‌نماید سیم آنکه اجزاء نجاست در آن نمایان
و معلوم نباشد و بعضی این شرط را نکرده‌اند و احوط رعایت این شرط است با رسیدن
آب اول با نجاست نه دست شرط نیست لیکن احوط است و دیگر شرط در آن نیست
و اگر شک کند در اینکه یکی از این شرطها نشده باشد مقتضای قاعده حکم بطهارت است

نجس دیگر بیرون آن از فرج بآن ملاقات نکند
دوم آنکه نجاست خارج فرج نشده باشد

است لکن احتیاط اولی است و ازاله نجاست تا به استنجا میتوان نمود بنا بر قول بانکه
نجس است و معفو است پس ازاله نمیتوان نمود در جواز رفع حدث با آن اشکال است
احوط عدم نجاست نجه ملاقات کرده باین نیست و بنا بر مختار ما نیز است خورد لیا
آن تا بنا بر قول بعضی در آن اشکال است و آب چاه ملکه هر آبی نجس میشود اگر متغیر شود
بیکی از اوصاف ثلثه آن یعنی نجاست و در نجاست آبی که بملاقات نجاست نجس
نمی شود بسبب تغیر آن بمتنجس مثل زعفران نجس خلاف است لکن اقرب عدم نجاست
است لکن اقرب عدم نجاست است و احوط قول بنجاست است **فصل** در بیان
نجاسات و احکام آنها است بدانکه از جمله نجاسات خمر است و قول بعدم
نجاست آن ضعیف است و از آنجمله بول و غائط انسان است و از آنجمله منی و خون
است و هرچه از قبل و دبر بیرون آید پاک است بغیر آنچه مذکور شد و بعضی نجاست
مذی نسبت داده اند و آن ضعیف است و بعضی بول شیر خواره که گوشت خوار نشده
طاهر میدانند و آن ضعیف است و نجاست مرغ خانگی پاک است و از جمله
نجاسات عرق شتر جلال یعنی نجاست خوار است و احوط نجاست عرق حیوان
جلالی است و در نجاست عرق جنب بحرام خلاف است احوط قول بنجاست
است لکن اقرب در نظر عدم نجاست است و اما عرق جنب بحلال در آن اشکال نیست
و در نجاست مسوخات مثل موش و وزغ و روباه و ارنب خلاف است
لکن اقوی عدم نجاست است و اما قی و چرک و صدید و خلطی که از سینه یا سر بر
آید و آهن پاک است و در بعضی مجرد موت نجس میدانند و آن احوط است
و در نجاست عصیر عنبی بعد از غلیان و اشتداد و قبل از رفتن دو ثلث آن خلاف

ضعیف است و در جمله نجاسات جنب است اولی است بعد از سرد شدن و بعضی

و معفو

و معفو در نظر قول بنجاست است و غلیان تقریر کرده اند جماعتی بانکه اسفل او اعلا شود
یعنی زیاد بالا شود و اشتداد را تقریر کرده اند جماعتی بانکه ثخانتی و لسحتی در آن عارض
و اگر غلیان بعمل آید و اشتداد حاصل نشود اقوی طهارت است و اما عصیر مویز نجس نمیشود
و احوط نجاست است بعد از تذکیه و ذبح و تحقیق آن است که حیوان بر چند قسم است
یکی آن است که ماکول اللحم است شرعا و این قبول تذکیه میکند و بعد از ذبح پاک است
بالاجماع **دوم** آدمی است که این قبول تذکیه نمیکند **سیم** نجس العین و این نیز قبول
نمیکند **چهارم** سباع است و آنرا تفسیر کرده اند بانچه اکتفا بغیر گوشت نماید مثل شیر و نحو
آن و بعضی گفته اند که آن است که نیش و چنگال داشته باشد که با آن جانور را بدرد
و اقرب این است که قبول تذکیه میکند **پنجم** مسوخ است و اقرب قبول تذکیه در آن
است **ششم** سمور و فنک و سنجاب است و اقرب قبول تذکیه آنها است نیز **هفتم**
حشرات است یعنی جانوران کوچک زمینی است مثل موش و سوسمار و خارپشت و نحو آن
در حق عدم قبول تذکیه آنها خالی از قوت نیست و در طهارت تذکیه از حیوانات
بمجرد ذبح بدون دباغت خلاف است لیکن اقرب طهارت عدم توقف بر دباغت است
و جواز استعمال نیز موقوف بر دباغت نیست و بعضی استعمال را قبل از دباغت مکروه می
دانند و مشهور علماء وجوب میدانند ازاله نجاست را مطلقا اگرچه کمتر از درهم
باشد از جامه و بدن از برای نماز و نحو از هر چیزی که مشروط بطهارت باشد احوط بلکه متعین
اقوی باشد و واجب است ازاله خون حیض از برای نماز و نحو آن اگرچه کمتر از درهم
بلکه بقدر سر سوزن باشد و خون قروح و جروح مادامیکه منقطع نشده معفو است و بعد از

و همچنین نشنیده جواب و خلاف بسر کرده اند
در طهارت جنب آنکه قبول است نشنیدم صحیح
تذکیه

در اینها است ستم مرغهای است که گوشت
آنرا استخوان خورد و قول ابو ... نیز کرده

انقطاع دران خلاف است بعضی معفو می‌دانند تا چاق شود و بعضی معفو نمی‌دانند
درین حال و با بعضی با مشقت در ازاله معفو می‌دانند و بدون مشقت نزد
اگر مصلی دو جامه داشته باشد و احدهما نجس شده باشد و مشتبه بطاهر شود واجب است براو
در نماز هر یک در یکی از آن دو جامه و در وجوب اعاده نماز بر کسیکه فراموش
کرده باشد استنجا و شستن مخرج بول و غایط را خلاف است بعضی تفاصیل دیگر در مسئله
داده‌اند و احوط بلکه اقوی قول اول است و خونیکه بعد از ذبح باقی می‌ماند در رگ
حیوان اگر ماکول اللحم است از آن خونیکه صلاحیت بیرون آمدن ندارد و
و بعد از آمدن باقی می‌ماند اگر جزو چیزیکه حرام است نباشد پاک و حلال است خواه
در عروق باشد یا در شکم یا در گوشت اگر خونیکه عادتا باید ریخته شود آنرا [illegible]
بجهة آنکه سرش در وقت ذبح بلند بوده خون باقی مانده در شکم رفته جماعتی حکم بنجاست
آن نموده‌اند و اگر جامه را با آب کر بشوید فشردن آن ضرور نیست **مقصد دویم** در

در نمازهاست

این چند فصل است **فصل اول** در بیان تعداد نمازها است و فریضه از فرایض الهی را مثل
آن تاکید و تحریص نموده‌اند و واجبی از واجبات را مثل آن مبالغه در حفظ آن
نکرده‌اند حتی آنکه از رسول خدا صلعم وارد شده که فرموده‌اند میان کفر و اسلام فرقی
نیست مگر آنکه ترک کند فریضه نماز را عمدا یا متهاونا و در حدیث دیگر فرموده‌اند
که مثل نماز عمود خیمه است که اگر آن زده شود خیمه بر پا میشود و طنابها و میخها و پرده‌ها
نفع دارد و اگر عمود شکسته شود میخ و طناب و پرده را نفعی نیست و در حدیث
دیگر از حضرت صادق عم روایت کرده که محبوب‌ترین اعمال در نزد خدا نماز است

و آخر

و آخر وصیتی که انبیا آن وصیت می‌کردند نماز بود و اخبار در این باب بسیار است
و امریکه این قدر صاحب شریعت در باب آن مبالغه فرموده سهل نباید شمرد و حدود آنرا
ضایع نباید ساخت و آن عبادتی است که از هر کسی طلب فرموده‌اند خواه فقیر
و خواه غنی خواه زن و خواه مرد و خواه حر و خواه مملوک خواه در سفر و خواه در حضر و در
هیچ حال از حالات از هیچ یکی از مکلفین ساقط نمی‌شود اگرچه در حال خوف و غرق باشد
حتی در حین مرض و جنگ و حتی در حال غرق شدن مگر از زن در حال حیض و نفاس که
بر او واجب نیست مگر در قضای آن بطوریکه محل خلاف است چون این مقدمه معلوم شد
بدانکه نمازیکه در شرع مطلوب است بر دو قسم است واجب و مستحب و هر یک از [illegible]
کثیر می‌باشد اما نماز واجب فرایض یومیه است و جمعه و عیدین و نماز طواف و نماز
میت و نماز آیات و آنچه را بر خود واجب گردانیده باشد مثل نذر و شبه نذر و هر یک بجای
خود مذکور خواهد شد اما نماز یومیه پس هفده رکعت نماز بود واجب است در حضر و
یازده رکعت در سفر به تفصیلیکه معلوم است که در صبح دو رکعت در سفر و حضر و در ظهر
و عصر چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر و در مغرب سه رکعت در سفر و حضر و در
عشا چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر و زیاده برای نمازی در شبانه روز
باطل در رو شرع واجب نیست و امر بمحافظت آن نماز در شرع شده و تاکید بمحافظت آن
نماز وسطی فرموده‌اند و در تعیین آن خلاف است و قول اینکه آن نماز ظهر است خالی
از قوه نیست و مستحب است در هر شبانه روز در حضر سی و چهار رکعت و آنرا نوافل
یومیه گویند هشت رکعت پیش از نماز ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از

نماز مغرب و دو رکعت عشا که وتیره اش می‌گویند و یازده رکعت نماز شب است و دو رکعت
نافله صبح است و تاکید بلیغ نسبت بنوافل یومیه سنه خصوصا نماز شب و فضیلت سجده و
نوافلش زیاده از حد است و مکروه است کلام میان مغرب و نافله اش و بعضی
قبل از صبح همه تعقیبات و بعضی غیر از تسبیح زهرا را از همه مقدم داشته اند و لیکن افضل
میدانند و در جواز قیام و در وتیره خلاف است و قول بعدم جواز احوط بلکه حکم بآن
بعضی نموده اند و نماز وتر را باید از نماز شفع جدا کرده و سه رکعت را بیک سلام کردن
مثل نماز مغرب و آن جایز نیست و قول بجواز ضعیف است و جماعتی از علما ذکر
کرده اند که کسی که نماز شب از او فوت شود و برخیزد و قبل از صبح بیش از دو رکعت که مراد
از آن شفع و وتر است باشد و ترکه مراد نافله فجر است بجا آورده نماز شب
او نوشته می شود و آنچه گفته اند باکی نیست زیرا که حدیث صحیح و دلالت می کند
دلالت می کند بر آن و اخبار بسیار مستفاد و معنی از جماعتی از علما ابرار این است
قرائت قل هو الله احد در هر دو رکعت وتر راجح است و بعضی مستحب دانسته اند در رکعت
اول توحید و معوذتین را و در رکعت سیم توحید را یک مرتبه و بعضی مستحب دانسته اند
در هر دو رکعت شفع ملک و هل اتی را و مستحب است قنوت در هر رکعت و تر قبل از رکوع
و وظیفه معینی نیست در آن بلکه بآن چه خواهد دعا می کند از برای دین و دنیا و در
از اخبار است که ثنا کند خدا را و صلوات بفرستد بر پیغمبر ص و استغفار کند بجهت گناه
عظیم خود سزاوار است در قنوت خواندن ادعیه که از ائمه ع وارد شده است
است و در قنوت هفتاد مرتبه استغفار رود و در حدیثی از حضرت صادق ع وارد شده که استغفار

کند در وتر هفتاد مرتبه در حالتی که دست چپ را بلند کند و به دست راست استغفار بشمارد
و عادت پیغمبر ص این بود که استغفار می کردند و در وتر هفتاد مرتبه و هفت مرتبه میفرمودند
هذا مقام العائذ بک من النار و هم چنین مستحب است سیصد مرتبه بگوید العفو و مستحب
است دعا کردن بجهت برادران مؤمن باسامیهم و اقل ایشان چهل نفر است
و بعضی گفته اند که ابتدا باصحاب پیغمبر ص و ائمه می کند و زیاده می کند بر ایشان دیگران را
و بعضی اخبار است که اگر می خواهی اسم ایشان را می بری و دعای توبه در وتر مستحب است
چنانچه بعضی گفته اند و مستحب است زیاده بر نوافل یومیه میانه مغرب و عشا دو رکعت
نماز که آنرا غفیله گویند زیرا که آن ساعت را ساعت غفلت می گویند از حضرت ع روایت
شده که دو رکعت نماز کند میانه مغرب و عشا و در رکعت اول الحمد و آیه و عنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو آخر و بعد از قرائت دست بر دارد و بگوید اللهم انی
اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل
بی کذا و کذا و بجای کذا و کذا حاجات خود را ذکر می کند و بگوید اللهم انت ولی
نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله ع لما قضیتها و سؤال کند
حاجت را و اگر آنکه خدا بر آورد و احوط عمل کردن بجمیع کیفیات است که در روایت
وارد شده از کیفیت قرائت و سؤال از حضرت امیر ع وارد شده که رسول خدا ص فرمودند
اوصیکم بنماز بعد دو رکعت میانه شام و مغرب که در رکعت اول الحمد و اذا زلزلت
الارض سیزده مرتبه و در رکعت ثانی الحمد و پانزده مرتبه قل هو الله احد بخواند کسی که
این عمل را در هر ماه بکند از موقنین است و اگر در هر سال بکند از محسنین است

بعضی تجویز کرده اند اقوی رجحان است و نافله مغرب ساقط نیست بعضی نوافل فریضه را در اداء نیز
اربعه که اتمام در آنها جایز است ساقط نمی دانند و بر سافر این مشکل است و از بعضی ظاهر
می شود که نوافل ماه مبارک در سفر قطعا نمی شود تا سفری که موجب سقوط نافله نیست
باید مباح باشد بنا بر ظاهر عدم سقوط در سفر حرام است پس سقوط نافله دائر مدار قصر است
و اهل انصح کرده اند بسقوط نافله در حال خوفیکه موجب قصر باشند و مجموع نوافل در هر روز
رکعت بیک تشهد و سلام است مکرر و صلوة اعرابی چنانچه مشهور است گفته اند و بعضی تجویز
آنها نیز استثنا کرده اند و آن مشکل است و شرط است در وجوب نماز بلوغ و عقل
و امّا اسلام شرط وجوب نیست بلکه شرط صحت است و مستحب است تمرین طفل در شش سالگی
و بعضی در هفت سالگی و بعضی گفته اند در ده سالگی او را می زنند بجهت نماز
و بعضی در نه سالگی گفته اند مخیر است در زدن میان وجوب و ندب و چنانچه بعضی
گفته اند و مستحب است تمرین اطفال در نماز جماعت و روایت شده از حضرت باقر علیه السلام که چون
سه ساله شود می گویند باو که بگو لا اله الا الله هفت مرتبه پس او را میگذارند تا سه
سال و هفت ماه و بیست روز می گویند باو که بگو محمد رسول الله هفت نوبت پس چون
چهار سالش تمام شود می گویند بگو صلی الله علیه و آله و سلم پس پنج سال که گذشت
می کنند او را اگر بشناسد راست و چپ را و نماز پس چون نه سالش تمام شد روزه و نماز را
نشان می دهند و بجهت آن او را می زنند و چون وضو و نماز را یاد گرفت خدا او را
او را می آمرزد و بعضی گفته اند اگر نماز را اگر کرد و بالغ شد در وقت نماز را اعاده
می کند **مقصد دوم** در آنکه نماز یومیه را وقتی است معین که تقدیم و تاخیر از آن جایز نیست

و در اوقات نماز است

دار برای

دار برای ازا هر دو وقت است وقت فضیلت جایز است و کسانی که برای او نیست بایاد کرد
مستحب است اگر در وقت آخر بجا آورد و نوافل یومیه موقته اند باوقات خاصه امّا نافله
مغرب اوّل وقتش بعد از فراغ از نماز مغرب است و در آخر آن خلاف است و اظهر
آن است که تا وقتش بعد از فراغ از نماز مغرب است تا بر طرف شدن حمره مغربیه
است و باعتبار سفیدی در جانب مغرب بعد از حمره نیست و بعضی وقتش را ممتد با متداد
وقت نماز مغرب می دانند و اگر وقت نوافل خارج شود بعد از شروع در نافله در جواز
اتمام نافله و پس انداختن و مزاحمه فریضه بنافله خلاف است و در مسئله چندین قول
است و لکن اقرب در نظر وجوب قطع و عدم جواز اتمام است مطلقا حتی آن رکعتیکه
در آن شروع کرده باید قطع نماید و اگر شک کند در بیرون آمدن وقت نافله حکم می کند ب
بقای او و امّا فضیلت وقت وتیره بعد از نماز عشا است و وقتش ممتد است با متداد
وقت عشا و اگر نصف شب شود و آن را بجا نیاورده باشد تصریح کرده اند جمعی بانکه قضا است
و اگر نصف شب داخل شود و آخر در اثنای آن باشد در جواز اتمام و صحت آن خلاف
است اقرب صحت است اگر تمام آن را در وقت ادراک نکند و لکن تمام کردنش
احتیاطا باکی نیست و مستحب است که وتیره را آخر نوافل قرار دهد و مستحب است در آن
قرائت واقعه و توحید و امّا نماز شب پس اوّل وقت آن بعد از نصف شب است
پس تقدیم آن بدون عذر جایز نیست و وقتش ممتد است تا طلوع فجر نماز شب و مراد از
مجموع هشت رکعت و شفع و وتر است و مراد از نصف شب مجموع ما بین غروب
شمس و طلوع شمس است چنانچه بعضی تصریح کرده اند و آن معلوم می شود بسبب از ... و میل

شروع

کردن ستارها بلکه در وقت غروب شمس طالع شده اند و اگر چهار رکعت از آنرا بجا آورده
صبح طالع شود جایز است تمام کردن آن و مزاحمه نماز صبح و اگر خواهد میتواند او را ترک
کند و ما بقی را بعد از نماز صبح بجا آورد بلکه آن افضل است و متحقق میشود اکمال چهار رکعت
بکمال سجده آخر از رکعت چهارم اگر هنوز سر بر نداشته باشد و احوط آنست که در این حال
در کمال قوة است و در صورت مزاحمه و بجا آوردن آن ما بقی از نماز را بعد از
طلوع فجر باقی را بتخفیف بجا می آورد و اقتصار بر اقل آنچه مجزی است می نماید پس سوره
را ترک میکند و در رکوع و سجود یک تسبیح میگوید و اگر نشسته زود تواند بجا آورد نشسته
میکند و این جواز مزاحمه در وقتی است که چهار رکعت را بجا آورد بگمان آنکه
مجموع نماز درک میکند پس خطایش ظاهر شد باید در صورت علم باینکه وقت زیاده
از چهار رکعت نیست نیز جایز است پس جایز است او را شروع بچهار رکعت و مزاحمه بعد از
او خواه عمداً نماز را بضیق وقت انداخته باشد یا بدون اختیار و بعضی از علما تصریح
کرده اند بجواز آن در هر دو قسم و در هر صورت مزاحمه محتاج به نیت ادا یا قضا
نیست و شفع و وتر نیز جزو نماز شب است پس آن را نیز در این صورت بجا میتوان
آورد و اگر چهار رکعت قبل از فجر بجا نیاورده باشد مزاحمه را جایز نمیدانند بلکه جواز
میدانند پس اگر در اثنای نماز صبح شود باید قطع کند آنرا و قضای فرایض یومیه از
آنچه قضای آن واجب است میتوان آنرا در هر وقتی باشد بجا آورد مگر در وقتیکه وقت
فرایض حاضره یومیه تنگ شود خواه فریضه حاضره جمعه باشد یا غیر آن و هر گاه وقت حاضره
تنگ نشده باشد آنرا مقدم داشت بر غیر آن مطلقا اگر چه آن غیر یومیه باشد مثل نماز کسوف

هم چنانچه جماعتی گفته اند اقوی عدم فوریت نماز قضا و بجا آوردن فریضه حاضره است در وقت
اگر چه احوط فوریت است پس اگر در اثنای نماز قضا ملتفت شد که وقت حاضره تنگ شده
آنرا قطع کرده شروع بحاضره می نماید چنانچه از جماعتی ظاهر میشود و در اوقاتیکه نماز مکروه است
قضای نماز شب فوت شده مکروه نیست و هر نمازیکه در شرع وقت معین بجهت آن
معین شده مثل نماز یومیه جایز نیست تقدیم بر وقت و نه در تاخیر در وقت و حکم
جزو نیز مثل حکم کل است پس جزو نیز تقدیم و تاخیرش جایز نیست خواه عمدی باشد
یا سهوی نماز نافله اگر چه بعضی را در آن خلافی است پس یکه عالماً و عامداً قبل از
وقت شروع در نماز کند نمازش باطل است اگر چه بعضی از آن نیز در وقت اگر چه
آن جزو قبل از وقت تکبیر باشد بلکه منتهی نهایت همین حکم را دارد و اگر آنرا
جزو دانیم اگر چه باعتقاد بر تقدیم نفته باشد و اگر شروع بنماز کند با آنکه باعتقاد او وقت
داخل شده پس معلوم شود که مجموعش در غیر وقت اتفاق افتاد پس اگر مردد است که ممنوع
از آن نماز او فاسد است و اما اگر باعتقاد داخل شدن جایز بود بجهت شبهه و صحت نمازش
در کمال قوة است و مع ذلک احتیاط را ترک نکند و باقی نماز را اکتفا ننماید
و اگر کسی نماز را تمام یا قبل از وقت کند بجهت اشتباه نمازش فاسد است خواه
در رعایت وقت را فراموش کرده باشد یا آنکه نماز کند و اصلا وقت را لحاظ ننماید
و آنکه نماز را وقتی است و اگر شروع بنماز کرده قبل از وقت و آنرا تمام کرده در وقت
و آنرا تمام کرده در وقت و صحت دو نمازش خلاف است و اقرب در نظر حقیر
فساد نماز است اگر چه آنچه قبل از وقت اتفاق افتاده همان تکبیرة الاحرام باشد

علم نماید و در صورت عدم امکان علم باذان میتوان نمود و اگر افاده ظنّ نماید بجهة چیزی پس
فرق نیست میانهٔ مؤذّن عادل و فاسق و مخالف و سنّیه نیست اگر افاده ظنّ نماید
بجهة چیزی پس اعتماد بر آن نیست در هیچ حال و هم چنین اعتمادی بخواندن خروس و
و بال زدن آن نیست در حکم بزوال مگر افاده علم نماید افاده ظنّ نماید در جائیکه اعتماد
بظنّ توان نمود و جماعتی از علما گفته اند که کسیکه کور باشد یا محبوس باشد در مکان تاریکی
که تشخیص اوقات را ندهد و کسی که معرفت اوقات را نداشته باشد جایز است ایشان را
تقلید غیر در آن ممکن نیست بلکه تحقیق آن است که اگر ایشان را تحصیل علم ممکن است
و اگر چه بانتظار نماز باشد واجب است بر ایشان تحصیل علم و اگر بر هیچ نحو علم نباشد و اگر
ایشان را تحصیل ظنّ ممکن است و اگر چه بانتظار غیر من باب الظنّ عمل میکنند و اگر نه
علم و نه ظنّ ممکن نباشد در این وقت تقلید جایز است و شروع بفریضه نماید و نافله را قضا
کنند و لیکن احوط است اگر چه لزوم آن معلوم نیست و جماعتی تصریح کرده اند بوجوب
معرفت وقت و حق این است که مراد بوجوب شرعی است که بر ترک آن عقاب بعد
باشد پس آن معلوم نیست و اگر وجوب من باب المقدمه است که بر ترک آن بخصوص
عقابی نیست پس آن حق است لیکن وجوب آن قدری است که واجب آوردن نماز
در وقت موقوف است بر آن پس بنا بر این معرفة وقت بنحویکه علما ذکر کرده اند
تفصیلاتی که داده اند واجب نیست فصل در بیان لباس مصلّی است بدانکه جایز نیست
نماز در جلد میتهٔ خواه ماکول اللحم باشد یا نه خواه دباغی یافته باشد یا نه خواه نجس العین باشد
خواه صلاحیت ستر عورت داشته باشد یا نه بلکه با خود داشتن آن جایز نیست اگرچه

باشد

باشد خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه نماز میّت باشد یا غیر آن پس اگر عمداً در آن نماز کند
یا با خود دارد نمازش باطل است و در صورت سهو اشکال است لیکن اقرب عدم فساد
است مگر آنکه آن میته نجس یا غیر ماکول اللحم باشد که حکم نجس و غیر ماکول اللحم بر آن جاری میشود
و آیا حکم مخصوص بمیتهٔ حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد یا اعم است که شامل
ماهی و مار نیز هست خلاف است لیکن اقرب تعمیم حکم است و نماز در مو و کرک
و پشمیکه از حیوان ماکول اللحم چیده باشند یا تراشیده باشند در حال حیوة یا بعد از موت
اشکالی نیست و محتاج بشستن نیز نیست و اگر از میته کنده باشند در آن خلاف است
و معتمد جواز نماز است در آن لیکن اگر علم بنجاست آن مو داشته باشد بجهة ملاقات
بزوال آن نشود الا بشستن یا کندن پس محل نجس آن را باید شست یا باید کند اگر
نماز موقوف بر طهارت آن باشد مثلا بهم باشد و اگر بعد از یک اشکال است اگر چه دباغی نشده
باشد بعضی موقوف بر دباغی میدانند و آن احوط است و اگر شک کند در جلد حیوان
ماکول اللحم چیزی از میته باشد یا نه باید اجتناب کند بعضی غسل را مطلقا واجب میدانند
و آن احوط است و برای مسئله متفرع میشود مسئله مهمه عام البلوی و آن این است
که بنا بر مختار که اصل طهارت موئیکه کنده شده از حیوان میّت است و اگرچه آن جزئیکه
داخل است در جلد بهم باشد و اگر در حال وضوء یا غسل موئی از ریش یا بدن کنده شود چنانچه غالبا
اتفاق می‌افتد اگر آن مو با آن جزئی از آن که داخل جلد بهم ملاقاة با جائیکه تری باشد
زده لیکن آب را بداند که آب قلیل است نجس نمیشود و در وضوء و غسل خللی عارض نمیگردد
و هم چنین که در مو و پشم حیوان ماکول اللحم نماز جایز است مطلقا اگرچه از میته باشد

دوم حیض جایز است در بر و در پستان آن و جمیع آنچه حیات در آن حلول نکرده و موقوف
برنیش نیست مگر بر شرط سابقه و نماز در جلد حیوان ماکول اللحم بعد از ذبح با اشکال
است اگرچه دباغی نشده باشد بعضی موقوف بر دباغی میدانند و آن احوط است و اگر شک
کند در جلد حیوان ماکول اللحم که تذکیه شده است یا نه آیا جایز است نماز در آن یا نه این مسئله
محل اشکال است و تحقیق آن است که مسئله را چند صورت است و حکم در آنها مختلف است
صورت اول آنکه جلدی را که فرض شده که علم نداریم که تذکیه آن شده اگر از دست مسلم گرفته
شده که آن مسلم محکوم بکفر نیست و میته و ذبیحه اهل کتاب را حلال نمی داند
و نمی دانیم که از دست کسی گرفته که اگر خود از دست میگرفتیم حکم بمیته بودن او میکردیم پس
در اینجا حکم بطهارة آن جلد میشود و جایز است نماز در آن خواه آن مسلم اثنا عشری
باشد یا غیر اثنا عشری اگرچه از مخالفین باشد خواه در گرفتن بطریق انتقال عینی مثل بیع
و هبه و نحو آن یا بطریق انتقال منفعت مثل اجاره و عاریه بلکه اخذ بطریق غصب
نیز حکم بطهارة آن می شود اگرچه مظنه داشته باشد که تذکیه نشده باشد و مسلمه و خنثی نیز مثل
مسلمند و فرقی میان ایشان نیست صورت ثانیه آنکه جلد را از دست
مسلمی که محکوم بکفر نیست گرفته و نداند که او از دست کسی گرفته اگر از دست او
گرفته شود حکم بمیته بودن آن جلد می شود و لکن آن مسلم حلال داند میته را بدباغی
و تا خبر ندهد که آن مذکی است یا نه و در طهارت و در جواز در آن جلد خلاف
است لکن اقرب حکم بطهارة آن و جواز نماز کردن در آن است لکن احوط
اجتناب از آن است و اگر مسلم مستحل میته بدباغی خبر دهد که تذکیه قبول او معتبر است و اگر

دهد

دهد بانکه آن جلد میته است حکم بنجاست آن میشود و اگر نداند که آن مسلم میته را بدباغی
حلال میداند حکم بطهارت آن جلد که از او گرفته میشود و بالجمله جایز است نماز در جلدی که
از مسلمی که حکم بکفر نشده گرفته شود و اگر بداند که آن میته است و خبر دهد بمیته بودن
آن خواه بداند که او میته را حلال میداند و ذبیحه اهل کتاب را حلال میداند یا نداند
و خواه در بلاد اسلام بهم رسیده باشد یا بلاد کفر و حکم زن و خنثی حکم مرد است و اگر ظن داشته باشد
بانکه آن میته است نیز حکم بطهارة میشود و لکن احوط اجتناب است صورت سیم آنکه
از سوق مسلمانان گرفته شود لکن در دست کافری گرفته نشود این جلد را حکم بطهارة می
شود و جایز است نماز در آن خواه آن سوق در بلاد اسلام باشد یا بلاد کفر خواه
آن شخصی که از او گرفته معلوم شده باشد اسلام او یا مجهول الحال باشد و اگر معلوم الکفر باشد
حکم بنجاست آن میشود و معتبر صدق اسم سوق است پس در دکاکین متعدده که در اطراف
واقع شده باشد اعتباری باین نیست و مراد بسوق الاسلام آن است که غالب
اهل آن مسلمان باشند اگرچه حاکم ایشان کافر باشد و اگر صاحب آن جلد خبر دهد که
آن میته است حکم بنجاست آن میشود صورت چهارم آنکه در بلادی گرفته شود که غالب اهل آن
بلاد اسلام میباشند و آن کسیکه از او گرفته شده کافر باشد پس این نیز محکوم بطهارة است
و جایز است نماز در آن خواه خبر بدهد که مذکی است یا نه مگر آنکه خبر دهد بانکه میته است حکم
بنجاست است صورت پنجم آنکه آن جلد از دست کافری بشود و آن محکوم است بنجاست
و عدم جواز نماز در آن که ذبیحه باشد یا ذمی یا مرتد یا غیر آن اگرچه از فرق مسلمین باشند
مثل غلات و خوارج لکن در این قسم اشکال است و اگر بداند که آن کافر از مؤمن گرفته

آن میشود بدل نسخه

لکن اقوی جواز است و هم چنین جایز نیست نماز با زنبور زنده و هر حیوانی که گوشت ندارد نماز
کردن با مروارید باکی نیست و هم چنین جایز نیست با صدف و اگر حیوان غیر مأکول اللحم است که
با خود در بچسباند مثل شپش در حال نماز اقرب صحت نماز او است اگر چه در جزء مستصحب
و اگر بر روی جلد غیر مأکول اللحم باشد یا کرک آن یا نحو آن نماز کند اقرب صحت نماز است
و اگر شک کند در جلد و مو و نحو آن از اجزای حیوان که آیا از حیوان مأکول اللحم است
یا نه احوط و اظهر وجوب اجتناب است و هم چنین اگر بداند که جلد و مو و کرک از
غیر مأکول اللحم است و لکن شک کند که از حیوانات است که نماز با جلد و کرک آن
کرد یا نه اقرب وجوب اجتناب است نیز و ثابت می‌شود بودن جلد و کرک آن
از حیوان مأکول اللحم به شهادت عدلین و در اثبات آن به اخبار که مفید ظن باشد اشکال
است و احتیاط را ترک نکند و لکن قول صاحب مال و بایع ثابت می‌شود و اگر حیوان را
نشناسد و نداند که مأکول اللحم است نه به تقلید و نه به اجتهاد اقرب در احوط وجوب
اجتناب است و نیز اشکالی در فساد نماز نیست کسی که عمداً نماز کند در جلد یا پشم
یا کرک یا نحو آن از حیوان غیر مأکول اللحم و هم چنین اگر سهواً یا جهلاً نماز کند بنا بر اقرب
خواه نماز واجب باشد حتی نماز میت و خواه مستحب و خواه زن باشد یا مرد و آیا
نماز در صورتی است که مجموع نماز در آن کرده شود یا جزئی از آن کافی است
نماز با شرط است صدق اسم نماز در آن اقرب احتمال اخیر است و ضرورة
نفقه و صرف و نحو آن اگر باعث نماز کردن در آن شود آن نماز صحیح است و اگر حیوان
مأکول غیر مأکول شود مثل آنکه انسان روز او وطی کند یا جلال شود پس گویا مثل حیوان

غیر مأکول

غیر مأکول باشد الا آنست نیست پس نماز در جلد و مویش صحیح است لکن احتیاط را ترک نکند که مثل
محل اشکال است و اما آنچه خوردن گوشتش مکروه مثل آنچه حرام است نمی‌باشد پس نماز در جلد و
پشمش جایز است و مکروه نیز نیست و در جواز نماز در جامه که بر روی کرک شغال یا روباه
بوده یا در زیر آن لیف اگر چه نجس شده باشد و جزئی از آن بآن جامه نمانده باشد خلاف
است اقرب جواز با کراهت است و نماز در کرک خز جایز است اگر خالص باشد از موی
حیوانی که نماز در آن جایز نیست خواه آن جامه ساتر باشد یا نه و در جلدش خلاف است
و اظهر جواز است و احوط عدم جواز است اما جواز در صورتی است که مذکی باشد و جماعتی
بعضی از اصحاب گفته‌اند که تذکیه آن به خروج از آب است در حال حیات مثل ماهی و تذکیه
آن هم چنانکه تذکیه سایر جلدها معلوم می‌شود به تفصیل سابق و اما کرک آن پس شرط
تذکیه نیست و اما سایر اجزائش مثل استخوان و گوشت نماز در آن جایز نیست و
اگر کرک خز مغشوش و مخلوط نباشد به کرک یا موی حیوان غیر مأکول نماز در آن جایز
نیست اگر چه خز غالب باشد و اگر خز با ابریشم ممزوج کنند و جامه کنند و نماز در آن
جامه جایز است و اگر خز مستهلک شود در تعریف خز خلاف است اقوی آن است
که آن سگ آبی است چنانچه بعضی از علماء حکم کرده‌اند و از صحیحه عبدالرحمن ابی حجاج و در
ابن ابی یعفور مستفاد می‌شود بعضی از محققین اطباء نقل شده و بدانکه بعضی از علماء اشکال
کرده‌اند نماز در آن جلدی که در این زمان‌ها مشهور به جلد خز می‌باشد زیرا که معلوم نیست که این
همان خز است که در اخبار و کلام علمای تجویز در آن کرده‌اند و اما نماز در جلد سنجاب خلاف
است در جواز آن اقرب و احوط منع است و کرک آن مثل جلدش می‌باشد و بنا بر مختار

علم گیجاب مثل حکم سنجاب است در احکام و فروع و بعضی از علما گفته‌اند که سنجاب حیوان است
بقدر موش صحرائی که مویش در غایت نرمی است و از پوست آن پوستین می‌سازند
ظریفان آنرا می‌پوشند و بسیار صاحب حیله است هرگاه کسی را ببیند در درختهای بلند بالا
رود و آن در بلاد صقالبه بسیار است و بهترین پوستها آن است که ازرق و
املس باشد و حرام است بر مردان پوشیدن حریری که قابل ستر عورت بوده باشد در
حال نماز و غیر نماز مگر در حال حرب و ضرورت پس پوشیدن آن نیز معاصی است
که اگر اصرار بر آن نماید فاسق می‌شود و بعضی مجرد پوشیدن او را فاسق می‌دانسته‌اند لکن
اقرب آن است که مجرد پوشیدن عورت نماید باید خواه نماز باشد یا فریضه حتی نماز را با نافله
و نماز میت و خواه عالم به بطلان نماز در آن باشد یا نه بلکه اگر سهوا یا نسیانا یا جهلا
با نکه آن حریر است نماز کند در آن نمازش نیز فاسد است بنا بر اقرب و احوط
و اگر شک کند در حریر بودن در صحت نماز در آن اشکال است پس احتیاط را از دست
نه هند و آیا شرط است در حکم لبس و نماز در حریر که مجموع نماز در آن کرده بود
یا آنکه جزئی از آن در آن باشد کافی است اقرب آن است که معتبر صدق نماز در آن
در عرفا دیگر نیز حکمش حکم ابریشم است و بر اطفال حرام نیست پوشیدن حریر اگر چه
باشد و هم چنین بر روی آن نیز حرام نیست تکیه کردن ایشان بر آن بنا بر اظهر و اگر
ف و نمازش مثل لبس اشکال است و در حال حرب جایز است پوشیدن حریر
چه از ضرورت باشد معتبر صدق اسم حریر است عرفا حقیقة نه مجاز و آنچه ابر
مخفی بحریر مباح است یا در حریر حرام نیز جایز است احوط اول است بلکه اگر خالی

از قوه نیست و جایز است پوشیدن آن قبل از شروع بحرب آنقدر که جاری شده که حربی
بجهة حرب بپوشند و در حال نماز در آن نیز میتوان کرد و اشکالی نیست در جواز پوشیدن
در حال ضرورت و نماز نیز در آن حال صحیح است و اما از برای مجرد دفع شپش هم جواز پوشیدن
جایز نیست و از برای زنان جایز است پوشیدن آن مطلقا و نماز ایشان نیز در
آن صحیح است و قول بفساد فاسد است و اما خنثی مشکل که بر آن جایز نیست مثل
مردان و در نماز کردن مرد در جامه حریری که ساتر بهم نباشد مثل تکمه و قلنسوه خلاف
است اقرب و احوط منع است و از این قبیل شمرده‌اند بعضی کمربند و جوراب و نعلین
و خف را و زنیست که از این قبیل باشد آن حریری که غنچه‌ها از آن کلاه کوبند غالبا و بنا بر مختار
که نماز در آن جایز نیست و اما فرش قرار دادن حریر جایز است حتی بجهة مردان بنا بر اظهر
و اشهر و نماز بر آن و ایستادن بر آن نیز جایز است و بعضی فرش کردن و ایستادن بر
آن را مکروه دانسته‌اند و مضایقه در آن نیست و هم چنین جایز است سواری بر آن و بالش و
متکا قرار دادن و لحاف قرار دادن آن و پوشیدن روی خود با آن مثل لحاف در وقت
و بخود پیچیدن از برای مردان خلاف است احوط منع است مطلقا لکن جواز در غیر نماز
و منع در نماز بعید نیست و اما حمل حریر و ابریشم در غیر نماز و در آن اشکالی نیست و در نماز
نیز اقوی جواز آن است و جایز است نماز در جامه که در اطراف و دامن سر آستینهای آن
سجاف حریر کرده باشند بنا بر اظهر و اشهر و احوط آن است که هر چه از سجاف گویند جایز
است و در غیر نماز نیز پوشیدن آن جامه جایز است و این اختصاص بجامه ندارد بلکه هر چه که
از آن پوشند نیست با آن جایز است حتی مثل بالاپوشها بنا بر اقرب و اگر جیب خز

و معلوم لیکن از اموری که نماز با آن جایز است بافته باشند و هم چنین در جامه که بطلا نقش شده باشد
و بالجمله قدر متیقن فساد نماز است در طلا نه با طلا اگر چه احوط ترک این امور است
جمیع اوانی طلا که ممزوج با حریر شده باشد حکم بعدم جواز مضایقه نیست و اگر چه بتوان
گفت نماز در حریر شده با نماز در طلا شده و نماز مموه که کهنه شده و رسم آن از
آن رفته جایز است و چون مناط منع صدق پوشیدن است پس با خود داشتن طلا مثل
نیست حتی در نماز خواه با سکه باشد یا نه و هم چنین با خود داشتن کتب مذهبه و شمشیر و نحو
آن که بطلا شده مانع نیست بلکه در جامه که در آن علمهای طلا باشد جایز است و اگر
سهوا یا جهلا نماز در آن کند نمازش صحیح است و اگر جاهل باشد در حکم طلا و
جایز نیست نماز در جامه غصبی و تصرف در آن در غیر نماز نیز حرام است و اگر عمدا
خود را با آن بپوشد نمازش باطل است خواه ساتر عورت باشد یا نه و خواه نماز واجب
باشد یا غیر آن حتی نماز میت و همچنین سایر عبادات مثل نماز است در جامه غصبی فاسد است
باشد مقتضای تحقیق آن است که آن عبادت اگر لازم ندارد تصرف در آن مغصوب
را و منافی رد کردن آن به صاحبش نیست مثل روزه پس صحیح است با اشکال و
اگر لازم دارد تصرف در آن را پس در آن اشکال عظیم است لیکن اقوی و احوط حکم بفساد
است و آن عبادت منافی رد کردن بمالک باشد اما لازم نداشته تصرف در آن را از
صحت آن عبادت است و فرق در نماز در آن جامه فرقی میان احدی از زن و مرد و خنثی
نیست و اما طفل نمازش در آن باطل نیست و ملحق است به حریر هر جامه که خالص ستر لهو باشد
اگر چه آن ستر نشده باشد پس نماز در آن فاسد است و جمیع چیزها را که پوشیده باشند مثل آن

[illegible]

می باشند حتی مثل خاتم و دست بند و کمربند و نحو آن و تحقیق آن است که اگر نماز در آن چیز
مستلزم تصرف زیاده از پوشیدن نیست و رد کردن آن به مالکش یا کسیکه قائم مقام
مالکش باشد با حفظ آن موقوف بمنافی از منافیات نماز نیست ملحق نمی شود و موجب فساد
نماز نیست و اگر لازم دارد تصرف مذکور را پس ملحق می شود و نماز در آن صحیح نیست و اما
اگر تصرف لازم ندارد و اما لازم دارد رد کردن آن به مالکش منافی نماز را پس صحیح نیست
و چیز غصبی که با خود داشته باشد نیز حکمش مثل آنچه در این قسم گفتیم می باشد اگر چه مراعات
احتیاط در هر دو اولی است و آنچه مذکور شد در صورت علم بغصبیت و فوت نماز است
و اگر جاهل بغصبیت باشد یا ناسی باشد پس نماز در آن جایز است و صحیح است و لیکن
غیر صورت اشتباه بمغصوب است بملک خود زیرا که در این حال نماز در هیچ یک جایز نیست
و در جمیع این صور اگر نماز کرده و علم بغصبیت حاصل شده و اجرة المثل را بر او لازم
می باشند و اگر در اثنای نماز مطلع شده بغصبیت اگر ممکن است او را کندن آن جامه
بدون منافی نماز باید آن را بکند و نماز صحیح است و اگر کندن موقوف بر فعل منافی نماز
باطل است و اگر عالم شده بغصبیت و فراموش کرده نمازش صحیح است و بر او کفایت
لیکن احوط اعاده آن نماز است در وقت و بهر حال اجرة المثل لازم است و اگر بداند
که نماز در جامه غصبی حرام است پس نماز کرده پس آن اگر مقصر نباشد بر او چیزی نیست
و صحت نمازش بعید نیست و اگر مقصر باشد پس احوط بلکه اقوی فساد نماز است
و وجوب اعاده یا قضا است و اگر عالم بتحریم نماز در آن باشد اما جاهل بفساد
نماز در آن باشد پس بی تقصیر نمازش فاسد است بلکه با عدم تقصیر نمازش باطل است

نسخه [illegible]
است
کهنه شده [illegible] تصرف در آن جایز است
زنان را از خود باز داشت [illegible]
[illegible]

در آن نماز

غیر الاقرب و شخصی که عالم بود علم او را و امرش کرد مثل کسی است که نذر نشسته است اصلاً و از
مالک اذن داده غاصب را یا غیر غاصب را نماز بر آنکه ماذون است صحیح است لکن خیانت
باید است و اگر اذن بطریق عموم بوده باشد مثل آنکه بگوید همه کس ماذونند در نماز کردن
در ملک من هر که خواهد در آن نماز کند و نحو آن در شمول این اذن غاصب را و جواز
نماز کردن او وابی اشکال و تحقیق آن است که اگر قرائن علم حاصل شده پس در آنجا
تفصیل است که مقام مناسب ذکر آن نیست و کسی که مالک عین نبوده باشد اگر منفعت
آن متعلق بغیر شده باجاره نماز شن در آن جایز است و آن باید اذن از صاحب
منفعت بگیرد و نه مالک منفعت مثل مستاجر در آن اشکال نیست و اگر اذن
از مالک عین و منفعت نبوده باشد لکن علم برضا او بوده باشد بنحوی که احتمال غیر رود و
نماز شن در آن صحیح نیست و الا فلا اگر چه ظن قوی داشته باشد برضای مالک خواه
مالک آن پدر و برادرش باشد یا غیر ایشان و نماز صحیح است در چیزی که خریده یا
آن را به بیع فاسد یا اجاره کرده باشد باجاره فاسده و لکن علم نبوده و آن بیع و اجاره
نداشته باشد و نه با علم بایع و مشتری نیست و اشکال است و اگر اذن داده مالک در
پوشیدن جامه نماز در آن صحیح است مگر آنکه منع کند از نماز و اگر منع در حال نماز
نزع باید کند و الا نماز فاسد است و اگر ممکن نشود کندن نماز فاسد است بنا بر اظهر
اموری که مستحب است بلباس مصلی پس چند چیز امر است از آن جمله مستحب است
نماز در نعل عربی خواه نماز واجب باشد حتی نماز جنازه و خواه مستحب حتی غیر مرتب
و خواه مرد باشد خواه زن بلکه از جمع ظاهر میشود و عدم اختصاص استحباب معرب بلکه

ازم

عربا بز

عربا بز استحباب بعمل آید و مانعی نیست از این قول اگر از جهت دیگر مانعی نباشد و باید در
وقت سجده انگشتهای پا بر زمین برسد و بعضی علما ذکر کرده اند نعل عربی بهر نعلی است
ذکر کرده اند که نیست بر آن قدری که مسح بر آن جایز است نپوشند و مستحب است تحت الحنک
در نماز چنانچه گفته اند و مکروه است نماز در عمامه تحت الحنک نداشته باشد و این حکم در همه نمازها
جاری است حتی نماز میت و نماز احتیاط تحت الحنک نبستن را واجب میدانند و این
قول ضعیف است و دلالت استحباب محقق الصور است که از لباس شهرت نباشد و مخالف
مردم نباشد پس در بسیاری از بلاد و نسبت به بسیاری از مردم ساقط میشود با تعمیم دارد
جمیع صور را معتمد در نظر نادانست و شرط است که آن باقی باشد تا آخر نماز و هم چنین مستحب
است تحت الحنک در وقت بیرون رفتن بسوی سفر و طلب حاجت بلکه مستحب است و یک
تحت الحنک که مستحب بعمل آید و نیت آنکه از مستحبات نماز است بتوان و منع از این نیست
چنانچه بعضی گفته اند بی وجه است بدانکه از چندین حدیث بر می آید استحباب انداختن
طرف عمامه را در زیر حنک بطرفی و عدم استحباب تحت الحنک در جمیع احوال و مراد از تحت الحنک
گردانیدن جزئی است از عمامه نماز در لباس سیاه خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه
بافته باشد یا غیر آن و اگر چه بجهت عذری از ائمه یا اقارب خود پوشیده باشد بلکه مکروه
است پوشیدن آن در غیر نماز و بجهت تقیه کراهتی ندارد و پوشیدنش و جماعتی گفته اند جایز
است نماز بدون کراهت در عمامه سیاه و خف و کسانی که نفی کرده اند آنرا بعض بجامه
سفید از پشم و از آن جمله است آبی و اقرب نبوده کراهت در آن و هم چنین مکروه است
در جامه سرخ سیر انکار کرده و داشته اند و هم چنین مکروه است بر مردان نماز در جامه معصفر

[illegible]

ستر حجم و سیاهی که از پشت جامه دیده میشود اشکال است و احوط وجوب است در ستر عورتین
را واجب نیست پوشیدن آن و جایز است لیکن مکروه است نماز بجهة مردان در یکجامه
نازکی که بپوشد آنچه را که واجب است ستر آن در نماز و جماعتی تصریح کرده اند که اگر بر بالای
جامه جامه دیگر باشد و احوط کراهة است در یک جامه مطلقا و بدانکه ستر با مور چند
حاصل میشود و از آنجمله جامه بافته شده از پنبه و کتان و اشکالی در آن نیست
و هم چنین جامه بافته از پشم و کرک و موی حیوان ماکول اللحم و هم چنین جامه بافته
از پنبه و کتان با پشم و کرک و موی مزبور یا ممزوج از این مذکورات با حریر بنحویکه
مستهلک باشند و هم چنین حریر از برای زنان و پوشیدن این امور مذکوره اختصاصی
بجامه دوخته دون نادوخته و شخصی دون شخصی یا طوری دون طوری ندارد و هم چنین است
جامه که از جلد حیوان ماکول اللحم ساخته باشند و پوستیکه از آنها میسازند و اینها
از لباسهای عادیست و در همه حال جایز است ستر با آنها و از آنجمله علف و برگ
درخت و نباتات است مثل برگ کدو و اگر جامه بافته نشود غیر اینها از اینها ستر
عورة میکند چه قدر زیاد کلام و در جواز ستر با اینها با امکان ستر بجامه خلاف است و
مسئله محل اشکال است لیکن اقرب جواز ستر است اگر چه در حال تمکن باشد لکن احوط
ترک آن است و از آنجمله گل است اگر غیر آن حتی برگ و علف بافته نشود در آن
حال ستر بگل لازم است و از آن عدول بایما بجهة رکوع و سجود و نماز عریانا
جایز نیست و در جواز ستر بگل با وجود علف و برگ درخت خلاف است
اقرب جواز است بلکه جواز آن با وجود جامهای متعارف از قبیل پنبه و کتان نیز در کمال قوت

است

است و از آنجمله آب و گل آب است که برفتن در میان آن عورت پوشیده شود و اگر ممکن
نشود ستری مگر برفتن در میان آن با عدم ضرر و مشقتیکه عادة متحمل میتوان شد و ستر
آنها در آن حال واجب و نماز را بجا آوردن عریانا با ایما جایز نیست بلکه با تمکن امور
مقدمه نیز جواز ستر با آنها اقرب است و لیکن احوط ترک است بلکه جایز است ستر بهر چیزیکه
آنرا ساتر گویند و صلاحیت ستر داشته باشد اگر چه افراد نادره باشد بغیر از آنچه استثنا
شد پس ستر به پنبه و پشم غیر بافته و بافته بنحویکه آنرا لباس نگویند و چوب و چرم و
استخوان و سنگ و بوریا همه جایز است بلکه اگر ضرری حاصل نشود در هر یک از این امور
ستر با آن ساقط میشود لیکن احوط آن است که ستر بغیر جامه نشود با وجود آن و هم چنین
احوط عدم ستر با آب و گل آب است با امکان جامه و با عدم امکان گل را مقدم میدارد
علی الاحوط و اگر عاری را ستر ممکن نباشد بجهتی مگر برفتن در گودی که آن را بپوشد از نظر بعورة
او واجب است دخول در آن و نماز را ایستاده با رکوع و سجود بجا آوردن و در
تقدیم آن بر آب و گل آب اشکال است و تحقیق آن است که اگر مستی ستر بهر یک
بعمل می آید با امکان بجا آوردن جمیع واجبات مخیر است میانه اینها و اگر ستر با هیچ یک
حاصل نباشد و لکن همه واجبات را با هر یک نتواند بجا آورد نیز مخیر است و اگر با
بعضی ستر باشد و قدرة بر همه واجبات نباشد و با بعض قدرت بر واجبات
نباشد و ستر باشد اشکال است و احتیاط را ترک ننماید باینکه در نماز بجا آورد دو
دفعه یک نماز و مثل صبح و نماز بوت مذکور است و عریان آنکه هیچ قسم از ساتر بجهة او
ممکن نباشد واجب است که نماز را ایستاده بجا آورد و اگر ایمن نباشد از آنکه کسی عورة

او را ببیند والّا نشسته نماز می‌کند و امّا با علم یا ظنّ که کسی نظر می‌کند از اوّل تا آخر نماز را نشسته
میکند لکن در صورت شک احتیاطاً دو نماز میکند یکی قائماً و دیگری قاعداً و اگر علم یا ظنّ
دارد بعدم وجود ناظر از اوّل تا آخر نماز را نشسته می‌کند لکن احوط با ظنّ دو نماز است
نشسته و ایستاده در صورت شک نیز واجب است که قائماً نماز کند و احتیاطاً
دو نماز است و کسیکه ایستاده نماز می‌کند اگر در اثنای نماز مطلع شد بر نظر کننده
می‌نشیند و نشسته اگر مطلع شد بعدم ناظر برمیخیزد و مراد بناظر هر مرد یا زن بالغ
یا بالغ ممیّز اگرچه محرم او باشد و اگر شک در ممیّز بودن طفل کند حکم بوجوب قیام دارد
نیست و این شخص عاری رکوع و سجود را ترک میکند و بجای آن ایما میکند خواه
ایستاده نماز کند و خواه نشسته و ترک رکوع و سجود بر او واجب است و واجب است
ایما کردن برای ایماء بچشم کافی نیست مگر بر ممکن نشود که ایماء بچشم معیّن است در
این هنگام و الاحوط دو ایماء بجهت سجود سر را پائین تر می‌آورد احتیاطاً لکن اگر بدوی
بلند نیز جایز است بنا بر اقرب و واجب نیست در ایماء خم کردن و نیست
کذا رسانیدن دستها و انگشتان پاها بر موضع معهود در وقت سجود و بلند کردن
چیزی که سجده بر آن کند مثل مریض بنا بر اقرب لکن احوط است و واجب
نیست ایستاده نشستن در وقت سجود و نه نشسته را قیام را بجهت رکوع و لکن
واجب است بر ایستاده نشستن بجهت تشهد و سلام باشد و حکم بنشستن اگر ترک
کشف عورة نشود و الّا حکم با ایستادن بعید نیست و اگر ترک کند عاری مفروض ایماء
بجهة رکوع و سجود در حال عمد نمازش باطل است خواه رکوع و سجود در اینجا آورد یا نه خواه

عالم باشد یا نه خواه نظر کنند باشد یا نه و اگر سهواً ترک کند اگر رکوع و سجود

عالم باشد یا نه خواه نظر کننده باشد یا نه و اگر سهواً ترک کند اگر رکوع و سجود را نیز نکرده
نمازش باطل و اگر سهواً ترک کند و سهواً رکوع و سجود در اینجا آورد مسئله در کمال
اشکال است و اقوی عدم فرق و احوط اعاده است و هم چنین اگر ایماء را بجا آورده
و سهواً رکوع و سجود کند اقوی صحت و احوط اعاده است و اگر عریانا نماز کرد با ایماء اعاده
آن ضرور نیست اگرچه ساتر یافت شود در وقت باقی باشد و در وجوب تاخیر نماز تا آخر
وقت برای عریان و جواز تقدیم خلاف عظیم است و تحقیق آن است که اگر علم
یا ظنّ داشته باشد بحصول ساتر واجب است تاخیر نماز و امّا با شک اشکال است
اظهر جواز تقدیم و احوط تاخیر است و اگر ساتری نیابد بغیر از حریر عریانا نماز میکند
با ایماء و اگر ضرورة باعث پوشیدن حریر شود نماز در آن میکند بدون ایماء بلکه با رکوع
و سجود و اگر نیابد الّا جلد میته نماز را عریانا با ایماء میکند و اگر مضطر شود بپوشیدن میته پوشیده و با
رکوع و سجود نماز میکند و مستحب است حکم جلد حیوان غیر ماکول اللحم و اگر نیابد الّا
جامهٔ نجس در آن اشکال است لکن اگر سرما یا نحو آن از ضرورت در میان شود می‌پوشد
و نماز با رکوع و سجود میکند و نیابد الّا جامهٔ غصبی عریانا با ایماء نماز میکند و اگر خوف
هلاکت باشد و ضرری بالاتر نرسد می‌پوشد با ضمان و نماز را با رکوع و سجود میکند
و اگر امر دایر شود میانه جلد غیر ماکول اللحم یا میته یا طلا و میانه نجس یا حریر مخیّر است و اگر
در اثنای نماز ساتری یافت شود اگر تواند ستر عورة کند عورة خود را بدون فعل
منافی واجب است ستر و اتمام نماز اگر وقت تنگ باشد و اگر وسعت داشته باشد
بپوشد و تمام کند و احتیاطاً نماز را اعاده کند و اگر ستر آن با فعل منافی ممکن نیست

و دو روایت قول بصحت نماز کسیکه بر زمانع طلبه ساکنه در آن می‌رود و کسیکه تردد بسوی ایشان
می‌کند با اذن طالب علم و عدم صحت نماز کسیکه بجهة تنزه در [illegible] با آنکه دخول او باعث
ایذای طلبه و منع ایشان از تحصیل شود و بالجمله مناط در جواز و عدم جواز در مقام
آن جزئیست که از وقف مدرسه فهمیده می‌شود و با شک احوط اجتناب است
و هم چنین است حکم در رباطاتی که وقف بر زایرین و مترددین می‌باشد و هم چنین است
کلام در وضو و غسل و تیمم در آنها و فرقی نیست در مکان مغصوب میانه زمین
یا فرش و نماز در مکانیکه منتقل باو شده به بیع فاسد یا اجاره فاسده یا هر عقد فاسدی
با علم بفساد آن عقد فاسد است و نماز در مجهول المالک که باید آنرا حفظ کرد
فاسد است و هم چنین فاسد است نماز در صحراها و بستانهائیکه قبل از غصب
بدون اذن مالک نماز در آنها جایز بود بعد از آنکه غصب شد و جایز است
نماز در هر مکانی که ملک اوست اگر منفعت بغیر نشده باشد و همچنین در هر ملکیکه
آن منفعت باو شده یا باجاره یا بوصیت یا بوقف یا بغیر آن و هم چنین اگر مالک
اذن دهد بغیر الجهة نماز حتی بجهة غاصب نیز بعد از اذن جایز است نماز در
آن و لقدر اذن مستحق بر اجرة نمی‌باشد و اگر اذن بطریق عموم باشد که شامل
غاصب و غیر او باشد در غیر غاصب اشکالی نیست و نیست و اگر از قراین معلوم
که مراد غیر اوست نماز او جایز نیست و اگر از قرائن معلوم شود که او نیز داخل است
نماز شخص جایز است و با شک اشکال است و با ظن بعدم دخول غاصب در
اذن اگر اذن معتبر باشد جایز نیست والا اشکال است و بالجمله هرجاکه مالک

عین

عین یا منفعت نباشد معتبر اذن است پس هر جاکه اذن معتبر شرعی حاصل نشده نماز شخص صحیح
نیست و اگر اذن داد لیکن میداند که در باطن اکراه دارد نماز در آن جایز نیست و اگر علم
بکراهة یا ظنی نباشد لیکن مظنه باین داشته باشد نیز نماز جایز نیست و اگر شک در کراهة داشته باشد
احوط نیز اجتناب است و اما با اذن علم برضای باطنی ضرور نیست بلکه ظهور آن کافیست و اگر
اذن بطریق فحوی باشد مثل آنکه مهمانی را داخل خانه نمایند با اذن به بودن در مکانی در مدت
طویلی به بهد پس اگر علم حاصل شود برضا بجهة نماز بی اشکال است و اگر علم حاصل نشود و لکن از
اصل کلام مالک فهمیده شود اذن در نماز بطریق اولی نیز اشکال نیست والا جایز نیست اگرچه
مظنه باشد بجهة اولویت نماز و اما از لفظ مالک فهمیده نشود و اگر از قرائن و شاهد حال آن پدید
که مطلع اگر حال مهمان بر اعتقاد دادرامی دانست و کیفیت نماز شخص را مطلع بود بنماز کردن
او نماز شخص جایز نیست و در صحراها و بیابانهای مملوکه با عدم اذن نماز جایز است اگر
بداند عدم کراهة مالک بشاهد حال و قرائن احوال و عدم ضرر یا و خواه مالک آن مؤمن باشد
یا مخالف یا کافر خواه در وسعت وقت باشد یا نه خواه در ملک خود تواند نماز گذارد یا نه
خواه مالک معروف باشد یا نه خواه مالک پیش از آن منع کرده باشد یا نه و ملحق بنماز می‌شود
جمیع تصرفاتیکه منوط برضای مالک می‌باشد و حکم آنها مثل حکم نماز است و در حکم باغها است
هر مکانیکه اذن در دخول آنها می‌باشد بر وجه مخصوصی مثل حمامها و کاروانسراها و آسیاها و اگر
از قرائن احوال مظنه بعدم کراهة داشته باشد یا شک برضا و کراهة داشته باشد و ضرری بمالک نرسد
و نماز و سایر تصرفات که عادة با آنها جاری شده با عدم ضرر جایز است بنا بر اقوی
لیکن ترک احتیاط نکند خصوصا با شک که مسئله در کمال اشکال است و اما مثل حمامها و کاروان

مضعف م

و در موضعی که ضرری بمالک نرسد بودن در آن و عادة مضایقه در آن نشود و در صورة ظن بعدم کراهة
مالک باشند مثل طین با صحاری نیست پس تصرف در آنها با این حال جایز نیست اگرچه ضرری
باشند که مالک را ضرری نرسد و اگر علم یا ظن بعدم رضای مالک داشته باشد نماز و سایر تصرفات بوجه
جایز نیست نه در باغ و صحرا و نه مثل حمامها و نحو آن علم بعدم کراهة مانع است و اما یا ظن
بآن یا علم بکراهة یا ظن بآن تصرف جایز نیست و الا جایز است و اگر باغ تنها و نحو آن
از صحرا مال طفل یا مجنون باشد اگر علم یا ظن برضای داشته باشد با شک در رضا و کراهة
داشته باشد نماز در اینها جایز نیست لکن احوط اجتناب است که مسئله در کمال اشکال
است و حکم بر تصرفات خلا از ضرر در اینجا نیز مثل حکم نماز است علی الاقوی و اما سایر
مکانها از قبیل حمامها و کاروانسراها اگر مال طفل یا مجنون باشد نماز و سایر تصرفات در آنجا
جایز نیست اگرچه عالم باذن ولی داشته باشد و اگر آن صحاری و باغ و وقف عام باشد
مثل آنکه وقف بر فقرا و طلبه علما باشد اقرب جواز نماز است در آنها اگرچه شک در
اذن داشته باشند و اما سایر تصرفات جایز نیست اگر خالی از ضرر باشد و آیا سایر مکانها که
وقف عام باشد مثل تکیه صحراها وقف عام است باشد در آن اشکال است و اگر قائل بمنع
شویم علم باذن متولی فایده ندارد و اگر نماز کرد در مکانیکه علم بغصبیت آن نداشت و بعد
عالم شد نمازش صحیح است و اگر علم بغصبیت داشت اما جاهل بحرمة نماز در آن بود اگر مقصر نبوده در تحصیل علم
آن نمازش صحیح است و اگر نه اقوی فساد نماز و وجوب اعاده یا قضاست و اگر عالم بحرمة بود و لکن
جاهل بود بفساد نماز پس نمازش فاسد است خواه مقصر باشد و خواه نه و عالم ببطلان و تحریم با عالم بیع از این
و اگر فراموش کند آن را حکمش حکم جاهل است و اگر از روی فراموشی بغصبیت نماز کرد با آنکه علم

مهد نیست نمازش صحیح است و قول ببطلان احوط است و بهر حال اجرة المثل لازم است و اگر از روی
اضطرار در مکان مغصوب باشد مثل محبوس و کسیکه از بیرون رفتن خوف ضرری برخود دارد نماز شکی
صحیح است در آن مکان و در وجوب تاخیر نماز تا آخر وقت اشکال است و احوط وجوب است و
مشتبه بغصبی اگر غیر محصور باشد اجتناب لازم نیست و از محصور واجب است و نماز در آن صحیح نیست
اگرچه بعد معلوم شود که در مکان مباح نماز کرده و اگر مالک غیر داخل شود بر وجه مشروع پس مالک او را
امر کند به بیرون رفتن پس اگر در وقت وسعت است و نماز نکرده جایز نیست تاخیر نماز و نه تاخیر بیرون
رفتن پس نماز را در حال رفتن بجای می آورد و رکوع و سجود را بایما بجای آورد و هر قدر که ممکن
باشد استقبال قبله واجب است و واجب است در بیرون رفتن بسرعة و غایة سرعة هرچه ممکن
باشد و اگر در آنجا نماز کند نمازش باطل است و اگر در وسعت امر به بیرون رفتن کند و شروع
در نماز نکرده باشد واجب است تاخیر نماز تا بیرون رود و اگر شروع بنماز کرده که مالک امر به
خروج نماید با وسعت وقت اقوی وجوب قطع و سرعة بیرون رفتن است و احوط عدم قطع و
تمام کردن نماز در حال خروج باعادة نماز است اگرچه مالک ابتدا اذن بخصوص نماز داده
باشد و اگر شروع بنماز کرده در آخر وقت مالک امر به بیرون رفتن کند جایز نیست قطع نماز و جایز
نیست ماندن نیز بلکه تمام می کند در حال خروج بایما **فصل** در آنچه جایز است سجده بر آن و صحیح
نیست سجده کردن بر چیزیکه غیر زمین باشد و آنچه از آن روئیده باشد پس جایز نیست بر پوست
و ابریشم و مو و کرک و پر مرغها و ابریشم و آبگینه و طلا و نقره و نمک و آنچه از معادن باشد و آنچه
اگر که از اسم ارض بیرون رود و هم چنین جایز نیست بر رمل و سنگ ریزه اگر معدنی باشند
و در جواز سجده بر آجر و سفال اشکال است و اقوی عدم جواز است و آنچه گفتیم که باید بر غیر زمین

[illegible]

تا بر آنکه جایز است سجده بر آن کند نوشته شود و سجده بر خاک نیز
آنکه بقدر رقبه لازم است از بنا
جایز نیست و بر ذغال اشکال است و احوط ترک است و واجب است تحصیل آنکه سجده بر آن
صحیح است اگرچه بعوض باشد اگر تحصیل عوض معذور باشد و جایز است سجده بر کاغذ اگرچه از چیزی
باشد ولکن از این قسم احوط اجتناب است بلکه احوط اجتناب از کاغذی است که از
کتان یا اهلیه یا کول یا ملبوس است ساخته باشند پس احوط تجنّب از سجده بر کاغذ است غالباً
زیرا که در غالب جنس آن مشتبه می‌شود و شرط نیست که روی آنرا نشسته نزده باشند
و نیز شرط است که نوشته نباشد باشد تحقیق آن است که اگر مراد از چیزی است که سجده
بر آن جایز نیست چنانچه غالباً چنین است پس اگر بنحوی است که مانع است از رسیدن
پیشانی بکاغذ بنحوی که نگویند در عرف که سجده بر کاغذ کرده سجده جایز نیست و چنین
است هر چیزیکه رنگ کرده باشند آنرا و لکن اگر آن مداد حایل نیست بنحویکه عرفاً نگویند
سجده بر کاغذ کرده سجده بر آن جایز است اگرچه لکن مداد و رنگ محقق نباشند و جسمیت
ندرسته باشد پس بنا بر حکم سجده بر غالب مکانات جایز است و اگر آن مداد و رنگ
محقق باشند و جسمیت ندرسته باشد پس بر آن نیز جایز است خواه بنحوی باشد که گویند سجده
بر کاغذ کرده باشند مگر آنکه سجده بر کاغذ صادق نباشد نه بر گل و نه بالقم و آن فرضی است
نادر و اگر مداد صحیح باشد سجده بر آن و شک شود در آنکه حایل است بنحویکه نگویند سجده
بر کاغذ شده باشد پس در جواز سجده اشکال است و بعید نیست و حکم بجواز در صورتیکه
اول حایل بود و بعد شک عارض شد لکن احوط اجتناب است مطلقا و هر جاییکه شک در
آن شود حکمش همین است و ظنّ را در این مقامات اعتباری نیست و مکروه است سجده بر کاغذ

سجده ...
مطلقا و اگر مداد صبری است که سجده
بر آن جایز است مثل گل و بالقم
پس سجده نیز بر آن جایز است

نوشته

نوشته شده مطلقا حتّی نسبت بشخص کوری که بینا بوده شود اند آنرا خوانده حتّی در ظلمت که آنرا
نبیند و حتّی نسبت بمداد یکه سجده بر آن جایز است و شرط است مملوک بودن آن
یا آنچه در حکم مملوک است نسبت بمحل سجده خواه پیشانی باشد و خواه غیر آن از دست و پا
و شرط است پاک بودن آن قدریکه معتبر است در سجده از محل پیشانی پس سجده
بر نجس جایز نیست لکن احوط است و این در وقتی است که نجاست سرایت نکند والّا شرط است
طهارت مکان مصلّی است مطلقا و اگر موضع نجس شده مشتبه شود بغیر نجس اجتناب از هر قدریکه
احتمال نجاست میرود لازم است و اگر موضع غیر محصور و مواضع وسیعه باشد اجتناب لازم نیست
از هیچ جزء و مرجع در معرفت محصور عرف است و ظنّ ملحق بشک است در محصور و غیر محصور پس در
محصور مظنّة الطهارت فائده ندارد و هم چنانچه در غیر محصور مظنّة النجاست ضرری ندارد و اگر در
محصور مشتبه بنجس ملاقات کند جزء طاهرتر پس اگر ملاقات بجمیع آنچه مشتبه است کرده نجس است
والّا پاک است اگرچه باکثر آن ملاقات کرده باشد و اگر سجده کند در موضعی باعتبار عدم علم به
نجاست و بعد معلوم شود که در وقت سجده نجس بوده اقرب صحت نماز و عدم لزوم اعاده است
و هم چنین است حکم در حالت فراموشی و امّا جاهل بحکم اگر مقصّر باشد معذور نیست و اگر بجهت خرد
امر دائر شود میانه سجده بر چیزیکه سجده بر آن جایز نیست مثل جلد و میانه چیزیکه بر آن
جایز است امّا نجس است اگر می‌تواند دو مرتبه عبادت را بجا آورد باید دو مرتبه بجا آورد
والّا مخیّر است بدانکه آنچه مذکور شد از آنکه سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از او روییده
که خورده نشود و پوشیده نشود این مخصوص بحال اختیار است و امّا در حال اضطرار بر غیر آن
جایز است و آن اضطرار چند قسم است یکی تقیه است و شرط نیست در تقیه با قدره

قدرة بر فرار از تقیه و تاخیر با رفتن در مکان تنهائی لکن احوط انتظار است و در حال تقیه
مجزیست میانه سجده کردن بر آنچه جایز نیست خواه ماکول باشند یا ملبوس یا از جنس نباتات
باشند یا نه و لکن احوط تقدیم پنبه و کتان است و شاید احوط اولی ترجیح معادن و ماکول
و ملبوس از نباتات است بر مثل پوست و پشم که از قبیل گیاه نیست و در وجوب اعاده
نماز بعد از رفع تقیه و دیگر گرمای شدید است که نتوان سجده بر زمین کرد پس اگر تواند
تحصیل آنچه صحیح است سجده بر او نماید یا رفع مانع کند واجب است و اگر نتواند پس در این
حال جایز است سجده بر جامه و کف دستش و بر غیر این جایز نیست بنا بر اقوی و احوط اولی ترتیب
بلکه احوط و اقرب تقدیم جامه است بر کف دست و اما در مجزیست میانه سجده بر آستین
یا غیر آن و شرط نیست در جامه پنبه یا کتان بودن آن بلکه اگر از پوست یا حریر یا پشم
هم باشند جایز است سجده بر آن لکن احوط سجده بر پنبه و کتان از جامه است و در اشتراط
آنکه باید آن جامه را پوشیده باشد یا نه اشکال است و بهر حال اشکال نیست در آنکه ملبوس
احوط است و در وقتیکه سجده بر دست می کند باید بر پشت آن سجده کند و الا نمازش
باطل است و مجزیست میان دست راست و چپ بنا بر اقرب و اولی اختیار دست راست
است و اگر سجده بر جامه و دست ممکن نشد بر غیر اینها سجده می کند و سرمای شدید نیز مثل
گرما است در حکم و دیگر عذرها و گرما از سبب عذرها و ضرورتها است که اگر باید سجده
بر زمین و آنچه از آن است که خورد نماند و پوشید نباشند بکند موجب عسر و حرج
ضرر می شود و اما مجرد خوف ضرر عذر نمی شود پس اگر در تاریکی باشند و اگر سجده بر زمین کند
خوف که بدن عقرب یا مثلاً دارد و سجده بر جامه خود می کند بشرط آنکه خوف نباشد که باعث سقوط

تکالیف

تکالیف کرد پس اگر بر جامه بتواند سجده کند و از سر بر عضا نیز میسر شد اتمام می کند و اما
نزدیک سجده حقیقی کند بنا بر احوط و دیگر از ضرورتها یافت نشدن زمین و آنچه از آن
روئیده است یا عدم قدرت بر تحصیل آن اگرچه بمال بسیار زیاد که ممکن باشد بوردن بذل
پس آن و در این حال سجده بر غیر آن می کند لکن احوط تقدیم قیر و معادن است بر غیر
بلکه حکم بتقدیم بعید نیست و هم چنین در حالت ضرورت و هم چنین دور نیست وجوب تقدیم
پنبه و کتان بر آن و بالجمله احوط در این حال ضرورت تقدیم آنچه نزدیکتر بزمین
و آنچه از آن روئیده می باشد از چیزیکه از آن دور است و اگر در اثنای نماز ممکن نشود
سجده بر آنچه سجده بر آن جایز است و عدم قدرت در بین نماز عارض گردد مثل
آنکه قطعه مهر را برداره و نتوان آنرا تحصیل نمود الا بفعل منافی پس اگر در ضیق وقت است
و نمی تواند وقت را دریابد اگر از سر گیرد نماز را تمام می کند نماز را وجوباً و سجده بر غیر آنچه
صحیح است می کند لکن آنچه اقرب باشد بآنچه سجده بر آن صحیح است مقدم میدارد و احتیاط
بلکه لزوم آن دور نیست و اگر یافت نشود بر غیر اینها سجده می کند و اگر در وسعت
وقت چنین ضرورتی عارض شود و احوط اتمام آن نماز است با سجده بر غیر آنچه سجده بر آن
صحیح است و نماز را اعاده می کند و احوط عدم وجوب اتمام است پس اگر خواهد قطع می کند
و اما واجب نیست نماز را با سجده بر آنچه سجده صحیح است بجا آورد قطع کند و خواهد **فصل** در
بیان تکبیرات و اخلال با آن عمداً یا سهواً موجب بطلان نماز است و صورت آن است
که بگوید الله اکبر و عدول از این جایز نیست پس تاخیر الله بر اکبر جایز نیست و تبدیل
کلمات با ضدها یا حرفی از آنها یا کلمه دیگر جایز نیست پس الجلیل اکبر یا الله اکبر صحیح نمی باشد

بعمل نمی آید و مکروه است که دستها را کشاده باشد و در وقت بالا بردن و باطن کف را
بقبله دارد و انگشتها را کشیده بهم بچسباند مگر انگشت شست که جدا بدارد و اگر نه مستحب
می دانند که ابتداء بلند کردن ابتدای تکبیر کند و انتهای آن انتهای تکبیر **فصل** در قیام است
واجب است قیام در نماز واجب و از ارکان است و در وجوب قیام در حال نیت
خلاف است و بنا بر آنکه نیت را عبارة از داعی دانیم نزاعی در آن نیست زیرا که لا محاله
در حال قیام واقع می شود و تصریح کرده اند جمعی که قیام در حال قرائت واجب است
و رکن نیست و قبل از قرائت در حال مستحباتی قبل از قرائت و در اثنای قرائت
اگر چه ساکت شود بجهة نفس کشیدن بعضی تصریح کرده اند باینکه قیام واجب نیست و آن
واجب است و آن احوط است بلکه از آن عدول سزاوار نیست و قیام در حال قنوت را
مستحب دانسته اند بعضی و آن احوط است و جمعی تصریح کرده اند که قیام متصل برکوع رکن
است بنحوی که مهره های پشت و استخوانهای آن راست شود پس خم شدن و اگر چه بحد
رکوع نرسد و میل بپهلوی و یا بهیچ یک جایز نیست بنحوی که عرفا او را از ایستاده نگویند
و لکن سر بسته اند احق جایز است و لکن افضل ترک آن است و واجب است قرار در ایستادن در حال
قیام پس اگر راه رود در حال نماز یا بر چیزی که آب شود یا بسته رود یا بر گل بسیار که او را از استقرار
اندازد و نماز کند نمازش باطل است و واجب است استقلال باینکه تکیه ندهد بچیزی بنحوی
که اگر آن را بردارند بیفتد و باید بر هر دو پا بایستد اما اگر بر یکی از آنها بیشتر اعتماد کند جایز
است و لکن احوط مساوات است و جایز نیست دور کند زیاد پاها بنحوی که شود از قیام
و اگر در مرتبه ای از مراتب آن شک کند که آیا از قیام بیرون می رود یا نه احتیاط بسیار است و اگر

و آن عبارة است از جزء آخر
قیامی که از آن شروع بجا آوردن نیست
رکوع می کند و قصد قیام ایستادن

استقلال

استقلال ممکن نشود باید تکیه دهد اگر چه بانسان باشد و اگر نباشد بنشیند بنابر احوط و تحصیل آن است
اگر چه بعوض بسیاری باشد بشرط ضرر حاصل نشود و بعضی تصریح بوجوب آن کرده اند و اگر در قیام
همه آنچه واجب است ممکن نشود بآنچه ممکن است واجب است و بعضی تصریح کرده اند که اگر
نتواند بایستد نه تکیه داده و نه مستقبل خمیده می ایستد اگر چه تا حد رکوع باشد و اگر
قادر بر قیام قرائت یا رکوع باشد نه بجهة هر دو که اگر یکی را در حال قیام بجا آورد
دیگری را باید نشسته بجا آورد و در ترجیح آن خلاف است و اشکالی است و اگر احتیاط
ممکن است ترک نکند و الا مخیر است و اگر قدرت بر قیام با رکوع و سجود باشد در
ترجیح اشکال است احوط جمع است بتکرار نماز که هر دو قسم است بجا آورد و الا اولی اختیار
قیام است اگر چه بتخییر خالی از وجه نیست و اگر امر دایر شود میان نماز در حال قیام بی استقرار
و نشستن با استقرار پس در ترجیح اشکال است و احتیاط دو نماز است با امکان و الا
دور نیست تخییر و اشکالی نیست در آنکه اگر عاجز شود از قیام نشسته نماز می کند بلا اشکال
در حد عجز اشهر آن است که آن عبارة از عدم قدرت بر قیام است نه عدم قدرة
بر راه رفتن بقدر نماز و اگر عجز با حرج لازم آید از قیام بزمین نشستن بنشیند و آیا ظن بعجز
کافی است یا باید علم باشد مسئله محل اشکال است و اگر کسی عاجز بود از قیام قادر
بر آن شود پس اگر پیش از قرائت قادر بر آن شد بر میخیزد و قرائت را ابتداء می کند
می آورد وجوبا و اگر در بین قرائت است نیز واجب است برخیزد و در بین برخاستن
جایز نیست قرائت و تتمه را در حال قیام بجا می آورد و واجب نیست سر گرفتن و استحباب
سر گرفتن بعضی گفته اند و آن مشکل است و اگر بعد از قرائت است نیز واجب است

خود سعی بجهة متصل برکوع واحوط آن است که طمانینه را در آن بجا آورد و اگر نتواند نماز را
ایستاده یا نشسته بجا آورد واجب است که خوابیده نماز کند و واجب است که بطرف راست
بخوابد مثل خوابیدن در لحد و اگر نتواند بطرف چپ والا به پشت مثل خوابیدن محتضر
و توجه بقبله و رو کردن با آن بمقادیم بدن واجب است و در استقبال و اگر رکوع و سجود
را قدرة ندارد ایما و اشاره می کند و اگر قدرة دارد که رکوع و سجود می کند
ایما جایز نیست بلکه اگر قدرت باشد که پیشانی را بر آنچه سجده بر آن صحیح
است بگذارد حاجت واجب نیست که بلند کند زمینی برای آن واحوط جمع میانه آن و
ایما است و اگر آنرا نتواند ولیکن آن چیز را تواند نزدیک به پیشانی بردارد
پس واجب باشد واحوط است اما ایما را ترک نکند پس اگر سر را حرکت میدهد
و فکر مثلا بر پیشانی میکند را در و ایما در این مقامات باید ایما بسر باشد و اگر
نتواند بچشمها و اگر هر دو نتواند بیک و اگر آنهم نتواند سجودی بر او نیست لیکن
نماز ساقط نیست بلکه ذکر و قرائت را بر زبان می کند و افعال نماز را بدل می
گذراند و اگر از این نیز عاجز باشد نماز را بدل می گذراند کم و همین قصد نماز بجا
آوردن می کند و با آن ایما قصد رکوع یا سجود در دل می کند و هر دو را بعضی واجب میدانند
و آن احوط است اما وجوب اول معلوم نیست بلکه وجوب قصد بعید نیست و اگر
ایما واجب عمدا ترک نماید نماز باطل است و اگر سهوا باشد پس اگر بدل رکن است
نماز باطل است و در صورتیکه نشسته نماز می کند واجب است خم شدن بجهة رکوع
و واجب نیست بلند کردن رانها از پاشنه پاها و احوط آن است که خم شود تا

سراو محاذی

سراو محاذی برابر محل سجده اش نشود و اگر بیاورد تا برابر زانو باشد مخیر است میان
دو امر و مستحب است کسی را که نشسته نماز میکند مربع نشستن در حال قرائت و این است آن ام
که رانها و ساقها را بلند کند بر الیتین بنشیند و مستحب است که در حال رکوع فرش کند
پاها را بر زمین و بر روی آنها بنشیند و در حال تشهد تورک نماید و جمعی گفته اند که آن
مستحق که نشسته نماز می کند باید بنحو متعارف بنشیند و بعضی گفته اند بهر نحو که میخواهد می
نشیند می تواند نشسته کند و مستحب است که اگر ایستاده نماز میکند پاها را از هم جدا کند
و از انگشت تا یک شبر تو وجب ضعیف است و بر زنها مستحب است که پاها را بهم دو قول م
بچسبانند و مستحب است در حالیکه ایستاده نماز می کند انگشت پاها را رو بقبله بگذارد
فصل در قرائت است و واجب است قرائت در نماز واجب یومیه و بعضی از آن را
رکن میدانند اما اظهر و اشهر آن است که رکن نیست پس اگر ترک کند سهوا
نمازش باطل است و این ضعیف است و قرائة حمد واجب است در هر رکعة از نماز
دو رکعتی و در دو رکعة اول از سه رکعتی و چهار رکعتی و اما نماز سنتی صحة آن موقوف
بخواندن آن مگر در نمازی که از شرع رسیده باشد که ضرور نیست خواندن آن و اخلال بجزء
از آن جایز نیست حتی بسم الله زیرا که آن جزء حمد و هر سوره است مگر سوره برائة و
اخلال بحرفی و اعرابی از آن جایز نیست خواه تغییر معنی شود مثل ضاد را از مخرج ظا ادا نماید
یا بالعکس یا سین را بجای صاد ادا کند یا بالعکس یا آنکه بمخرج غیر نیز ادا کند بعضی گفته اند
واجب است که بدانند مخارج حروف را و مقتضای تحقیق آن است که اگر اجمالا میداند
که حروف هر یک از آنها از مخرج خود ادا میشود پس شناختن مخارج حروف بتفصیل

و مکروه است که سورهٔ توحید را بیک نفس بخوانند و بعضی گفته‌اند که هر سوره که مثل آن باشد نیز
نیست که چنین باشد و مستحب است ترتیل در قرائت و سابقاً ذکر رفت و در تفسیر آن خلاف است
بعضی گفته‌اند عبارة از بیان حروف بدون مبالغه و بعضی بحفظ وقوف و اداء وجوه
تفسیر کرده‌اند بغیر آنچه مذکور شد و واجب است مراعاة ترتیب بنحوی که نقل شده میان
آیات و حمد و کلمات و حروف آن و اگر عمداً ترتیب یکی از این امور را بهم زند و
تدارک ننماید تا برکوع رود نمازش باطل است خواه عالم بحکم باشد خواه جاهل با
تقصیر و اگر عمداً با علم اخلال نماید و برکوع نرفته باشد و در ف د نمازش خلاف
است و قول بعدم بطلان خالی از قوة نیست لیکن قرائتش فاسد است پس باید
تدارک نماید و این در صورتی است که اخلالی که کرده باعث نشود که آنچه را خوانده
از قرائت بیرون رود و اگر چنین باشد نمازش باطل است و بنا بر این احوط آن
است که اگر قرائت نیز نیفتاده تدارک کرده نماز را تمام کند پس اعاده کند با قضا از حـ
کند و اما اگر سهواً باشد پس اگر برکوع رفته متذکر شد نمازش صحیح است و اگر قبل
از رکوع بیادش آید پس اگر برگشتن باین موضعی که ترتیب را بهم زده خواندن
آنرا با ترتیب باعث فوت موالات نمی‌شود و اشکالی نیست در کافی بودن
این و عدم وجوب سر گرفتن قرائت و اگر باعث فوت موالات می‌شود احوط خود
گردن باین چیزی است که ترتیب باین حاصل شود پس اعاده با قضا و احتمال عدم
وجوب اعاده قوة دارد و ازده و واجب است مراعاة نظم قرائت پس اگر
کلمه کلمه جدا جدا بگوید بمثل آنکه عدد را می‌شمرد بنحوی که نظم قرائت بهم خورد جایز نیست

اگر عمداً باشد قرائت باطل است و اما بطلان نماز در آن اشکال است مگر صدق
قرائت بر آن نکند پس نماز باطل است و اگر سهواً باشد قرائت باطل است و در فساد
نماز اشکال است و بدون آن صحیح نیست و اشکالی نیست در اینکه اگر در میان
قرائت غیر آنرا بخوانند موالات بهم میخورد پس اگر عمداً غیر را خواند و بعد بهمین قرائت
با موالاة اکتفا کرده برکوع رفته نمازش فاسد است و اگر عمداً چنین کرده و هنوز برکوع
نرفته صحة نمازش بعید نیست پس دو مرتبه قرائت را بجا می‌آورد و لیکن احوط
اعاده است با قضا و اگر سهواً چنین کرد نمازش صحیح است و تدارک در قرائت
و وجوب اعادهٔ آن فقط در قرائت خلاف است و مسئله در غایت اشکال است
لکن قول دوم خالی از قوة نیست و احوط تمام کردن قرائت و نماز و اعادهٔ نماز
است و اما خواندن هرچه باشد در بین قرائت موجب فوت موالات نیست
اگرچه یک کلمه باشد و کلمه از ذکر یا قرآن باشد بنا بر اقوی این است که این ضرر ندارد
و معتبر این است که او را قرائت کنی گو بپندارد پس رد سلام و حمد در وقت
عطسه و سؤال رحمت و پناه بردن از عذاب نزد آیهٔ عذاب و تسبیح نزد آیهٔ تنزیه
و تشبیه و غیر اینها از آن و امثال آن در وسط قرائت ضرر ندارد و اگر از قاری بودن
بیرون نرود بلکه در این حال نیز لازم نیست که جایز دانیم مگر آنکه نظم قرائت را
اخلال بهم رسد پس جایز نیست و تکرار یک آیه یا چیزی یا کلمه از جهة اصلاح قرائت
با مراعات کلمه ضرر ندارد بلکه اقوی آن است که بغیر از این جهة نیز جایز است
تکرار لکن احوط ترک است و احوط آن است که اراده اصلاح کلمه دارد همان کلمه و بعد

حـ بن
مراد آنکه ترک از آن نشر بیرون رود و
موالاة و بیرون رود از خواندن
قرائت ۱۲

بجهتیکه

تکرار کند آنرا مگر باینکه آن کلمه موقوف باشد صحتش بر آنچه پیش از آن کلمه است
اگر آن کلمه را تنها اعاده کند نماز مختل شود پس در این حال باید آنرا اعاده نماید اما
جواز اعاده زیاده از آن کلمه و آنچه بر آن موقوف است خالی از قوت نیست پس اگر
در وسط یا آخر باشد می تواند از اول آیه بگیرد و بعضی واجب می دانند که
آنچه را اعاده می کند اگر یک کلمه باشد باید اعاده کند آنرا آنقدر که آنرا قرآن
گویند و در تکرار مجموع حمد و سوره خلاف است احوط ترک است اگرچه قصد ثواب
یا ندب نیز نداشته باشد و چون موالات در قرائت شرط است پس اگر عمدا
ساکت شود در بین قرائت آنقدر که از قاری بودن خارج شود قرائتش
فاسد است و اما نمازش پس باطل و بعضی نماز را نیز فاسد می دانند و احوط آن است که
قرائت را کرده نماز را تمام کند پس اعاده کند و اما اگر سکوت طویل بجهة شرعی باشد یا بعذر
دیگر مثل اینکه اشتباهی کرده و خواست متذکر شود پس بموالات قرائت مضر نیست
و اگر سهوا ساکت شود آنقدر که قرائت از موالات بیفتد در فساد قرائت و عدم آن
اشکال است و مراعات احتیاط بهما امکن اولی است و اگر سکوت آن قدر طول
بکشد که او را نمازکن نگویند نمازش فاسد است خواه عمدا باشد یا سهوا و اگر در اثنای
قرائت ساکت شود بنیت قطع و نخواندن آن بالمره و سکوتش طول هم نکشد
که از قاری بودن یا نمازکن بودن بیرون رود و اگر در حمد این عمل واقع شود
احوط آن است که حمد را اعاده کند و نماز را تمام کند و اعاده نماز کند و اگر در سوره
باشد بهمین حکم با اینکه این احتیاط است و اگر بنیت قطع قرائت کند و ساکت

بزنم

شود هم احتیاط تمام نماز و اعاده آن است و مرجع در شناختن اینکه از قاری بودن
یا نمازکننده بودن بیرون رفته عرف است و در وجوب سوره در دو رکعت نماز چهار
رکعتی و سه رکعتی و در دو رکعت نماز صبح خلاف است اقوی و احوط وجوب است و اگر
ضرورتی مثل تقیه باعث بر ترک آن شود ترکش جایز است و اگر امر دایر شود میان
ترک حمد یا سوره سوره را باید ترک کرد و در سوره نیز واجب است مراعات کلمات و
سکنات حروف و ترتیب و موالات و نظم و غیر ذلک آنچه در حمد واجب بود و جایز
است خواندن حمد و سوره بآن قرائتی که قراء سبعه بآن متحقق اند و آنچه خلاف
دارند مخیر است در اختیار هر کدام که خواهد و اگر در بعضی از قرائت اختیار قرائت
بعضی از قراء نماید و در غیر آن اختیار قرائت غیر آنکه را اول اختیار نموده نماید جایز است
اگر معنی فاسد نشود و از عربیت بیرون نرود و از ترکیب عرب بیفتد و اما قرائت
غیر قراء سبعه جایز نیست بلکه ظنی کافی است و ظن اگر قرائتهای متداوله که مظنه بصحت
آن دارد حاصل شود کافی است پس رجوع بکتب قراءة واجب نیست و بعدول نیز (?)
اگر خبر دهد و مظنه از آن حاصل کافی است و علم اجمالی که این قرائت از یکی از قراء
کافی است پس اگر نداند که کدام است از آنهم ضرر ندارد و انکار ابن مسعود بقرائت آنها
اعتنا بآن نیست و واجب است جهر بقرائت در دو رکعت اول از مغرب و عشا و
صبح و اخفات در ظهر و عصر و اگر در دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی
اختیار تسبیح کرد در وجوب اخفات آن خلاف است و احوط اخفات است بلکه خالی
از قوت نیست و عدول از آن جایز نیست و اگر اختیار حمد کرد که البته باید اخفات

کرده ام

استماع آیه سجده است در آن و اما نماز واجبی غیر یومیه مثل کسوفین در آن اشکال است

فصل در رکوع و احکام آن است بدانکه در هر رکعتی یک رکوع واجب است مگر در نماز
آیات که در هر رکعتی از آن پنج رکوع واجب است و رکوع از ارکان نماز است که ترک
آن تا داخل سجود شود عمداً یا سهواً موجب فساد نماز می‌شود خواه در رکعت اول باشد یا در اول م
رکعت آخر و بعضی قائل شده‌اند که در دو رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی رکن نیست و ترک
آن از سهو موجب فساد نماز نمی‌دانند و این قول ضعیف است و هر یک از رکوعهای
نماز آیات رکنی است که ترک آن باعث فساد نماز می‌شود اگرچه سهواً باشد و رکوع
متحقق نمی‌شود مگر به خم شدن بحدی که کف دست بزانو برسد و بعضی برسیدن سر انگشتان
اکتفا کرده‌اند و قول اول احوط بلکه خالی از قوت نیست و بنا براین آیا باید آن قدر خم
شود که تمام کف بزانو برسد یا آنکه جزئی از آن بزانوها برسد و باید بنحوی خم شود که کف
هر دو دست بزانوها برسد پس اگر میل بیک طرف نماید بنحوی که یک دست بیک زانو برسد
کافی نمی‌باشد و باید که خم شود بنحوی که دست بزانو برسد پس اگر خم شود تا قدری خم شود
و زانوها را خم نماید بنحوی که دست بزانو رسد کافی نیست و دراز دست و کوتاه دست
و با دست رجوع بمستوی الخلقه می‌نماید در قدر خم شدن و اگر آنقدری که گفتیم نمی‌تواند خم شود
هرچه را می‌تواند خم می‌شود و اگر خم شدن موقوف بر دست گرفتن بچیزی باشد واجب
اعتماد و اگر چیزی نیست واجب است تحصیل آن اگرچه باجره باشد و اگر خم شدن
بیک طرف ممکن باشد آن واجب است و اگر هیچ ممکن نباشد ایماء می‌کند و اگر
آن هم نمی‌تواند بچشم و اگر نشسته خم باشد بحسب خلقت یا بجهة مرض یا پیری واجب است براو
که بجهة رکوع زیاده نماید خم کرد را و جماعتی از علماء تصریح کرده‌اند که اگر تواند در حال قیام که

بدست

بدست گرفتن چیزی و اعتماد بچیزی کرده راست نماید بر او واجب است و در این حال آن خم
شدن بقدر مذکور بجهة رکوع کافی است و زیاده ضرور نیست ولکن احوط است و اگر خمی
کم و بیش باشد بنحوی که اگر قدری زیاده تر خم شود از رکوع طمأنینه یعنی قرار گرفتن اعضاء
و ساکت شدن آنها واجب است که بقدر ذکر واجب و شیخ طوسی رحمه الله طمأنینه
رکوع را رکن میدانند و اگر مراد مجرد استقرار است پس دور نیست از آنکه با آن رکوع که رکن
است حاصل می‌شود و اگر زیاده بر آن از رکن میدانند پس آن مشکل است و اگر از آنچه واجب
است خم شدن قدری زیاده خم شود مجموع آن خم شدن و برگشتن بقدری قرار
گرفتن بقدر طمأنینه ذکر واجب باشد کافی نیست بلکه اگر طمأنینه ممکن نباشد بجهة مرض
یا عجز آن کافی است آن و واجب است بعد از برداشتن از رکوع در است شدن بعد از
آن جایز نیست رفتن بسوی سجده بدون راست شدن و اگرچه بسجود داخل نشود و
اما اگر بدون راست شدن رو بسجده رود و هنوز از حد رکوع بیرون نرفته خواهد برگردد
و سر بردارد از رکوع در بطلان نمازش اشکال است و اگر نتواند سر راست کند
ساقط می‌شود پس اگر بعد از دخول در سجده عذر برطرف شدن قیام ساقط است
و اما اگر پیش از سجود عذر برطرف شد قیام ساقط است و برمیگردد و این خالی
از قوت نیست و اگر در راست شدن از رکوع محتاج بچیزی باشد که با آن اعتماد کند
واجب است تحصیل آن اگرچه باجره باشد و واجب است طمأنینه بعد از سر برداشتن
از رکوع خواه ایستاده نماز کند و خواه نشسته خواه در فریضه باشد و خواه در نافله
و فرق میان نافله و فریضه ضعیف است و مسمی در آن کافی است و آن حاصل می‌شود

بقرار گرفتن و سکون و مشهور آن را رکن نمیدانند بخلاف شیخ طوسی که آنرا رکن می
دانند و اگر آن طول دهد آنقدر که او را نماز گذار نگویند نمازش باطل است و واجب است
ذکر رکوع و در آن خلاف عظیم است بعضی خصوص تسبیح را واجب میدانند بعضی مطلق ذکر را
و این جماعت نیز بعضی ذکری را مشتمل بر ثنا و ستایش خدا باشد واجب میدانند
و بعضی غیر آن را جایز میدانند و افضل بعضی قایلند که باید بقدر سه سبحان الله یا یک ذکرم
سبحان ربی العظیم و بحمده باشد و بعضی کمتر نیز جایز میدانند و معتمد در نظر این است که کافی
است مطلق ذکر اگرچه غیر تسبیح و کمتر از آنچه گفتیم باشد و اگرچه مشتمل بر ثنا نیز باشد و
جماعتی که قایلند بوجوب تسبیح نیز خلاف چند در میان ایشان هست و با اینها
همه احتیاط راه نجات است و احتیاط کامل این است که سه تسبیح صغری و سه کبری بگوید
و پس تر از این سه کبری است و از این پست تر یک کبری است و از این پست تر
سه صغری است و از این پست تر اختیار تسبیح است و اگرچه یکی باشد و اگر اختیار
کبری کرد احوط این است که لفظ و بحمده را نیندازند و موالات و عربیت در ذکر واجب
است با امکان و مستحب است که امام ذکر را بلند گوید و ماموم با خفات و بعضی
گفته اند که منفرد مخیر است و واجب است که ذکر واجب بعد از آنکه بحد رکوع رسید
بگوید پس اگر پیش از آن شروع کند مجزی نیست و اگر بعد از رسیدن بحد رکوع
تمام کند و اگر این شروع از روی سهو بوده باشد بعد از رسیدن برکوع تدارک
نماید و نمازش صحیح است و اگر عمدا ترک کرده و تدارک نکرده سر برداشته نمازش
باطل است و اگر تدارک نماید در صحت نمازش اشکال است و مسئله محل توقف است

و احتیاط

و احتیاط آن است که ذکر را تدارک کند و نماز را تمام کند و اعاده کند نماز را و اگر شروع در ذکر
واجب کند در حالی که شروع به برداشتن از رکوع کرده اگر بعد از خروج از حد رکوع تمام کند
مجزی نیست و اگر سهوا چنین کرد مثل آن است که سهوا ذکر را ترک کرده و اگر عمدا چنین کند
و بعد از خروج از رکوع تمام کند نمازش باطل است و اگر عمدا چنین کند در حد رکوع تمام
کند و تدارک نکند این ذکر را نمازش نیز فاسد است و اگر تدارک پیش از خروج
از حد رکوع در صحت نمازش اشکال است و احتیاط همان است که گذشت و اگر سهوا
چنین کند نیز احتیاط اولی است و مستحب است که فوق تسبیح کبری زیاده از واجب و در
تعیین عدد آن اشکال است و تحقیق آن است که سه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه
و زیاده از هفت مرتبه هر یک از اینها مستحب است و خلاف در این مقامات ضعیف
و تا چهار مرتبه و دو مرتبه را قایل باستحباب باقی ندیدیم و اگر شک در عدد آن کند بعضی
گفته اند بنا بر اقل میگذارد و مستحب است امام را تخفیف مگر بداند که ماموم ها دوست میدارند
طول دادن را و اگر تسبیح را مکرر بگوید یکی از آنها واجب است و باقی مستحب و اگر بقصد غیر
کند و یک کافی نیست و مستحب است که در رکوع دستهای خود را بر زانوهای خود گذارد
و با انگشتهای گشاده و بگیرد با انگشتها سر زانو و مستحب است که دست راست را اول
بر زانو گذارد و آنکه زانوها را بعقب برگرداند و آنکه پشت خود را هموار کند که اگر
آب بر آن بریزند بر آن بماند و پیش آوردن زانوها مکروه است و مستحب است
گردن خود را بکشد و بدل قصد کند که ایمان بتو آوردم اگرچه گردنم زده شود و آنکه
اعضای خود را برابر یکدیگر ببندد از دست ها و نظر را بقصد میان پاها اندازد و از

و از بعضی علما بر مواضع را نیز منتسب نامیده اند در اینکه باید محل ایشان نیز بلند
تر باشد از گنجشت نباشد و این احوط است و اگرچه قول بجواز زیاده از یک خشت یا تجویز
که معنی سجده عرفاً متحقق شود خالی از قوتی نیست و اگر پیشانی واقع شود بر چیزی که بلند
تر از گنجشت میباشد اولی این است که باید آنرا برگشت تا بجایی که بقدر یک خشت یا کمتر
مانند و برداشتن جایز نیست و احوط اعاده آن نماز است و هم چنین است حکم در جایی حاشا بر نسخه
که پیشانی واقع شود بر چیزی که سجده بر او نیست پس برداشتن جایز نیست و اگر
تواند کشیدن بعضی گفته اند سر را بر میدارد و چیزی بر او نیست و واجب است
در سجده ذکر و آن مثل ذکر رکوع است در کیفیت و احکام و واجب طمانینه بقدر
ذکر واجب واجب است و ذکر را در حال اطمینان باید گفت و مشهور علما طمانینه را
رکن نمی دانند و بعضی رکن میدانند و اگر ذکر واجب را اندازد احوط آن است
که بقدر ذکر واجب طمانینه را بجا آورد و در حکم بوجوب آن بعید نیست و اگر ضرورتی
مانع از طمانینه شد آن ساقط میشود و تبع ذکر ساقط نمیشود و واجب است
برداشتن از سجده اول و نشستن و طمانینه و مستحب در آن کافی است و بعضی گفته
در نشستن و طمانینه را رکن میدانند و اگر کسی را رفع شدن هیچ ممکن نشود ایما می
نماید و حکم ایماء در بحث قیام گذشت و اگر ممکن باشد بقدری که عرفاً گویند که سجده
کرد البته بر او واجب است و اگر اینقدر ممکن نباشد لکن قدری ممکن باشد اولی این
است که آنقدر را بجای آورد و مهر را بر بالش یا نحو آن میگذارد و بر آن سجده
میکند احوط آن است که هرچه بیشتر تواند خم شود تا سجده واقعی اقرب باشد باید اندازد

ترک

ترک نماید و تدقیق بسیار در آن لازم نیست بلکه با قرینه ظاهره کفایت میشود باید شکم را از
زمین جدا سازد پس اگر بخوابد بر روی زمین و دست و پا را بکشد و پیشانی را بر زمین
گذارد جایز نیست و اگر یکی از اعضا را عمداً بر زمین نگذارد و نماز را ترک بگذارد نمازش باطل
است و جاهل مقصر مثل عالم است که عمداً ترک کند و از کلام بر می آید که جاهل مطلق مثل عالم
است و ظاهر این است که واجب است در سجده گذاشتن هفت موضع را بر زمین
پس اگر گذاشته باشد سابقاً کافی نیست و اگر پیشانی را ممکن نباشد گذاشتن آن
بر زمین و اعضای دیگر را بعضی ممکن باشد دون بعضی آنچه را ممکن است باید بگذارد و دیگری را اگر
ممکن نیست بعضی گفته اند باید نزدیک بزمین بیاورد و مقتضای کلام علما این است
که اگر نتواند پیشانی را بر زمین گذارد و بعضی از سایر اعضا را تواند که بر زمین بگذارد
واجب است گذاشتن آنها و این اشکال است و کسی که بر پیشانی او دملی یا زخمی
یا دردی باشد که نتوان آن را درست بر زمین گذارد و اگر ممکن است گذاشتن بر
زمین با آنچه سجده بر او جایز است بکندن گودی یا نحو آن از هر تدبیری که باشد بنحوی که
سجده و گذاشتن پیشانی بر آن صادق باشد واجب است بر او سجده کردن بر پیشانی
و اگر سجده بر پیشانی اصلاً ممکن نباشد باید یکی از دو طرف پیشانی که آنرا جبین
میگویند سجده نماید و احوط آن است که طرف راست را مقدم دارد چنانچه معظم اصحاب
قائل شده اند اگرچه حکم بتعیین بعید است و اگر بر جبین ممکن نشود بعضی گفته اند
بر زنخدان خود سجده کند ولکن معتمد آن است که بر دماغ خود سجده کند و در
جاییکه سجده بر زنخدان کند گشودن موهای آن ضرور نیست و مراد بعذر مشقت

شده است که عادت متصل نشوند و مستحب است تکبیر بجهت سجود در حال قیام و بعضی در
حال فرود آمدن را نیز تجویز کرده‌اند بنحوی که آخر آن بسجود باشد و باکه با آن سنت است
افضل اول است و بلند کردن دستها نیز در وقت تکبیر سنت است و بعد از بر
داشتن از هر یک دو سجده در حالتیکه درست بنشینند و قبل از سجده دوم در حالت
نشسته و بعضی از علما در صحیح سر برداشتن و خم شدن نیز جایز میدانند و مستحب است
در سجده وادغام دماغ و مراد از آن چسبانیدن آن است بخاک و بشرط صحت
نماز سنت و گذاشتن آن بانچه سجده بر آن جایز است و سنت است که کافی باشد
و هر جزئی از دماغ که باشد کافی است و در وقتیکه میخواهند بسوی سجده بروند مستحب
است که دستها را پیش از زانوها بزمین بگذارد و لکن زن ابتدا زانوها را بر زمین
میگذارد و می‌نشیند پس سجده میکند و مستحب است در سجود دعا بجهة دین و دنیا و حوائج
ترک لحن و غیر عربی باشد در آن دعا و مستحب است که در سجود فریضه دعا کند از
برای طلب رزق باین دعا که یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی وارزق
عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم و مستحب است دعا کردن میانه دو
سجده بانچه در بعضی از اخبار صحیحه است که استغفر الله ربی و اتوب الیه و مستحب
است که بگوید در وقت بر خواستن بحول الله و قوته اقوم و اقعد و اگر زیاد
کند ارکع و اسجد را نیز باکی نیست و در بعضی از اخبار است که بگوید اللهم
ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اگر خواهد زیاد کند ارکع و اسجد را و بعضی
مستحب میدانند این را و عمل بهر یک از اینها خوبست لکن اول و لفظ تعالی را

بعد از

بعد از جلاله احوط ترک است و لکن جواز آن خالی از قوت نیست و مستحب است در وقت
بر خواستن اول زانوها را از زمین بردارد و اعتماد بر دستها نموده باشد و بعد از آن
دستها را بردارد و مکروه است اقعا میانه دو سجده و آن است که سینه قدمها را
بر زمین گذارده بر پاشنه‌های پا بنشیند و بعضی گفته‌اند که آن است که بنشیند
مثل نشستن سگ و احوط آن است که عمل بجمیع کند و همه را ترک نماید و بعضی در هر نشستنی
در نماز اقعا را مکروه میدانند و بعضی در تشهد حرام میدانند و آن احوط است
خصوصا بتفسیر آخر اگر چه اظهر جواز آن است در تشهد بهمه تفاسیر و لا بتفسیر دوم و سیم در
میان دو سجده جواز نشستن خالی از اشکال نیست و احوط ترک است و مستحب است
بر مرد که در سجده اعضا را بر یکدیگر نبندد از قبیل میان ساقها و رانها را خالی
میکند و میان شکم و رانها را نیز خالی میکند و میان پهلوها و بازوها را خالی کند و میان
دستها و زانوها را نیز خالی میکند و لکن زن را مستحب است که اعضای خود را با هم جمع
نماید و مستحب است که دستها را از هم گشوده با انگشتهای مضمومه بر زمین گذارد و
بعضی رد بردن دستها را بزیر گوشها مستحب میدانند و انگشتها را رو بقبله میگذارد و در حال
سجده نظر بطرف دماغ میکند و در سجده اول بخاطر میگذراند که خداوندا تو ما را از
زمین خلق فرمودی و در وقت سر برداشتن بخاطر بگذراند که ما را از زمین بیرون
آوردی و در سجده دوم میگوید که خداوندا ما را بزمین بر میگردانی و در سر برداشتن
سجده دوم میگوید که ما را بار دیگر از زمین بیرون خواهی آورد و باد کردن
موضع سجود مکروه است اگر دو حرف از آن ظاهر نشود و جماعتی گفته‌اند که باید

است و هم جبهتی باقی اعضا ضروری نیست و مستحب است که بمالد دست خود را بعد از سجده
بمحل سجده پس بمالد بر روی از جانب چپ و بر پیشانی خود تا طرف راست رو و بگوید
بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم ادفع عنی الغم
والحزن سه مرتبه و بعضی مالیدن پیشانی را نیز گفته‌اند و بعضی از روایات دلالة میکند
مالیدن دست بهر چه از بدن که برابر صورة می‌باشد و فرموده‌اند که آن از بهر دوری آفتی
است و سجده شکر بر راحله جایز است در حال اختیار و مستحب است که در سجده شکر
دو سینه خود را بر زمین بچسباند و دستها را بر زمین فرش کند و از بعضی مستفاد می‌شود
که باید سجده دو مرتبه باشد و اقوی این است که یک مرتبه جایز است لکن احوط دو مرتبه
است و مستحب است تعفیر و در کیفیت آن خلاف است بعضی گفته‌اند که آن است
که طرف راست رو را پس طرف چپ را بر زمین گذارد و بعضی گفته‌اند دو طرف
پیشانی را بر خاک سجده میکند والا در میان دو سجده قرار میدهد و دعا و ذکر در آن سجده
مستحب است و در کیفیت آن در اخبار و کلام علما اختلاف می‌باشد و عمل بآنچه در اخبار
وارد شده و آنچه علما گفته‌اند نیز در نظر خوب است و در حدیث از حضرت امام رضا ع
وارد شده که صد مرتبه بگوید شکراً شکراً و یا صد مرتبه عفواً عفواً و آنچه گفته
اند سه شکراً می‌باشد و مستحب است طول دادن آن و گریه و مبالغه در دعا و طلب حوایج

مقصد دویم در سجده قرآن است مشهور آن است که پانزده سجده در قرآن — مقام بدل نسخه
است و چهار موضع سجده واجب است یکی در سوره الم سجده و دیگری در حم سجده
و دیگری در والنجم و دیگری در اقرأ و باقی مستحب است بر کسیکه آیه سجده را بخواند

یا گوش

یا گوش دهد سجده براو واجب می‌شود و بر کسیکه بشنود تا گوش ندهد واجب نیست و
بعضی واجب دانسته‌اند و آن احوط است و جماعتی از آنها که واجب نمیدانند بجهة
محض شنیدن مستحب میدانند بجهة آن و اما سجده‌های مستحب بر خواننده و گوش دهنده
و شنونده بر همه مستحب است و اما در صورت قرائة و گوش دادن در سجده واجب
فرق میان این نیست و نه تشهد و نه سلامی بلکه بعضی تصریح کرده‌اند که مشروع نیست
بلکه تکبیر قبل از سجود عزایم حرام است چنانچه بعضی از اخبار دلالة بر آن دارد و
اما بعد از آن مستحب است و موقوف نیست سجده قرآن اگرچه واجب باشد
بر استقبال قبله لکن افضل است و شرط نیست ستر عورت و طهارة بدن و جامه از نجاست
و وضو شرط نیست غسل جنابة و استحاضه اما حایض اگر بخواند یا بشنود آیه سجده را
در جواز سجده بجهة او خلاف است و اقوی جواز است و بر فرض جواز آیا سنت است
یا واجب اکثر واجب میدانند و سجده‌های مستحب را اکثر بر او نیز سنت میدانند و بعضی
در صورة استماع بر او حرام میدانند و اقرب قول اول است و شرط نیست در سجده تلاوت
گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر او جایز است لکن احوط است و هم چنین است
گذاشتن سایر اعضا غیر از پیشانی بر هیچ چیز ضرور نیست و مساوی بودن میان
محل پیشانی و محل ایستادن ضرور نیست لکن احوط است و در آن دعا و ذکر
واجب نیست لکن مستحب است و احادیث در ذکر آن مختلف است احوط آن است
که بگوید سجدت لک تعبداً و رقاً لا مستکبراً عن عبادتک و لا مستنکفاً و لا
مستعظماً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و در روایت است که آنچه مذکور شد بگوید

وغیر ازین نیز در اخبار هست و عمل بهمه نیکو است و در صورتیکه بجهة شنیدن واجب نبود
و فرقی نیست میان از بالغ یا غیر بالغ یا دیوانه یا کافر و یا غیر اینها بشنود واجب
نمی شود و فرقی نیست میان از بالغ و لکن اگر چه او را تعلیم کنند و بخوانند و در سنت
که واجب شود و این سجده بر راحله نیز جایز است اگر چه تواند ادا نماید و آن
محل اشکال است و سجده تلاوت فوری است خواه واجب باشد خواه سنت
و اگر فوراً بجا نیاورد تکلیف ساقط نمی شود حتی در سجده های سنتی و اما اگر در حال
تاخیر آن اول زمانیکه ممکن است بجا آورد نکرد فوریت نسبت بهر زمان معلوم
نیست اگر چه احوط است و در این حال نیت ادا و قضا ضرور نیست و واجب
است در سجده تلاوت نیت قربت مقارن گذاشتن پیشانی بر زمین
اگر بعد از گذاشتن پیشانی نیت کند صحیح نیست و مکروه است خواندن قرآن
را و اندک خشن آیهای سجده و اگر مکرر بخواند اگر بعد از آیه سجده کرده
بخواندن دیگر سجده لازم است و اما اگر مکرر بخواند در یک مجلس و
سجده نکند در وجوب سجده بجهة هر آیه اشکال است لکن احوط است
و واجب نمی شود سجده مگر بعد از اتمام شدن آیه و اگر چه امر سجده در وسط
آیه باشد و اگر در وسط کرد مجزی نیست و تعیین آیاتیکه سجده بجهة آنها
واجب یا مستحب می شود در اخبار و کلام علماء تصریح شده مگر در کلام
بعضی پس اعتماد بقرائنها معتبره دو نیست **فصل** در تشهد است و آن
در نماز دو رکعتی یکمرتبه و در سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه واجب است و محل آن

بعداز

یعنی اگر سهواً اخلال بآن کند باطل نمی شود

بعد از سر برداشتن از سجده دوم از رکعة آخر است و اگر عمداً اخلال بآن نماید عمداً باعث
بطلان نماز می شود پس آن رکنی نماز نیست و در تشهد چند چیز واجب است از آنجمله شهادة بوحدانیت
الهی و شهادة برسالة پیغمبر است و ضرور نیست در حصول شهادتین باین عبارت
که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و در تعیین این عبارت
خلاف است احوط وجوب تعیین آن و عدم زوال از آن است پس ترک وحده
لا شریک له از اول و عبده از دوم جایز نیست و همچنین جایز نیست ترک لفظ اشهد
از شهادة دوم و همچنین ترک واو جایز نیست و تبدیل اشهد با علم و نحو آن جایز
نیست و تبدیل الا بلفظ غیر و نحو آن جایز نیست و بالجمله بنا بر مختار تبدیل و تغییر این
هیئت بهیچ وجه جایز نیست و هم چنین واجب است صلوة بر محمد و آل اطهار آنحضرت
و شکی نیست در کفایة اللهم صل علی محمد و آل محمد لکن اقوی عدم وجوب این هیئت است
پس جایز است اللهم صل علی محمد و آله و صلی الله علی محمد و آله و اللهم صل علی رسولک و آله
و صلی الله علیه و آله و نحو اینها مستحب است صلوة بر پیغمبر و آل او مطلقاً و در بعض الفاظ است
و در بعضی ذکر اهل بیت و اولی در اختیار او است و مستفاد می شود از اخبار
بسیار وجوب صلوات و متابعة هرگاه صلوة بر آنحضرت فرستاده شود لکن اقرب
عدم وجوب است صلوة در بین نماز جایز است ذکر منافی وجوبی نباشد و ثمره ندارد
استحباب صلوة و سلام نزد شنیدن اسم شریف پیغمبر و هر یک از ائمه علیهم السلام و ذکر علی قبل
از آل و بعد از واو عاطفه ضرر ندارد و لکن کراهتش شهرة دارد و اشهر و اظهر عدم
وجوب صلوة است نزد ذکر پیغمبر و بعضی از واجبی دانسته اند و آن احوط است

تشهد دستهای خود را بر رانهای خود گذارد با انگشتان مضمومه و مستحب است که امام بشنواند
ماموبان را جمیع آنچه را در تشهد می‌خواند و بر ماموم نیست شنوانیدن امام و مستحب است
حمد کردن و آن بمجرد الحمد لله حاصل میشود در اذکار مستحبه در تشهد اختلاف شده بود در اخبار
و کلمات علماء ابرار است **فصل** در سلام است و در وجوب سلام خلاف است
و لکن اظهر و احوط وجوب است و از اجزاء نماز است پس ترک او عمدا باعث بطلان
نماز است خواه فریضه باشد یا نافله بلکه بعضی آن را از رکن میدانسته اند که بترک آن سهوا نیز حکم
بفساد نماز کرده‌اند و مراعات احتیاط اولی است و سلام بر نبی که السلام علیک
ایها النبی واجب نیست بلکه سنت است در فریضه و نافله و بعضی گفته اند که در وقت
این سلام اشاره بسوی قبر مبارک آن حضرت سنت است اگر چه قبر شریف در مقابل
قبله باشد و اما دو صیغه دیگر واجب است لکن واجب است لکن تخییری بای معنی که هر یک
را خواهد اختیار کند و هر کدام را اختیار کرد از نماز خارج می‌شود و آن دیگر واجب
نباشد در این حال پس اکتفا بیکی از این دو جایز است و جمع میان هر دو صیغه جایز
است در فریضه و نافله و جمع بدو قسم است یکی آنکه مقدم دارد السلام علینا را و در این
اشکال نیست و اشکالی که بعضی کرده اند ضعیف است و دیگری تقدیم السلام علیکم
بر السلام علینا و اگر چنین کرد واجب آن مقدم است و باید از نماز بیرون میرود
بنا بر اقوی نه آنکه بسته بنظر مصلی است که اگر قصدش این باشد که از دوم از نماز خارج
میشوم از آن خارج شود و تصریح کرده اند جماعتی که احوط جمع میانه دو صیغه است و
احوط ذکر سلام بر نبی است و جایز نیست تغییر السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

ازاین

از این بر هیئه در جائیکه از آن خروج از نماز می‌شود اگر چه معنی آن صحیح باشد و اما اگر بآن
خروج از نماز نشود مثل آنکه السلام علیکم را پیش بگوید پس اگر خواهد بوظیفه شرعیه عمل کرده
باشد پس تغییر بهیچ وجه نمی‌توان داد و اما السلام علیکم را پس احوط این است که و رحمة الله
و برکاته را از آن نیندازد اگر چه اظهر جواز ترک است و اما تغییر السلام علیکم بحذف
الف لام یا بتقدیم علیکم بر السلام یا السلام علیک گفتن پس جایز نیست و ظاهر آن
است که نیت خروج از نماز در وقت گفتن سلام واجب نیست نه بر امام و نه بر ماموم
و مستحب است نیز بر منفرد بلکه عدم تکرار مستحب است و مستحب است او را که ایما کند به
موخر چشم که طرف صدغ و گوش است بجانب راست و اگر در میان مخالفین باشد
تکرار سلام به یمین و یسار رخصت بجهة منفرد از جهة تقیه ضرر ندارد و اما امام پس برای او
هم مستحب نیست تکرار سلام بلکه مستحب است ترک آن و مستحب است او را ایماء کردن
بصفحه روی خود بجانب راست می‌نماید خواه در طرف راستش دیواری باشد یا نه
خواه سلام مذکور باشد به واجب باشد یا مستحب و اگر در طرف چپ او شخص بالغ باشد
مستحب است او را که تکرار نماید سلام را یکی از جانب یمین و یکی از جانب یسار و
در هر یک بصفحه روی خود اشاره کند خواه طرف راست کسی باشد یا نه خواه سلام واجب
باشد یا نه و اگر ماموم غیر بالغ در طرف چپ باشد و در استحباب تکرار سلام اشکال است
و اگر در طرف کسی نباشد و لکن دیواری باشد بعضی آن را مثل آن دانسته اند و لکن اشهر و
اظهر آن است که مثل آن نیست و مستحب است منفرد را که قصد کند انبیا و ائمه و حفظه
را بخطاب خود در وقتیکه می‌گوید السلام علیکم و اگر امام باشد ماموبین را نیز بآنچه مذکور شد

قصد می‌کند و تا این واجب نیست و اگر مأموم دانست که امام قصد کرده است او در سلام
وجوب ردّ بر او خلاف است بعضی گفته‌اند که ردّ احوط است و اما اگر ندانند قصد امام را
بر او واجب نیست با اشکال و امام چنین واجب نیست ردّ بر مأموم اگرچه بداند که آن
مأموم قصد کرده او را در سلام و اما اگر مأموم باشد در اینکه کسی را باید قصد کند در وقت
سلام خلاف است بعضی گفته‌اند که قصد می‌کند بسلام اول ردّ بر امام را و بثانی انبیا و ملائکه و ائمه
و حفظه و مأمومین را و بعضی گفته‌اند که قصد می‌کند باوّل ردّ بر امام و بثانی مأمومین را قصد می‌کند و تخییر
آن این نیز گفته‌اند و با این حال قصد مزبور واجب نمی‌باشد و واجب است در سلام نشستن
و طمأنینه و مستحب است که مثل هیئه تشهّد باشد در نشستن و کف راستش دستها و نظر کردن و
اگر نداند هیئه خاص سلام را مثل عربیه باد آن واجب است تعلّم و ملحق می‌شود بالتفات بسبب
کلام در تحیه مصلّی و غیر او بسلام و غیر او بدانکه اگر مؤمن سلام کند بر مصلّی واجب است
ردّ آن و اشاره در ردّ کردن کافی نمی‌باشد خواه آن سلام کننده طفل باشد یا بالغ
لکن مرد غیر ممیز و اجابت او واجب نیست مطلقا نه در نماز و نه در غیر نماز و اما جنابی
واجب نیست جواب اگر ذمّی سلام کند و کیفیت جوابش او خواهد آمد و اما اگر مؤمن سلام
کند بر نمازکننده واجب است جواب بهمان عبارتی که سلام کرده و اگر بیکی از این چهار
سلام کرده باشد و آن این است که بگوید سلام علیکم یا السلام علیکم یا سلام علیک
یا السلام علیک و عدول از آن بنحوی که سلام کرده جایز نیست اگرچه بهتر باشد و اما اگر
بگوید علیک السلام یا علیکم السلام اقرب این است که جواب واجب نیست لکن احوط این است
که بهمان نحو بگوید جواب را قصد دعا کند اگر در بین قرائت باشد و اگر تعیین کند بسلام کردن بصیغه

که واجب است

که واجب است ردّ بمثل آن و شک کرده در تعیین صیغه احوط این است که در جواب احتمالاً بگوید
یقینی داند که جواب بمثل را ادا کرده باشد و پس اگر اشتباه در دو صیغه باشد هر دو را
جواب می‌گوید و اگر در سه صیغه اشتباه باشد هر سه را و هم چنین تا قصد دعا کند در جواب و این
احتیاط در وقتی است که بواجبی مثل موالات اخلال نکند و ظنّ در این مقام حکمش
حکم شکّ است و اقوی این است که واجب است بر مصلّی و غیر او شنوانیدن جواب بکسی که
سلام کرده باشد تقدیراً و اگر شنوانیدن موقوف باشد ببلند کردن زیاده از حدّ عادت
محلّ اشکال است و اگر در موضع تقیه باشد و نتواند بلند جواب بگوید آهسته جواب بگوید
و اشاره باین واجب نیست لکن احوط است و اگر در حال نماز جواب سلام را ترک نسیاناً یا
سهواً ترک کرده تا محلّش گذشت پس صحیح است و در آن جزئی که بجای ردّ سلام بجای ردّ
سلام بفعلی از افعال نماز مشغول نشده بلکه ساکت بود تا محلّ آن گذشته پس معصیت کار
است تا اقوی صحّت نماز او است و بعضی نمازش را باطل دانسته‌اند و احوط اتمام نماز
و اعاده است و اگر عمداً ترک کرده و بجای جواب مشغول شده بفعلی از افعال نماز که منافی
با ردّ سلام است مثل قرائت پس اظهر صحّت نماز و آن فعل است و می‌شود لکن احتیاط در این
صورت شدید است پس اگر بعد از اتمام احتیاط اعاده است یا قضای کند و اگر ردّ سلام
موقوف بر قطع نماز باشد مثل آنکه سلام کننده سلام کرد در وقت بجای آنکه جواب نمی
تواند داد الّا بقطع نماز و رفتن در آن مکان و در سقوط جواب و عدم قطع نماز
یا قطع نماز و وجوب ردّ سلام اشکال است و اگر کسی جماعتی سلام کرد دیگر از ایشان
که جواب بداد از دیگران ساقط می‌شود بلی اگر یکی را در آن میان مخصوص کرد بسلام

تخفیفاً

بجا آورده صحیح است و بعضی بر آن مترتب
نشود و اگر عمداً ترک کرده و بجا آورده سلام هم

با واو یا بدون واو و واجب نیست که جواب احسن نیکوتر از سلام باشد بلکه مساوی جایز
است بلکه پست‌تر نیز جایز است پس اگر بگوید سلام علیکم و رحمة الله جایز است
در جواب بگوید علیکم السلام یا علیک السلام بلکه سلام بدون علیکم و علیکم بدون سلام
در جواب نگوید بلکه هر دو را با هم بگوید بلکه بعضی از علما منع کرده‌اند جواب دادن
بعلیک بدون واو بلکه اولی این است که جواب پست‌تر از سلام نباشد بلکه اولی
این است که جواب بهتر از سلام باشد پس اگر بگوید سلام علیکم و در جواب بگوید سلام علیکم
و رحمة الله و برکاته جواب احسن ادا کرده خواهد بود و اظهر این است که رد سلام واجب
فوری است و تأخیر آن جایز نیست و مراد از فوریت این است که آنقدر تأخیر
ننماید که گویند ترک کرد پس تمام کردن یک کلمه یا دو کلمه ضرر ندارد و
اگر ترک کرد عمداً گناهکار است و با وجوب از او ساقط نمی‌شود بلکه بر ذمه
او مثل سایر حقوق قرض می‌گردد و اگر حقی در حال غفلت و نسیان از او فوت
نمی‌شود و کسیکه یقین کند بسلام و نداند که با او کرده یا بدیگری جواب واجب نیست و
ظن در این مقام حکم یقین است و اگر اهل ذمه سلام کنند بر مسلمان واجب است
برو و در کیفیت جواب او خلاف است احوط آن است که بگوید علیکم بدون واو
بلکه حکم بوجوب او خلاف است احوط آن است که آن بعید نیست مثل آنکه
گفته‌اند با اطفال جایز نیست و مستحب است سلام بر کودکان و اعاده سلام سه مرتبه
اگر جواب نه دهند و هرگاه بر جمعی یکی از ایشان سلام کند پس بگوید سلام علیکم و اگر دو نفر
بیکدیگر رسند و هر یک با بر دیگری کرد واجب است بر هر یک رد سلام بهمان سلام بلکه

کرده‌اند جواب حاصل نمی‌شود و اگر از پشت دیوار کسی سلام کند واجب است جواب اگرچه
در نماز باشد و اگر در کتابی بنویسد یا پیغام دهد برسول سلام را جواب واجب نیست
و اگر جماعتی بر او سلام کنند یک جواب اکتفا می‌توان کرد مگر آنکه سلام هر یک مختلف
باشد و در جائی باشد که جواب را باید مطابق رد بهر یک پس باید تکرار نمود آنقدر که
که واجب بعمل آید مادامیکه منافات با فوریت نداشته باشد و در این حال اقوی این است
که مخیر است و وقت مفارقت و جدا شدن از یکدیگر نیز مستحب است سلام کردن
و جوابش واجب نیست و لیکن احوط این است که ترک نکند جواب را اگرچه در نماز باشد
لیکن بقصد دعا و اگر گنگ سلام کند باشاره یا بنحو آن اظهر این است که جوابش
واجب نیست و لیکن اگر جواب بگوید بلفظ و اشاره نیز بکند یا بفهمد بهتر است
و سلام زنها بر زنها مثل سلام مردها بر مردها است چنانچه بعضی گفته‌اند و از ظاهر آیه
کریمه بر می‌آید که دخول در غیر خانه خود جایز نیست مگر بعد از سلام کردن بر اهل آن
و ظاهر این است که محمول بکراهت است و مساوات غنی با فقیر در سلام جایز است و کسیکه
با جنازه میرود یا بسوی نماز جمعه میرود یا در خانه حمام است اولی این است که
سلام را ترک کند و ترک جواب سلام معصیت صغیره است و اگر اصرار کرد بآن از عدالت
بیرون می‌رود و شک نیست در آنکه اگر در حال نماز عطسه کرد جایز است حمد کردن
بلکه مستحب است در روایتی که کسیکه عطسه کند پس دست خود را بر دماغ گذارد و بگوید
الحمد لله رب العالمین کثیراً کما هو اهله و صلی الله علی محمد و آله از سوراخ چپ دماغ
او مرغی بیرون می‌آید کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس و میرود تا عرش الهی و تا قیامت

از برای او استغفار نماید و از این حدیث معلوم می‌شود که مستحب است صلوات بر پیغمبر
و آل او با حمد و کیفیت قاضی از برای حمد و صلوات نیست و در وقتیکه دیگری عطسه کند
نیز مستحب است حمد کردن و مستحب است تسمیهٔ مؤمنیکه عطسه کرده خواه در نماز و خواه در
غیر نماز و خواه آن عطسه کننده گفته باشد الحمد لله یا نه لکن در حال نماز باید بقصد دعا تسمیه کند
و اگر در حال نماز عطسه کرد و دیگری او را تسمیه داد جایز است او را رد تسمیه بقصد دعا بلکه
احوط عدم ترک است و تسمیه عبارت است از آنکه بگوید در وقت عطسه کردن دیگری
رحمک الله یا یغفر الله لک یا نحو آن و مکروه است تسمیه در وقتیکه مکرر عطسه کند مگر آنکه
بجهة مرضی باشد که در این حال می‌گوید آنچه را حضرت فرموده و جواب تسمیه مستحب است پس
می‌گوید یغفر الله لک یا نحو آن و اگر آبی را تناول نماید کسی باو بگوید هنیئاً لک یا نحو آن
جوابش واجب نیست و اگر در حال نماز کسی باو بگوید صبّحک الله بالخیر یا مسّاک
الله بالخیر چنانکه در میان عرب متعارف است ادام الله بقاک یا طوّل الله عمرک یا نحو
آن پس اگر آن شخص گوینده قابل دعا است جواب آن جایز است بقصد دعا و جواز
باید مثل آنچه او گفته باشد و در وجوب آن خلاف است و اظهر آن است که غیر از
سلام از این تحیات متعارفه هیچ یک جوابش واجب نیست نه در نماز و نه در غیر نماز
جایز است بهر نحو که خواهد اگر قصد دعا منظور نشده باشد و اما در نماز بغیر قصد دعا در آن
اشکال است اگر بلفظ بگوید و احوط این است که بلفظ بگوید بقصد دعا الحمد لله یا
در مبطلات و منافیات نماز است از جمله مبطلات نماز هر چیزی است که طهارت
را باطل می‌کند و اگر نمازی باشد که موقوف بر طهارت است خواه ناقض از عمد

باسهو با اختیار باشد یا بدون اختیار بنا بر اظهر و اشهر و بعضی گفته‌اند چیزیکه وضو را
می‌شکند اگر در اثنای نماز سهواً از او سر زند وضو می‌سازد و از همانجا که آن امر واقع
شده گرفته نماز را تمام می‌کند و همچنین اگر با تیمم نماز می‌کرد و در اثنای نماز آب دید
بعضی گفته‌اند وضو می‌سازد و از همانجا گرفته تمام می‌کند و این قول احوط است پس چنین
میکند اما نماز را اعاده می‌کند و اعاده لازم است و چون نماز جنازه طهارت شرط
نیست ناقض طهارت ناقض آن نیست بنا بر اظهر و دیگر از مبطلات نماز گریه کردن
برای امور دنیا است اگر چه با آواز خفیف باشد و اگر بی آواز باشد در آن خلاف است
اظهر آن است که آن نیز مبطل است اما احوط در اینجا اتمام نماز و اعاده است و اعاده
واجب است و آن گریه مبطل است خواه عمداً باشد خواه باختیار یا بی اختیار بنا بر اظهر لکن
در حال سهو احوط اتمام نماز و اعاده آن است خواه در نماز نافله باشد یا فریضه حتی
نماز میت گریه از برای رفتن مال گریه از برای دنیا است و گریه از برای رفتن دوست
زنده گریه دنیائی است و بجهة مردن دوست گریه دنیا است مگر آنکه فرض شود
که مشتمل بر قصد قربت الهی باشد بر وجهی که معتبر است شرعاً لکن ظاهر نیست که مثل گریه از
خوف خدا باشد و اما گریه بجهة خوف خدا و بجهة یاد بهشت و جهنم اگر مشتمل بر حرف
نباشد پس اشکالی در آن نیست اگر چه با آواز بلند باشد بلکه مستحب است و اگر مشتمل بر
دو حرف باشد اگر آنرا گویند اولی مراعات احتیاط است و اما اگر آنرا کلام نمی
گویند اقرب عدم بطلان است و اما گریه از برای سیدالشهدا که از برای ضرر باشد
ظاهر این است که مبطل نماز نیست و مکروه است مدافعه بول و غائط و ریح

شرط است که آن خوردن آب بحد کثیر نرسد و اگر برسد نیز جایز است که این فعل کثیر در
این نمازها مبطل نباشد احوط اول است و بعضی راه رفتن بجهت آب برداشتن و برداشتن
ظرف آب را اگر چه بخش باشد منع نموده‌اند لکن احوط اجتناب است از همه منافیات و بعضی
همه منافیات نافله را تجویز کرده‌اند و آن اقرب است لکن احوط عدم الحاق است و از جمله مبطلات
نماز فعل کثیر است اگر عمداً واقع شود و حکم سهوش خواهد آمد و در تفسیر فعل کثیر خلاف
است بعضی گفته‌اند که هر چه آنرا عرفاً فعل کثیر گویند خواه محو کند صورت نماز را و بعضی گفته‌اند
آن است که عرفاً صاحب آن عمل را نمازکن نگویند و بنا بر این تفسیر اگر جایی با ورود
عمل را که عرفاً آنرا فعل کثیر گویند ولکن نتوان گفت صاحب آنرا که نمازکننده نیست
نمازش صحیح است و اظهر در نظر حقیر دویم است و بنا بر این فرق نیست میانه بعد از
آن فعل اگر برگردد نماز را تمام کند گویند نماز کرد یا نه لکن احوط این است که اگر نماز
کننده بیرون نرود ولکن عرفاً آنرا فعل کثیر گویند نماز را اعاده کند و فرقی در بطلان
نماز بجهت فعل کثیر نیست میان نماز نافله و فریضه و قول بفرق ضعیف است و قول
بجواز فعل کثیر در نماز وتر نیز ضعیف است و شرط است آنکه بالفعل حقیقت
فاعل آنرا گویند نمازکننده نیست پس اگر از اول نماز تا آخر نماز مثلاً ده مرتبه دست
بر زانو زند در هر رکعت دو بار یا بیشتر ولکن در نمازکننده بیرون نرود ضرر ندارد
و اگر فرض شود که ده مرتبه با هم بجای آورد از نمازکننده بیرون میرفت و اگر از
سایر افعال بنا بر مختار و فرقی نیست میانه آن فعل که متعدد باشد یا نه بلکه مناط دگر
صورت نماز است و عدم صدق نمازکن بر آن است پس اگر کمی فعل او را بیرون برد از

نماز

نمازکننده بعمل مثل برجستن فاحش نماز باطل است و اگر بتعدد و بلعب اسم نمازکننده
مشتغل بود
نشود نماز باطل نیست و چون در فعل کثیر شرط دانستیم که اسم نمازکننده را از مشتغل
سلب نماید پس ضرر ندارد و هر فعلیکه چنین نباشد اگر چه از افعال نماز نباشد مثل کشتن
مار و عقرب خواه خوف اذیت داشته باشد یا نه و مکروه نیز نیست و همچنین کشتن کیک و
شپش و پشه و شپش و جمیع موذیات و دفع آنها از بسیاری از اخبار صحیحه و غیر صحیحه مستفاد
می‌شود دفع شپش و احوط مراعات آن است بلکه اظهر نیست حکم بآن مادامیکه مستلزم
بطلان نماز نباشد مثل شمردن رکعات یا تسبیحات یا آیات بسنگ ریزه یا
انگشت یا تسبیح یا انگشت یا غیر آن و مکروه نیز نیست و مثل پیچیدن عمامه و سر
گذاشتن کلاه و تسبیح پیش رو و ولکن احوط ترک آنهاست و مثل دست بدیوار
زدن بجهت بیدار شدن کسی و سنگ ریزه بکسی زدن یا سنگ بسنگ زدن و بچه
آن طفل را بدوش برداشتن و بزیر طفل دادن و رداء پوشیدن و تحت الحنک
گذاشتن و جامه را پوشیدن و کندن آن اگر خفیف باشد و نعل از پا کندن و
نگذاشتن کسی که از پیش روی او بگذرد و خواندن کتابی که در پیش روی او باشد
و اگر بنطق و زبان نباشد و چشم هم گذاشتن لکن مکروه است اشاره و ایما
و تن خاراندن ولکن ترکش افضل است و نظر در نقش انگشتر ترک اولی است
و ناخن چیدن و ریش چیدن لکن اولی ترک است و دست بدست زدن بجهت
حاجتی و از پا بپا اعتماد کردن بنحوی که مخل بواجب نباشد ولکن مکروه است عصا بر
دوش گذاشتن و دادن بشخصی و خم شدن و نشستن بجهت آن ضرر ندارد مادامیکه اخلال

بوجهی نرسد و پیش رفتن یک گام یا دو گام اگر منافات با واجبی ندارد نشسته باشد و دماغ پاک
کردن و تکیه مکروه است و خلط از دهن انداختن اگر حرف ظاهر نشود و نفخ مکروه
است اگر بجانب قبله باشد پس رو کراهت شدیدتر میشود و اگر مضطر شود بجهت قرائت یا ذکر
واجب میشود و هم چنین در سابق و انگشت شکستن که صدا کند و آن مکروه است و دست
بشکم و هر جا بگذارد و درد کند کمر و شانه و مطلّا که قد کشیدن و دستها را دراز کردن است
لکن مکروه است و خمیازه کشیدن لکن مکروه است و بازی کردن با بدن یا جامه و بدن و
نحو آن بازی کردن و خشت بجا آوردن و لکن مکروه است و باد بموضع سجود کردن
اگر اذیت بغیر نرسد و هم حرف از آن ظاهر نشود و لکن مکروه است اگر دو حرف
ظاهر شود از آن اگر عرفا آن را کلام گویند پس اشکال نمازش باطل است و اگر آن را کلام
نگویند در آن اشکال است و اگر مستلزم ایذای غیر باشد نماز را باطل نمیکند بلکه اگر ایذا
بمجرد متنفر طبع است حرام نیست و بالجمله هر فعل قلیلیکه دلیل شرعی بر منع از
آن در نماز نیست مبطل بودنش ثابت نشده و در نماز جایز است اگرچه فی حد ذاته
حرام باشد پس قتل نفس مثلا باشد و مثلش در اثنای نماز مبطل نماز نیست اگر فعل کثیر باشد
یا بعضی از علما امر را بعکس فی السنة اند در نماز فعل خارج او نماز را مگر افعال خاصه
که در احادیث بخصوصه آمده است که جایز است مثل کشتن شپش و عقرب و مار و طفل
شیر دادن و نحو آنها که بسیاری از آن مذکور شد و این قول ضعیف است و اگر فعل
کثیر سهواً یا نسیاناً از او صادر شود پس اگر محو صورت نمازی شود از نماز بیرون
بودن بیرون نمیرود نمازش صحیح است و قول بعض در حالة سهو با آنکه محو

صورت

صورة نماز نشده ضعیف است لکن مراعات احوط است و اگر محو صورت نماز کرده
باین است که اگر بعد از آنکه نماز را تمام صادق است که نماز از او صادر شده باشد
یا صادق نیست و اگر صادق نباشد نمازش باطل است بی اشکال اگر محقق شود مفهوم
نماز لکن در حال محو کرده بود صورت نماز در آن خلاف است جماعتی نمازش را باطل دانسته
اند و احوط آن است که تمام کند با اعاده و بعضی صحیح میدانند و آن خالی از قوة
نیست و اگر مضطر شود بفعل کثیر از اجزای نماز باشد مثل بسیار طول دادن قنوة
یا بسیار خواندن تسبیح پس محو صورت نماز نمیشود پس ضرر ندارد و اگرچه فعل کثیر که
محو صورت نماز نکند مبطل و اگر محو صورت نماز را اگر فرض کنیم حصول این صورت را
احوط ترک است و کثرت حدیث نفس و نظر کردن و نفس زدن ضرر ندارد و اگر
ساکت شود آنقدر که نماز کننده اش نگویند نمازش باطل است در حال سهو احوط
اتمام و اعاده است اگرچه قول بعدم فرق در این حال خالی از قوة نیست و از
جمله مبطلات نماز تکلم و حرف زدن است و مبطل است در حال عمد و اما سهواً مبطل
نیست خواه نماز واجب باشد حتی نماز میت و نماز احتیاط یا نماز نافله و اگر مصلی
را اکراه نمایند بر تکلم اگر نگوید ضرر عظیم حاصل میشود و در بطلان نمازش با آن خلاف
است و مسئله در غایت اشکال است لکن اقرب بطلان است و هر تنحنح کردنی که در
نماز واجب میشود حکمش این است لکن احوط عدم اتمام نماز است یا اعاده و جاهل
بحکم معذور نیست بنا بر اقرب اگر غیر مقصر باشد پس نمازش باطل میشود تکلم و تنحنح
نیست مادامیکه مصلحت در تنحنح کردن باشد مثل آنکه اشاره کند و زبان حرکه دادن

بنا بر اظهر لکن احوط منع است در اعاده آن نماز است مگر که بهر زبانی حتی بغیر از عربی جایز
است بنا بر اظهر و مراد از ذکر آن چیزی است که آن را در عرف ذکر خدا گویند و همچنین
بوحدانیت الهی و رسالت پیغمبر و ولایت و ذکر صفات الهی و معجزات پیغمبر و ائمه
و ذکر صفات ایشان از ذکر است بنا بر اقرب و مثل لا حول و لا قوة الا بالله از
ذکر است بنا بر اظهر و هر چند شک شود در ذکر بودن آن احوط است از آن در نماز اجتناب احوط
و شرط نیست در ذکر اگر چه بجهة منیه باشد و نه در قرآن که در بین نماز خوانده می شود
لحن نکردن پس اگر شروع کند در ذکر واجب یا قراءة واجب پس در آن لحن کند اگر تمام
کند آن را عمداً در صحت نمازش اشکال است لکن اقرب صحت است و جایز است دعا در
بین نماز از برای هر امری که مباح باشد از امور دنیا و آخرت و جواز دعا بجهة فهمانیدن
مطلب و منیه غیر در نماز خالی از قوت نیست لکن احوط اجتناب است و دعا از برای
طلب امر حرام جایز نیست و نماز بجهة او باطل می شود بنا بر اظهر و اگر نداند که مطلوب حرام
است پس دعا کند در صحت نمازش خلاف است و مسئله در محل اشکال است لکن اقوی
صحت نماز است اما احتیاط اولی است و اقرب این است که مراد از دعا آن چیزی
است که آن را در عرف دعا گویند اگر چه متضمن باشد ذکر اموری را که دخلی بطلب کردن از خدا
ندارد از قبیل بیان کردن احوال نفس احوال آن و خواهش ها چنانچه در دعای ابو حمزه
که از سید الساجدین ع نقل کرده پس هر دعائیکه از او وارد شده خواندن آن شده بدل
جایز است در نماز مادامیکه منافات با واجبی نداشته باشد و دعائی که شروع
کرده واجب نیست تمام کردن آن بنا بر اقرب و اگر مستحبات دعا مختلف باشد جایز است

خواندن

خواندن جمیع احتیاطاً اگر باعث فوت موالات نشود مع ذلک احتیاط را باید که ترک
کرد و لبیک در جواب نمی توان گفت اگر چه صدا زننده مادر باشد و بدانکه اگر تکلم نماید
بیک حرف که معنی را نفهماند مثل ب نمازش باطل نیست اگر عمداً باشد لکن احوط ترک است
و اما اگر یک حرف با معنی باشد مثل ق که معنی آن این است که نگاه دار اقرب این
است که باطل میشود با آن نماز لکن احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر آن لفظ را
با های سکت بگوید مثل قه در قف در نمازش اشکال نیست و همچنین است لفظ عی
و شی و قی و دی هر گاه استعمال شوند و اراده امر شود از آنها و اگر اراده امر از آنها
نشود و از مهملات می باشند و نماز باطل نمی شود با آنها پس فرق میانه امریه و عدم امریه نیست
و اگر حروف تهجی را بگوید نظر بجهة تنبیه بر عدد مثل ج بجهة تنبیه بر سه عدد احوط اتمام و اعاده
است و اگر عمداً مد دهد چیزی را که مد ندارد وجوباً و نه استحباباً از کلمات یا سوره یا اذکار
و دجه یا منده به بجهة اشباع حرکت حکم بعدم بطلان بعید نیست و اگر الفاظ مهمله یا معنی را
که مرکب از دو حرف یا بیشتر باشد عمداً تکلم بآن کند مثل و تر نمازش باطل است و همچنین
الفاظیکه در آن تعریف که شده باللحن در آن زننده مثل کال بجای قال بگوید یا مرکب از
غیر تهجی حروف [illegible] را باطل می کند و بالجمله هر چیزیکه بر آن صادق باشد کلام و تکلم در
عرف و لغت حقیقة اگر عمداً با آن تکلم کند نمازش باطل است پس شعرها و کلمات
و عبارات مبطل نماز نیست و بنا بر این باید که خواندن شعر و عبارت از حدیث
یا عبارتی از دعا مبطل نماز نباشد لکن مسئله در غایت اشکال است و احتیاط را باید
ترک کرد و اگر اتفاق افتاد و احوط اتمام و اعاده است و اگر گمان کرد که نمازش تمام

شده پس عمداً تکلّم کرد پس معلوم شد خطا و منافی دیگر بعمل نیامده اقوی و اشهر عدم فساد نماز است
لکن احوط اتمام و اعاده است و تا مراد لفظیکه ذکر شده ظنّی است که شرعاً اعتماد
بر آن توان کرد یا نه اقرب در نظر فقیر اوّل است پس اگر گمان نمود بخروج از نماز
است که شرعاً معتبر و تکلّم کرد ضرر ندارد و الّا حکم بصحّت آن اشکال است و اگر جزم بخروج
داشته باشد و حرف زند و بعد خطا معلوم شود حکم آن حکم ظنّی است اینها در وقتی
است که بتکلّم از نماز کنی بیرون نرود و الّا نمازش باطل است و دیگر از مبطلات
نماز گذاشتن دست راست بر روی دست چپ و آن حرام است و مبطل نماز است
بنا بر اظهر و اشهر و قول بجواز ضعیف است و فرقی نیست در حرمت و ابطال
نماز واجب یا مستحبّ خواه نماز یومیّه یا آیات یا عیدین یا جنازه و خواه نافله مرتّبه یا غیر
آن خواه نمازگزار زن باشد یا مرد یا خنثی یا حرّ یا مملوک خواه بیک جا بلکه دست را بگذارد
یا جای دیگر خواه بالای ناف بگذارد یا زیر ناف خواه کف را بر روی کف بگذارد یا بگذارد
بر روی بند دست یا کف را بر زراع خواه باعتقاد استحباب و شرعیّت گذارد
یا نه و بالجمله بهر نحو که دست راست بر روی دست چپ بگذارد در نماز نمازش
باطل است بلی بجهت ضرورة بگذارد مثل اینکه اذیّتی خواهد نماید اقرب این است
که جایز است و نمازش صحیح است و همچنین هرگاه جزئی از یک انگشتی خود را
بگذارد یا اینکه بند دست خود را بگذارد و فوراً بردارد اقوی صحّت نماز است
احوط ترک است و همچنین جواز گذاشتن دست راست بر دست چپ در حال
رکوع یا تشهّد لکن احوط نیز جماعتی بمنع قایل شده اند و اگر دست چپ را زیر

ناف

ناف بالای آن بگذارد و دست راست را نزدیک آن برساند و بهم چسباند ضرر ندارد
و همچنین اگر دست راست بگذارد در شکم و آن دیگر را رها کند بجانب خود یا آنکه کفها را بهم
گذارد بنحو تطبیق نه طریق گذاشتن یکی بر دیگری ضرر ندارد و اینها در حال عمد است
و امّا در حال سهو اقوی این است که نماز بجهت آن باطل نمی‌شود و امّا احوط اتمام نماز و اعاده
یا قضا است و امّا در گذاشتن دست چپ بر دست راست خلاف است اقوی این است که آن
نیز حرام است و مبطل نماز است و اگر ضرورتی مثل تقیّه باعث شود که گذاشتن دست راست را
بر چپ پس جایز است و نماز صحیح است و معتبر ظنّ بضرر است و علم ضرور نیست و اگر ترک
آن ضرر حاصل آید واجب می‌شود اگر در نزد مخالفین از مستحبّات است لکن اگر آن
واجب را ترک کرد بدون دست بستن بجا آورد اقوی صحّت نماز است و اگر در اثنای
نماز ضرورة برطرف شود واجب است ترک و الّا نماز باطل می‌شود و اگر امر دایر شود
میان گذاشتن دست راست بر دست چپ یا بالعکس اقوی این است که مختار است
و اگر مظنّه بعدم ضرر داشته باشد لکن و بالجمله تواند فرار از آن تقیّه کند اقوی این است
که لازم نیست بلکه با تقیّه یا بشبیه ایشان می‌تواند نماز کرد اگرچه در وسعت وقت
باشد لکن احوط این است که اگر تواند تأخیر اندازد تا وقتیکه تقیّه زایل شود و جایز است
تقیّه اگر با ایشان نماز کند اگرچه مضطر بتقیّه باشد بلکه در مساجد ایشان جایز است اگرچه
با ایشان نماز نکند و امّا در غیر آن احوط این است که نماز را در وقتی بکند که محتاج بتقیّه نباشد
اگر پشت دست راست را با چپ را بر روی یکدیگر بگذارد اقوی این است که نمازش
صحیح است و واجب نیست رها کردن دستها بلکه مستحب است و [illegible]

عصب است دادن در تصرف نموده باشد اظهر وجوب قطع است در این حال اگر
شروع در نماز کند در حال امکان از واجبات نماز پس در اثنای نماز خالی شود
رود بهر که قادر بر آوردن یک واجبی از واجبات غیر رکنی نبوده باشد مثل
آنکه حمد را یا همه سوره‌ها ذکر رکوع یا سجود یا تشهّد از یادش برود یا آنکه متمکن
نباشد از طمأنینه یا نشستن در جواز قطع و تحصیل قدرت بر آن واجب اشکال
است احوط آن است که آن را تمام کند پس آن را اعاده کند و باک نیست
قطع کردن بقاطعیکه اختیاری نباشد مثل حدثی که با اختیار آید یا حیض یا نفاس
و استحاضه که با اختیار نیاید معلوم شود که از پیش نماز محدث بوده و اگر واجب شود قطع
در جائی و قطع کند اقوی صحت نماز است اگرچه احوط اعاده است و بعضی گفته‌اند
که در جائیکه قطع کند باید سلام بگوید در آن اشکال است بلکه احوط عدم وجوب
سلام است **فصل** در نماز آیات است بدانکه نماز آیات واجب می‌شود بجهة
چند گرفتن آفتاب است و ماه است اگر بعضی از آفتاب بگیرد خواه خوفی بجهة آن حاصل
شود یا نه و اگر آفتاب و ماه بگیرد خواه خوفی بجهة حایل شدن ستاره و احوط
عدم ترک نماز است اگرچه اقوی عدم وجوب نماز است مگر خوفی از آن حاصل شود
و اگر ستاره منخسف شود اگر موجب خوف شده نماز واجب است و الّا فلا
و ثابت می‌شود کسوف و خسوف بدیدن و بعلم آن خواه از تواتر اخبار
باشد یا نه و در ثبوت آن بشهادت عدلین اشکال است و احوط عدم ترک
نماز است با آن بلکه وجوب آن خالی از قوّت نیست پس ترک آن جایز نیست

و اگر در وسعت یک رکعت نداشته باشد نماز بر او نیست لیکن احوط عدم ترک است صح

اقرب این است که ثابت نمی‌شود بشیاع ظنّی و بخبر یک عادل لیکن احوط ثبوت
است و اگر دو عادل از اهل نجوم یا جماعتی از فسّاق ایشان خبر دهند که در
فلان وقت کسوف یا خسوف خواهد بود اظهر عدم وجوب عمل بقول ایشان
است و عدم وجوب قضا است و اگر آفتاب یا ماه بعد از گرفتن و قبل از انجلاء
غروب نماید تا انجلا محقق شود و یا جائی در زیر ابری رود و اگر ماه بگیرد و صبح طالع
یا آفتاب گرفته طلوع کند نماز ساقط نمی‌شود و ادا می‌باشد بنا بر اقرب اگر فجر
طالع شود و شروع در گرفتن ماه کند نماز واجب است نیز و اوّل وقت نماز کسوفین
ابتدای شروع در احتراق قرص است و آخر آن تمام انجلا است بنا بر اقوی و امّا
احوط و اولی قول باین است که آخر آن وقت شروع در انجلاست اگر زمان
احتراق وسعت نماز بقدر اقلّ واجب نداشته باشد و وسعت یک رکعت
نداشته باشد نیز اقوی این است که نماز واجب نیست نه ادا و نه قضا لیکن احوط
نیز عدم ترک است و اگر شروع کرد بنماز بگمان آنکه زمان احتراق بقدر نماز
خواهد بود پس بعد از یک رکعت در نماز معلوم شود که نبوده احوط بلکه اقرب وجوب
اتمام است بلکه وجوب اتمام اگرچه یک رکعت نکرده باشد معلوم شود عدم وسعت وقت
خالی از قوّت نیست و اگر کسوف در وقت فریضهٔ حاضره اتفاق افتد اگر یکی
از اینها مضیق باشد آن را که واجب است مقدم دارد و اگر هر دو مضیق باشد حاضره را
مقدم دارد و الّا باید بعد از آن نماز کسوف را قضا کند اگر بعد از حاضره
منجلی شده باشد تحقیق آن است که اگر تفریطی در آن نماز نکرده و در تأخیر

و فریضه تفریط نکرده مثل آنکه از جنون به شده در آخر وقت و انکسار نیز در آن بزعم
وقت شده بود و ممکن نبود در یافتن هر دو پس قضا بر او نیست و اگر در نماز
کسوف تفریط و تساهل کرده تا وقت حاضره تنگ شده پس نماز فریضه را میکند
و نماز کسوف را قضا میکند بنا بر احوط بلکه وجوب خالی از قوه نیست اگر چه
فرض کرده بوده و اگر وقت هر دو موسع باشد هر کدام می خواهد میتواند کرد
لکن جمعی تصریح کرده اند باینکه مستحب است تقدیم حاضره بلکه بتقدیم حاضره احوط و
بعضی قایل بوجوب شده اند و آن خالی از اشکال نیست و دیگر از اموریکه
موجب آیات می شود زلزله است و آنچه معتبر است در وجوب نماز این است
که بگویند زلزله آمد پس اگر فرض شود که زمین حرکت کند و زلزله بر آن صادق
نباشد نماز واجب نیست بلی با اگر خوف عارض شود واجب می شود بجهة
خوف و وقت این مدت عمر است و شرط نیست طول کشیدن زلزله بقدر
نماز و نیت ادا می خواهد وقتیکه بجا آورد و این اقوی است که فوری نیست بلکه
هر وقت که می خواهد میتواند کرد و همچنین واجب است نماز بجهة جمیع خوفهای
آسمانی و از جمله خوفهای آسمانی بادهای عظیمه سیاه و زرد است اگر موجب
خوف باشد و از بعضی مستفاد میشود وجوب نماز باد سیاه و زرد و سرخ اگر هم
باعث خوف نشود و الاحق این است که اگر باعث نشود نماز واجب نمی شود خوف ص
و اگر موجب خوف شود نماز واجب می شود و اگر چه سرخ و زرد نباشد و از
جمله آنها ظلمت و تاریکی شدید است که موجب خوف باشد و از آنجمله است

صاعقه

صاعقه عظیم که باعث خوف شود یا سرخی شدید یا آتشی از آسمان ظاهر شود که
باعث خوف شود و بالجمله هر خوفیکه از اموریکه در آسمان حاصل شود باعث
وجوب نماز است بلکه خوف از اموریکه از زمین حاصل شود نیز احوط بلکه اقوی
این است که نماز بجهة آن واجب می شود و آیات و علامات رحمة که بر
خلاف عادة باشد که موجب خوف نیست موجب نماز نیست که اموریکه
موجب خوف می شود معتبر در آنها خوف معظم است نماز نیست پس خوف
بعضی ناس موجب نماز نیست نه خائف و نه بر غیر و بر فرض حصول خوف معظم
بر همه واجب است خائف و غیر خائف و ایضا مراد از حصول خوف بجهة معظم
از این است که بنحوی باشد که اگر مردم مطلع شوند هر آینه اغلب ایشان
بترسند پس در اینحال اگر کسی مطلع نشود الا کمتر چنانچه در بیابانی باشد و این
امر حادث شود نماز بر او واجب نیست و اما اقرب این است که بهمین نحو که
که علم حاصل شود با آنکه مطلع میشدند مردمان معظم ایشان می ترسیدند
و ظن بظهور آن کافی نیست تفحص کردن بجهة تحصیل علم ضرور نیست بنا بر اقرب
پس اگر علم حاصل شود بحصول خوف بر معظم نماز واجب است و الا فلا و اظهر این
است که خوفیکه موجب می شود خوف باعتبار نزول عذاب الهی و ظهور غضب
خداوندی است پس اگر باد عظیمی باید که خوف خراب کردن خانه ها یا کندن
درختها باشد و زراعتها یا بهم شکستن کشتیها از آن باشد نماز نیست و
همچنین اگر باران عظیمی آید که این خوفها از آن باشد و ثابت می شود آیه که موجب

آن ذکر و طمأنینه و غیر آنها در هر رکعتی قرائت واجب است تشهّد و سلامی به نهج نماز
صبح در آخر آن واجب است و صورت آن نماز به نحوی که با اشکال است آن است
که تکبیرة الاحرام را می‌گوید و حمد و سوره را می‌خواند و به رکوع می‌رود و پس بر می‌خیزد و
حمد و سوره را می‌خواند و به رکوع می‌رود و همچنین تا پنج رکوع می‌کند و بر می‌خیزد و مثل
رکعت اوّل بجا می‌آورد پنج حمد و سوره و پنج رکوع و سجده رفته و بعد از سجدتین
تشهّد و سلامی بجا می‌آورد و مستحب است تکبیر بعد از هر رکوع مگر در رکوع پنجم
و دهم که بعد از ایستادن می‌گوید سمع الله لمن حمده و قبل از هر رکوعی تکبیر
مستحب است و مستحب است قنوت بعد از قرائت و قبل از رکوع دوم و
چهارم و ششم و هشتم و دهم و بعضی به جهة پنجم و دهم مجزی میدانند و گفته‌اند که
اوّل آن یک قنوت است قبل از دهم و مستحب است طول قنوت بقدر قرائت
چنانچه بعضی گفته‌اند **فصل** در نماز قضا است بدانکه واجب است قضای
نماز فریضه یومیّه بر کسیکه آنرا با آنکه شرایط وجوب نماز را داشته با اخلال به
آن نموده به جهة خواب یا فراموشی حتی به نحو متعارف عادی بنابر احوط و آنچه را
ترک کرده در حال طفولیت یا دیوانگی یا کفر اصلی قضا واجب نیست و اگر خود
استعمال چیزی کرد که دیوانه شد یا آنکه این امتداد آن هست احوط قضا است
و واجب نیست قضای آنچه فوت شده در ایام حیض و نفاس اگر در اثناء
وقت نماز ایام حیض و حیضی بوده و اگر ممکن نباشد طهارة را حتی بر آنکه وجود
غسل است نه اضطراری که تیمم است اقوی آن است که نماز از او ساقط می‌شود

ولکن

ولکن احوط این است که نماز را به طهارة بجا آورد و بنابر سقوط در وجوب قضا
اشکال است و احوط وجوب مطلق و اگر بیهوش شود بعقل خفیفش باشد یا علم
به آن مثل آنکه چیزی را که میدانست باعث اعتماد می‌شود بخورد یا استعمال کند و
بیهوش شود به جهة آن نماز فوت شود احوط قضا است اگر نگوئیم اقوی است
و اگر چیزی که باعث اعتماد می‌شود بخورد و نداند که موجب بیهوشی است پس
قضا نیست و اگر مظنّه داشت که موجب بیهوشی می‌شود و به عبث آن را
خورد و نماز فوت شد احوط قضا است و اگر شود بخوردن آن یا جبرا بخورد و به
بعضی گفته‌اند قضا نیست و اگر مسکری بخورد و مست شود و اگر میدانست
آن را قضا واجب است و اگر نمیدانست یا جبرا خورد یا مضطر شود بخورد از
بعضی گفته‌اند قضا واجب نیست و احوط در جمیع این صورتها قضا است
و بر مرتد واجب است قضای آنچه از او فوت شده در زمان ردّه اش و کسیکه از
اهل اسلام است و مخالف مذهب حق است اگر کور باطنی او بنور هدایت
روشن شود و داخل در مذهب حق شود پس نمازهائی که در حال ضلالت خود
کرده قضا نکند و اگر در مذهب خودش باشد نمازش صحیح بوده و اگر ترک کرده
باید قضا کند و اگر نماز را باطل بجا کرده باشد بعضی گفته‌اند قضا ندارد و بعض احتمال
وجوب بدا ده و اگر کسی نماز قضا بر ذمه اش باشد جایز است او را استجاره
نماز به جهة دیگری بنابر قول به آنکه نماز قضا وقتش وسعت دارد بنابر قول به آنکه
وقت آن مضیق است نیز در بعضی از صور جایز است و ممکن است ادعا صحّة

فالا از انتقال نیست و کسیکه ترک کند نماز واجب را
اجاره بر بهرا قول لکن
از نهادن و سهل انگاری نه اینکه حلال داند ورا باید کشت و اما تعزیرش
میکنند و اگر باز ترک کرد باید تعزیرش کرد و اگر در دفعه سیم باز ترک
کرد و بعضی گفته اند حکمش کشتن است و بعضی گفته اند باز تعزیرش
میکنند پس اگر فائده نکرد باینکه ۳ مرتبه بر ترک نماز تعزیرش کردند
در دفعه چهارم میکشند اورا و این قول احوط است و اگر مردی ترک
کرد عمدا بدون عذر نماز واجبی خود را خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن از نمازها
که قضا دارد در وجوب قضا بعد از مرگ بر وارث خلاف است و بعضی گفته اند
واجب نیست مطلقا و بعضی گفته اند واجب است قضا مطلقا اگرچه در غیر این
مرض فوت شده باشد و بعضی گفته اند واجب است بر وارث یا قضا یا
صدقه از برای هر رکعت مدی با امکان و الا از برای هر چهار رکعت
مدی و با عدم امکان مدی از برای نماز روز و مدی از برای نماز شب و اول
اقوال قول دویم است و نمازیکه بجهة عذری در مرض موت فوت شده باشد
نیز مراعات میکند لکن قول اول قوی است ~~و نمازیکه بجهة عذری در مرض~~
~~موت فوت شده~~ ۰ اگر کسی بمیرد و بر ذمه او نماز واجب باشد خواه یومیه یا
آیات یا غیر آن جایز است آنرا استیجار نماید بجهة میت بنابر اظهر
و اگر وصیت کند باستیجار نماز از برای او از مال او و حال آنکه
او را ولی نباشد واجب است بر ولی و وصی استیجار نماز **فصل** در خلل

که واقع

که واقع میشود در نماز و در بیان شک و سهو است بدانکه خللیکه در نماز واقع میشود
یا از روی عمد است یا از جهة سهو و شک پس کسیکه عمدا اخلال کند بواجبی از واجبات
نماز نمازش باطل است خواه آن واجب از اجزاء نماز باشد از قبیل رکوع و سجود
و قرائت یا از شرایط آن باشد از قبیل طهارت و ستر عورت و استقبال قبله
یا از کیفیات نماز از قبیل ترتیب اجزاء نماز مثل تقدیم قرائت بر رکوع و تقدیم
رکوع بر سجود و سجود و هم چنین باطل میشود نماز بجا آوردن چیزیکه واجب است
ترک آن از قبیل تکلم و نحو آن هرگاه عمدا باشد و آنچه مذکور شد فرقی نیست
میانه نمازهای که واجب باشد یا مستحب یا قضا باشد یا ادا و فرقی نیست میانه
عالم بحکم یا جاهل اگر مقصر باشد در تحصیل معرفت باحکام چنانچه غالب جهال اند و اما
غیر مقصر اگرچه ظاهر عبارت اکثر علما این است که نیز مثل مقصر است لکن دور نیست
انتقال است و فرقی نیست میانه آنکه جاهل باشد یا اینکه اخلال موجب فساد است
و کسیکه حکم را میداند فراموش کرد در اینجا حکم جاهل است و استثنا میشود
از مسئله جاهل بحکم جهر و اخفات است پس کسیکه آنرا نداند و بان اخلال کند
از روی جهل نمازش صحیح است و اگر مستحبات نماز یا مستحبات شرایط نماز را
ترک کند نمازش صحیح است اگرچه جمیع آنها را ترک کرد ادب اینست که
نمازش صحیح است مطلقا لکن احتیاط را نباید ترک کرد و اگر نمازش باطل شود
بجهة اخلال بجزء یا شرط پس تمام کردن نماز مثل حج فاسده واجب نیست
بنابر اظهر و اما اگر سهوا اخلال نماید بجزء پس اگر اخلال برکنی از ارکان نماز

نماید بدل

در یابد یا در صورت ضیق وقت نیز حکم بقضا می‌شود و مسئله محل اشکال است
و احتمال فساد در کمال قوة است و همچنین است کلام در شک در رکعتهای
نمازهای ۲ رکعتی و ۳ رکعتی و یکی از نسبت حکم بانکه احوط این است
که آن نماز را که بجهة شک در اینصورت اعاده کرده آن را در خارج نیز
اعاده نماید در وقت نیت درف و نماز بجهة شک در ۲ رکعت اول میان
نماز ادا و قضا و حتی استیجاری و کسیکه شک کند و نداند که چه قدر از نماز کرده
آیا یک رکعت یا ۲ رکعت یا ۳ رکعت یا چهار رکعت نمازش
باطل بنابر اظهر و اشهر و قول بصحت ضعیف است و اگر در نمازهای چهار رکعتی شک
کند میانه ۲ و ۳ بعد از اکمال سجدتین باین معنی که نداند که ۲ رکعت کرده یا
تشهد بخواند و ۱ رکعت دیگر بجا آورد یا ۳ رکعت کرده باید برخیزد و دیگر
دیگر بجا آورد و اظهر و اشهر این است که واجب است که بنا را بر ۳ گذارد نشسته
یک رکعت دیگر را بجا آورد و بعد از سلام نماز احتیاطی بجا آورد و بعضی گفته اند
بنا بر اقل باید گذاشت و بعضی مخیر دانسته اند و هر دو ضعیف است و اما
نماز احتیاط در اینجا اظهر و اشهر این است که مخیر است میانه یک رکعت ایستاده
یا ۲ رکعت نشسته و بعضی یک رکعت ایستاده را متعین می‌دانند و آن احوط
است بدانکه هر شکی که تعلق برکعة دوم گیرد مثل دو و ۳ و چهار و نحو آن
در وقتی نماز صحیح است که بعد از اکمال سجدتین باشد تا ۲ لفظی باشد و
در بجا آوردن رکعة سیم باشد مثلا پس اگر قبل از اکمال سجدتین شک کند نمازش
باطل است

باطل است و اما اکمال سجدتین اقرب در نظر این است که حاصل می‌شود برداشتن
سر از زمین و در سجدهٔ دوم خارجا از قوة و اشکال نیست پس احتیاط ترک
نکند بانکه اگر شک کند چنانچه گفتیم و اگر بعد از رکوع و قبل از سجود نیز شک
میان ۲ و ۳ کند نمازش فاسد است نیز و قول بصحة ضعیف است و هم
چنین در حال قیام باین معنی که نداند که بجهة رکعت دوم ایستاده یا بجهة
رکعت سیم و فرقی نیست در احکام مذکوره میان نماز اداء و قضا حتی نماز
استیجاری و اگر مخیر باشد میانه قصر و اتمام و اختیار اتمام کند پس شک واقع
شود حکمش همان است که گفتیم و شرط نیست در بنا بر ۳ در این شک که
آن شک بعد از اکمال سجدتین فورا واقع شود پس اگر بعد از مدتی نیز
شک کند حکم همان است که گذشت و بر کسیکه واجب است ایما کردن بجهة
سجده و اقرب این است که اکمال سجدتین در حق او متحقق می‌شود بفراغ
از ایما کردن بجهة سجدهٔ دوم نه بمجرد ایما یا ذکر و اگر در نمازهای چهار رکعتی
شک کند میان ۳ و چهار بعد از اکمال سجدتین باین معنی که نداند ۳
کرده یا باید یک رکعت دیگر بجا آورد یا چهار رکعت کرده باید تشهد بخواند
و سلام دهد و اظهر این است که واجب است که بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام
کند و یک رکعت ایستاده یا ۲ رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و مخیر است میان
این دو و قول بتعیین رکعت ایستاده ضعیف است مثل قول بتعیین ۲ رکعت نشسته

لکن احتیاط در دو رکعت نشسته در نیست که احوط باشد و ظاهر نیست که این شک بعد از
اکمال سجدتین بلکه در شک ۳ و چهار بنا را بر چهار میگذارد مطلق مثلا اگر قبل
از اکمال سجدتین این شک واقع شود بنا را بر چهار میگذارد و آن رکعتی را
که در آن است رکعت چهارم حساب می کند و آن رکعت را اتمام میکند و بعد از نماز
احتیاط را بجای آورد چنانچه گفتیم و فرقی در این احکام میان نماز ادا و
قضا و نماز نافله و غیر آن نیست و در صورت تخییر اگر اختیار اتمام کند و این
شک واقع شود حکم همان است و اگر در حال قیام شک کند که آیا این
قیام بجهة رکعت سوم است یا چهارم پس این شک میانه دو و سه میباشد پس آن
رکعت را اتمام می کند و رکعت چهارم را نیز میکند پس آنچه گذشت کسیکه شک
میان دو و سه کرده باشد بجای آورد بنا بر اقوی و اما شک میان دو و چهار
در نمازهای چهار رکعتی بعد از اکمال سجدتین باین معنی که نداند که آیا دو رکعت
کرده است تا دو رکعت دیگر باید بجا آورد یا چهار رکعت کرده تا آنکه تشهد
بخواند و سلام دهد اگر قبل از شک کند پس در آن خلاف است اشهر و اظهر
این است که باید بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند سلام دهد پس دو رکعت
ایستاده نماز احتیاط بجا آورد و سجده سهو در اینجا واجب نیست لکن
اولی این است که ترک ننماید و بعضی آنرا مستحب میدانند و فرقی نیست
در میان نمازهای ادا و قضا و استیجار و غیر آن و در صورت تخییر اختیار را اتمام

کند

کند ظاهر این است که حکمش جاری است که مذکور شد و اما شک کند میان دو و
چهار بعضی گفته اند باید بنا را بر دو گذارد و بعضی گفته اند بنا را بر چهار گذارد و
یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجای آورد و مشهور آن است
که باید بنا را بر چهار گذارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت ایستاده و دو رکعت
بجای آورد و این قول اظهر است و بنا بر این قول در وجوب تقدیم دو رکعت
ایستاده یا نشسته خلاف است اقوی این است که دو رکعت ایستاده را
واجب است که مقدم دارد نه اقوی در جواز تکرار رکعت ایستاده بدل دو رکعت
نشسته خلاف است و منع از آن احوط است بلکه خالی از قوت نیست و فرقی
نیست در این احکام میان نماز ادا و قضا و استیجاری و غیر آن در صورت
تخییر با اختیار اتمام حکم همان است ظاهر و اگر شک میانه چهار و پنج کند نداند
که آنچه کرده چهار رکعت کرده یا پنج رکعت پس آنرا چند صورت میباشد صورت
اول آنکه شک بعد از اکمال سجدتین باشد در اینجا واجب است که بنا را
بر چهار گذارد و سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد و نماز احتیاطی نیست و
فرقی نیست میان آنکه این شک قبل از تشهد باشد یا بعد از آن صورت دوم
آنکه آن شک قبل از رکوع واقع شود پس آن شک برمیگردد بشک میانه ۳
و چهار پس باید بنا را بر چهار گذارد و نماز را اتمام کرده دو رکعت نشسته یا یک رکعت
ایستاده نماز احتیاط بجا آورد و این شک متحقق میشود با اینکه شک کند

نماز را اعاده نماید یا در وقت یا در خارج و مراد از بعدیت رکوع این است که بعد از رکوع
رسیده باشد و دیگر شک میانه دو و سه و پنج است پس اگر قبل از اکمال سجدتین این شک است
آنکه هم
که بعد از رکوع و سجده باشد نماز وی باطل است و اگر بعد از آن باشد اقوی این است
که بنا را بر دو میگذارد و نماز را تمام میکند و بعضی سجده سهو را در اینجا واجب میدانند
و آن احوط است اگر لزوم آن مشکل است و مع ذلک احوط اعاده نماز است
صورت دیگر شک میان سه و پنج است پس اگر بعد از اکمال سجدتین است اقرب
چهارم
این است که بنا را بر سه میگذارد و نماز احتیاطی و سجده سهوی در کار نیست و اگر
در حال قیام باشد برمیگردد شک میانه دو و سه و چهار و حکمش گذشت و اگر بعد از
رکوع و قبل از سجود باشد احتمال قوی این است که برمیگردد میانه دو و سه و چهار
دیگر احوط اعاده نماز است بعد از بجا آوردن آنچه بر او لازم است و دیگر شک
میانه سه و چهار و پنج است پس اگر قبل از اکمال سجدتین غیر نماز وی باطل است
و اگر بعد از آن باشد اقوی این است که بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند لکن
احتیاط را ترک ننماید و دیگر شک میانه چهار و شش است در اینجا نیز بنا را بر اقل
میگذارد و بنا بر اقرب پس اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد نماز را
تمام میکند بدون نماز احتیاط لکن احوط سجده سهو است و اگر در بین رکوع
واعاده نماز
یا بعد از رکوع یا در اثنای سجدتین یا در بین سجدتین باشد شک با یا
نحو باشد که آیا این رکعتی که در او است آیا چهارم است یا ششم نیز بنا را بر چهار

گذاشته

گذاشته تمام میکند و احتیاطی در کار نیست لکن احوط اعاده نماز است و اگر شک
باین نحو باشد که آیا از رکعتی را که تمام کرده چهارم است یا ششم بنا را بر چهار میگذارد
و آن رکعت را منهدم نموده می نشیند و تشهد و سلام گفته نماز را تمام میکند و سجده
سهو بجهة این زیادتی بجا می آورد احتیاطا لکن احتیاطا نماز را اعاده میکند
و اگر شک میان چهار و زیاده از شش نماید نیز حکمش همین است که مذکور شد
دیگر شک میانه شش و زیاده از آن و کمتر از شش می باشد مثل شک میانه
دو و شش یا سه و شش یا چهار و هفت و نحو اینها و صورت آن بسیار است و
احتیاج بآن قلیل است پس ترک نمودیم شقوق آنرا لکن احوط در نظر فقیر در
جمیع صور شکهای شک میان کمتر از شش و شش و زیاده تر از آن اعاده
نماز است پس اگر یکی دو در میان باشد و قبل از اکمال سجدتین باشد حکم [illegible]
نماز خالی از قوت نیست و اما در غیر آن حکم بصحت نماز و بنا بر اقل بعید نیست لکن
در وقتیکه اگر یکطرف شک باشد بعد از اکمال سجدتین باشد و اگر زیاده از دو
طرف شک غیر از پنج و زیاده تر باشد مثل سه و شش مثل شش و هفت چون این را دانستی
بدانکه نماز احتیاطیکه بعد از نماز بجهة شک واجب میشود خلاف است در این که معین
است در آن حمد یا مخیر است میانه تسبیح و حمد اقوی تعیین حمد است در آن نماز احتیاط
را واجب است بعد از سلام بجا آوردن و واجب است در آن نیت نماز که در
اول کرده بود کفایت نمیکند در نیت نماز احتیاط لازم نیست تعیین نماز احتیاط

باعتبار رکعة که یک رکعت است یا دو رکعت بنابر اقرب و جماعتی آن را واجب دانسته اند
و این احوط است و مستحب و واجب نیست تعیین آنکه ایستاده یا نشسته بجا می
آورد بنابر اقرب لکن احوط است و مستحب لازم نیست قصد احتیاط پس اگر غفلت بجا
می آورد و متذکر نباشد که بجهة احتیاط است ضرر ندارد بنابر اقرب لکن احوط است
و تعیین آنکه این احتیاط بجهة چه نماز است نیز واجب نیست و نیت وجوب و ادا
در صورتیکه فریضه ادا باشد یا قضا در حالتیکه آن فریضه قضا باشد نیز واجب نیست و
بنابر اقرب لکن مجموع اینها احوط است و اما نیة قربت در وجوبش اشکالی نیست
و احوط این است که تلفظ به نیت نکند و بعضی منع کرده اند و حکم بمنع مشکل است و
واجب است احتیاط بتکبیرة الاحرام و واجب است در آن آنچه واجب است در نماز از
استقبال قبله و استقرار و طهارت بدن و جامه و مباح بودن مکان و لباس و غیر
حریر بودن و غیر میته بودن لباس و غیر ما لا یؤکل لحمه بودن آن و طمأنینه و تشهد
و سلام هر یک در جای خودش و ترک منافیات و مبطلات نماز و مستحب است در آنچه
مستحب است در نماز مگر قنوت و قرائت سوره واجب نیست و احوط این است که
جهر نماید در قرائت آن اگرچه اقرب تخییر میانه جهر و اخفات است و خلاف
است در اینکه آیا این نماز است برأسه اگرچه بجهة نقص نماز مشروع شده یا آنکه جزو
آن نماز است اقرب بنظر اول است و فروع مسئله بسیار است بعضی از آن
خواهد آمد و آیا واجب است فوراً بعد از نماز بجا آوردن آن یا اینکه وقت آن موسع
است

است در آن خلاف است و مسئله محل اشکال است و شکی نیست که فوریت احوط
اگر قول بتوسع در غایت قوة است و بر فرض فوریة هرگاه بعد از سلام گفتن از نماز
ضرر ندارد و اگر میان نماز احتیاط و نمازی که شک در آن کرده عمداً مبطلی از مبطلات
نماز را بجا آورده مثل آنکه سخن گفت یا حدثی از او سرزد آیا نمازش باطل میشود و باید
از سر گیرد و نماز احتیاطی در کار نیست یا آنکه نمازش صحیح است پس نماز احتیاط را
بجا آورد و در آن خلاف است و مسئله خالی از اشکال نیست ولکن اقرب صحت
نماز است پس باید نماز احتیاط را بجا آورد و اما احوط این است و اگر منافی بعد آید
اگرچه سهواً باشد نماز احتیاط را کرده نماز را اعاده کند و در هیچ یک واجب نیست
و اگر نماز احتیاط را ترک کرده و داخل نماز دیگر شد پس در اثنای نماز متذکر شد احوط
این است که این نماز را تمام کند پس نماز احتیاط را پس هر دو نماز را اعاده نماید و اگر
ترک کند احتیاط را بعد از تمام کردن نماز دوم در وقت مشترک احوط این است
که احتیاط را بجا آورده نماز اول را اعاده نماید اگرچه عدم وجوب اعاده اقرب است
بنابر صحة نماز دوم پیش از اول در وقت سهواً و اگر منافی حاصل شود عمداً بعد از
نماز و قبل از جزء فراموش شده باید آن را قضا کند مثل سجده و تشهد در صحة
و نماز خلاف است و مسئله در غایة اشکال است پس احتیاط آن است که آن
جزء را قضا کرده نماز را اعاده نماید اگرچه قول بعدم وجوب اعاده و صحة نماز
اقرب است و اقرب بآن است که اجزاء فراموش شده از اجزاء نماز است نه افعالی
علیحده پس واجب است در آنها جمیع آنچه در نماز واجب بود از طهارت از حدث و خبث

می‌کند احکام کثیر الشک بر او جاری می‌شود و جمعی گفته‌اند که کثیر عرفیه حاصل میشود بوقوع شک
در ۳ فریضه یا در یک بوقوع شک ۳ مرتبه در دو فریضه یا یک فریضه یا در یک و اگر یک در یک باشد
کثرت متحقق نمی‌شود مگر چند روز مکرر شود و چون کثیر الشک بنا را بر صحت میگذارد و شک او
معتبر نیست پس اگر شک در نمازهای دو رکعتی نماید یا در نماز ۳ رکعتی یا در دو رکعت
اول از چهار رکعتی پس حکم بنفس نمازش نمی‌شود و آنچه در آن شک دارد بنا را بر
وقوعش میگذارد و اگر شک کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت بنا را بر دو میگذارد و هم
چنین اگر شک در فعلی از افعال نماید مثل قرائت یا نحو آن پس بنا را بر وقوع آن
میگذارد و اگر چه محلش نگذشته باشد و اگر شک میان چهار و پنج نماید بنا را بر چهار می
گذارد و اگر بعد از آنکه کثیر الشک شد آن فعل را که در شک کرده بجا بیاورد جمعی حکم
ببطلان نمازش کرده‌اند و مسئله محل اشکال است و اقوی این است که آن جزء اگر رکعت
زیاد رکن بوده باشد نمازش باطل است و اما آن جزء مشکوک آیه از قرائت بوده باشد
که تکرار آن موالات بهم نخورد یا ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام و طمأنینه و نحو اینها
از اموری که با علم نیز می‌توان بجا آورد پس در این حال اگر بجا آورد ببطلان نماز بعید
اگر ضرری بر ترک آن جزء مشکوک مترتب شود حکم بصحت بعید نیست و اقوی این است
که ساقط می‌شود سجده سهو از کثیر الشک در جایی که اگر کثیر الشک نبوده سجده واجب بود
مثل اینکه شک کند میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و بعضی سجده را لازم میدانند
و آن احوط است و نماز احتیاط نیز از او ساقط می‌شود بنا بر اقرب و [illegible]
در اینکه کسیکه کثیر الشک بوده باشد در چیزی [illegible] نمیکند شک خود در غیر آن جزء باید

اقرب اول است پس کسیکه کثیر الشک بوده باشد در رکوع و سجود نیز اگر شک نماید اعتنا
نمیکند و بنابر این اگر در رکعتی یا جزئی از نماز کثیر الشک بوده باشد در آن نماز که اعتنا
~~نمیکند و بنابر اینجا~~ هنوز شکی در آن نکرده اگر شک در اینها باین شک نمی‌نماید
و اگر کثیر الشک باشد در غیر نماز آیا نه در آن اشکال است اقرب این است که التفات
نمیکند و اقرب این است که فرقی نیست میانه آنکه کثیر الشک در واجبات باشد
یا در مستحبات پس اگر در مستحبات مثل قنوت یا نحو آن کثیر الشک باشد حکم کثیر الشک
بر او جاری است در واجبات و مستحبات و اگر کثیر الشک باشد در اموری که اثری بر
شک او مترتب نمی‌شود نه تدارک و قضائی و نه سجده سهوی و نه بهم زدن نماز
مثل بسیار شک در قرائت بعد از رکوع یا چنین کسی اگر شک در چیزی که اثر بر
شک او مترتب شود آیا حکمش حکم کثیر الشک است یا نه مسئله در غایت اشکال است
لکن اقوی این است که آن آثار بر شک او مترتب می‌شود و حکمش مثل کسی است که کثیر
الشک نباشد و اقرب این است که کثرت ظن عدم موجب اعتنا بظن نمی‌شود
پس کثیر الظن مثل کسی است که کثیر الظن نباشد پس اگر با این حال ظن داشته
باشد بجا نیاوردن جزئی باید آن را بجا آورد و اگر چه این احتمال از برایش بسیار رخ
شود مگر آنکه التفات آن باعث ضرر و حرج عظیم شود پس حکم بعدم التفات بعید نیست
و فرقی نیست در عدم التفات کثیر الشک بشکش میانه نماز واجب باشد یا مستحبی
یومیه باشد یا غیر آن ادا باشد یا قضا یا استیجاری یا غیر آن حتی نماز آموزت و
عیدین و جمعه و اگر کثیر الشک معتقد گردد که آن فعل را بجا نیاورده در محلش باید

[illegible]
در نماز [illegible] التفات
در نماز

بجا آورد و اگر قبل از آنکه متذکر شود آن فعل را بجا آورده باشد اقوی این است که آن فعل
مجزی نیست و خواه بفعل از اموریکه بجا آوردن آن بجهت کثیر الشک موجب بطلان
نمازش باشد مثل رکوع لکن احتیاط را نباید ترک کرد و شکی نیست که قبل از تحقق
کثرة حکم شک بر طرف نمی شود و بعد از آن بر طرف می شود و تا آن قدریکه باین کثرة
حاصل می شود مثل شک سیوم اگر فرض کنیم که بر مرتبه شک کثیر الشک می شود آیا
حکم شک در آن مرتبه نیز ساقط می شود یا نه اقوی این است که در آن مرتبه نیز
شک ساقط است لکن احتیاط را نباید ترک کرد و شکی نیست در اینکه حکم کثیر
الشک می شود آیا حکم شک در آن مرتبه نیز ساقط می شود یا نه اقوی این است
که در آن مرتبه نیز شک ساقط باشد لکن احتیاط را نباید ترک کرد و شکی
نیست در اینکه حکم کثیر الشک مادامی است که کثیر الشک است و زایل شود معتبر
می باشد و اگر باز عود کند حکم نیز عود می کند و هکذا و مرجع در زوال کثرة نیز
عرف است و اگر در یکی از نماز شک نکند یا در دو نماز از بعض ظاهر می شود که کثرة
برطرف نمی شود و اگر در سه نماز شک نکند کثرة زایل می شود و این خالی از قوة نیست
و اگر در دو نماز شک نکند پس فرض شود که شک داشته آیا کثرة شک برطرف
شده یا نه عرفا اقرب این است که حکمش غیر حکم کثیر الشک می باشد و اگر کثیر
السهو بوده باشد و چیزیرا بسیار در آن سهو نماید آیا این باعث می شود که اگر سهواً آن
چیزیرا ترک کند تدارک نماید آن چیزیرا که محلش باقی باشد و آیا این باعث
می شود که اگر رکعتی را سهواً ترک نماید و داخل رکن دیگر شود نمازش صحیح است

باشد

باشد ملکه کثرت موجب ترک تدارک در جزء فوت شده نماز و در ترک رکن نمیشود
و مسئله محل اشکال است و احتمال اوّل اقرب است که دخول وقتش می شود و بهر حال احوط
این است که این شخص التفات بسهو خود نکرده نماز را تمام کند پس اعاده کند نماز را
بالتفات بسهو خود اگر ممکن باشد و اگر کثیر السهو باشد در چیزیکه بعد از نماز باید قضا کند
آنرا مثل یک سجده و تشهد آیا کثرة سهو باعث سقوط قضا می شود یا نه در آن
اشکال است و ترک احتیاط از صاحب تقوی مناسب نیست لکن احتمال سقوط در
غایت قوّة است و اگر کثیر السهو باشد در مبطلات نماز مثل آنکه بسیار تکلّم
نماید سهواً یا التفات از قبله بسیار از روی سهو آیا این باعث سقوط حکم بطلان
می شود یا نه اشکال است اقوی اوّل است و احتیاط مطلوب است و همچنین کثرة سهو
موجب سقوط سجده سهو نیز میشود بنا بر اقرب اگر کثیر السهو باشد در چیزیکه سهو آن
باعث سجده می شود و بعض سجده را لازم میدانند و دور نیست که آن احوط باشد
اگر موجب زیادتی وسوسه و تنفّر از نماز نشود و کسیکه بسیار سهو می کند سزاوار است
که پناه جوید بسوی خدا از شرّ شیطان الرّجیم و اقرب آن است که واجب نیست تخفیف
نماز بر کسیکه کثیر الشک یا کثیر السهو باشد اگر طول دادن باعث شک و سهو نشود
عادتاً پس کثیر السهو و کثیر الشک را واجب نیست اقتصار بر سه تسبیح در رکوع و سجود
و فقط بسوره احد و قل یا ایها الکافرون در مغرب و کسیکه احکام شکوک می داند و باید
عمل بکند نمازش صحیح است خواه شک کند یا نه و اگر عالم باحکام شکوک نباشد
و نماز کند پس اگر در آن شک کند و نماز را بر وجه صحیح بجا نیاورد نمازش باطل است

و اقوی اعتبار ظنی است نیز و در احتیاط مطلوب است تا نماز احتیاط که بجهة شک واجب میشود
پس در آن نیز اقوی اعتبار ظنی است و هم چنانچه ظن با قول و عدد در رکعات معتبر است
و هم چنین ظن بمنافی نماز مثل ظن بکلام و نحو آن پس ظن بمنافی است بنا بر اقوی و لکن
احتیاط را با تمام و اعاده ترک نباید کرد و همچنان که محتاج را اعتماد بر ظن است میگردد
و هم چنین کسی که مضطر است مثل کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌کند بنا بر اقوی
و ظن بهر سببی که حاصل شود کافی است بنا بر اقوی و شهادة عدلین اگر ظن از آن
حاصل نشود در اعتبارش در اینجا محل اشکال است و اعتبارش در کلام قوة است
لکن احتیاط را نباید ترک نمود و اما شهادة یک عادل و شهادت زنان اگر چه منضم
با مردان شود اگر موجب علم یا ظن نشود معتبر نیست و اگر دو ظن تعارض کنند
اقوی را اخذ کنند و اگر دو اماره و سبب متساوی گردد با عمل بظن یا بشک اشکال
و تحقیق آن است که مسئله را چند صورت است اول آنکه در فعلی از افعال مثل
رکوع و محلش نگذشته باشد پس مظنه کند ترک آن پس مظنه بر طرف شده بر گردد در
اینجا باید آن را بجا آورد یا نه اشکال دوم آنکه شک کند در فعلی پس مظنه کند که بجا
آورده پس باز شک کند سوم آنکه شک در رکعات نماز های دو رکعتی و سه رکعتی
دو رکعت اول از چهار رکعتی پس مظنه حاصل شود بیک طرف پس باز شک کند اقرب بطلان
نماز او است چهارم آنکه شک در رکعات آخر در نماز های چهار رکعتی پس ظن حاصل شود
پس باز شک کند و ظن بر طرف شود در اینجا عمل بمقتضای شک میکند و حاصل آنکه عمل
بحالی که در آن است باید کرد در جمیع صورت خواه مکرر بدل شود شک بظن و ظن

و هنوز محلش نگذشته باشد در اینجا نیز
باید آن را بجا آورد اقرب

بانه نه اینکه اینها همه بر فرض است که ممکن باشد عمل بظن و شک اما اگر شک با ظن حاصل شد عمل
بمقتضای آن کرده محل آن گذشت و بعد از آن صفت مبدل الصفه دیگر شود یعنی شک بظن
یا شک مبدل شود التفات بحالة ثانیه نمی‌کند کسی که شک کرد در خواندن قرائت پس مظنه
کرد او را نخوانده پس آن را خوانده برکوع رفته و در رکوع مظنه بر طرف شده بشک مبدل
شد التفات باین شک نمی‌کند البته و اگر عارض شد آن حالة آخر بعد از آنکه عمل بحالة
اول کرده و محلش گذشته لازم داشته باشد دیگر را باید بآن قیام نماید مثلا کسی که شک کرد میان
دو و ۳ پس مظنه کرد بدو و بنا را بر ۲ گذاشته یک رکعت دیگر کرد پس آن مظنه
بر طرف شده و شک اول برگشت پس در این حال بر میگردد بشک میانه ۳ و چهار
پس حکم آن را باید عمل آورد و صورت پنجم بعضی گفته اند که کسی که شک کرد پس تروی
کرده ظن بجهة او حاصل شد پس ظن او زود بر طرف شده شک عود نمود باز تروی
و تأمل کرده ظن بجهة او حاصل شده باز ظن بر طرف شد شک عود نمود در اضطراب میانه
پس اگر ساکت باشد بسیار نمازش باطل می‌شود اگر چه مشغول بذکر باشد ظاهر این است که این شخص
کثیر الشک می‌شود و اعتباری بظنش نیست و لا بظنون او و اگر یک شق می‌شود باین
عمل می‌کند و الا اعتباری بظنون او نیست این حکم را بعضی از علما ذکر کرده اند لکن در آن
تأمل است و در نظر فقیر حکم بآن مشکل است و اگر شک میانه رکعتهای نماز های دو رکعتی
یا سه رکعتی یا دو رکعت اول از چهار رکعتی و تروی و تأمل نماید بقدری که معتبر است و هیچ طرف
ظن حاصل نشود پس بآنکه تکلیف او بنا بر بطلان نماز بود نماز را باطل نکرده بنا را بر یک
احتمال گذارده نماز را اتمام کرده بعد از فراغ معلوم شود که آنچه کرده موافق واقع بوده است

و احوط این است که نمازش باطل و اعاده یا قضا لازم می‌باشد اگرچه آنچه را به قصد
احتیاط و تردید کرده باشد و همچنین اگر در اثنای نماز معلوم شود که آنچه کرده
موافق واقع بوده بنا بر اظهر و اگر شک کند در فعلی از افعال نماز و محل آن باقی باشد
لازم است که آن را بجا آورد و اگر بجا نیاورده و داخل در فعل دیگر کرده پس معلوم
شود یا مظنه حاصل شود که آن را بجا آورده بود در صحت نمازش اشکال است و احوط و
اقوی این است که اکتفا به آن نماز نمی‌توان کرد و بعد اتمام پس اعاده است و از
بعض ظاهر می‌شود که نمازی که حکم به بطلان آن شده حرام است تمام کردن آن و این حکم در او
گفتگو است مگر آنکه داخل در بدعت باشد پس از این جهت حرام می‌باشد و اگر در نماز
دو رکعتی یا سه رکعتی یا دو رکعت از چهار رکعتی شک کند و مشغول به تروّی شود بنا بر وجوب
آن یا جوازش آیا جایز است در اثنای آن مشغول به فعلی از افعال نماز از واجبات یا
مستحبات شود پس اگر یک طرف رجحان بهم رساند آنچه بعمل آورد در حین شک مجزی خواهد
بود یا جایز نیست پس اگر چیزی را بجا آورده باید اعاده نماید و بعض از علما طول داده‌اند
تشهد و قنوت و نحو آن را اگر در زمان تروّی به قصد عدم جزئیت بجا آورد و نحو جزء را
و اگر می‌توان تردّد خوانده شود که اگر نماز صحیح است جزء است و الّا فلا پس صحت
آن جزء مشکل است بعد از ظهور صحت نماز چنانچه گفته‌اند بعض و لیکن در نظر فقیر محل تأمل
است و احوط این است که در حال تروّی مشغول به جزئی از اجزاء نماز نشود مطلقا
خواه واجب و خواه مستحب بلی صلوات بر پیغمبر و آل او و ذکر الهی را باکی نیست و لیکن اگر
مشغول به جزئی نشد و بعد یک طرف راجح شد و ظاهر شد احتیاج به آن جزء بجمیع احتمالات

مثل

مثل در اول تشهد در نماز مغرب شک کند میانه دو و سه پس احتمال دارد که آنچه در
حالت تروّی صحیح و محتاج به اعاده نباشد و این احتمال قوت دارد و لیکن اگر احتیاج به
جزئی که در حال بجا آورده نداشته باشد یک احتمال و احتمال دیگر احتیاج به آن نباشد
در جواز بجا آوردن آن جزء در حال تروّی و کافی بودن آن اشکال عظیم است
اگرچه احتمال مجزی بودن فی الجمله خالی از قوت نیست و کسیکه شک کند در فعلی از افعال
نماز پس اگر موضعش نگذشته باشد واجب است که آن را بجا آورد و اگر از موضعش
تجاوز کرده نماز را اتمام کند و واجب نیست که آن را بجا آورد پس اگر در حال رکوع شک کند
که آیا قرائت را بجا آورده یا نه التفات به شک نمی‌کند و نمازش صحیح است خواه
در مجموع حمد و سوره شک کند یا در بعض از آنها یا در مجموع هر یک خواه شروع به ذکر کرده باشد
یا نه و همچنین است حکم اگر بعد از رکوع شک کند و اگر شک در قرائت حمد قبل از
شروع در سوره یا در سوره شک نماید قبل از رکوع و قبل از قنوت و نحو آن از مستحبات
دیگر باید آن مشکوک را بجا آورد و اگر شک در آیه از آیات یا جزئی دیگر از اجزاء حمد
یا سوره شروع به آیه دیگر نکرده باید آن جزء و آن آیه را که در آن شک دارد بجا
آورد و اما اگر شک کند در حمد و حال آنکه شروع به سوره کرده در اعتبار و عدم
اعتبار شکش خلاف است و مسئله محل اشکال است لیکن قول به عدم اعتبار شک در غایت قوت
است پس رجوع کردن به حمد واجب نباشد و احوط اتمام سوره بدون اعاده حمد و
اتمام نماز پس اعاده نماز است پس اگر شک کند در جزئی از حمد یا سوره بعد از دخول
در ما بعد آن جزء مثل آنکه شک کند در ایاک نعبد و حال آنکه در اهدنا الصراط المستقیم است

باشد بنابر اقرب و فصلی میان سلام مستحب و واجب ضعیف است **فصل** در نماز میت
است بدانکه وارث او ولی است از سایر ناس در نماز کردن بمیت اگرچه از
اقربا میت باشند و بعضی گفته اند که کسیکه نصیب در ارث بیشتر است اولی است
و این ها را از اشکال نیست و پدر مقدم است بر پسر و پسر را بعضی بر جد مقدم داشته
اند و اشکالی نیست در اینکه زوج اولی است از همه کس و اولی تر این است که
واجب نیست نماز بر کسیکه کمتر از شش سال داشته باشد و طهارت از شرطهای
نماز نیست بنابر اظهر لکن احوط است و جایز نیست دوری مصلی بر جنازه بقدریکه
عرفا گویند نماز بر او می کند پس نماز بر غائب جایز نیست و اگر میت مرد باشد
و مستحب است که امام در برابر وسط میت بایستد و اگر زن باشد در برابر سینه
او و اگر پیش از غسل و کفن کردن بر میت نماز کند نماز باطل است اگر عمدا نماز کرده
و اگر بجهة فراموشی بود بعضی تردد دارند در اعاده آن نماز کردن و اگر میت کفن نداشته
باشد و عریان باشد او را بعد از غسل در قبر گذارند و عورتش را می پوشانند
و بر او نماز می کنند و در قبر گذارند ثانی و واجب است در اینحال اما شرط صحت نماز نیست
بنابر اظهر و متحمل نمی شود امام در نماز هیچ چیز را از ماموم بلکه بر ماموم واجب است
همه اذکار واجبه **فصل** بدانکه از جمله نمازهای مستحبه نماز زیارة پیغمبر صلعم یا یکی
از ائمه هدی علیهم السلام است و نماز برای زیارت ایشان مستحب است و بعضی سایر انبیا را
نیز ملحق کرده اند و عمل بآن ضرر ندارد و وقت آن بعد از دخول و سلام است
و بهتر که گویند زیارت کند و اگر نماز را بجا آورد با آنکه نیت الحرسلام نکرده باشد

ظاهر

ظاهر علما این است که هر زیارتی بعد از آن نماز زیارت است و تصریح کرده اند بعضی که نماز زیارت
دو رکعت است در سر مبارک و بعضی گفته اند که اگر زیارت کند در بلد خود نماز را مقدم
میدارد و بعضی تقدیم زیارت را نیز تجویز کرده اند و مکان آن را گفته اند در مشهد
شریف است و آنچه نزدیک بآن باشد و افضل آن بالای سر مبارک است که قبر مبارک
بجانب چپ افتد و جماعتی ذکر کرده اند که بجهة حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شش رکعت
نماز می کنند دو رکعت بجهة آن حضرت و چهار رکعت بجهة حضرت آدم و نوح علیهما السلام **فصل** در
نماز جماعت است و آن مستحب است و فضلیت آن عظیم و ثواب آن بسیار است و در ترک
آن مذمت بسیار است حتی آنکه بعضی از اخبار دلالت می کند که تارک آن از عدالت
بیرون می رود و غیبت او جایز است و با او نباید چیز خورد و باید آتش میدهد و او را
محل مشوره نباید کرد و با او مناکحه نباید و اینها دلالت می کند بر کمال اهتمام صاحب
شریعت بآن لکن حق این است که از مستحبات است و تارک آن بیرون نمی رود از
عدالت و جایز نیست غیبت او و حکم نمی شود بوجوب مهاجرت او و تخفیف او و غیر ذلک
از اموری که نسبت بارباب معاصی و اصحاب فسق و فجور تجویز می شود خواه ترک دائم
باشد یا غالب یا احیانا و جماعت در فرائض یومیه مستحب موکد است خواه مقصوره باشد
خواه تمام خواه ادا باشد یا قضا خواه اجاره باشد یا غیر آن و در نمازی که برای استسقا
می کنند بجماعة و در صورت اشتباه قبله جایز است جماعة در همه نمازها آیات خواه ادا
باشد یا قضا و در نماز میت و اما در نماز طواف والد و جد مرحومم در جواز جماعة
در آن اشکال می فرمودند لکن اقوی در نظر حقیر جواز جماعة است در آن نیز اگرچه احوط

[illegible]

ترک است و همچنین جایز است جماعت در نماز احتیاط که بجهة شک در رکعات واجب میشود
ولیکن احوط ترک جماعة است و اما نمازیکه بجهة نذر یا شبهه نذر واجب میشود احوط ترک
جماعة است در آنها و جایز نیست در جماعة نوافل و نمازهای مستحبه مگر نماز استسقا
و عیدین در وقتیکه مستحب باشند و نمازیکه اعاده میکنند از جهة ادراک جماعة
چنانچه مذکور میشود که در نماز استسقا جماعة جایز است و در نماز عیدین مشهور بجواز جماعت
کرده اند با عدم اجتماع شرایط وجوب و در جواز جماعة در نماز غدیر خلاف است و اقوی عدم
جواز است در آن و در بعضی نوافل غیر مذکوره است و جماعة در هر جا صحیح است لکن بهتر آن
است که قصد کنند مسجد را و اگر ماموم تمام رکعتها یا بعضی رکعتها را اگر قبل از رکوع ادراک کنند
جماعة را ادراک نموده جماعت به تنهائی منعقد نمیشود و در غیر جمعه و عیدین بدو نفر منعقد میشود
و جماعة با صبی ممیز که ماموم بوده باشد منعقد میشود نه با صبیه بنا بر اقرب و جایز است که امام
مرد بوده باشد و ماموم زن و جماعة حاصل جایز است اقتداء زنان بمردان بمردان
از جانب غیر محرم و هرچه جمعیت در جماعة بیشتر است افضل است و صحیح نیست اقتداء
کردن مرد در نماز جمعیکه حایلی بوده باشد میانه او و امام بنحویکه مانع باشد از مشاهده
امام در جمیع احوال نماز خواه آن حایل بوده باشد میان او و امام مثل چوب یا پرده دیوار ح
یا نحو آن اما صفوف ماموین حایل باشند مانع نیست بلکه کافیست مشاهده
امام یا ماموم که پیش از صف او میباشد جایز است اقتدا کردن در میان ستونها
و عقب آنها اگر صفوف متصل بیکدیگر باشند و امام یا ماموم پیش را ببینند و بعضی
قایل شده اند بکراهة ایستادن میانه ستونها و ظلمتیکه مانع باشد از مشاهده

ضرر

ضرر ندارد و همچنین دود و غبار و اما در عقب آینه جایز نیست بنا بر احوط
بلکه اقرب هرچند مانع از دیدن نباشد و اما اگر زن اقتدا بمردی نماید مانعی
نیست از مانعیکه میانه او و امام باشد اگرچه دیواری باشد اگر بتواند افعال امام را
از رکوع و سجود و غیر اینها و قول بمنع ضعیف است بنا بر مختار و فرقی نیست
میانه زن پیر و جاهل و صاحب حسن و بدشکل و میانه آنکه غیر از آن زن و مردی
اقتدا کرده باشد یا نه اما پسر بالغ حکمش حکم مردان است نه زنان و هم چنین
بنا بر اقوی و اگر زنی بزنی اقتدا نماید و بر فرض آنکه جایز دانیم امامت زنان
را احوط این است که با جاهل نماز نکنند و در جواز اقتداء با امامیکه محل ایستادن
او بلندتر از ماموم باشد بقدر معتدبی در غیر زمین سرازیر خلاف است اظهر و اشهر عدم
جواز است اما اگر محلش بلندتر باشد بقلیلی ضرر ندارد و در آن قدریکه زاید از
آن جایز نیست خلاف است اقوی این است که زیاده از یک شبر بلند بودن
امام جایز نیست پس بقدر یک شبر و اضعاف آن ضرر ندارد ولیکن احوط مراعات
احتیاط اولی است و اگر در زمین سرازیری باشد بلند بودن امام ضرر ندارد و بنا بر
اقرب اگرچه احوط ترک است زیرا که جماعتی تجویز نکرده اند و بعضی گفته اند
که جایز است مگر در وقتیکه بحد افراط برسد و در صورتیکه امام بلندتر از ماموم باشد
بلندتر ح باشد جایز نیست نماز ماموم باطل است نه امام و قول بفساد نماز او نیز بنا بر
ضعیف است اما بلندی ماموم بر امام ضرر ندارد بنا بر اقوی خواه در زمین سرازیر
باشد یا در بنا و بعضی در حالتیکه بلند باشد از اطراف منع کرده اند و آن احوط است

جز که واجب است حصول متابعت تا باید علم بهم رسانند با آنکه امام مقدم است ... محل
است در این مسئله اشکال است و جواز اعتماد بقول بعید نیست و جایز نیست ایستادن
مأموم پیش از امام که صحیح است فتوا ... خواه مأموم مرد باشد یا زن خواه متعدد باشد یا یکی
پس اگر مقدم باشد نمازش باطل است خواه عمداً باشد یا از جهت نسیان یا از جهل خواه در اول
نماز مقدم باشد یا در اثنا مقدم شود و در جواز مساوی بودن مأموم با امام در محل ایستادن
خلاف است اظهر و اشهر جواز است لکن احوط این است که امام پیشتر باشد اگرچه قلیلی بوده
باشد و فقها نیز می‌باشد و اقوی این است که در معرفت تقدم می‌گویند جایز نیست
و اگر مساوی یا پست‌تر گویند جایز است و بعضی گفته‌اند اعتبار به پاشنه‌های امام
و مأموم است و اگر مساوی باشد ضرر ندارد و اگرچه پای مأموم بزرگتر و انگشتانش
پیشتر باشد و ظاهر این است که اعتبار به انگشتان پاها و پاشنه‌ها هر دو باشد پس اگر
پاشنه‌ها مساوی باشند انگشتان مأموم پیش باشد صحیح نیست و احوط این است
که هیچ جزء از اعضاء مأموم در هیچ حالی از نماز مقدم نباشد و اشکالی نیست در آنکه
نیت اقتدا کردن شرط است در نماز جماعت پس کسی که در میان صفوف ایستاده
و نیت اقتدا نکرده احکام جماعت بر او جاری نیست اگرچه متابعت امام نماید و اگرچه
جماعت کردن نیز داشته باشد پس اگر این شخص قرائت را ترک کند تا رکوع رود نمازش
باطل است اگر از روی عمد یا جهل یا تقصیر بوده باشد و اگر این شخص مفروض قرائت را
بجا آورده به نیت غیر وجوب جماعتی حکم به بطلان نمازش کرده‌اند و در آن اشکال است
اگر به نیت وجوب بخواند نمازش صحیح است نه جماعت بنابر اظهر اگر متابعت او با امام

اقوال مثل ذکر و تشهد و نحو آنها خلاف است و مسئله محل اشکال است لکن عدم وجوب
اگرچه متابعت احوط است و تصریح کرده‌اند بعضی باستحباب متابعت در اقوال و شبهه
نیست در آنکه اگر مأموم پیش از امام شروع کند در فعلی از افعال متابعت نکرده
و اگر بعد از شروع کند به آن متابعت کرده و شرط نیست که مأموم بجا آورد آن را
بعد از فراغ امام قطعاً و آیا متابعت حاصل می‌شود با آنکه امام همراه بجا آورد
یا نه در آن خلاف است و مسئله محل اشکال است لکن قول بحصول متابعت
بآن در کمال قوت است پس می‌توانند افعال نماز را با امام بجا آورد ولکن
احوط این است که در افعال متأخر از امام باشند بنابر آنکه جایز دانستیم در متابعت
بودن امام بدون تأخر اگر با امام باشد در افعال در بقاء افضلیت جماعت در
این حال خلاف است بعضی قائلند بآنکه ثواب جماعت برطرف می‌شود بعضی قائلند
بآنکه ثوابش کم می‌شود و بعضی گفته‌اند ثواب جماعت باقی است و حق این است که
قول اول باطل است و اشکالی نیست در حصول متابعت در تکبیرة الاحرام اگر آن را
بعد از تمام کردن تکبیر امام بگوید و اشکالی نیست در حصول متابعت در تکبیر با آنکه
با امام بگوید تکبیر را خلاف است و قول بعدم حصول متابعت شاید اقوی باشد و احوط
بلکه اقرب این است که باید صبر کند تا امام تکبیر را تمام نماید و بنابر مختار که واجب نیست
متابعت در اقوال و اذکار غیر تکبیرة الاحرام و ظاهر این است که واجب نیست متابعت
کردن در بعضی اذکار و دعاها پس اگر امام در تشهد و قنوت دعای خاصی بخواند
یا در رکوع و سجود ذکر خاصی بخواند مأموم را جایز است که غیر آن را اختیار کند در آن

مستلزم منافی نباشد و فرقی در وجوب نیت اقتدا نیست میان جمعه و غیر آن و احوط
این است که نیت اقتدا کردن بعد از نیت امام باشد و شرط است در صحت اقتدا
تعیین امام که باو اقتدا می کند بنحوی که بتواند اشاره بآن معین نماید پس اگر در
عقب دو نفر نماز کند که یکی از آن دو نفر نماید بدون معین نمازش باطل است و هم
چنین اگر اقتدا به هر دو نفر نماید بنابر اظهر بلکه ظاهر خلافی در آن نیست و واجب است
که تعیین حاصل می شود بصفت مثل آنکه نیت کند که اقتدا میکنم بمجتهد آن بلد بر فرض
که بغیر از یک نفر معین مجتهدی در آنجا نباشد و واجب است که تعیین می شود باینکه
نیت کند که اقتدا باین امام حاضر اگرچه باسم او ندانند که آن مجتهد جامع شرایط امامت
می باشد و اگر اقتدا کند بامام حاضر و چنان داند که زید است و بعد معلوم شود که
عمرو است و حال آنکه هر دو عادل باشند در نزد او در صحت این نماز و خلاف است
و مسئله در کمال اشکال است لکن قول بصحت نماز در کمال قوت است اگرچه احوط
اعاده یا قضا است و اگر در بین نماز خطا پس معلوم شود احوط اتمام و اعاده است
اگرچه معلوم شدن خطا بعد از تکبیرة الاحرام بلا فاصله باشد و در غیر نمازهائی که جماعت
کردن آنها واجب است و آن نمازی که منفرد کرده اعاده می کند بجهة ادراک فضیلت
جماعة شرط نیست در منعقد شدن جماعة نیت کردن امام امامت را پس اگر
کسی تنها نماز کند و دیگری باو اقتدا کند و او نداند نماز ماموم و امام هر دو
صحیح است و ماموم مستحق ثواب جماعة می باشند و اگر قصد انفراد کرده باشد باینکه
می داند که دیگری اقتدا باو کرده از جماعة منعقد است و اگر امام منع نماید ماموم را از اقتدا

و ندانند نماز ماموم و امام هر دو صحیح است و ماموم مستحق ثواب جماعة میباشند و اگر قصد
انفراد کرده باشد باینکه می داند که دیگری اقتدا کرده بآن جماعة منعقد است و اگر امام
منع نماید ماموم را از اقتدا و گوش نداده اقتدا کند اقتدا صحیح است و ماموم ثواب ادراک
کرده و لکن امام را مستحق ثواب جماعة می باشد که بانیت امامت کرده باشد و آیا با عدم
استحقاق ثواب جماعة امام منع نمایند که موده نباشد خداوند کریم وهاب و عطا میفرماید تفضلاً
باشد بعضی تصریح کرده اند که باو خواهد داد زیرا که دور است از کرم خداوند کریم که بجهة او
دیگری را ثواب دهد و بفیض رحمت خود برساند و او را محروم فرماید پس طمع در انعقاد
بی نیت و امید از چنین کریم با موقع نیست و اگر در اثنای نماز بیاید که کسی باو اقتدا
کردن خواسته باشد مستحق ثواب جماعة شود و بعضی تصریح کرده اند که اگر در دل نیت کند مستحق
شود و در نیت امام شرط نیست تعیین ماموم و عدد ماموم بلکه نیت امامت کافی است
و جماعتی تصریح کرده اند بوجوب نیت امامت در جماعت واجب مثل جمعه و لکن بعض
واجب ندانسته اند و اگر نماز را منفرد کرده بعد ماموی آمده از او خواهش امامت کند
تا ثواب جماعتش دریابد بعضی تصریح کرده اند که باید نیت امامت کند و اگر دو نفر نماز
کنند و بعد معلوم شود که هر یک نیت امامت بجهة دیگری کرده نماز هر دو صحیح است
لیکن اقرب این است که فضیلت جماعة را درک نکنند اگر دو نفر نماز کنند و هر یک
بدیگری اقتدا نمایند بر وجه معتبر بنظر ایشان پس باین جهة قرائت را ترک کنند و
لکن هیچ یک ندانستند که آن دیگری باو اقتدا کرده پس بعد از تمام این امر مبین شود
نماز هر دو باطل و اعاده هر یک لازم است و هم چنین اگر علم باقتدا هر یک حاصل نشود اما

منفرد کرده و همچنانچه نماز یومیه را مستحب اعاده بجماعة اگر فرادی کرده باشد و همچنین
مستحب است اعاده نماز آیات و استسقاء اگر منفرد کرده باشند و اگر نماز را در وقت
منفرد کرده بعد از وقت جماعتی بیابد ظاهر کثیری از اخبار دلالة می کنند بر استحباب
اعاده لکن فتاوی علما مخصوص است بصورت عدم خروج وقت و اگر فریضه را بجماعت
کرده باشد ایضا مستحب است اعاده نماید بجماعة خواه امام باشد یا ماموم یا آنکه حکم
محقق بصورت انفراد است معتمد در نظر فقیر استحباب اعاده است بجماعة لکن احوط
در این حال عدم اعاده است و بنا بر همین فرق نیست میانه آنکه جماعة ثانیه بر صحت
بجماعة اول دانسته باشد یا نه و بنا بر همین اعاده یک مرتبه مستحب است و متکرر نمی شود مکرر
یافت شدن جماعة و اگر دو نفر فرادی نماز کردند اگر دیگر یکی نماز واجب بر او باشد
باشند یا نه احوط بلکه اقوی عدم استحباب اعاده ایشان است نماز را بجماعة و
اگر منفرد نماز را اعاده کند خواه نیت وجوب یا ندب را بعمل آورد و نیت باید کرد ماموم
اگر مرد بوده باشد در جماعت مردان در هر صفی که می خواهد می تواند ایستاد و لکن اگر ماموم
ارباب فضل بوده باشد مستحب است که ایشان مخصوص بصف اول گردانند و مقتضای اخبار
و کلام علما این است که فرقی نیست در میان نمازهای که جماعة در آنها مستحب است
و جماعتی تصریح کرده اند که افضل صفوف اول است و از بعضی ظاهر می شود که در نماز جنازه
افضل صف آخر است و بنا براین مشکل می شود حکم باستحباب تقدم اهل فضل و ایستادن
ایشان در صف اول در نماز جنازه اختصاص بصف اول دهند و گاهی بصف آخر
تا مستحب بعمل آمده باشد و لکن قول ثانی اقوی است و مراد از اهل فضل چنانچه بعضی گفته اند

کسی است

کسی است که صاحب کمال و زیادتی باشد از عقل یا علم یا عمل و استحباب مخصوص
بکسی دون دیگری نیست بلکه بر امام و ماموین و اهل فضل جمیعا بلکه بر همه مکلفین
مستحب است تقدیم اهل فضل را و همچنانکه صف اول را باید اختصاص باهل فضل
داد و همچنین اولی است که کسانیکه پست ترند از ایشان و یکی از اهل
فضلند مخصوص بصف دوم گردانند همچنین در طرف راست صف را بعضی گفته اند افضل
از طرف چپ است پس اولی است در جائیکه قراءت بجهة او جایز است مستحب است
که تسبیح گوید و از بعضی مستفاد می شود که این استحباب در نماز اخفاتیه است و اولی
این است که در جهریه نیز قائل شویم اگر جمع میان گوش دادن قراءت و تسبیح میتوان
کرد و فرقی در این نیست میان آنکه اقتدا بمخالف کرده باشد یا بامام مرضی و بعضی
گفته اند مخیر است میانه تمام کردن قراءت و تسبیح کردن یا یک آیه از قراءت را
تا امام باو برسد پس آیه دیگر را بخوانند تا امام برکوع رود و احوط اولی است مگر آنکه گذاشتن
آیه باعث فوت موالات نشود پس تخییر ضرر ندارد و مراد از تسبیح سبحان الله است
نه براد ذکر رود یا فراغ از سایر اذکار مثل قراءت باشد کسی را ندیدیم که متعرض این
مسئله شده باشد لکن تسبیح در حال سکوت است و در وقتیکه مستحب است که بجهة نماز برخیزد خلاف
است اقوی این است که آن وقت گفتن مؤذن است قد قامت الصلوة و مکروه است
نافله گذاردن بعد از اقامه خواه امام داخل نماز شده باشد یا نه و بعضی از قول قد قامة
الصلوة مکروه میدانند و بعضی گفته اند که وقت شروع اقامه عمل باین قول
اولی است و در ایستادن ماموم مرد به تنهائی در خارج صف یا در وسعت صف

خلاف است اولی جواز با کراهة است و اگر عذری و مانعی باشد کراهتی نیست و اگر خارج
صف ایستاد بجهة ضرورة اولی این است که محاذی امام بایستد و اما زن پس مکروه
نیست ایستادن او به تنهائی اگر زنان با او نباشند بلکه بعضی آنرا مستحب میدانستند
و بدانکه در امام جماعة چند چیز شرط است یکی عقل است پس دیوانه در حال دیوانگی
امامتش جایز نیست در هر نمازی باشد اما اگر گاهی دیوانه باشد و گاهی عاقل در حال
عقل امامت میتواند کرد بنا بر اقوی لکن اقوی اقتدا با او مکروه است و اگر در اثناء
نماز دیوانه شود نماز او باطل و اقتدا ماموم نیز باطل می شود و نیت انفراد می کند
چنانچه بعضی تصریح کرده اند و بعضی منع کرده اند اقتدا بسفیه العقل که ضعیف العقل است
دیگر از شرایط امام ایمان است در هر نمازی که باشد حتی جنازه و نافله و مراد از ایمان
آن است که اعتقاد باصول دین حقانه داشته باشد بنحوی که او را اثنی عشری گویند پس
برای امامت کافر جایز نیست و اگر شک کند در اسلام امام اقتدا با او جایز نیست
اگر چه در دار الاسلام باشد و ظن در اسلام کافی نمی باشد و مجرد نماز کردن بدون
بلفظ شهادتین اسلام ثابت نمی شود چنانچه بعضی تصریح کرده اند اگر اسلام ثابت شده
باشد پس شک در ارتداد نماید اقتدا جایز است و امامت مخالفین نیز جایز نیست
خواه مثل خودش را امامت کند یا نه خواه مذهب خود را بتقلید اخذ کرده باشد یا بجهة شبهه و
امامت غیر اثنی عشری نیز جایز نیست اگر چه از فرق شیعه شمرده شود مثل کیسانیه و فطحیه
و واقفیه و نحو اینها و اگر نماز کند بعقب کسیکه او را مؤمن و عادل میدانسته پس بعد از نماز
معلوم شود که کافر بود اظهر و اشهر صحة نماز است و عدم احتیاج باعاده و قضا است خواه

کفر

کفر بعد باشد که عادةً مستور و پوشیده می باشد یا نه خواه کفر ارتدادی باشد یا غیر آن
و مخالف نیز مثل کافر است و عدم لزوم اعاده اگر حالش بعد از نماز معلوم شود دیگر
از شرایط امام عدالت است پس اقتدا بغیر عادل جایز نیست خواه فاسق باشد یا نه پس
اگر نماز کند بعقب کسیکه او را فاسق میداند نمازش باطل است و باید اعاده کند و اگر
اقتدا کند بکسیکه عدالتش شرعا ثابت نشده اقتدا اش صحیح نیست و اگر اقتدا بمجهول الحال
نماید پس اگر بعد عدالتش معلوم شود این باعث صحت نمی شود و فرقی نیست و اگر اقتدا بمجهول
در عدم جواز اقتدا بغیر عادل میانه آنکه ماموم عادل باشد یا نه پس اگر آنچه بعضی از عوام
می گویند که این امام مثلا امامت ما را میتواند کرد کلامی است فاسد زیرا که اگر ماموم فاسق
باشد یا عادل امام باید عادل باشد و فرقی نیست در میانه نمازها پس هر نمازیکه در آن جماعة
جایز است امامش باید عادل باشد حتی نماز میت یا نافله و اگر فسق امام مخفی باشد و ظاهراً
عادل باشد پس کسیکه مطلع بفسق او شده از برای او جایز نیست اقتدا کردن و اگر
پادشاه جور کسی را نصب کند بجهة امامت و آن شخص عادل باشد اقتدا با او جایز است
و اگر اقتدا کند بکسیکه او را عادل میدانست پس بعد از نماز فسقش بروز کرد و معلوم
شد که در وقت نماز فاسق بود اظهر و اشهر این است که نمازش صحیح است و محتاج باعاده
و قضا نیست خواه جماعت واجبه باشد مثل جمعه خواه مستحب و اگر در اثنای نماز فسقش معلوم
شود بعضی نماز او را باطل دانسته و از سر گرفتن را لازم میدانند و لکن اقوی صحة نماز و لزوم
قصد انفراد است لکن احوط اتمام پس اعاده نماز است و اگر قصد انفراد نکند نمازش
باطل است و اگر قصد انفراد کرده احوط این است که قرائت را بجا آورد اینجا در قرائت

بلکه در موضوع حکم باشد بنحویکه مترتب شود بر آن فساد نماز مثل آنکه ماموم را اعتقاد
این باشد که جامه ایکه امام پوشیده نماز در آن جایز نیست مطلق اگرچه جاهل باشد
و امام را معتقد این باشد که این از آن قسم نیست بلکه از اموری است که نماز با آن هم
در آن جایز است مثل آنکه امام آبی را مطلق دانسته و وضو ساخته با آن
و آن آب در نزد ماموم آب مضاف است و وضو با آن حتی با جهل بمضافیت صحیح
نیست پس در این حال اقوی عدم صحت اقتدا است و اگر ماموم شک کند در خطای امام در
آن موضوع مثل آنکه شک کند در اینکه آنچه امام پوشیده از آن چیزی است که نماز در
آن میتوان کرد یا نه اقرب میتوان کرد یا نه اقرب صحت اقتدا است در اینحال و در الحاق
ظن در این مسئله و مسئله سابق بعلم تامل است و دیگر از شرایط امام طهارت
مولد است پس اگر علم حاصل شود که امام از اولاد زنا است نعوذ بالله اقتدا
با او جایز نیست و اما اگر علم حاصل نشود و لکن بشهادة دو عادل ثابت شود بعضی منع از اقتداء
کرده اند مثل آنکه علم داشته باشند و ظاهر کلام بعضی جواز اقتدا استفاده می شود و احوط
بلکه اقرب قول اول است و اگر بعضی از ماموم‌ها علم داشته باشند و دیگران
نداشته باشند کسانیکه می دانند اقتدا نمی توانند نمود کسانیکه نمی دانند می توانند
و با کراهت اقتدا کردن بولد الشبهه و کسیکه پدر او معلوم نباشد و کسیکه مردم در
باره او نسبت حرفی میزنند ولکن بعضی تصریح بکراهت امامت مثل خنثی نماید
بجهة دیگر و جایز نیست اقتدا کردن کسیکه نماز می کند و مراد از کسی که ایستاده
نماز می کند کسی است که واجب است بر او قیام پس متابعه کردن امام را در نشستن

ساعة

ساعة جواز نمی شود و فرقی در این حکم نیست میانه مرد و زن و خنثی و نماز یومیه و جمعه
و آیات و جنازه و سایر نوافلیکه جماعت در آنها جایز است چنانچه از اخبار و کلام
علماء ابرار است که ظاهر می شود و عدم جواز نسبت بماموم است پس بر امام چیزی لازم
نمی باشد بنا بر اقرب و جایز است اقتدا کردن کسیکه نشسته نماز می کند بکسیکه نشسته
نماز می کند مطلقا خواه عذر امام امید زوال باشد یا نه و اما اقتداء نشسته بخوابیده جایز
نیست و هم چنین خوابیده بر پهلو یا پشت بنشسته اقتدا می توانند کرد و اقتدا
کسیکه پهلو خوابیده بکسی که بر پشت خوابیده جایز نیست و عکس جایز است بنا بر اقوی
و جایز است اقتداء بر پهلو خوابیده مثل خودش همچنین در پشت خوابیده و احوط
عدم جواز اقتداء کسی است که در ایستادن محتاج تکیه دادن نیست بکسیکه محتاج
بآن می باشد و اگر امام راتب مریض باشد و نتواند ایستاده نماز کند مستحب است که
دیگری را بجای خود باز دارد یا بجهة کسیکه ایستاده نماز می کند نماز کند و کسی که در بعضی
از احوال نماز محتاج بنشستن یا خوابیدن پهلو یا پشت شود نمی تواند اقتدا باو
کند صحیحیکه محتاج بآن نمی باشد و اگر امام قایم در پای نماز عاجز شود از قیام و بنشیند
اقتداء ماموم‌های صحیح باطل میشود و ظاهر کلام کسانیکه این حکم را کرده اند آن
است که نماز ماموم‌ها باطل نمی شود بلکه باید دیگری را پیش داشته اقتدا باو کنند
و اگر نتوانند و الا قصد فرادی کنند و جایز نیست اقتدا کردن کسیکه
قرائت حمد و سوره را بر وجه معتبر شرعی میتواند خواند بر کسیکه لحن می کند و
غلط می خواند بنا بر اظهر و اشهر خواه آن غلط در حمد و سوره هر دو باشد یا یکی خواه نتواند

اصلاح آنرا بکند بانه خواه آن غلط تغییر دهد معنی را یا نه مثل ضمّه دادن تاء
انعمت و مثل فتحه دادن هاء بسم الله و کسیکه لحن می کند اگر تواند آنرا اصلاح
کند و اگر نکند نمازش باطل است و همچنین نماز کسیکه اقتدا باو کرده با علم
او بحال امامش اگر قراءت را ترک کند عمدا و از جمعی مستفاد می شود فساد نماز
مأموم مطلقا اگر چه قراءت را ترک نکند و حکم باین مشکل است و احوط اتمام و
اعاده است و فرقی در فساد اقتداء با امام که لحن می نماید نیست میانه اینکه
قبل از نماز بداند که امام غلط می خواند یا در اثناء نماز مطلع شود اگر چه بعد از رکوع
باشد و کسیکه لحن می کند و عاجز است از اصلاح آن جایز است او را اقتداء
بامامیکه لحن می کند و عاجز است از اصلاح آن اگر موضع لحن یکی باشد و لحن امام
زیاد نباشد و نتواند مأموم با امام صحیح القراءة اقتداء نماید و اگر تواند
جواز اقتدا با امام لحن کننده مشکل است و احوط عدم جواز است و اگر لحن امام
بیشتر باشد اقرب عدم جواز اقتدا است و همچنین اگر موضع لحن مختلف باشد بنا بر
احوط و جایز نیست امامت کردن کسیکه زبانش مئوف و معیوب است بنحویکه نمی
تواند قراءت را درست بجا بیاورد بجهة کسیکه زبانش صحیح است و می تواند
قراءت را درست بجا بیاورد پس کسیکه می تواند قراءت را درست بخواند
جایز نیست اقتدا کند بکسیکه را را بلام می خواند یا را را بلام ادا می کند و
بالجمله هر کس که عاجز است از قراءت صحیحه شرعیه جایز نیست او را امامت
کردن بجهة کسیکه عاجز نیست از آن خواه باعتبار عدم قدرت بر اعراب باشد یا خواه

در حمد

در حمد و سوره و اما کسیکه تا را تکرار می گوید و او را تمتام می گویند یا آنکه فا را مکرر می گوید او را فافا
می گویند جمعی گفته اند که جایز است اقتدا او را امامة بجهة غیر که چنین نباشد و ثابت
که فرق کنند زیرا که می شود میان تا یا فاء اول کلمه را مکرر بگویند یا وسط را پس اول جایز و ثانی
غیر جایز و این فرق مشکل است و بالجمله آنچه ذکر کرده اند نیکو است اگر تکرار مستلزم فوت
واجبی نشود و الا مشکل است و بهر حال مکروه است اقتداء باینها و کسیکه زبانش معیوب
است و عاجز است از اصلاح حرف جایز است او را اقتداء بمثل خودش اگر موضع غلط
یکی باشد یا آنکه غلط مأموم بیشتر باشد و هر دو عاجز باشند از اقتداء بکسیکه صحیح است
اقتدا بهر یک باو و اگر امام بیشتر باشد اقرب منع اقتدا است و اگر امام عاجز باشد
از بعض اموریکه در قراءت مستحب باشد مثل مدّ منفصل یا آنکه ادا این را ترک کند اقتدا جایز است
و کسیکه گنگ است امامت نمی تواند کرد بجهة [illegible] می توانند که اند جایز است اقتدا
کند بمثل خودش اگر نتوانند اقتدا کنند [illegible] نماید پس اگر اقتدا بگنگ صحیح و واجب [illegible]
پس اقتدا بمثل خودش جایز نیست بنا بر اقرب و اگر چه احوط نیز ترک است و اقتدا
صحیح [illegible] جایز نیست اقتدا بکند و عکس هم جایز نیست بنا بر اقرب و همچنین
جایز نیست اقتداء قاری بعامی کسیکه می تواند قراءت را صحیح بجا آورد باُمّی و در تفسیر
امّی خلاف است بعضی تفسیر کرده اند آنرا بکسیکه قراءت حمد را نیکو نخواند یا آنکه قراءت
را نیکو نداند و بعضی گفته اند که آن است که حمد و سوره را یا بعضی از آنها را اگر حرف باشد بدل
صفة واجبی باشد نیکو نداند و اقتداء امّی را با امّی فروع بسیار است لکن بجهة قلّة
احتیاج ترک کردیم زیرا که آنکه صاحب عدالة باشد و تواند اقتدا باو کرد کم است

با مأمومین نماز را اتمام کند پس اگر مقدم داشت باو نماز می‌کنند مأمومین و فرقی نیست
حدث نااختیاری و غیر نیست و اقرب این است که فرقی که حکم سایر مبطلات نماز مثل
حکم حدث است در جواز قرار دادن نائب اگر مبطل عارض شود و ظاهر این است که فرقی
نیست در جواز قرار دادن میان آنکه مبطل عمداً واقع شود یا باضطرار بلکه اگر امام در اثنای
نمازش معلوم شود که نمازش از اصل فاسد بوده باشد مثل آنکه بی طهارة داخل نماز
شده باشد جایز است نائب قرار دادن بنا بر اقوی و اگر امام مسافر باشد و مأمومین
غیر مسافر بعد از اتمام نمازش جایز است او را نائب قرار دهد تا باو نماز را تمام
کنند و آیا ملحق می‌شود باین صورت صورتیکه امام نمازش قبل از مأموم تمام شود در جواز
نائب گرفتن یا نه دلیلی براین نیافتیم و اگر امام در اثنای نماز بمیرد جایز است که
مأمومین کسی را نائب او قرار دهند که با او نماز را تمام کنند و همچنین در حال غش
امام بنا بر اقوی و همچنین اگر جنون عارض شود یا مرضی دیگر عارض شود بنا بر اقوی
و اگر امام نائب قرار ندهد جایز است مأمومین را نائب قرار داده و بدانکه نائب
قرار دادن امام و مأمومین در این مواضع متقدمه در غیر جماعة واجبه واجب نیست
و شرط صحة نماز نیست بنا بر اقوی پس بنا بر این مستحب می‌باشد و در جماعة واجبه
واجب است نائب قرار دادن بنا بر اقوی و احوط استحباب استنابه در همه جماعات
است خواه یومیه و خواه غیر آن حتی نماز میت و استسقا و مستحب است که نائب
وقت اقامه حاضر باشد و فرقی نیست در جواز نائب گرفتن میان آنکه سبب آن در
اول نماز واقع شود یا وسط یا آخر آن اگرچه قبل از سلام باشد و شرط است در نائب

جمیع

جمیع آنچه در منوب عنه شرط می‌باشد حتی قدرت بر قرائت صحیحه اگرچه در جایی باشد که
قرائت بر نائب واجب نباشد مثل آنکه در رکعت آخر نائب قرار دهد بنا بر اقوی
و احوط و اقرب و واجب نیست که آن کسی را که نائب قرار می‌دهند اقتدا بامام کرده باشد
پس نائب قرار دادن غیر مأموم جایز است بنا بر اقوی و اگر نائب غیر مأموم باید ابتدا
بنماز کند از آنجا که امام قطع کرده شروع کند بنا بر اقوی و آیا جایز است نائب قرار دهند
کسی را که منفرداً نماز می‌کند یا نه در آن اشکال است و احوط ترک استنابه بغیر مأموم
است مطلقا و خلافی در جواز نائب قرار دادن کسیکه مسبوق است نسبت بامام
و مأموم بعد از آنکه مأمومین از تشهد آخر فارغ شدند بدست خود اشاره می‌کند بسوی
ایشان از راست و چپ تا سلام دهند و اگر باین عمل کسی را پیش دارد تا با مأمومین
سلام دهد اولی است و اگر مأمومین قبل از قرائت نائب کنند واجب است براو
قرائت و اگر بعد از قرائت باشد ساقط می‌شود از او قرائت و اگر در اثنای
قرائة مأموم را نائب کنند واجب است براو تمام قرائت و خواندن آنچه را که امام
ترک کرده بنا بر اقوی بلکه ابتدا از وسط کلام و موضعیکه نظم قرائت بهم می‌خورد جایز
نیست و واجب است بر مأموم نیت اقتدا به نائب بنا بر احوط و اقوی و خلیفه
قرار دادن امام شرط نیست بلکه اگر بعض از مأمومین خود پیش روند و نماز را تمام
کنند جایز است بنا بر اقوی و احوط این است که بجهة هر طائفه از مأموم امام قرار
قرار ندهند بلکه یک نفر را اجتماع کنند و مستحب است که اگر امام را مانعی از اتمام
نماز رو دهد یا حدثی از او سر زند یا بیادش آید که طهارة نداشته در حالتیکه نائب

ذراری دید جامه خود را بدماغ بگردد و واجب است نایب قرار دادن کسیکه نایب ش
ادستلزم فعل کثیر نباشد پس نمیتوان نایب کردن کسانیکه در صف نمی باشند
که پیش آمدن ایشان موجب فعل کثیر میشود بنابر احوط بلکه خالی از قوة نیست موافقة
نماز نایب با ماموماین در ادا بودن و قضا بودن و غیر آن و احوط آنست که اعلام
کنند ماموماین را در نایب کرفتن شخص معلوم و اگر نکرد و بعد آن معلوم شد
اقوی عدم وجوب اعاده است بر ماموماین و جایز است اقتداء حاضر بمسافر که و باید
قصر کند اگر چه در نماز چهار رکعتی باشد و ام حنفی جایز است عکس و لکن مکروه است
اقتدا کردن بحاضر که تمام میکند بمسافر که در نمازهای چهار رکعتی و آیا کراهة در
غیر چهار رکعتی نیز هست یا نه مسئله محل اشکال است پس احوط اجتناب است
ممکن باشد اقتدا بحاضره و همچنین مکروه است اقتداء مسافر مذکور بحاضر مذکور در
نمازهای چهار رکعتی و آیا در چهار رکعتی نیز مکروه است اقتدا مسافر بحاضر بالعکس
مکروه است همچنین امامة هر یک بجهة دیگری مکروه است یا نه معتمد در نظر آن
است که در نماز چهار رکعتی مکروه است و اما در غیر آن اشکال است و احوط
اجتناب است اگر چه حکم بعدم کراهة خالی از قوة نیست و کراهة بجهة امام در
جائی است که بتعمد امامت کند و حال آنکه حال ماموم را میدانند که مکروه است
اقتداء و اگر ندانند یا عمدا نکنند کراهتی نیست و آیا کراهة امامت هر یک از
حاضر و مسافر بجهة دیگری مخصوص باین صورتست که ماموم منحصر در او باشد یا جماعت
ماموماین و متعدد است نیز مکروه است اشکال است و احوط کراهة است بلکه

باید احوط مراعات اول است اگر ممکن
باشد ترک اقتدا بمسافر و اما
هم چنانکه م

خالی از قوة نیست و در صورتیکه اقتدا مکروه باشد ثواب جماعت مترتب میشود با
اشکال و اقتداء مسافر بحاضر مکروه نیست بالاجماع و اگر مسافر بحاضر
اقتدا کند واجب است که در دو رکعت سلام دهد و اتمام جایز نیست و نماز دو
بعد دو رکعت اقتدا میتواند کرد و اگر امام باید تمام کند و ماموم قصر مستحب است
و امام را که بر او اشاره کند تا ماموم سلام دهد پس امام بر میخیزد و نماز تمام میکند
و اگر امام مسافر باشد و ماموم حاضر نمیتواند ماموم نماز را قصر کند بمتابعت امام قطعا
و آیا مسافر که واجب است بر او اتمام یا مخیر است میان قصر و اتمام مثل مسافر
است که واجب است بر او قصر پس مکروه است او را اقتدا بحاضر و امامت بجهة
حاضر یا نه اشکال است و عدم کراهة خالی از قوة نیست اگر چه مراعات کراهة
اولی است و این حکم کراهة باشد مختص بنماز یومیه است بنابر اقوی لکن مراعات کراهة
اولی است و جایز است امامت کسیکه تیمم کرده بجهة کسیکه وضو ساخته و اقتداء
کسیکه وضو ساخته بکسیکه تیمم کرده بنابر اظهر و اشهر لکن این مکروه است بلکه
مکروه است امامة صاحب تیمم از برای کسیکه بآب طهارة ساخته اگر چه غسل
باشد و همچنین مکروه است اقتداء صاحب غسل بصاحب تیمم در این مقام اعم از این
است که تیمم بدل وضو باشد یا غسل و جایز است امامت صاحب تیمم برای مثل خودش
و اقتداء صاحب تیمم بصاحب وضوء و اگر ماموم بداند که امام محدث میباشد یا طهارة
نیست او را اقتداء باو و اگر امام خود را با طهارت داند اگر باین حال اقتدا کند
نمازش باطل است و اگر بعد از نماز معلوم شود که امام بی طهارت نماز کرده در وجوب

نماید بانه اولی بطلان این حیله است حتی بنا بر عزم مختار را از جواز قطع نافله تمام
نکردن وظیفه و در اینجا که مذکور شد محض رخصت نیست بلکه مستحب است
بنا بر اظهر و هرگاه عدول جایز باشد بعض از علماء جایز میدانند عدول را از فضل
رز را تمام دو رکعت و اگر امام امامی باشد که اقتدا با و جایز نیست و عدول
نیز جایز نیست و اگر ماموم یک رکعت یا بیشتر تعقیب باشد بعد از آنکه امام
نماز خود را تمام کرد ماموم نماز خود را باید بجا بیاورد و اگر دو رکعت آخر
ظهر مثلا اقتدا اگر دد در وجوب قراءت بر او اشکال است لکن اقوی
وجوب قراءت است اگر در رکعت دوم امام اقتدا کند قراءت را بر او
اشکال است لکن اقوی وجوب قراءت است نیست و بالجمله واجب نیست
بر او قراءت در رکعتیکه امام قراءت میکند و اما آنچه امام در آن قراءت نمیکند
اگر اول یا دوم او باشد واجب است بر او قراءت و اگر امام او را مهلت ندهد
بجهة قراءت سوره بحمد اکتفا میکند و اگر بعض سوره را تواند بخواند تمام آن ظاهر
این است که حمد تنها کافی است و آن بعض سوره واجب نیست و اگر حمد را نتواند
بخواند اگر چه رکوع را در نیابد پس در سجود مطابقه میکند با اینکه حمد را ترک
در رکوع را درک نماید اشکال است و بعض از علما گفته اند که احوط این
است که اگر داند که نمی تواند که حمد را تمام بخواند داخل در نماز نشود مگر در وقت
بعد از رکوع و اگر قبل از آن داخل شد احوط این است که هر چه می تواند بخواند
پس با امام رکوع نماید نماز را تمام و اعاده کند نماز را و اما آنچه ذکر کرده است

از

از احتیاط است دوم تنها است و ماموی که مسبوق باشد و بعد از داخل در نماز شده
باشد یعنی دوم امام یا سوم و چهارم او داخل در نماز شده باشد در نمازهای چهار رکعتی
یا دوم یا سیم امام داخل نماز شده باشد در نماز صبح یا مغرب اقوی این است که
واجب است با خفات قراءت کند مطلقا یا دو رکعت دیگر که بر میخیزد بعد از
سلام نیز واجب است اخفات حتی در جهریه یا واجب است جهر در جهریه و اخفات
در اخفاتیه اشکال است لیکن احوط مراعات اخفات است در اخفاتیه و جهر در
جهریه و کسی که دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی ملحق شود و در رکعت آخر خودش که
بعد از سلام امام میکند اقوی این است که مخیر است میانه حمد و تسبیح مثل حال انفراد
اگر چه امام در دو رکعت آخر خود تسبیح خوانده باشد و همچنین اگر سه رکعت به
عقب باشد در دو رکعت آخر مخیر است و هم چنین در مغرب و بالجمله ماموم مسبوق
در دو رکعت آخر خود مخیر است مثل حال انفراد و تصریح کرده اند بعضی با اینکه احوط
قراءت است و کسیکه در رکعت دوم امام ملحق شود در دوم خودش واجب است
بر او تشهد و بالجمله تشهد امام از وظیفه ماموم مجزی نیست و اگر بعد از تشهد باید
متابعت کند امام را اقوی این است که واجب است تشهد خفیف بجا آورد و صلوات
نیز داخل تشهد است در اینجا و اگر تشهد خواندن مستلزم فوت متابعت در
افعال شود احوط این است که در این حال نیت فرادی کند و اگر هر چه تواند
بخواند و نماز را تمام کرده اعاده کند آنهم احتیاط دیگر است و اگر بعد از آن
نباید متابعت کند لازم نیست که خفیف باشد و اگر امام تشهد بخواند در جائیکه

بر مأموم تشهد نیست اولی این است که مستحب است که مأموم نیز متابعه کند
امام را در خواندن تشهد و ظاهر کلام بعضی این است که لازم است که تسبیح و تحمید
کوید و اقرب این است که واجب است بر مأموم در این حال تجافی و عدم تمکن
در نشستن و اگر مأموم باشد و از نمازش باقی مانده باشد جایز است او را که
صبر کند تا امام سلام دهد پس او برخواسته نماز را تمام نماید و در آن جا محتاج به نیت
مفارقت نیست و بعضی گفته اند که بعد از آنکه امام سر از سجده برداشت
جایز است مأموم را برخیزد و نماز را تمام کند بدون نیت انفراد و اگر بعد
قبل از سلام مفارقه کند افضل است ولکن اقرب این است که مفارقت
از سلام بدون نیت انفراد جایز نیست و با نیت انفراد اقرب جواز است
و اگر مأموم لاحق در رکعت دوم ملحق شود مستحب است او را که با امام قنوت بخواند
و قنوت خود را در جای خود می خواند و در جاهایی که مستحب می باشد جایز است
مأموم را مفارقت و اعراض آن جماعت بنیت انفراد در اثنای نماز
اگر عذری و ضرورتی باشد بلا اشکال و در جواز آن بدون عذر اشکال است
و اظهر و اشهر جواز است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر آنکه خواهد قبل از
امام سلام بگوید و آن احوط است و بنا بر مختار مفارقت با قصد فرادی جایز
است در جمیع احوال نماز اگرچه با امام داخل رکعتی نشده باشد پس اگر در
اثنای قرائت نیت کند و قبل از رکوع مفارقت کند جایز است و اگر قبل از
قرائت منفرد شده واجب است بر او قرائت و اگر بعد از قرائت است و اگر

در اثنای

و در ... قبل از رکوع و قنوت منفرد شود
بعضی گفته اند قرائت ساقط است
بکند امام

در اثنای قرائة باشد بعد از آن جدا شود قرائت ساقط است بنا بر اظهر و ... بعد از
رکوع بلا اشکال و اگر در بین قرائت منفرد شود اقوی این است که قرائت را از سر گیرد بنا بر مختار
بعضی گفته اند که اگر امام سوره را خوانده و از نصف گذشته باشد یا سوره جحد و توحید را خوانده
و اگر مأموم قرائت را از سر گرفت از آن سوره که امام می خوانده عدول جایز نیست مگر در وقتی
که خواهد از سوره جمعه و منافقین را بخواند و فرقی نیست در جواز انفراد میان نمازهایی که
جماعت در آنها سنت است حتی نماز میت بلا اشکال می شود در نماز میت اگر ... باشند
بنحوی که اگر تنها نماز کند جایز نیست که آن قدر دور باشد پس در این حال احوط عدم انفراد است
و در نمازی که جماعت در آن واجب است جایز نیست انفراد در هیچ حال و جایز است مأموم
را که سلام گوید قبل از امام با قصد انفراد در جماعت مستحب اگرچه بی عذر باشد و اما جایز است
سلام دادن از امام بدون ضرورت و عذر و بدون قصد انفراد باشد بعضی جایز نمی دانند
مگر با ضرورت و اقوی این است که جایز است با ضرورت و بدون آن تذنیب مستحب است

ترتیب بدل نسخه

بنا کردن مسجدها و اخبار در این باب بسیار است چنانچه در اخبار معتبر از حضرت صادق ع
روایت شده که فرمودند کسی که مسجدی را بنا کند خدا بجهة او خانه در بهشت بنا کند و مستحب
است اعاده نو کردن آنچه خراب شده از مسجدها و واجب نیست مراعات هیئت اول
خصوصا اگر وضع ثانی اصلح باشد و جایز نیست خراب کردن مسجد بالمره و اگر مشرف بر خرابی
باشد جایز است خراب کردن آن و آن قدر که ساختن آن قدر موقوف بر آن است و در جواز خراب
کردن بجهة توسعه اشکال است اصح جواز است و در این احکام فرقی نیست میان آنکه بعضی
از آن را خراب کنند یا جمیع آن را و در ثبوت احکامی که مختص مسجد الحرام و مسجد پیغمبر است

دوم اقرب است و حرام است نجس کردن مسجد خواه داخل کردن نجاست باشد یا انداختن
از بیرون و حاصل می شود نجس کردن مسجد بنجس کردن زمین آن و بام و دیوار
آن اگرچه طرف بیرون آن باشد و بالجمله هر جزئی از اجزاء آن که اسم مسجد بر
آن صادق باشد و اما مثل ناودان که از بیرون و یا نحو آن از اموری که شک
در صدق اسم مسجد بر آن باشد احوط اجتناب است و اقوی عدم وجوب اجتناب
است و اما آلات مسجد و فرش آن نیز بعضی ملحق بمسجد کرده اند در عدم جواز
نجس نمودن و آن احوط است لکن اقرب عدم الحاق است و بعضی گفته اند و
است ازاله نجاست در مسجد و تحقیق آن است که اگر ازاله نجاست در مسجد باعث
نجس کردن مسجد می شود پس اشکالی نیست در حرام بودن آن و اگر باعث آن
نمی شود مثل آنکه در ظرف ازاله نماید یا در آب کثیر جاری ازاله کند پس بنا بر مختار که
جایز است داخل کردن نجاستی که سرایت نمی کند در مسجد اقوی این است که جایز
و قول بمنع ضعیف است و اگر واجب شود دخول در مسجد و واجب می شود ازاله نجاست
از جهت تحیة نماز واجب است بجهة دخول در مسجد نیز واجب است و اگر نجس شود مسجد جامعی
از علما حکم بوجوب تطهیر آن کرده و از بعضی عدم آن مستفاد می شود و این قول خالی
از قوة نیست لکن مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط را نباید ترک نمود
و بنا بر قول بوجوب آن بر جمیع مکلفین واجب است یا بر کسیکه نجاست را داخل کرده
اگر مکلف باشد احوط و اقرب اول است و بعضی گفته اند که بر آن شخص تاکید دارد
و اقرب این است که این وجوب از واجبات کفائیه می باشد و احوط و اقرب فوریة آن است

بر تقدیر

بر تقدیر وجوب و بنا بر فوریة اگر ازاله کرد و نماز کرد که اشکالی نیست و اگر عمدا ترک
کرد و نماز کرد پس اگر بجهة عذری که باعث جواز تاخیر باشد که از انجمله ضیق وقت می
شد نیز اشکالی در صحة نمازش نیست و اگر بجهة عذری نبود در صحة نمازش اشکال است
اقوی صحة نماز او است و لکن ترک احتیاط نکنند و ملحق بنماز می شود جمیع عباداتی که منافات
با فوریت ازاله نجاست دارد و اگر نتوانند ازاله نماید اگرچه باعتبار حرج باشد که عادت
متحمل آن نشوند وجوب ازاله ساقط می شود و احوط این است که در این وقت هر چه تواند
از نجاست را کم نماید اقرب عدم وجوب آن است و اگر ازاله نجاست از مسجد و آلات
مسجد موقوف بر خراب کردن مسجد و تلف کردن چیزی از آلات مسجد باشد
در وجوب ازاله یا سقوط آن اشکال است و سقوطش به اقرب باشد لکن اگر نجاست
حکم بجواز کندن سنگی یا آجری یا چوبی یا از اموری که کندن آن ضرری بمسجد نمیرساند و همچنین
تراشیدن دیوار قلیلی و اگر نجاست خشکی در مسجد یافته شود از اموری که مسجد را نجس نکرده
باشد احوط اخراج آن است و تصریح کرده اند بعضی از علما که جایز نیست تمکین نمودن کفار
از مسجد و واجب است بیرون کردن ایشان و تعزیر و مقتضای کلام ایشان آن است
که فرقی نیست میان اقسام کفار حتی مرتد و جماعتی تصریح کرده اند که واجب است ازاله نجاست
از قرآنها و ضریح مقدسه و زیاده کرده اند بعضی آلات قرآن را که ملحق باین است مثل جلد آن
و آن احوط است و کسیکه پیشی گرفت بسوی مکانی از مسجد پس آن خاص از جهت او
نیست بلکه آنکه سبقت گرفت و در آن مکان نشسته و از آنجا رفته پس در این
حال اولی و احق است باین مکان خواه از برای ایشان باشد یا نه خواه بطول

انجمد یا فی الجملة او باشد در فرقی میانه طوری که خارج از عادة باشد یا آنکه لهو باشد بنابر
اقرب خواه نشستن او از برای نماز باشد یا درس دادن یا علم شرعیه
فتوی دادن یا قرائت قرآن یا نحو آن از عبادات بلکه اقرب این است
که جلوس و نشستن برای امر مباح نیز مثل خواب یا امری از امور دنیا نیز حکمش همین
است و اما نشستن بجهة معصیت مثل غیبت مؤمن یا شنیدن غنا یا نظر بنامحرم نیز
حکمش این است یا نه در آن اشکال است نباید الحاق آن نیز بنابر نشستنها
اقرب باشد و اقرب این است بهر نحو که ایستادن که در آن مکان و خوابیدن
در آن و بالجمله مطلق بودن در آن حکمش حکم نشستن باشد پس او اولی می باشد
و اقرب این است که مشاهد مشرفه نیز در این حکم ملحق است بمساجد صورة دیگر آنکه آن
کسی که سبقت کرده از مکانش برود و نیت برگشتن نداشته باشد و رحل
او نیز باقی نمانده نیز حقش باطل میشود بنابر اقرب و در این حکم نیز مشاهد مشرفه
ملحق بمساجد میشود صورت دیگر آنکه از آن مکان برود تا نیت برگشتن و

در آن مکان پس حقش باطل
میشود اگر چه برگردد و باقی
حال اگر رحلش باقی باشد هم

در اینجا اگر رحل او باقی باشد حق او باقی خواهد بنابر اقوی اگر زمان مفارقت
بطول نینجامد و اگر بطول انجامد بنحوی که تعطیل و معطل کردن وقف لازم آید اقوی این
است که حق باطل میشود و اما اگر بطول انجامد و تعطیل وقف لازم نیاید مثل آنکه
صبح برود روز دیگر باز باشد برگردد مثلا در بقاء حق و بطلان آن اشکال
است پس را بنابر ترک نمود و اما اگر رحلش باقی نباشد و نیت برگشتن
داشته باشد پس بنا این است که بجهة ضرورتی از آن مکان رفته مثل تجدید

طهارت یا ازاله نجاست یا قضاء حاجت باشد یا بدون ضرورت رفته پس اگر بجهة ضرورت
رفته و زمان بطول نینجامیده حق او باقی میباشد بنابر اقرب و اگر بدون ضرورت
رفته در بطلان حق او اشکال است و لکن سقوط حق او مطلقا در کمال قوة است
و ملحق میشود مشاهد مشرفه بمساجد در این احکام نیز بنابر اقوی و تصریح کرده اند
بعض از علماء که مراد از رحل در این مقام چیزی از اسباب و متاع او است اگرچه
قلیل باشد حتی مثل تسبیح و کمربند و اگر بقاء حق در این صورتهای مذکوره کسی او را
از آنجا بیرون کند معصیت کار است و لکن بعد از آن که دوم او مانع میشود یا نه
اقرب این است که او مانع نباشد پس بنابر مختار نماز شخص ثانی در آن مکان
فاسد نباشد و اگر حق باطل شود و رحل باشد پس اگر آن رحل نگرفته است مکانی
را که می خواهند در آن نماز کنند یا نحو آن و مانع از آن نیست پس جایز نیست
برداشتن آن و اگر گرفته جا می باشد و اگر مانع باشد و فرو گرفته آن مکان را
در جواز برداشتن آن اشکال است احوط عدم جواز برداشتن است اگر اعاده
و برگردانیدن آن در مسجد واجب نباشد بلکه آن در غایت قوه است و بنابر تقدیر
جواز اگر برداشت آنکه برداشته ضامن می باشد بنابر اقوی و اگر آن شخص
که سبقت کرده بود برود و معلوم نباشد که آیا بر وجهی رفته که حق او باقی است
یا نه پس در این حال آیا حکم ببقاء حق او میشود یا نه اشکال است احوط این است
اگر رحل او باقی است یا مظنه این است که رفتن او بر وجهی است که حق
باطل نمیشود حق باقی باشد والا دور نیست حکم ببطلان حق و اگر حق باقی باشد

جمع میان قصر و اتمام است در محل شک و اگر بیّنه و شیاع تعارض کنند اگر
شیاع افاده علم کند مقدم است والّا بیّنه مقدم است بنابر اقوی و اگر شک کند
مسافت و متمکّن نشود از اسباب که بآنها ثابت میشود واجب است بر او اتمام
و آیا واجب است بر او اعتبار و پیمودن در صورت شک و امکان آن یا ممکن
است اعتماد بر اصل تا معلوم شود اقرب اینست که واجب نیست و در این حال
اگر نماز را بقصر بجا بیاورد باید اعاده کند بنابر اقوی اگرچه بعد معلوم شود که بقدر مسافت
بوده و اگر بلدی را دو راه باشد یکی بقدر مسافت و دیگری کمتر پس اگر راه دور را اختیار نماید
قصر مینماید خواه بجهة محض قصر کردن نماز و خوردن روزه باشد یا بجهة عذری مثل خوف
و هموار بودن یا زیارت دوستی یا غیر آن اگر راه نزدیک را طی نماید اگر آگه
نبوده است که اصلا مسافت شرعیه حاصل نمیشود مثل آنکه ۳ فرسخ باشد پس البته
تمام میکند و همچنین اگر در آن منزل ده روز را اقامه کند اگرچه زیاده از چهار
فرسخ باشد و اگر از راه بعید برگردد در برگشتن نماز را قصر میکند و اگر راه
نزدیک را برود و قصدش این باشد که از راه دور برگردد پس از جمیع نقل باشد
که باید تمام کند بآنکه از راهی که کمتر از مسافت را قصد کند پس باز کمتر از آنرا
قصد کند تا بحد مسافت یا زیاده تر از آن برسد باید قصر کند و همچنین تمام میکند
و حیرانها که نمیدانند بکجا میروند و مقصد خاصی که بقدر مسافت باشد در نظر ندارد و امام جمعی
کسیکه درخت یا مال یا حیوان گم شده بجستجو میرود و او را بقدر مسافت بر دو اتفاق
کسیکه در پی گم شده یا بجهت تفریح ... میرود اگر میداند که بقصد مسافت باید برود

وقصد آنرا کرده اند باید قصر کنند با اشکال و اگر نمیدانند این را بلکه احتمال میدهند
که بآن برخورند در مکانی که اقلّ از مسافت و قصد مسافت را نکرده البته تمام کنند
و همچنین است حکم کسی که به استقبال کسی میرود یا حاجت منزوی دیگر در نظر گرفته
در راه رفتن خود و آیا در متحقق شدن قصد مسافت و حاصل شدن آن شرط
است علم برسیدن مسافت یا بظن عادی نیز قصد حاصل میشود اقرب اخیر است
اما اگر علم داشته باشد برسیدن آن یا ظن عادی داشته باشد برسیدن یا بدان
قصد متحقق نمیشود بلکه در صورت شک احتمال قوی دارد متحقق نشدن قصد و
بالجمله قصد مسافت و عدم آن امری وجدانیست که هر عاقلی آنرا میفهمد و اگر فرض
کنیم نه شک دارد در اینکه قصد حاصل شده باشد ظاهر وجوب اتمام است و شرط
نیست در قصد اینکه باستقلال باشد بلکه به تبعیت نیز حاصل میشود پس اشخاصی که
بتبعیت قصد سفر میکنند باید نماز را قصر کنند مثل یکی از آنها بنده ایست که
با آقایش سفر کند و دیگری خادمی است که با مخدومش باشد و دیگری رفیق است و صدیق
که با رفیقش باشد و اولادی که با پدرش باشد و اسیری که در دست کفار اسیر شده
و کسی را که ظلما گرفته اند و از آن قبیل است زنی که با شوهرش باشد و موقوف متحقق
شدن قصد سفر از جهة ایشانست بآنکه متبوع ایشان جزم بسفر دارد و الا مرخّص
نیستند در قصر و اگر ایشان قصد داشته باشند که هر وقت که بتوانند
برگردند و ترک متابعت کنند قصد سفر نکرده اند یا بعضی از علما گفته اند که اگر این
قصد را دارد و علامات و امارات رجوع و امکان رجوع متحقق میباشد در آن

صورت قصد نکرده و تمام می‌کند پس احتمال تحقق وطلاق وقصد رجوع بعد از آن
ضرر ندارد واگر هنوز اثری از آن نباشد و بالجمله اشکالی نیست در اینکه هرگاه
قصد سفر از ابتدا حاصل نشد باید قصر کند و تابع بودن مانع از قصد نمی‌شود و هم
کسی را که بجبر بسفر می‌برند واگر قصد از این جماعت حاصل نشود اقرب وجوب اتمام
است واگر تابع خلاصی شود واراده رجوع کند اگر بحد مسافت شرعیه رسیده
قصر می‌کند وکسیکه قصد می‌کند مسافتی را که چنان می‌دانست که بقدر مسافت
شرعیه نیست پس معلوم شد و اما نمازیکه پیش از آن تمام می‌کند اعاده نمی
کند و شرط است استمرار و باقی قصد پس اگر قصد مسافت را کرد و بعد از
آن قصد برگشت اگر بقصد مسافت رسیده برگشت از قصد سفر واجبست
قصر والا تمام می‌کند و همچنین اگر قبل از رسیدن بحد مسافت متردد شود در
وقت سفر و برگشتن از آن واگر مسافری که قصر می‌کند داخل شود در جائیکه بالفعل
وطن اوست و پیش از آن شش ماه در آن توطن کرده واجبست بر او تمام
کردن نماز وگرفتن روزه اگرچه قصد اقامه ده روزه نداشته باشد واگر در ابتدا
سفر اراده وارد شدن این وطن را داشته باشد پس قبل از رسیدن با آن
ولی اگر بقدر مسافت نیست باید تمام کند وهم چنین بعد از آن اگرچه مسافت
پیش و بعد بقدر مسافت باشد پس شرط است در وجوب قصر که سفر منقطع
نشود باین وطن مزبور و شرط است در سفری که باعث قصر نماز و روزه
می‌شود شرعا جایز باشد و مراد بجواز سفری است که حرام نباشد بلکه باید واجب

در استحبابش ضرر ندارد پس باید در سفرهای واجب و مستحب و مکروه قصر
کرد پس کسیکه سفرش معصیت است باید تمام کند و از جمله کسی که سفرش
سفر معصیت است کسی است که تابع ظالمی باشد اگر متابعتش در جور و ظلم باشد
اما اگر بجبر و اکراه باشد یا بمحض رفاقت باشد یا بجهة آنکه قصدش این است
که عمل حلالی باشد باید قصر کند و متابعة در ظلم نیز بر دو قسم است یکی آنکه باختیار
می‌باشد و دیگری آنکه بجهة تقیه و خوف از آن ظالم می‌باشد پس اگر از قسم اول
است واجبست قصر والا باید تمام کند پس بنا بر این غالب لشکر سلاطین
که تابع جورند باید قصر نمایند در غالب اوقات و هم چنانکه واجبست قصر بر کسیکه
تابع ظالم است بر وجه مباح و همچنین واجبست قصر بر کسیکه سلطان جابر او را
میفرستد بسوی بلدی یا می‌طلبد از بلدی بنحویکه رفتن او بر وجه مباح باشد در حق
او مثل آنکه بجهة امر مباحی او را فرستد یا آنکه بجهة تقیه و خوف باشد رفتن او
و همچنین کسیکه خود قصد کند رفتن بسوی سلطان بجهة امر مباحی و هم چنین عسکر را
رخصت کنند که بمنزل خود برگردند اگر رجوع ایشان بر وجه جایز باشد و همچنین واجب
است قصر بر سلطان اگر سفر او حرام نباشد مثل ضیافت مشروعی برود یا بجهة آنکه
نیز بر نماید مملکتی را که مالک آن می‌باشد بر وجه شرعی نه بجبری که بر وجه شرعی ملیا نباشد و هم چنین
هرکه تابع اوست در این سفر و کسیکه بسفر صید میرود بجهة لهو و تنزه و خوش گذرانی
هم چنانکه غالب صیدهای امرا و سلاطین و حکام چنین می‌باشد سفر او معصیت است
پس باید نماز را تمام کند و روزه را بگیرد مطلقا اگرچه بعد از ۳ روز باشد بنا بر اظهر

و هم چنین در دیدن دیوارها اعتبار به دیدن بجهتی است که محل اعتدال می‌باشد
دیدن آن و بعضی گفته‌اند که معتبر دیوارها نیز معتبر معتدل است و در آن اشکال
است و کور و کر باید تقدیر نماید که اگر صحیح بودند تا بکجا صدای اذان نمی‌رسید و
دیوارها مخفی میشد و هم چنین تقدیر می‌کند کسی که سفر کند و آوازی نیاید و هم
چنین کسیکه مانعی بود او را از دیدن دستشیلن و تصریح کرده‌اند بعضی بانکه
جای که دیوار ندارد باید تقدیر کند دیوار را و مراد از مخفی شدن خانها و مخفی
شدن جمیع خانهای آن می‌باشد و هم چنین در اذان نه آنکه خانها و اذانهای نزدیک
بخانه‌اش بنابر اظهر و بلدی که در مکان بسیار بلندی یا بسیار پستی واقع شده
باشد باید تقدیر و بر فرض آن در زمین مساوی عادی نمود ملاحظه خفاء اذان و
خانهای آن کرد بنابر اظهر و اشهر و از بعضی ظاهر میشود که در بلدی در زمین گود واقع
شده همین که از نظر غایب شوند باید قصر کرد اگرچه بر فرض که در زمین مساوی بود غایب
نمیشد و آن ضعیف است و اگر بلد کوچک یا متوسط باشد تا اذان آخر آن
و دیوارهای آخر آن شنیده و دیده میشود نمی‌توان قصر کرد و اگر زیاده از حد عادة
بزرگ باشد جماعتی گفته‌اند که معتبر مخفی شدن دیوارهای آخر محله و اذان آخر محله
است و اظهر این است که آن نیز مثل بلد کوچک معتبر اذان و دیوارهای جمیع بلد است
و شرط نیست در وجوب قصر در سفر خوف بلکه با امن باید نیز قصر کرد و بدانکه بعد از
اجتماع شرائط سفر که معتبر است در قصر واجب است قصر و ترک دو رکعه از نمازهای
چهار رکعتی نه اینکه ترک آن بطریق رخصت باشد پس اگر کسیکه این حکم را میداند

عمداً

عمداً تمام کند نماز را اعاده کند یا قضا نماید خواه داند که این زیادتی باعث فساد نماز
میشود یا نه و هم چنین حرام است بر او روزه ماه مبارک رمضان و اگر عمداً روزه را
بگیرد باید قضا کند و اگر مسافر قصد ماندن کند ده روز را در جائی که وطن نکرده است
واجب است بر او تمام کردن نماز و با قامه کمتر از پنج روز جایز نیست تمام کردن
و اما با قامه پنج روز یا کمتر یا زیادتر از ده روز خلاف است اظهر و اشهر وجوب
قصر است و فرقی نیست در وجوب تمام کردن با قامه عشره میان اینکه اقامه کند
در بلدی یا قریه یا صحرائی و میانه آنکه بعد از آن ده روز عازم سفر باشد یا نه و در جمیع
آنچه مذکور شد فرقی نیست میان روزه و نماز و واجب است که ده روز کامل
باشد پس اگر کمتر باشد اگرچه قلیل باشد قصر جایز نیست بالاتفاق و آیا کافی است
کامل بودن عرفی یا این معنی باشد که در عرف گویند ده روز کامل است حقیقة یا کم
بودن بقدر یک ساعت و دو ساعت ضرر ندارد و یا اینکه شرط است که کامل حقیقی باشد
مقتضای تحقیق احتمال اول است لکن مراعات احتیاط اولی است و آیا شرط
است که جمیع روزها را درک کند از طلوع فجر تا مغرب یا اینکه اگر نصف روز وارد
شود بعد از نصف روز یازدهم بیرون رود کافی است مسئله محل خلاف است
و اقرب بنظر حقیر این است که کافی است حساب نمودن آن روز یازدهم بقدر
آنچه از روز اول کم بوده شرط نیست در شبها اینکه ده شب تمام باشد
پس اگر در نیت داشته باشد که ابتدای شب یازدهم بیرون رود ضرر ندارد
و در اقامه متحقق میشود بنیت اقامه بعلم او بماندن در بلد ده روز و ظن

عادی ماندن پس اگر داخل شود بلدی را و مظنّه اش این باشد که ده روز در
آنجا خواهد ماند و قصد آن نیز بکند واجب است تمام کردن و اگر علم یا ظن داشته باشد
که بعدم امکان ماندن ده روز نیت اقامه متحقق نمی شود و همچنین باشد اگر
و آیا مجرّد علم بماندن کافی است اگرچه قصد آن نداشته باشد اقرب ثانی است که
کافی نیست لکن امر سهل است زیرا که فرض نادر است و اگر قصد کند مسافت شرعیه را
ولکن قصد کند که در بین آن ده روز باشد پس در موضع اقامه تمام می کند و همچنین قبل
از آن را اگر بقدر مسافت شرعیه نباشد و همچنین بعد از آن نیز اگر بقدر مسافت شرعیه
نباشد اگرچه ما قبل و ما بعد با هم بقدر مسافت باشد پس شرط است در وجوب قصر آنکه
سفر منقطع نشود به نیت اقامه در اثنای آن و اگر قبل از آن موضع اقامه و بعد از
آن هر یک بقدر مسافت باشد قصر می کند در قبل و بعد و اگر نیت سفر کرده اقامه را در
نظر نداشت پس نماز را بقصر ادا کرده بعد از آن نیت اقامه کرد بنحوی که قاطع سفر
باشد اقرب عدم وجوب اعاده است نه در وقت و نه در خارج وقت و ظاهر آیا آن نماز را
است که هر جایی که قصد سفر کرد و بآن جهت نماز را قصر کرد پس آن سفر متحقق نشود
نباید آنچه را کرده از نمازهای مقصور اعاده کند نه در وقت و نه در خارج وقت
و اگر داخل شود در نماز به نیت قصر پس قصد اقامه کند باید تمام کند آنرا و مسافر
که متردّد باشد در بلدی یا غیر آن واجب است بر او قصر کردن نماز اگرچه زیاده
از ده روز باشد تا بیست و نه روز و اگر سی روز بگذشت بعد از سی روز
واجب است تمام کند اگرچه یک نماز باشد و اگرچه باز بر گردد باشد و اما در روز

سی ام

سی ام اشکال است و مقتضای تحقیق آن است که اگر در غیر روز اول ماه وارد
آن بلد شده پس روز سی ام قصر می کند و همچنین اگر روز اول ماه وارد شود و ماه بیست
و نه روز باشد و در روز سی ام که روز اول ماه دوم است مشکل است و در آن خلاف
است بعضی گذشتن یک ماه را کافی میدانند و بعضی سی روز را معتبر می دانند و این
خالی از قوّت نیست پس روز سی ام در اینجا نیز باید قصر کند لکن مسئله در غایت اشکال
است و احتیاط را با امکان نباید از دست داد بجمع کردن میان قصر و اتمام و الا احوط
که روزه را افطار نماید و در مدت مذکور باید روزه را افطار کند و بعد از آن باید
روزه را بگیرد و اگرچه یک روز باشد و همچنین باید ترک کند نوافلی را که در سفر باید
ترک نماید و اگر نیت اقامه ده روز کرد پس رجوع کرد از اقامه باید قصر کند مگر آنکه
یک نماز را اتمام نماید پس باید تمام کند مادامی که در آن بلد می باشد و اگر نیت اقامه کرد
و واجب شد بر او اتمام لکن نکرد عمداً یا سهواً تا وقت بیرون رفت پس از نیت اقامه
برگشت یا در این حال واجب بر او اتمام یا قصر در آن خلاف است و مسئله در غایت
اشکال است لکن قول اول که وجوب اتمام است اقوی است لکن ترک نباید کرد
احتیاط را بجمع کردن میان قصر و اتمام یا تجدید قصد اقامه و اما اگر ترک نماز تمام
بجهت عذری باشد که نماز را ساقط نماید مثل حیض یا جنون واجب است بر او قصر و
بر آنکه حکم باتمام با رجوع از قصد اقامه موقوف است که نماز واجبی را تمام کرده باشد
بعد از نیت اقامه پس نافله کردن موجب تمام کردن نمی شود اگرچه نافله باشد که
در سفر ساقط باشد و اگر نیت اقامه را کرد و نماز را تمام کرد از جهت آنکه مجبور بود

شند زیرا که ایشان را حقی نیست در قیامت مگر کسیکه
وزرداران عظیم ترمی
مال او را گرفته اما مانع زکوة را از فقراء عالم که صاحب ایشان نزاعی دارند خصمی میکند
و دامن او را میگیرند پس انصاف بده که چنین امر خطیری را باید که چنین در آن مساهله نماید
که گویا پروردگار عالم واجب نفرموده نیست این مگر از باب تدین و حب دنیا و نعوذ
قریب است که مال تلف شود و اگر باشد وارث او میخورد و او باید جواب فقراء که [illegible]
گرسنه بر بر ده‌اند بدهد و نظر بآنکه آن از عبادات است و اکثر احکام و حدود دیر است
که بدون مراعات آن دادنش مثل ندادن است باید احکام آنرا بداند پس اشاره
بمجملی از احکام آن میشود در چند فصل **فصل اول** شبهه نیست در وجوب زکوة در طلا
و نقره و شرط است در وجوب زکوة بر طلا و نقره چند امر **اول** نصاب چنانچه خواهد آمد
دوم گذشتن یک سال **سیم** سکه داشتن بسکه معامله و بدون اینها زکوة واجب نمیشود پس
زکوة نیست در پارچه و شمش طلا و نقره و در طلا و نقره که بجهة حلی و زیور ساخته
خواه زیور حلال باشد یا حرام و اگر طلا یا نقره سکه داشته و سال بر آن بگذرد و زکوة تعلق
گیرد پس آن را رات نماید و شمش کند این باعث سقوط زکوة نمیشود بی اشکال و اگر در اثنای
سال چنین کند و مقصودش فرار از زکوة نباشد پس زکوة در آن نیست بی اشکال
و هم چنین اگر تلف کند آنرا در اثنای سال بغیر رفق و بخشیدن و نحو آن بدون قصد
فرار از زکوة و عوض از جنس خودش نباشد و اما اگر ریختن و آب کردن آن و تلف
کردن آن بجهة فرار از زکوة باشد یا آنکه بدهد و عوض از جنس خودش بگیرد در سقوط
زکوة در اینجا خلاف است اظهر و اشهر عدم وجوب است و مراعات احتیاط اولی است

و اگر

و اگر قرض بگیرد چیزی که واجب میشود در آن زکوة و شرایط زکوة در نزد او جمع شود
واجب است بر او زکوة و بر قرض دهنده واجب نیست اگر قرض گیرنده بر قرض
کننده شرط نکند در آن زکوة را بر او و اگر شرط کند این مشهور علماء واجب نمیدانند
وفا را و بعضی واجب میدانند و بعضی تفصیل داده‌اند و مسئله محل اشکال است
و قول مشهور خالی از قوت نیست و مراعات احتیاط اولی است و بنابر این قول اینکه
شرطیکه در ضمن عقد قرض کرده باطل است و بسا عقد نیز فاسد است در آن
اشکال است بعضی تصریح بفساد عقد نیز کرده‌اند و اگر قرض دهنده باذن قرض
گیرنده زکوة را بدهد بنابر تبرع پس ظاهر خلافی نیست در جواز آن و سقوط آن از
گیرنده زکوة [illegible] و اما اگر اذن ندهد مقرض بر زکوة دادن او ظاهر کلام بعض
این است که در اینجا تبرع جایز نیست و وجوب نیست زکوة در مال غایب
اگر صاحب آن یا وکیل او ممکن نباشد از اخراج زکوة **تنبیه** بدانکه سایر اجناس
زکوة و نصاب آنها و کثیری از احکام آنها را جناب استاد دام ظله العالی نوشته
اند پس لابدی باشند مقلدین ایشان از آنچه سابقا ذکر شد در مقدمه رساله در
احکام آنها عمل نمایند از رجوع باحتیاط یا بقول مشهور و غیر ذلک بآن ترتیب که
مذکور شد در مقدمه باب عبادات مالیه معرفت مستحق است زیرا اگرچه بسیار
است که حقوق مالیه ادا مینمایند و لیکن از آنجا که باهل آن نداده‌اند گویا نداده‌اند
و باز مشغول الذمه فقراء میباشند و نظر بآنکه مردم فقیر را بلباس عجز و لابه کردن
میشناسند در شرع چنین نیست پس بیان میشود که مستحق زکوة [illegible]

تحقیق است

صدقات می باشند **فصل دوم** در بیان کسانیکه مستحق زکوة اند بدانکه اشکالی نیست
در اینکه از جمله اصناف مستحقین زکوة فقرا و مساکینند و فقر و مسکنت باعث استحقاق
زکوة می باشند و غنی مانع آن است و در غنائیکه باعث منع زکوة می شود خلاف است
اظهر آن است که اگر قدرت بر مؤنه یک سال خود و عیال داشته باشد غنی می باشد
و مستحق زکوة نیست پس فقیر آن است که قدرت بر این نداشته باشد و کسیکه
قدرت داشته باشد بر کسب نمودن آن چیزی که مؤنه او و عیال او در یک سال بوده باشد
زکوة بر او حلال نیست خواه بصنعت باشد یا بغیر آن و اگر کسب او از زی او خارج باشد
زکوة بر او حلال است و معتبر کسبی است که لایق بحال آن شخص بوده باشد بحسب عادة
و بزرگی و پستی آن شخص پس صاحب آن رفعت را تکلیف نمی کنند بهیزم فروشی
و کناسی و عمل زراعت و تصریح کرده اند که اگر کسب او مانع از تحصیل علم بوده باشد او را
جایز است مشغول شدن بتحصیل علم و گرفتن زکوة و در این کلیه اشکال است بلکه
مقتضای تحقیق آن است که اگر آن علم که می خواهد تحصیل نماید علم باصول دین و بسیاری
از مسائل و فروع دین است که بر او واجب است تحصیل آن فوراً اگر اشتغال
بتحصیل آن مانع از تحصیل مؤنه بوده باشد پس جایز است او را اخذ زکوة بلکه هر واجب
فوری که اشتغال آن مانع از تحصیل مؤنه است می تواند مشغول شود بآن و اخذ
زکوة نماید و بالجمله هر واجبی که اشتغال ذمه بآن مانع از تحصیل مؤنه باشد و عدم اشتغال
بآن باعث فوت بآن واجب شود جایز است و در حین اشتغال بآن اخذ زکوة
کرده آن واجب عینی باشد یا کفائی یا تخییری خواه بالاصاله واجب باشد یا من باب المقدمه

و اما

و اما اگر علمی که منع می کند مشغول بودن از تحصیل مؤنه واجب موسع باشد بنحویکه ممکن باشد او را
تحصیل مؤنه قبل از تحصیل علم و تواند جمع نماید میانه تحصیل مؤنه و تحصیل علم پس هرگاه تحصیل علم را
مقدم دارد بر تحصیل مؤنه زمان تحصیل علم و استحقاق زکوة در این اشکال است و حکم باستحقاق
شاید اظهر باشد بلکه ممکن است قول بجواز دادن زکوة بکسیکه طلب کند علمی از علوم دینیه را
خواه بر جهة وجوب باشد تحصیل او یا استحباب بلکه بسا است ادعا می شود جواز دادن آن
بهر کسیکه مشغول بطاعة الهی بوده باشد بنحویکه در حال اشتغال بآن قدرت بر تحصیل مؤنه
نداشته باشد خواه اشتغال او بآن طاعت بر وجه وجوب باشد یا نه خواه آن طاعت
علم باشد یا نه لیکن احوط این است که کسیکه قادر بر کسب می باشد ترک نماید اخذ زکوة را اگر
چه ظاهر این است که جایز است اخذ زکوة باشتغال بطاعة الهی خصوصا هرگاه مشغول بتحصیل
علم بوده باشد بنحویکه امید وصول بمقصد از او بوده باشد و اگر صاحب کسبی است نباید که او کار
فرماید زکوة بر او حلال است و اگر در غیر بلدی که در آن هست تواند تحصیل مؤنه نماید
در آن بلد پس اگر بنحوی است که نمی تواند سفر نماید بسوی آن بلد یا اینکه در سفر کردن بسوی
آن بلد ضرر عظیمی است که عادة متحمل آن نمی توانند شد پس در این بلد می تواند اخذ زکوة نماید
بی اشکال و اما اگر تواند سفر کند بسوی آن بلدیکه در آن تحصیل مؤنه می تواند نمود و بردن ضرر
و محض خواهش نفس ترک کند سفر را پس در استحقاق او در آن حال اشکال است
و منع از زکوة شاید اقوی باشد این در صورتی است که علم دارد بقدرت خود در آن بلد
و اگر شک داشته باشد در قدرت خود در منع او از زکوة اشکال است و قول
باستحقاق اگر شک در قدرت بعد از علم بعدم قدرت باشد و اگر عدم استحقاق اگر

باب ذکر کرده اند معتمدست و بنابراین معتمد این است که کسیکه ضرورت برای امور
مذکوره یا بعضی از آنها ندارد و نه بالفعل و نه بالقوه مستحق زکوة می باشد و زکوة را جایز
است که باولاد مؤمنین که شیعه اثنا عشریه باشند بدهند خواه آن طفل شیرخوار باشد
بازنده خواه پدرش فاسق یا عادل و نمیتوان زکوة باولاد کفار یا مخالفین یا از
فرق شیعه اثنی عشریه داد خواه مادر ایشان مؤمنه باشد یا نه و اگر مادر از کفار
یا مخالفین باشد اما پدر از مؤمنین زکوة باو میتوان داد و اگر جد از کفار باشد و پدر
از مؤمنین اشکالی در جواز دادن زکوة نیست باطفال او و اما اگر جد از مؤمنین
باشد و پدر از غیر مؤمنین در جواز دادن زکوة باو اشکال است احوط اجتناب است
و اگر مرتد اولادی حاصل شود بعد از ارتداد جایز نیست دادن زکوة باو و اما
طفلیکه قبل از ارتداد از او حاصل شده در حال ایمان در آن اشکال است
مقتضای قاعده جواز است و اگر طفل مستحق غیر ممیز باشد اگر ولی از برای او است مثل
پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة را بولی میدهند و ایشان از جانب طفل قبول
می کنند و اگر هیچ ولی حتی حاکم شرع بجهة او نیست پس جماعتی تصریح کرده اند که آن را
میدهند بکسیکه متوجه امور آن طفل می باشد و اهتمام در امر او می کند مثل مادر و برادر و نحو
آن و ظاهر ایشان وجوب آنچه مذکور شد می باشد و شرط است که آن از اهل امانت
و وثوق باشد بنابر احوط بلکه اشتراط آن خالی از قوت نیست اما عدالت پس شرط
نیست و اگر طفل ممیز باشد و ولی از برای او باشد پس شکی نیست در جواز دادن
زکوة بولی او که صرف نماید بجهة او پس او قبول می کند از برای طفل و آیا جایز است

که بجهة

که بجهت آن طفل ممیز بدهند هر گاه صرف کند در چیزیکه جایز است و ستر در صرف کردن
در آن خلاف است و اگر طفل ممیز را ولی نباشد نمیتوان داد بکسیکه متوجه امور او
هست همچنانکه کلام جمع است و آیا میتوان بخودش داد در اینحال یا نه بعضی که
با وجود ولی تجویز کرده اند در اینحال نیز تجویز کرده اند و اما کسیکه در اینجا منع کرده
ندیدیم که در صورت ولی اینجا تجویز کند و بالجمله طفل ممیز و غیر آن اگر ولی دارد زکوة را
بولی میدهند اگر نه بکسیکه متوجه امور او هست اگر اعتماد باو باشد اما بخودش
نمیدهند و اگر ولی بجهة او نیست میتوان داد بعا ولی که صرف نماید در امور
او و اگر چه کسی باشد که متوجه امر او می شود مثل مادر بنابر اقوی و جایز است دادن
زکوة بولی مجنون بجهة او و میتوان داد زکوة را بسفیه اگر چه شرعا ممنوع باشد از
تصرف در مالش و فرقی نیست میان زکوة فطره و غیر آن در جمیع آنچه گفتیم
اصناف مستحقین زکوة ابن السبیل است و شکی نیست در آنکه مسافر غریبی
که عبور کند بغیر بلد خودش و از بلد خود منقطع شده باشد و رجوع ببلد خودش
او را ممکن نباشد باحتیاجش در این بلد ابن السبیل و مستحق زکوة است و جماعتی
مهمان را از ابن السبیل شمرده اند پس مراد ایشان از مهمان کسی است که
داخل در تعریفیکه مذکور شده باشد پس شکی نیست در آن و اگر مهمان است اگر
چه غیر مسافر غریب باشد و غیر محتاج در غیر بلد خودش باشد پس اشکالی در ضعف
آن قول ضعیف نیست و بعضی گفته اند که کسیکه انشاء سفر می کند و اراده آن
کرده اگر چه در بلد خودش از ابن السبیل است پس بنابراین مسافر بودن شرط نیست

ظاهرم

در ابن السبیل بودن و شرط است در سفر ابن السبیل که سفر معصیت نباشد و الّا سهم ابن
السبیل را باو نمی توان داد و لیکن شرط نیست که سفر سفر طاعت باشد بنا بر اقوی و آیا باید
علم حاصل شود بمباح بودن سفر او یا بیّنه بر او اقامه کنند یا کافی است در حکم باباحه سفر مجرّد
ادعای او و حمل فعل مسلم بر صحت در آن اشکال است و اقرب ثانی است مگر با ظنّ
بمعصیت بودن سفر او پس مراعات احتیاط اولی است و اگر مسافر قصد اقامه عشره نماید از
ابن السبیل بودن بیرون نمی رود بنا بر اقرب بلکه اگر در حال اقامه قصد سفر نیز نداشته باشد
مادامیکه مسافر میگویند او را از زکوة می توان داد و بالجمله معتبر صدق اسم سفر است
پس هر کس را که مسافر میگویند حقیقت زکوة را باو میتوان داد خواه سفر شرعی باشد
قصر در نماز باشد یا نه بعید باشد یا نه و خواه قصد او از سفر اخذ و گرفتن باشد یا نه و اگر حقیقت
صادق نباشد بر او اسم مسافر مستحق نیست و اگر شک در صدق باشد اجتناب از
دادن زکوة احوط بلکه اظهر است و فقر شرط نیست در ابن السبیل بلکه می توان باو داد
اگر چه در ولایت خود غنی باشد بلکه شرط است عجز از تصرّف در اموالش بفروختن و نحو آن
و احوط بلکه اقرب اشتراط عجز از قرض گرفتن نیز می باشد و اگر ابن السبیل فقیر باشد از
سهم فقراء باو می توان داد اگر چه عاجز از قرض و تصرّف در اموال خود نباشد
و شرط نیست در ابن السبیل که مالک چیزی نباشد بلکه کافی است احتیاج او بمؤنه سفر خواه
غنی باشد خواه فقیر و اگر عاجز نباشد از تصرف در اموال خود بفروختن و نحو آن لیکن
در آن مشقت شدیده و حرج عظیم باشد مثل آن است که عاجز باشد از آن بنا بر اقرب
و جایز است دادن آنچه را محتاج است ابن السبیل باو مثل خوراک و حیوان و نفقه و صدقه

که در بلد

که در بلد غربت باَن محتاج است و غیر اینها خواه اراده برگشتن بسوی اهلش داشته
باشد یا نه و کمتر از حاجتش نیز می توان داد بنا بر اقرب و بعضی منع کرده اند از آن
و آن ضعیف است و آیا زیاده از حاجت او باو می توان داد یا نه بعضی از علماء ظاهر
می شود جواز آن و تصریح کرده اند بانکه اگر زیاده آید آنچه را باو داده اند از کفایت
حالش بعد از اتمام سفر باید آنرا برگرداند و از او پس بگیرند و تحقیق آن است که اگر
ابن السبیل محتاج و فقیر نباشد مگر در بلدیکه زکوة باو داده اند پس جایز نیست زیاده
از قدر حاجة باو دادن و اگر زیادتر داده باشند باید رد کند و باید پس بگیرند بنا بر
اقوی و مراد بکفایت آن قدری است که لایق بحال او و ذی او باشد و اگر چه کمتر از
آن با مشقّت و حرج بتواند سفر نمود بنا بر اقرب و مرجع در معرفت کفایت عرف
و عادة است و واجب نیست مبادرت کردن بسوی وطن خود هرگاه مقصودش از سفر آمده
و بالجمله واجب نیست بر این مستحق معروضی که زکوة را بگیرد مگر بقدر ضرورت از جمیع
جهات نه آنکه زکوة را بگیرد و ده روز در اینجا و پنج روز در آنجا مشغول باشد و سزاوار
است که نهایت احتیاط بعمل آورد و اگر فقیر باشد مطلقا حتّی در بلد خود وجوب مبادرت
برجوع بسوی وطن و گرفتن زیاده از حاجت در سفر معلوم نیست بلکه اقرب خلاف است
و آنچه را ابن السبیل میگیرد اگر صرف کند در غیر موقع آن باید برگرداند و شرط نیست در
ابن السبیل بودن فقیر باشد حتی در بلد خود از سهم فقرا باو می توان داد بنا بر اقرب
و اگر ابن السبیل ادعاء حاجت کند قبول می شود قول او بدون قسم و بیّنه بنا بر اجود
و تصریح کرده اند بقبول قول و اگر مال داشته باشد و ادعاء نماید تلف شدن آن را

مردود بودن و اگر ابن السبیل

نیت که نیت کند که این از زکوة گندم است با وجود هم جنس در غیر اینها و تصریح
کرده اند بعضی محققان کلام که شکّ نیست تعیین جنس را لازم نمی دانند و واجب ندیده
باشد یا نه و میان آنکه آن زکوة نوع از متعدد باشد مثل آنکه چهل گوسفند داشته
باشد و پنج شتر که در هر دو نصاب یک گوسفند می باشد یا مختلف باشد مثل آنکه
دفعه یا از طلا مثلا داشته باشد و دفعه دیگر از گوسفند پس هرگاه اخراج نماید از آنچه
بر ذمّه او است صحیح است و اگر مالک زکوة را بالفقیر میدهد او باید نیت کند
و امّا اگر وکیل کند دیگری را در دادن زکوة پس خود در وقت دادن نیت کند
وکیل نیز دادن بغیر نیت کند صحیح است و امّا اگر خود در وقت دادن
بوکیل نیت کند و وکیل نیت نکند مثل آنکه بقصد زکوة و با نیت صحیح بدهد بوکیل و
بگوید این را بده بارباب زکوة بوکیل نگوید از چه باب است در صحت آن زکوة
خلاف است و عدم صحت احوط است و امّا اگر عکس باشد که وکیل نیت کند نه مالک
مثل آنکه مالک بگوید زکوة مال مرا اخراج کن در زمانیکه مالک مطلع نشود یا آنکه مالک
بگوید تصرّف کن در مال من بهر نحو که خواهی پس وکیل زکوة را اخراج نماید با نیت پس
در صحت آن نیز خلاف است و قول بصحت اقرب است و اگر قصد کند آنچه را که اخراج
می کند دادن بشخص معیّنی می تواند که باو ندهد و بغیر او دهد یا در اینکه مستحق اول مالک
آن نشده باشد امّا افضل دادن باوّل است چنانچه بعضی گفته اند و واجب نیست در
اخراج زکوة و دادن بمستحق آنکه مالک خود مباشر آن شود بلکه جایز است
در آن نیابت با انتقال و بعضی از علماء واجب میدانند که در زمان غیبت زکوة را

بدهند

بدهند بمجتهدین جامع الشرایط که او باهلش برساند و آن احوط است لیکن عدم وجوب
آن و جواز دادن مالک باهلش اقوی است و لیکن مستحب است دادن بفقیه
مزبور و مراد از فقیه مأمون کسی است که با آنکه محتاج نیست بتحصیل شرعیّه حقوق را اخذ
نماید و بنا بر مختار می تواند مالک که زکوة را بدیگری بدهد که او بمستحقین برساند پس
صرف زکوة از جمله اموری است که صحیح است در آن وکالة و قول بمنع توکیل در
زکوة ضعیف است بلکه صحیح است وکالة در اخراج اگرچه خود مالک اثر قبض نکند
که بوکیل دهد بنا بر اقرب و بعضی عدالة وکیل را شرط می دانند و آن احوط است
و قول بتوکیل در کردن آنچه وکالة بآن تعلّق یافته بود معتبر است و زکوة شرط صحّة
روزه نیست یا زکوة فطره نه زکوة مال و بسا هست که کلام بعضی مشعر است بر
اشتراط صحت روزه بدادن فطره و آن ضعیف است و در صحّة وکیل کردن مستحق
غیر خود را در اخذ زکوة خلاف است معتمد در نظر صحّة است و خمس نیز مثل زکوة
است پس مستحق میتواند وکیل کند دیگری را در اخذ خمس و واجب نیست اعلام کردن
فقیر باینکه آنچه باو داده زکوة است خواه بداند از حال فقیر که بعد از اعلام قبول
نکند یا نه خواه زکوة فطره باشد یا غیر آن امّا اعلام آن جایز است بنا بر اقرب
مگر آنکه در آن اهانت و ذلّت مؤمن باشد پس احوط ترک اعلام است و اگر آن
مستحق کسی باشد که صاحب رفعت باشد جایز است زکوة را برسم هدیه باو بدهند
بقصد زکوة صله دهد جایز نیست و اگر زکوة را بمستحق بدهند اگر آن مستحق
بحدّ اضطرار باشد و رفع اضطرار منحصر در اخذ زکوة باشد جایز نیست او را امتناع

از گرفتن آن والا جایز است و لیکن احوط عدم امتناع است تا ممکن باشد و اگر
اداء دین و نفقه بر زوجه منحصر باشد در گرفتن زکوة دور نیست حکم بوجوب گرفتن
زکوة بلکه دور نیست وجوب گرفتن در هر جا که موقوف باشد تحصیل واجب مطلقا بر آن
و اگر مالک زکوة بمستحق رساند مکروه است که دو مرتبه آنرا مالک شود اختیارا
اما حرام نیست و ظاهر این است که جمیع صدقات باشند حتی صدقات مستحبه و لیکن
خمس و هبه چنین نیست و فرق نیست در کراهة مالک شدن دو مرتبه میان آنکه
بخریدن باشد یا به مصالحه یا اجرت بر عملی باشد یا غیر اینها و باکی نیست به برگشتن
آنچه را بصدقه داده بسوی او بدون اختیار مثل ارث یا خریدن وکیل او که وکالة
بنهج عموم باشد با عدم علم وکیل که این صدقه موکل است پس اگر با اختیار بسوی
او برگشت باید گذاشتن آن بر ملک خود مکروه نیست سایر استعمالات بجز
تملک پس اگر فقیر که صدقه را گرفته اذن دهد مالک را در خوردن جایز است با
کراهة و وکیل در اخراج مثل مالک نیست پس جایز است او را خریدن آن از
مستحق مثلا بدون کراهة و مستحق که قادر بر هیچ چیز از مؤنه سال نیست جایز است
که باو بدهند از زکوة آنقدر که غنی شود زیاده از آن نیز اگر بیک دفعه باو بدهند
و اگر فقیر صاحب کسب باشد لیکن کسبش وفا بمؤنه سالش نمی کند بلکه وفا ببعض آن
می کند آیا جایز است که باو بدهند زیاده از غنی شدن او یا نه بلکه باید بقدر
تتمه مؤنه سال باو بدهند در آن خلاف است اجود جواز دادن زیاده است و لیکن
احوط ترک است و هم چنین است کسیکه صاحب کسب نباشد لیکن بعض مؤنه سال را داشته

باشد

باشد فقیر را بدهند با او چیزیکه کمتر از مؤنه سالش باشد جایز است که دو مرتبه باو بدهند
آنقدر که غنی شود زیاده از آن نیز و بالجمله جایز است که مستحق بگیرد زیاده از غنا
مطلقا خواه زکوة فطره باشد یا مال و اظهر آنست در عدم وجوب بسط زکوة به همه
اصناف هشتگانه و بهمه رسانیدن بلکه می تواند که بیک صنف بدهد یا بیک نفر
از یک صنف بدهد یا بیک نفر از هر صنفی بدهد و لیکن قسمت بر همه اصناف با
امکان افضل است و افضل این است که از هر صنفی بجماعتی برساند و مساوی
قرار دادن فقرا در مقداری که می دهد واجب نیست و بعضی واجب میدانند که اهل
فضل را زیادتر دهند و بعضی تفاوت فقرا را بحسب دیانت و بصیرت و طهارت لازم
میدانند و آنچه معتمد است عدم وجوب است و مستحب است تفضیل کسیکه سؤال نمی
کند بر کسیکه سؤال می کند و هم چنین تفضیل خویشان بر غیر و بعضی گفته اند مستحب است
تفضیل کسانیکه صاحب فقه یا عقل یا ورع یا هجرت در دین باشند یا شدت حاجت
داشته باشند و اگر فقیه زکوة را از مالک بگیرد واجب نیست دعا کردن او بجهة
مستحقین محقق بلفظ معتنی نیست و تصریح کرده اند بعضی باستحباب آن بر فقیه
مستحب است دعا بجهة مستحقین و اگر مالک زکوة را از بلد خود نقل نماید بغیر آن بلد
اجرت نقل بر او می باشد خواه آن نقل واجب باشد یا جایز و جایز نیست سادات
و بنی هاشم را گرفتن زکوة کسیکه واجب است در شرع بالذات از غیر بنی هاشم و
جایز نیست دادن باینها اگر متمکن از خمس باشند پس شرط است در مستحق
زکوة که هاشمی نباشد و شک نیست در اینکه کسیکه از جانب پدر و مادر یا از

وچیزی از آن حق را برگردن خود نگذارند قلیل اند وکسانیکه باهل خمس رسانند
اقلند و از حکمتهای بالغهٔ الهی است که تکالیف ناس را بطرق مختلفه از مالیه و بدنیه بطرق بود
وقلبیه وغیرها مقرر فرموده تا مطیع از عاصی ممتاز شود زیرا که عبادات و تکالیف
بدنیه را از قبیل نماز وروزه را چون حرجی نیست اکثر ناس قبول میکنند و بجا
می آورند اما تکالیف مالیه چون بجهة محبت دنیای دنیه که در دلها ریشه دوانیده
کم کسیست که سر بعتبهٔ بندگی نهاده مال وجان خود را از پروردگار دانسته در مقام
بندگی صرف نماید ولهذا اکثر مردم در دادن زکوة وخمس را جلد و آنرا سهل و سبک
می شمارند تا آنکه می روند از دنیا و مظلمهٔ جمیع فقرا و سادات بر ذمهٔ ایشان
میماند حتی آنکه در حدیث وارد شده که بدترین احوال مردم در قیامت وقتی
است که صاحبان خمس بر میخیزند و هر یک در مقام طلب حق خود عرض میکنند
که یارب خمسی که ای پروردگار حصهٔ خمس من که تو آنرا حق من قرار دادی و از او را
بود که اگر صدر حقی بجهة ایشان قرار نداده بود مردم اولاد پیغمبر خود را بچشم خود نگاه دارند
دارایشان را بر خود وعیال خود گذارند واگر فقیر از ایشان را ببینند بتوهم آنکه
مبادا دراهی باید باو بدهند حال ایشان بهم خورد و از یک راهی فرار کنند
فنعوذ بالله من شرور انفسنا وسیئات اعمالنا باری چون آنرا احکام بسیار
است بیان میشود قلیلی از آن تا کسانیکه طالب فلاحی اند راه آنرا دانند
بدانکه خمس در چند چیز واجبست اول غنیمت است که از دار الحرب بغنیمت میبرند
لا اشکال در وجوب خمس در آن نیست اگر محاربه با کفار باذن امام ع باشد

دوم

دوم از اموریکه خمس در آن واجب است معادن است و در تفسیر معدن خلاف است
بعضی گفته اند که هر چیزیست که از زمین اخراج شود وبعضی گفته اند که هر چیزیست از
زمین بیرون آید از چیزهائیکه از جنس زمین نیست از اموریکه از برای آن قیمتی
هست ولفظ سیر دیگر نیز شده است واگر معدن در زمین مباح باشد خمس را باید
بارباب خمس داد وباقی از برای کسیست که آنرا دیده واگر در ملکی باشد خمس مال
ارباب خمس است وباقی مال صاحب ملک است وجمعی تصریح کرده اند که ذمی
نیز واجب است بر او خمس در معادن وآنچه گفته اند نیکو است اگر ثابت شود که
او مالک میشود آنرا وجمعی منع کرده اند از عمل کردن او در معدن وبعضی گفته اند
که اگر عمل کرد و مالک میشود آنچه را بیرون آورد خمس را از او میگیرند و ظاهر در
نظر این است که جایز است عمل کردن او در معدن وگذشتن در وجوب خمس
ومعادن معتبر نیست بلکه واجب میشود در وقتیکه مالک میشود آنرا وبعضی
واجب میدانند اخراج خمس آنرا فوراً ولیکن ظاهر عدم وجوب فوریه است اگرچه
احوط فوریه است واگر طفل چیزی را از معدن بیرون آورد خمس را واجب میدانند
و بلوغ شرط نیست بحکم وجوب پس ولی او باید اخراج کند از جانب او وفرقی میان
زن ومرد وآزاد وبنده نیست وظاهر این است که خمس تعلق میگیرد بآن
بعینه که بیرون آورده نه بذمهٔ آنکه بیرون آورده از معدن وشریک می باشند
در آن عین نه آنکه مالک مجموع آنرا مالک شود وواجب باشد بر او اخراج
خمس از عین ودر آن اشکال است لیکن مقتضای قاعده عدم جواز تصرف

در معادن است بنحوی که مجموع غیر تلف نماید و عدم جواز قیمت است لیکن مشکل میشود
در جواهر و چیزهائیکه تقسیم آن اثر از گوهر میکند و جواز اخراج قیمت در اینجا در غایت
قوت است و اگر بنده مکاتب بیرون آورد از معدن چیزی را و مالک شود واجب
است بر او اخراج خمس مثل آزاد و وجوب در معادن از مؤنه است و آیا معتبر
است نصاب و لقدر بر شرط بودن در وجوب بعد از مؤنه یا نه معتمد اول است و
فرقی میان اقسام معادن نیست و بعضی گفته‌اند که اگر کسی را اجیر کنند بر بیرون
آوردن از معادن آنچه بیرون می‌آورد از مستأجر است و اگر اجیر نیت ملکیه
خود نماید مالک آن میشود و مالک معدن را اخراج نمودن آن بجهة خمس مجزی نیست
مگر با علم به وی بودن بنا بر اقرب و شرط نیست در وجوب خمس در این مقام
اخراج مؤنه خود و عیال خود مثل منافع تجارت و اشکالی نیست در وجوب
خمس در این مقام و اخراج مؤنه خود و عیال خود انکه طلا و نقره و آهن و مس و جیوه
و سرب و زرنیخ و قیر و نفط و کبریت و مومیائی از معادن است و هم چنین یاقوت
و زبرجد و لعل و فیروزه و سرب و عقیق و نمک و زاج و نوره و زمرد از معادن
است با اشکال و بعضی تصریح کرده‌اند بانکه گچ و سنگ آسیا و گل سرشور
و غیر نیز از معادن است و بعضی را تأمل در آن هست و اگر اخراج خمس از معدن
نشود تا آنکه سکه زنند یا زیور سازند اعتبار خمس در اصل آن میشود در زاید
حکم مکاسب تعلق میگیرد و در اعتبار نصاب در وجوب خمس نسبت بمعادن
خلاف است اقرب این است که خمس واجب نیست در معدن مادامیکه به بیست

دینار

دینار نرسیده و بعد از رسیدن به بیست دینار خمس واجب میشود و احوط اعتبار
قوت است که یک دینار خمس را واجب میدانند و مراد به بیست دینار اعم
از عین یا قیمت است و بعضی تصریح کرده‌اند بوجوب خمس اگر به دویست درهم برسد
و در قرب این است که این کافی نیست در وجوب خمس و ظاهر این است که باید قیمت
آن بعد از اخراج به بیست دینار برسد و آیا معتبر رسیدن و ترک احتیاط نشود
و اگر مختلف شوند کسانیکه قیمت میکنند یا در بعضی بلاد با آن مبلغ قیمت
داشته باشد و در بعضی پس حکمش مثلا اختلاف در رجوع است و خواهد آمد و اقرب
این است که شرط نیست در رسیدن آنچه بیرون می‌آورد از معدن بحد نصاب
انکه آن اخراج بیک دفعه بوده باشد پس اگر بیرون آوردن از معدن پس شرط است
در وجوب خمس رسیدن حصه هر یک بقدر نصاب و شرکه متحقق میشود با جماع
بر کردن و حیازه نمودن و اجود این است که شرط نیست در رسیدن بحد
نصاب انکه آنچه از معدن بیرون می‌آورد از یکنوع باشد پس اگر نوعی را بیرون
آورد که کمتر از نصاب باشد و نوع دیگر نیز کمتر باشد ولیکن مجموع بقدر نصاب باشد
خمس واجب است **فصل سیم** از اموریکه خمس در آن واجب است گنج است و عبارات
علما در تفسیر گنج مختلف است و حق آن است که آنچه را در عرف گنج میگویند حقیقت
خمس در آن واجب است و اگر شک در صدق گنج داشته باشد واجب نیست
دیگر احوط است و شرط است در وجوب خمس در گنج نصاب و در تفسیر نصاب آن
معتمد است که بیست دینار است در طلا و دویست درهم است در نقره و اگر

یا دهی باشد یا نه خواه در راه و جاده افتاده باشد یا نه و اقرب عدم وجوب خمس است
در اینجا اگر اسم گنج بر آن اطلاق نشود اگرچه احوط است و اگر در خزانه که اهل
آن هلاک شده اند یابد چیزی را آن از برای او است و تعریف ضرور نیست
و فرقی میانه ملک و کنز و گنج و غیر آن و پوشیده و غیر آن و طلا و نقره و غیر آن
نیست خواه خرابه در صحرا باشد یا در شهری یا دهی خواه بدانند که مال کسی است
که مال او محترم نیست یا ندانند بلی اگر بشناسد صاحبش را باید برساند
بصاحبش و فرقی نیست میان آنکه در دار الاسلام باشد یا در دار الحرب و میانه
آنکه اثر اسلام بر آن باشد یا نه بنا بر اقرب لیکن با اثر اسلام جمعی اثر لقطه
می دانند و آن احوط است و اگر بدانند که آن از مال یکی از ساکنین در
بلد است یا مال یکی از متردّدین در خرابه است اما ممکن نیست که آنرا برساند
و ممکن نیست که او را بشناسد در مالک شدنش در اینحال اشکال است
لیکن اجود است و دیگر آنرا گنج نگویند خمس در آن واجب نیست بنا بر اقرب و
شرط است علم بهلاک اهل آن خرابه و منقطع شدن ایشان بنا بر اجود و
احوط بشیاع ظنی ثابت نشود اما بشهادهٔ عدلین ثابت میشود بنا بر اقرب
قسم چهارم از اموریکه خمس در آنها واجب می شود آن چیزیست که بغوص و فرو رفتن
در آب بیرون آورد از چیزهائیکه در آب خلق می شود و می توانند آنرا مالک شد شرعاً اگر
حیوان و دیگرها در وجوب خمس در آن نیست و شرط است در آن نصاب
و در تعیین نصاب آن خلاف است اقوی آن است که یک دینار است و اگر کسانیکه

قیمت

قیمت آنرا می دانند مختلف شوند پس بعضی گویند بحد نصاب است و بعضی گویند
نیست اوجه اخذ بقول اکثر است و اگر ممکن نشد قیمت آن بقدر یک دینار
باشد و در جای دیگر نباشد آیا خمس ساقط می باشد یا نه احوط و اجود سقوط است
و در زیاده از یک دینار نصاب نیست بلکه خمس در آن واجب است اگرچه
قلیل باشد و موقوف نیست وجوب خمس در اینمقام باخراج مؤنه سال و هم چنین
در غوص کبیر واجب است خمس در غوص صغیر نیز واجب است خمس و باید آنرا
اخراج نماید و هم چنین در مجنون بنا بر اقوی و واجب است خمس بر مملوک مطلقا
در غوص او خواه قائل شویم باینکه مالک می شود یا نه و بعضی گفته اند که ولی او باید
آنرا اخراج نماید و در آن اشکال است و احتیاط اولی است و فرقی میانه زن
و مرد و خنثی و مسلم و کافر نیست و اگر در چند دفعه باهم بقدر نصاب بیرون آید
خمس واجب است بنا بر اجود اگرچه هر دفعه کمتر از نصاب باشد و اگرچه در میان
هر دفعه فاصله بعیدی باشد و در اتحاد نوع شرط نیست بنا بر اجود و مصرف خمس غوص
مصرف غنایم است و آیا غوص در چاهها و نهرها و دجله بغداد و نحو آن ملحق می شود بغوص
در دریا یا نه در آنجا اشکال است اقرب عدم الحاق است **قسم پنجم** از اموریکه در
آنها واجب است ارباح و منافع تجارات و زراعات و صنعتها است و وجوب
است خمس در آنها بنا بر اشهر و اظهر لیکن بعد از وضع مؤنه سال و اخراج مؤنه خود و عیال
واجب النفقه خود بی اشکال بلکه اقرب اخراج مؤنه عیال است که مستحب است یا
مباح است مؤنه او پس واجب نیست خمس مگر بعد از وضع آن و اگر کسی را عیال

خود قرار داده باشد بجهة عمل حرامی مثل ساز زدن یا غنا کردن یا نحو آن
پس در استثنای مؤنه او اشکال است و احتیاط را نباید ترک کرد و
دینی که پیش از ظهور ربح لازم باشد یا در همان سالیکه ربح ظاهر شده بهم رسیده
از ارباح استثناء می شود بعد از وضع آن خمس واجب می شود خواه صاحب آن
مطالبه نماید یا راضی بتاخیر باشد بنابر احوط و اما اگر دینی لازم باشد از روزیکه وعده آن
زیاده از یکسال لازم باشد احوط عدم استثناء آن است بلکه عدم استثناء
خالی از قوة نیست و اما دینی که بعد از آن سال مذکور عارض شده پس مستثنی
نمی شود و استثناء می شود حقوق واجبی که بذمه او تعلق می گیرد و اگر پیش از
زمان ظهور نفع و ربح در همان سالیکه ربح ظاهر شده بذمه او تعلق گرفته باشد
و به هدیه و صله و نیکی که بدیگران می کند که لایق بحال او باشد از مؤنه حساب است بنا
بر احوط و همچنین آنچه را صرف می کند در مهمانیها اگر چه بسیار باشند
اگر لایق بحال او باشد و همچنین آنچه را ظالم از او میگیرد از روی جبر یا میدهد
آن را بایشان از جهة دفع ظلم و همچنین آنچه را صرف می کند در سفر حج
واجبه اگر وجوب آن در سالیکه ربح ظاهر شده واجب شده باشد و اگر تمکن از
حج بعد از گذشتن سال باشد پس مؤنه آن از ارباح اخراج نمی شود و الحاق
آنچه صرف می شود در راه حج مستحب است با سفرهای زیارت و طاعت بسفر
حج واجب خالی از قوة نیست و اگر حج واجب را ترک کند اخراج مؤنه آن از
ارباح و منافع می نماید مانند بعضی در آن تامل دارند و عدم اخراج احوط است

وبعض

وبعضی تصریح کرده اند که آنچه را صرف می کند در جنگ از مؤنه سال است و مراد از
ایشان شاید جنگ واجب یا مستحب باشد و تصریح کرده اند بعضی که آنچه را بتصدق میدهد
از مؤنه است و تصریح کرده اند جمعی باینکه مضطر باشد بآن یا نه منعقد باشد یا نه
بلکه احتمال دارد که متعه کردن نیز داخل آن باشد و بالجمله اشکالی نیست در آنکه
مؤنه تزویج از مؤنه مستثنی است و قیمت جاریه و خادم از مؤنه است بنابر اجود
و خواه کنیز بجهة خدمت بخرد یا اینکه تمتع از او برد و قیمت حیوانیکه محتاج بآن
می باشد مثل اسب سواری که لایق بحال او است از مؤنه است بنابر اجود و هم
چنین قیمت جامه که می خرد ظاهر این است که قیمة کتابیکه محتاج بآن است از
مؤنه است و بعضی گفته اند که اگر تجارت او خسران و ضرر کرد ربح را بقدر آن بازاء
آن حساب می کنند اما اگر ربح با مال سال تلف شود ربح را بجای او حساب نمی کنند
و بعضی تامل دارند و آن تامل بجا است پس احوط عدم جبر و حساب نکردن ربح
است بازاء خسران و مراد بمؤنه در اینجا مؤنه سال است پس کم از سال بدخول
در ماه دوازدهم کفایت نمی نماید و ابتداء سال وقت ظهور ربح است و معتبر در مؤنه
میانه روی است که لایق بحال او است بدون اسراف و تنگ گرفتن و اگر اسراف
کرد آنچه را زیاده روی کرده بپایش حساب می شود و اگر تنگ گرفت بر خود آنچه
تنگ گرفته وضع می نماید بنابر احوط و مرجع در معرفت مؤنه عرف و عادات است
هر چه را مؤنه گویند حقیقت مستثنی است مگر آنکه حرام باشد که مستثنی نیست
قطعا و اما اگر مکروه باشد و داخل در مؤنه باشد در استثناء آن مشکل است احوط

آن است نه از او و مالک می‌شود و واجب است بر او و از او نیست که مالک نمی‌شود در علم
وجوب اشکال است و بالجمله واجب است خمس آن ربحی که بجهت او بهم رسیده و احوط
این است که با آن شخص باشد اگر اخراج نمایند و این واجب نیست در حالت خواب
و بیهوشی و مستی و فراموشی لیکن اگر این عذرها برطرف شود خمس واجب است
اگر کسب آن باقی باشد و همچنین است حکم در کنز و غوص و معدن و اگر ثلث
مال خود را که وصیت کند که تجارت کنند پس ربحی در آن بهم رسد در وجوب خمس در آن
اشکال است و اقرب عدم وجوب است و در وجوب خمس در هبه و میراث و هدیه خلاف
است و مسئله در غایت اشکال لیکن اقوی عدم وجوب است و همچنین در وجوب خمس
در آنچه می‌گیرد از صدقات واجبه و مستحبه از زکوة و کفاره و مال مجهول المالک و وقف
و نذر و آنچه با آن وصیت شده و خمس و بخشش حکام و سلاطین و نحو اینها خلاف است
و اقوی عدم وجوب است و واجب نیست خمس در مهر و عوض خلع که زن بشوهر می‌دهد که
او را طلاق دهد و منفعت آنها ملحق می‌شود بارباح بنابر اجود و همچنین واجب نیست خمس
در آنچه می‌گیرد از دیه مطلقا اگرچه از روی صلح باشد و جمعی قایل شده بوجوب خمس در حل
کوهی و گز و انگبین و ترنجبین و شیرخشت و صمغ و تحقیق آن است که اگر اینها داخل
در معنی ارباح و منافع کسبها باشد خمس در اینها واجب است و اگر نه واجب نیست
و نزدیک است این تفصیل در میوه درختهای صحرائی و کوهی و چوبها از آنها در هیمه
آوردن و صید کردن و علف آوردن و جستن چیزها و اجرت حمام و کاروان
سرا و خانه و بالجمله معتبر صدق اسم تجارة و کسب و صنعت و زراعت است حقیقت
بحسب

بحسب عرف پس اگر بطریق حقیقت اسم یکی از این امور مذکوره صادق است بر آن واجب است
اگرچه فرد نادر باشد و اگر نه واجب نیست اگرچه بحسب مجاز یکی از مذکورات بر آن
صادق باشد و اگرچه اطلاق فایده و غنیمت بر آن بشود بنابر اقرب پس بنابر مختار
در میوه درختی که بارث باو رسد خمس نیست و همچنین در عین آن درخت و هم
چنین واجب نیست در زیادتی غله که بجهت خوردن خود خریده و زیاد آمده و همچنین
در اساس خانه از قبیل ظروف خواه مس باشد یا غیر آن و از قبیل فرش و بساط
و نحو اینها و همچنین جامه و کنیز و غلام و زیور و بالجمله هر چیزی که آدمی مالک شده از روی اختیار
بهر عقدی که باشد هرگاه بجهت نگاه داشتن و ذخیره باشد نه بجهت تجارت و بجهت تجارت
اگر خمس نیست اگرچه زیاده از حاجت باشد و اگر ربحی ظاهر شود در متاعی که تجارت بدان
شده اقرب وجوب خمس است بمحض ظهور ربح اگرچه نقد نشده باشد لیکن جواز تاخیر خمس در
آن تا بعد از نقد شدن در کمال قوت است خصوصا اگر اخراج قبل از نقد شدن لازم داشته
باشد ضرر را لیکن احوط اخراج قبل از آن است و اگر متاعی را خریده و ربحی ظاهر شود
پس قیمت آن تنزل کرد بنحوی که نفعی باقی نماند یا آنکه در مکان ربح متحقق شود و بعد
در جای دیگر ربح آن برطرف شود اقرب این است که وجوب خمس برطرف می‌شود ولیکن ترک
احتیاط را نباید کرد و بعضی از علماء گفته‌اند که فرقی نیست میان اقسام کسب
پس اگر درختی را بکارد پس قیمت آن بالا رود و زیاد شود خمس لازم است و اگر
قیمت آن بالا رود بحسب سوق بدون زیادتی خمس لازم نیست و بعضی گفته‌اند
که چیزی که خمس ندارد اگر زیادتی در آن بهم رسد بزیادتی متصل یا منفصل خمس لازم است

در آن زیادتها در زیادتها نجب یا نه در اشکال است و تحقیق آن است که اگر نخیم
منفعل باشد مثل نزعابیع و نحو آنها از اسباب اختیاریه یا ارث و نحو آن از
اسباب قهریه اگر قیمت آن زیاد شود و صادق نباشد ربح تجارت یا ربح آن چیزها بلکه
گفت که خمس در ربح آنها واجب است پس خمس در آن واجب نیست و هم چنین
اگر بهم رسد در آن زیادة عینی و صادق نباشد که ربح آن امور مذکور است و اما اگر
زیادة عینی یا زیادة قیمت داخل باشد در آنچه گفتیم خمس لازم است و بالجمله زیادة
عینی و اختیاری در آن زیادة قیمت است و نماء خمس در آنها نیست مگر آنکه در ربح
و منفعت یکی از آن امور مذکوره که خمس در ربح آنها واجب بود پس اگر خانه یا درختی
یا گله یا حیوانی مثلا منتقل شود پس زیادة در قیمت آن بهم رسد یا نماءی یا نحو آن
آن را بهم رسد خمس در آن نیست اگر بقصد تجارت نبوده و اگر بقصد تجارت بوده ظاهرا
خمس واجب است **قسم ششم** از اموری که خمس در آن واجب است مال حلال است
که مخلوط بحرام شده باشد بنحوی که ممکن نباشد تمیز از یکدیگر و قدر حرام مجهول باشد و نه علم
باشد بزیادتی یکی از آن دو مال بر دیگری و نه ظن نه اجمالا و نه تفصیلا بلکه مشتبه
بودن و مساوی الطرفین نزد او مساوی باشد و گفته اند که حرام زیاد از خمس است
یا کمتر و صاحب آن مجهول باشد بنحوی که ممکن نباشد او را یافتن و رضا جستن پس در
اینحال واجب است خمس در آن و قول بعدم وجوب خمس ضعیف است و فرقی نیست
میان آنکه آن مال مخلوط از کسبش باشد یا از میراث باشد که علم داشته باشد که مخلوط
بحرام است بلکه در هدیه و صله نیز همین حکم است بنابر احوط و لهذا در آن نیست

بلکه

بلکه در قلیل و کثیر واجب است خمس و اگر بعد از اخراج خمس دادن یا رب یا بعض صاحبان پیدا
شود در ضامن بودن آن که آن را بفقیر داده خلاف است احوط ضمان و اقرب عدم
ضمان است و اگر خمس را داد و بعد یقین شد که آن حرام زیاد از خمس بود خواه قدر
آن زیاد را بداند یا نه بعید است که تواند قوت داد و واجب بودن آن قدر زیاد را
بر آن شخص لیکن بعضی گفته اند که احتمال دارد که این زیاده را اخراج کند و احتمال دارد
که آنچه را داده پس گیرد و مجموع را تصدق نماید و اگر خواهد پس گیرد آن قدر زیاده
را تصدق کند و این احوط است و فرقی نیست میان آنکه بعد از تلف کردن
جمیع مال زیادتی معلوم شود یا قبل آن و اگر حلال یا حرام مخلوط از اموری باشد که خمس
آن واجب است از قبیل معادن و نحو آن و خمس را نداده باشد اخراج خمس آن بجهة
خروج یا حرام کافی است بغیر از آن واجب نیست یا نه بلکه واجب است اخراج خمسی که
واجب بود در آن حلال قبل از خروج یا حرام احوط اخیر است بلکه در کمال قوت است
و ظاهرا فرقی نیست در وجوب خمس در آنچه گفتیم از مال مخلوط بحرام میانه آنکه آن حلال
از یکی باشد یا بیشتر و آن حرام که مخلوط با حلال شده از یکی یا بیشتر مال اطفال یا مجنون باشد
یا امتزاج با اختیار شده باشد و ظاهر اخبار و کلام علماء این است که خمس در این
جا نیز تعلق بعین می گیرد پس اگر آن عین بدون تفریط تلف شود ضامن نباشد نسبت
بخمس و با از اطلاع احوط ضمان و در وضع ضمیمه خمس است و اگر حلال مخلوط بحرام مال طفل یا مجنون
مثلا باشد در وجوب خمس در آن اشکال است و مصرف این خمس نیز مصرف ارباح و گنز
است و اگر حلال بحرام ممزوج شده و مالک حرام بعینه شناسد و قدر حرام را نیز بداند باید

خمس واجب نیست باید انتقالها که باید خمس لازم است مسئله محلّ اشکال است لیکن احتمال
اوّل اقرب است و بعضی گفته اند که احوط این است که شرط کند تا انتقال بالمرّه برطرف
شود و نیست در اینجا ساقط می باشد بنا بر اقوی و اقرب این است که در اینجا
نیز خمس تعلّق بعین می گیرد و ساقط نمی شود و خمس بفروختن ذمّی آن زمین را قبل
از اخراج خمس الکلّ بفروشد بنا بر اجود و اگر بعد از خریدن ذمّی از مسلم آن مسلم
اقاله نماید او را و بیع را پس گیرد بعضی تصریح کرده اند که خمس ساقط نمی شود احتمال سقوط
نیز نمی رود و بد نیست که پس گرفتن را منع توان نمود و اگر ذمّی شرط کند در
ضمن بیع سقوط خمس را از او شرطش فاسد می باشد بنا بر اجود **فصل** در احکام خمس
بدانکه خمس بر شش قسمت می شود سهمی از آن مال مالک الملک پروردگار عالمیان
می باشد و اگرچه مال و صاحب مال و دنیا و آخرت همه ملک مال اوست جلّت عظمته
لیکن چون این را بجهة پیغمبر خود و ذرّیّه آن حضرت قرار داده خود را نیز شریک ایشان
گردانید و سهمی بجهة خود نیز قرار داده تا از جهة پیغمبر و ذرّیّه طاهره او ذلّتی نباشد در
اخذ و حیا نکنند مردم که آن نیز از چرکهای مال ایشان است که بدست
می دهند بلکه حق خالص است که مالک الملک بجهة ایشان قرار داده و سهمی بجهة
پیغمبر است و سهمی از ذوی القربی و سهمی از یتامی و سهمی از مساکین و سهمی از ابن
السبیل است و مراد از ذوی القربی امام عصر است نه مطلق خویشان پیغمبر بنا بر اشهر
و اظهر و بعد از پیغمبر سهم خدا و رسول و ذوی القربی همه از مال امام می باشد و از شش
هر ۳ سهم است پس از خمس نصف آن مختص بامام می باشد و فرقی نیست در این میانه

اقسام

اقسام خمس از غنایم و معادن و کنز و ارباح و غیر اینها بخلاف این قول در غایت
ضعف است و ۳ صنف دیگر که مستحقّ خمس می باشند که از اولاد هاشم ابن عبد
مناف که جدّ پیغمبر است باشند و مراد از اولاد هاشم کسی است که منتهی شود از
جانب پدر بهاشم پس داخل می باشند در این قاعده اولاد ابو طالب از اولاد امیر
المؤمنین و اولاد عقیل و جعفر و اولاد اولاد ایشان و شرط نیست در اولاد امیر
المؤمنین که از اولاد فاطمه باشند و هم چنین داخل می باشند در این اولاد عباس و حارث
و ابو لهب عموهای پیغمبر و اولاد اولاد ایشان و لیکن در این زمان معروف
نیست از بنی هاشم مگر ذرّیّه طاهره اولاد امیر المؤمنین که از اولاد فاطمه بوده باشند
و اولاد عبد المطّلب ابن عبد مناف برادر هاشم را نصیبی در خمس نیست و خلاف این
قول ضعیف است و مراد از یتامی اطفالی می باشند که ایشان را پدر نیست و بحدّ
بلوغ نرسیده خواه مادر داشته باشند یا نه و اگر پدر داشته باشند و مادر نداشته
باشند یتیم نمی باشند و اگر مادر پدر داشته باشند و پدر نداشته باشند یتیم است و
یتیم که بالغ شود حق او از این جهة ساقط می شود و از جهة فقر و غیر آن ساقط
نمی شود و مراد از مساکین در اینجا کسانی می باشند که شامل فقیر می باشند و هم چنین یتیم و
ابن السبیل نیست اگر فقیر نباشند جایز نیست دادن خمس باو و فقیر در اینجا نیز همان
است که در زکوة بیانش گذشت و فرقی نیست در این ۳ صنف میان زن
و مرد و خنثی و جایز است تقسیم میان مرد و زن و صغیر و کبیر و جدّ و پدر و پسر بالسّویّه و
موقوف نیست در تقسیم کردن بانکه حاکم شرع متوجّه شود اگر چه مالک خودش تواند

که آن نصفیکه غیر مال امام است مجموع را بیک صنف
اگر متوجه نشود و آیا جایز است
از این صنف بدهند یا نه در آن خلاف است و مسئله محل اشکال است لیکن احوط
و اقرب وجوب بسط و عدم جواز تخصیص آن است که بیک طایفه بدهند لیکن واجب
نیست استیعاب و دادن بجمیع افراد آن سه صنف بلکه جایز است که در
هر صنفی بیک نفر از آن بدهند بلکه جایز است تفاوت میان آن سه صنف و از
دادن پس اگر یک صنف را صد دینار و صنف را سه دینار و صنف دیگر را یک دینار
دادن بدهد جایز است و فرقی نیست در وجوب بسط بر اصناف میان آنکه
حصه هر یک را تمیز داده باشند یا نه و آیا ابن السبیل فقیر را می‌توان که سهم دو نفر داد از
جهة فقر و ابن السبیل بودن او یا نه در آن اشکال است و در وقت دادن واجب
نیست تعیین کردن آنکه از جهة فقر بودن او است مثلا بنا بر اقوی و اقرب پس
همین که باصناف ثلثه می‌رسد کافی است و اگر خواهند که آنرا بهر سه صنف برسانند
واجب است حفظ آن سهمیکه نمی‌توانند باو برسانند و دادن بغیر آن صنف جایز نیست
بنا بر اقرب و در زمان غیبت مثل این زمان جایز است عطا کردن بیکنفر از هر صنفی
آنقدریکه زیاده بر غنای او باشد و بیش از کفایت سالش باشد بنا بر اقرب لیکن بعضی جایز
نمی‌دانند و آن احوط است و واجب نیست در این زمان دادن بهر یک از
اصناف بقدر کفایت بلکه کمتر از کفایت نیز جایز است بنا بر اقوی و مستحب است
که اولاد فاطمه را زیاده از سایر اولاد ابی طالب بدهند و ایشان را زیاده از سایر بنی هاشم
بدهند و جمعی واجب می‌دانند که در حضور امام علیه‌السلام جمیع حصه‌های خمس را بامام دهند که او

بدهد

بهر کس که صلاح داند بدهد و بعضی در آن اشکال کرده‌اند و اما در زمان غیبت جایز
نیست مالک و وکیل او را که حصه امام را بغیر از فقیه و مجتهد جامع الشرایط بدهند بلکه
واجب است که آن را بفقیه و مجتهد جامع الشرایط دهند اما سه سهم دیگر که اصناف ثلثه باشند
معتمد و اقرب این است که جایز است مالک و وکیل او را که خود بآن اصناف برسانند
و صرف ایشان نماید و تسلیم مجتهد واجب نیست و لیکن افضل دادن بمجتهد است
که ایشان متوجه قسمت آن شوند و در اشتراط فقر در یتیم هاشمی بجهة استحقاق
خمس خلاف است معظم علماء فقر را شرط می‌دانند پس اگر یتیم غنی باشد او را
مستحق خمس نمی‌دانند و این احوط است لیکن عدم اشتراط در نزد فقیر اقرب است
و در ابن السبیل هاشمی فقر شرط نیست بلکه شرط است احتیاج در آنجا بلکه خمس
باو می‌دهند اگر در بلد خود غنی باشد همچنانچه بآن تصریح کرده‌اند و کلام در ابن السبیل در این
باب مثل ابن السبیل در باب زکوة است و احکام و احکام آن در باب زکوة گذشت
و اعاده ضرور نیست و شرط در ابن السبیل و فقیر آنکه مؤمن شیعه اثنی عشری باشند
و در یتیم آنکه از اولاد مؤمنین و شیعه باشد پس اگر سید هاشمی از کفار باشد اگرچه مرتد
باشد العیاذ بالله خمس باو نمی‌توان داد و هم چنین از مخالفین یا غیر شیعه اثنی عشری
باشند نه باو و نه باولاد او خمس نمی‌توان داد و لیکن عقل شرط نیست پس بدیوانه
می‌توان داد و آیا شرط است که از اولاد زنا نباشد یا نه و در آن اشکال است
احوط اشتراط است و عدالة نیز شرط نیست بنا بر اظهر و اشهر و قول باشتراط ضعیف
است و شرط نیست گذشتن سال در وجوب خمس و واجب است در ارباح و منافع بلکه بهر

دفن جمیع وعدم آن و وجوب دفن حصه امام ع نه بر غیر ها خلاف شده بعدی مثابه دوازده
قول در مسئله می باشد آنچه اقوی و معتمد است این است که واجب است اخراج آن
خواه حصه امام ع باشد یا غیر آن خواه خمس ارباح باشد یا غیر آن و چیزی از آن ساقط
نیست و جایز نیست بلکه واجب است صرف نمودن حصه غیر امام باصناف آن و
جایز است صرف حصه امام نیز و این قول مشهور میان علما است و معتمد
در نظر است و اما حصه امام را می توانند حفظ نماید و بر تقدیر وجوب اخراج فورا
نیست و کسیکه حصه امام را باو میدهند شرط است در او ایمان و آیا شرط است
در او ایمان عدالة یا نه جمهور علماء شرط میدانند و آن اقوی است و بعضی
شرط نمیدانند و آن ضعیف است لیکن احوط است و شرط نیست در آن مرد
بودن و صاحب رشد بودن و عقل و بلوغ نیز شرط نیست و کیفیت دادن
صغیر در این مقام دادن حصه یتامی مثل کیفیت دادن زکوة است باو و کنیز است
و آیا شرط است در آنکه حصه امام را باو میدهند آنکه از اولاد زنا نباشد اشکال است
و احوط شرط است در کسیکه سهم امام را باو میدهند فقیر بودن و مراعات کورها و بیوه
زنان و یتیمان و ضعیفان و کسیکه بسیار محتاج است اولی است و شبهه نیست
در جواز صرف حصه امام و دادن آن بذریه علویه علویه و اولاد فاطمه و اما در جواز صرف
آن بسادات از اولاد حضرت امیر المؤمنین از غیر فاطمه در اولاد عقیل و غیر آن
خلاف ضعیف است و اقوی جواز صرف کردن در جمیع سادات است و بر تقدیر فرق
نیست میان یتیم و ابن السبیل و مساکین و آیا جایز است صرف نمودن در حق فقراء

شیعه

شیعه امامیه و فی سبیل الله که در سابق اشاره بآن شده یا نه در آن خلاف است
اکثری جایز نمیدانند و کسیکه جایز میدانند ظاهر کلامش این است که عدالت را شرط
نمیدانند و مسئله محل اشکال است لیکن قول بجواز در غایت قوت است اگرچه احوط
منع است پس صرف در حق بنی هاشم می نماید مثل آنکه عبور نماید بعلم قطعی که جناب
صاحب الامر ع راضی می باشند در صرف نمودن در این مصرف خاص و بر تقدیر لزوم صرف
بنی هاشم رسانیدن بهمه طوایف ایشان لازم است بلکه رسانیدن بهر سه
صنف که فقیر و یتیم و ابن السبیل باشد نیز لازم نیست بنابر اقرب لیکن اولی
است و آیا جایز است که حصه امام را بدهند آنقدر که زیاده از مؤنه سال بوده
باشد مثل آنکه زکوة را بفقیر می توانست داد یا واجب است که بقدر مؤنه سال زیاده
نداد یا واجب است که بقدر ضرورت زیاد نداد در آن خلاف است و قول اول
خالی از قوت نیست و احوط مراعات مؤنه سال و احتیاج بطریقه میانه رو است
و عدم زیاده از آن و وقتی آنچه را می توان داد حد معینی نیست و مراد از مؤنه
سال همین است که گذشت در مقام خمس ارباح و موقوف است صرف حصه امام ع
در مستحقین بر ایجاب و قبول لیکن ایجاب و قبول لفظی شرط نیست بلکه دفع کفایت
می کند و عربیت و غیر آن نیز شرط نیست و در ذبر این است که قصد شرط است و آیا
از صدقات است که قصد قربت در آن لازم باشد یا نه اقرب آن است که جناب
صاحب امام صدقه قرار دهد و بنیابت ایشان تصدق نماید و ضرور نیست که
مستحق را اعلام نماید که این از حصه امام است و هم چنین در صرف حصه سایر اصناف

آنرا ارم

و اگر تفریط کند در این حصه پس تلف شود ضامن می باشد پس عوض آن را از او می گیرند
و واجب است که کسیکه متوجه صرف سهم امام ع بفقراء می شود فقیه و مجتهد جامع الشرایط
بوده باشد و تملک غیر آن را جایز نیست متوجه شدن بنا بر اظهر و اشهر و قول بجواز
ضعیف است پس اگر غیر مجتهد مذکور متوجه شد ضامن می باشد و جایز است که مجتهد
مزبور وکیل کند غیر مجتهد را در اخراج و صرف آن بنا بر اقوی و اگر ممکن نباشد
که ایصال برساند بفقیه و مجتهد مزبور آیا در این حال جایز است که غیر مجتهد آن را
مباشر شود یا نه بعضی تجویز کرده اند در آن اشکال و نظر است **مقصد پنجم** در بیان
روزه و احکام آن است و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه از جمله عبادات
و فرایض الهی روزه است و از فرایض عظیمه میباشد که بنای اسلام و ایمان بر آن است و
ستون اسلام می باشد چنانچه از حضرت امام محمد باقر ع وارد شده که فرموده اند
بنی الاسلام علی خمسة اشیاء علی الصلوة والزکوة والحج والصوم والولایة یعنی اسلام بنا
گذاشته شده بر پنج چیز که آن نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت اهل بیت رسالت
است و این واجبی که بنای دین بر آن باشد و ستون اسلام بوده باشد سهل انگاری در آن و تضییع
آن از صاحب اسلام روا نباشد و در حدیث است که ان لکل شیء بابا و باب
العبادة الصیام هر چیز را از خیر و شر و سعادت و شقاوت بابی و دری می باشد که
از آن داخل آن می توانند شد و باب بندگی خدا روزه است پس کسیکه شوق بندگی
خدا و طالب حلاوت قرب درگاه خدا است باید مداومت بر روزه داشته
باشد که آن راه و باب آن است نه اینکه روزه واجب آن را ضایع نماید بتضییع

احکام

احکام آن و اکتفا به نخوردن و نه آشامیدن نماید زیرا که بسیار از اشخاص را
منفعتی از روزه داشتن عاید نمی شود بجز ترک خوردن و آشامیدن چون این
دانسته شد بدانکه اشکالی نیست در اینکه روزه از عبادات است که محتاج بنیت
است و واجب است در آن نیت قربت و واقع ساختن آن از
برای تقرب بخدا پس اگر خالی از قصد باشد یا خالی از قصد قربت باشد روزه او باطل
است و فرقی نیست در این میان روزه واجب یا مستحب و اما نیت وجوب
در واجب و استحباب در مستحب اگر در تمیز روزه محتاج بآن نباشد لازم نیست
ولیکن احوط است و هم چنین نیت اداء و قضاء بنا بر اقرب لیکن نیت آن افضل
است چنانچه تصریح بآن کرده اند و معتمد در نظر این است که لازم نیست در روزه
ماه مبارک رمضان قصد کردن اینکه این روزه ماه مبارک است بلکه نیت اینکه فردا
روزه میگیرم قربة الی الله کافی است و هر روزه واجبی که زمان آن معین
نشده مثل نذر مطلق یعنی غیر معین مثل روزه کفاره لازم است در آن تعیین و قصد کردن
روزه مخصوص و هم چنین روزه مستحب اگر زمان او معین نباشد لابد است در آن
تعیین بنا بر اقوی و اما اگر معین باشد بعضی از علماء گفته اند که محتاج بتعیین نیست مثل
ماه مبارک رمضان و اگر در روزه ماه رمضان نیت غیر رمضان کند با اینکه میداند که از
رمضان است بعضی روزه اش را فاسد می دانند و بعضی او را از رمضان محسوب
میدانند و بعضی گفته اند احوط آن است که ترک کند نیت اداء و قضاء را در نیت و
این نیکو است اما نیت اینکه او از رمضان امسال است پس ضرر در نیت و ضرر ندارد

است که فرقی نیست میان روزهٔ ماه مبارک
نماز مغرب را بر افطار [illegible] است
و غیر آن اگرچه مستحب باشد و آیا این حکم مختص نماز مغرب است پس تاخیر از نماز عشا
و دو احتمال مستحب نیست یا تاخیر افطار از آنها نیز مستحب است در این خلاف است
و قول باستحباب تاخیر افطار بر هر نمازی که مطلوب است بجا آوردن آن در وقت فضیلت
افطار را که از فوت نیست و فرقی نیست در این حکم میان کسی که بجماعت نماز
کند یا بانفراد و همچنین فرقی نیست میان زن و مرد و بنده و آزاد و کسی که نماز را
بسرعت کند یا به آرام و آیا در این زمان آن شخص صایم می‌باشد یا بعد حلول نماز از
روزه بیرون میرود و مستحب است همین عدم افطار است معتمد اخیر است و اگر کسی
از مفطرات غیر از اکل و شرب قبل از نماز بعمل آید مثل جماع یا سر زیر آب بردن
یا فرو بردن افیون و حب بجهة دوا و نحو آن آیا از مستحب است تاخیر نماز از
غیر خوردن یا آنکه بجا آوردن بعضی از مفطرات منافات دارد با تعجیل مستحب
در آن اشکال است احوط تاخیر اکل است از نماز در اینجا نیز و آیا این حکم
بایام
در حالی است که خواهد نماز و افطار را در اول وقت نماز بجا آورد یا آنکه اگر
وقت فضیلت نماز نیز گذشته باشد نیز مستحب است تقدیم نماز در آن اشکال است
احوط تامل است اگرچه اول خالی از قوت نیست بدانکه استثناء می‌شود از حکم
مذکور دو صورت یکی آنکه کسی انتظار کسی را کشد احسن بجهة افطار پس در اینجا مستحب
نیست نیز میان آنکه آن منتظر است خویش و قریب او باشد یا نه عیال باشد یا نه
مرد باشد یا زن یا بنده عادل باشد یا نه اما شرط است بلوغ و عقل بنا بر اقرب و مقصر اجابت

وفتوی علماء این است که شرط نیست ایمان و اسلام و شرط نیست آنکه آن منتظر
روزه دار باشد بنا بر اقرب و مجرد انتظار کافی است اگرچه خوف ضرری نباشد
و آیا باید افطار کند با آن قدری که ضرورت برطرف شود یا نه احتمال دویم قوی است
و اگر اذن خواهد از آنکه منتظر است سقوط این حکم پس اقرب باشد و در صورت
انتظار مستحب است تقدیم افطار را نه در آنکه بهمین استحباب تقدیم نماز برطرف
نماز برطرف گردد و یکی دیگر آنکه از آن دو صورت آن است که نفس منازعه کند او را
کافی است بمجرد منازعه یا باید بنحوی باشد که بر آن صبر نتوان کرد در آن خلاف است
و آیا مستحب است در اینجا تقدیم افطار یا آنکه غایت امر برطرف شدن استحباب
تقدیم نماز است از بعضی از علماء مستفاد می‌شود احتمال اول **فصل دوم** در بیان
مفطرات و چیزهایی که باید آنها را امساک نمود بدانکه بر روزه دار واجب است
ترک خوردن و آشامیدن خواه اکل و شرب چیزی باشد که خوردن و آشامیدن آن
عادی است یا نه خواه بنحو متعارف بخورد و بیاشامد یا بطریق غیر متعارف مثل بلعیدن
یا گذاردن در دهن تا آب شود و فرو رود و آنچه در بیخ دندانها مانده از بقیه غذا
اگر آنرا فرو برد روزه‌اش فاسد است خواه بیرون آورد از دهان و بخورد یا نه کم
باشد یا بسیار خواه ممتاز شود از آب دهن یا نه و اگر عمداً او را فرو برد روزه را قضا
کند بلکه تصریح کرده‌اند بوجوب کفاره نیز و اگر شک کند در آنکه آیا آب دهنش را که
فرو می‌خواهد ببرد مشتمل بر بقیه از غذا یا خون یا چرک دندان می‌باشد یا نه آیا
در اینجا واجب است که آن آب دهن را بیرون کند و فرو نبرد یا جایز است فرو

بزد با جایز است فرو بردن آن در اوّل اشکال است ولیکن اقرب جواز فرو بردن
است بلکه اقرب جواز فرو بردن است اگرچه ظنّ به آن داشته باشد لیکن در این حال
احتیاط را نباید ترک کرد و باطل نمی‌شود روزه بفرو بردن آب دهن خود اگر از
دهن جدا نشود خواه کم باشد یا بسیار چنانچه بسبب مرضی بسیار آب از دهن آید
یا از ملاحظه خوردن چیز ترشی بسیار آید خواه طعمی بآن داشته باشد یا طعمش بجهت
مرضی تلخ یا ترش باشد مثلاً خواه رنگش متغیر باشد بزردی یا نه و بالجمله فرو بردن
آب دهن عمداً باعث بطلان روزه نیست اگرچه بنحو معتاد نباشد و از بعضی
بر می‌آید که اگر عادی نباشد باید احتراز نمود و آن ضعیف است و اگر جمع کند در دهان
و فرو برد ضرر ندارد و اگر آنرا بیرون کند و بعد از آن آنجا که از دهن بر آن است
فرو برد باعث ضعف در روزه نمی‌شود و اگر سنگ ریزه یا نخود آن در دهن کند و
بیرون آورد و آن آلوده بآب دهن باشد پس بازهم مرتبه در دهن کند و اگر آب
دهنی که از دهن بیرون آمده داخل حلق شود و مستهلک بشود بنحوی که معتمد در نظر این است
که روزه‌اش باطل است و اگر آب دهن را بریزد بر جامه یا بر یا دست خود پس آن را
بلعد روزه‌اش باطل است بلکه باطل می‌شود روزه بفرو بردن آب دهن اگر از
دهن جدا شده باشد مطلقاً و آنچه که از مخرج میم گذشت اقرب این است که منفصل
شده و جایز نیست فرو بردنش اگرچه بر لب باشد و اگر آب دهن و از دهن بیرون
آید ولیکن منفصل نباشد بلکه در دهن است اقوی این است که آنقدر که بیرون
آمده نمی‌توان فرو برد و امّا آنچه در دهن است فرو بردنش جایز است امّا احوط

اسنه اخفی

اسنه اخفی مجموع است و خوردن آب دهان غیر باعث افطار روزه‌دار در روزه می‌شود
اگرچه زنش یا شوهرش باشد بلکه اگر از خارج دهن فرو برد عمداً بعضی کفاره جمع را
واجب میدانند و آن احوط است و امّا مکیدن زبان دیگری جایز است و باعث
فساد روزه نمی‌شود مادامی که آب دهان او را فرو نبرد عمداً و امّا فضلات دماغ که از
سر می‌آید بحلق مادامی که بحلق بفضای دهن نیامده فرو بردن آن باعث روزه نمی‌شود
اگرچه تواند آنرا بیرون کند بنا بر اقوی و امّا بفضای دهن آمد فرو بردن باعث فساد
روزه و وجوب قضا و کفاره می‌شود بنا بر اقوی و احوط و امّا نخامه و خلط دماغ اگر از دماغ
بیرون آید و فرو برد با اشکال روزه‌اش فاسد است و خلط سینه اگر پیش از آنکه
بفضای دهن برسد فرو برد ضرر ندارد و اگر بفضای دهن آید و فرو برد موجب افطار
و قضا و کفاره می‌شود بنا بر اقوی اگر عمداً باشد و اگر ترشحی از برشش [illegible]
یا و نباشد در وقت در روزه بفرو بردن آن عمداً اشکال است احتیاط را نباید ترک
کرد بلکه احتمال لزوم احتیاط در غایت قوّت است و اگر صبح طلوع کند و لقمه در دهنش
باشد باید آنرا بیندازد و اگر فرو برد روزه‌اش فاسد است و قضا و کفاره بر او واجب
است بنا بر اقوی و اگر از مخرج خاء گذشته واجب نیست بیرون کردن بنا بر اقوی و
فاسد نمی‌شود روزه بمکیدن خاتم و جاویدن طعام بجهت طفل و خورد کردن آن بجهت
مرغ و چشیدن آبگوشت و بالجمله هر چیزی که بحلق نرسد باعث بطلان روزه نمی‌شود
خواه در صورت اضطرار باشد خواه بغیر آن و خواه مرد باشد یا زن بلکه اکثر علماء نیز
مکروه نمی‌دانند لیکن با ماهیت حکم بکراهت نسبت بچشیدن و مکیدن است و اگر

و مکروه است مباشرت زنان از بوسیدن و بازی کردن و لمس نمودن ایشان
لیکن اقوی است که در صورتی است که آنها باعث شود که شهوت بحرکت
آید اگرچه عموم آن احوط است و اگر بجهت دوستی و احسان ببوسد مرد را
یا پسری در آن منعی و کراهتی نیست بلکه بسا هست که مستحب میشود و اگر در اثنای
حال ملاعبه آمدن منی دانسته باشد در حرمت آن اشکال است و جواز شاید
اقرب باشد و شبهه و اشکالی نیست در اینکه حرام است دروغ بر خدا و رسول و ائمه
صلوات الله علیهم مطلقا باشد در آن خلاف است و مسئله محل اشکال است
و قول بفساد در کمال قوت است با اینکه احوط است پس امساک از آن نیز
واجب است خواه در امور دین بوده باشد یا امور دنیا و اما کذب بر سایر انبیا و
اوصیای ایشان مبطل روزه نیست اگرچه حرام باشد و اما کذب بر حضرت فاطمه
دلیلی نیافتم کذب بر یکی از ایشان نه اینکه کذب بر مجموع فقط باعث فساد روزه
گردد و اما کذب بر علما بلکه بر حجج و صلحا و علما و صحابه و غیر ایشان باعث فساد
روزه نمیشود و آیا کذبی که باعث بطلان میشود باید بلفظ باشد پس اگر چیزی نسبت بدهد به
ایشان که خلاف واقع باشد نه بلفظ پس باشاره یا بکتابت و نحو آنها باعث
فساد نمیشود یا اینکه مطلق باعث بطلان میباشد مقتضای تحقیق آن است که مناط
در بطلان صدق کذب است پس هرجا که صادق باشد که دروغ بر ایشان گفته روزه
باطل است اگرچه بلفظ نباشد و سایر معاصی از قبیل غیبت و سخن چینی و غنا
و دزدی و نحو آنها باعث فساد روزه نمیشود و اقرب این است که در دو دینکه ای

کذب

کذب باعث بطلان روزه میشود که بر وجه حرام باشد پس اگر بر وجه حلال باشد مثل اینکه بجهت
اگر بجهت تقیه گفته باشد موجب بطلان نمیشود و لیکن احتیاط را نباید ترک کرد که
مسئله محل اشکال است و از مبطلات روزه محرمات در حال روزه ارتماس
است یعنی سر بزیر آب فرو بردن میباشد بنابر اقرب و قول بجواز با کراهت
ضعیف است و قول بعدم بطلان نیز ضعیف است و شکی نیست که ارتماس حاصل
میشود بفرو رفتن در آب یکدفعه بنحوی که هیچ جزء از بدن بیرون نباشد بلکه اگر
سر را بزیر آب کند و بدن بیرون باشد نیز ارتماس حاصل میشود بنابر اجود و
اما اگر همه منافذ را مثل گوش و دماغ و دهن بزیر آب کند و اصل سر بزیر آب
نرود ارتماس حاصل نمیشود بنابر اقرب و شرط است در ارتماس فرو رفتن
با افتادن در آب دفعةً چنانچه در عرف گویند که یکدفعه فرو رفت پس اگر
بتدریج دفعه کم کم بزیر آب رود روزه باطل نمیشود و حرام نیست بنابر اقوی
لیکن احتیاط را نباید ترک کرد و اگر جزوی از سر را بزیر آب کند پس آن را بیرون
آورده جزو دیگر را در آب کند بنحوی که اجزاء سر همه در زیر آب نباشد حرام
نباشد بنابر اجود و فرقی در حکم ارتماس میان روزه واجب و مستحب نیست
چنانچه ظاهر اخبار و فتوای علما و ابرار است با بعضی گفته اند که در روزه مستحب جایز
است و فرقی میان آب جاری و ایستاده و کر و قلیل و طاهر و نجس نمیباشد و آیا هر
چیزی مایع در رفتن حکمش حکم آب است پس ارتماس در آن جایز نیست یا نه اقرب
این است که این حکم مخصوص آب است و جایز است آب بر سر ریختن بجهت غسل و نحو آن

و مکروه بر زن باشد بلکه بعضی گفته اند که جایز است اگر بداند که آب داخل گوش نرسد
میشود و اگر آب بر سر بریزد پس آب بحلقش رود آیا روزه اش باطل است
یا نه بعضی از علما گفته اند که اگر عمدا آب را بحلقش رسانیده یا اینکه میدانسته است
که بسبب آب ریختن آب بحلقش میرود قطعا و یا احتمال آب ریختن را از روی
اختیار روزه اش فاسد است و الا فلا و اگر یا اینکه ارتماس را حرام دانستیم
ارتماس نماید بجهت غسل آیا غسلش صحیح است یا نه بعضی از علما فرموده اند که
اگر غسل حاصل بشود بشروع در فرو رفتن یا بقرار گرفتن در زیر آب غسلش
باطل است و اگر غسل حاصل شود به بیرون آمدن از زیر آب غسل صحیح است
و این تفصیل نیکو است و اگر ارتماس را در روزه نافله نیز حرام دانیم غسل او
که مذکور شد که در وقت بیرون آمدن از زیر آب قصد غسل کند و غسل او
جایز باشد و اگر ارتماس نماید بجهت غسل از جهت فراموشی غسلش صحیح است
بنا بر اجود و اگر جاهل بالحکم بوده باشد و بجهت عدم علم بمسئله غسل کند پس اگر تقصیر
کرده در تحصیل معرفت احکام غسل او باطل است بنا بر اقوی و اما غیر مقصر عدم وجوب
اعاده غسل در حق او قوت دارد و جایز است از برای روزه دار نشستن و ایستادن در
آب و مکروه نیز نیست و موجب فساد روزه او نمی شود اگر چه آب تا گردن یا زنخ
دهن او برسد خواه آب سرد باشد یا گرم خواه شور باشد یا شیرین خواه طول
آن و خواه نه قصد بر طرف شدن تشنگی در نشستن باشد و خواه نه و اما در نشستن
زن در آب خلاف است اقرب جواز با کراهت است خواه باکره باشد خواه ثیبه

و هم چنین

و هم چنین جایز و مکروه است بر جنب و ممسوح و مکروه است پوشیدن جامه که تر شده باشد
و بتر شدن کراهت بر طرف نمی شود بنا بر احوط و جایز است از برای روزه دار بوییدن
ریاحین حتی نرگس و روزه اش بجهت آن باطل نمی شود و مراد از ریاحین هر گیاهی
است که خوشبو باشد پس بوییدن همه گیاهها جایز است و هم چنین جمیع گیاهها
و سبزیها خوشبو جایز است از چیزها مثل مشک و عنبر و عود و گلاب و عطرهای
دیگر و بوییدن بوهای بد و متعفن نیز باعث فساد روزه نمی شود بلکه هیچ بوئی
باعث فساد روزه نمی شود خواه از جهت لذت بو کند یا از جهت تقویت
قلوب و دماغ یا از جهت سرور یا غیر آن خواه روزه واجب باشد و خواه مستحب
و بعضی از علما قائل بوجوب کفاره و قضا شده اند ببوییدن ریاحین غلیظ که بو آن
داخل در دل میشود و این قول ضعیف است و اگر چه بوییدن ریاحین جایز است لیکن
مکروه است اگر چه صاحب بوی غلیظ نباشد و بوییدن نرجس کراهت آن بیشتر است
از سایر ریاحین و هم چنین مشک بلکه مثل نرجس کراهت آن شدیدتر باشد و بوییدن
زعفران نیز مکروه است و غیر از اینها مکروه نیست که مستفاد میشود از جماعتی
استحباب طیب و بوی خوش از برای روزه دار و با آنکه نیست خواه از آن بوده
باشد و خواه نه و از بعضی از اخبار بر می آید که هر چیزی که لذتی در آن است از برای
صائم مکروه است و کسی را نمی رسد که غسل با آن کند و از بعضی از اخبار خلاف آن مستفاد
گردد آن اقرب است لیکن مراعات ترک آن احوط باشد و مکروه است از برای
روزه دار داخل شدن در حمامی که باعث ضعف شود لیکن حرام نیست و باعث فساد

دا شهر و بعضی گفته اند که هلال رمضان بآن ثابت می شود و هلال شوال بآن ثابت
نمی شود و این قول ضعیف است و ثابت می شود هلال رمضان و غیر آن بشهادت زنان
خواه به تنهائی شهادت دهند یا با مردی و در ثبوت هلال شهادة بر شهادت خلاف
است بعدم ثبوت قوة دارد و جماعتی تصریح کرده اند که اگر دو شاهد شهادت
خود را شیاع علمی قرار دهند و ادعای علم کنند بجهة شیاع علمی شهادة ایشان
قبول است و اگر شهادت دو عادل نباشد بعضی گفته اند جایز است عمل بآنچه از
حضرت صادق روایت شده بطریق صحیح و آن این است که راوی سؤال کرد
که چند عدد مجزی است در رؤیت هلال آن حضرت فرمود نه ماه رمضان فریضه است
از فرایض الهی پس بظن و تخمین ادا مکنید رؤیت هلال این نیست که چند نفر به
ایستند پس یکی گوید دیدم و دیگران گویند ندیدیم و اگر یکی ببیند صد نفر می بینند
و اگر صد نفر ببینند هزار نفر می بینند جایز نیست در رؤیت هلال اگر در آسمان
علتی نباشد کمتر از پنجاه نفر و اگر علتی باشد در آسمان قبول می شود شهادت دو مرد
که داخل شوند و خارج شوند از شهر و عمل باین روایت خالی از قوة نیست و اگر
ثابت شود حاکم شرع را هلال رمضان یا شوال به بینه شرعیه و حکم کند بآن آیا حکمش
نافذ است و مردم بحکم او روزه می گیرند و افطار می کنند یا آنکه هر کس باید
بر خودش ثابت شود و در آن اشکال و خلاف است اقرب این است که حکمش نافذ است
و حکم او کافی است در ثبوت آن و آیا مجرد ثبوت در نزد حاکم شرع کافی است
موقوف است بر حکم کردن او بآن اقرب این است که شرط است در حکم حاکم آنکه بجهة

بلند

بینه دو عادل بوده باشد پس اگر حکم کند بجهة علم خودش که از رؤیت یا غیر از آن حاصل شده اعتبار
بآن نیست و اقرب این است که حکم حاکم نسبت بحاکم دیگر تأثیری ندارد و پس بجهة ثبوت
در نزد حاکم و حکم او بآن دیگری واجب نیست روزه گرفتن یا افطار کردن و اگر غیر
مجتهد جامع الشرائط حکم کند حکمش معتبر نیست اگرچه عالم و فاضل و متقی باشد و همچنین کسیکه
در اجتهاد او شک داشته باشد و ثابت نمی شود هلال بجدول خواه منطبق بآن حسابهای نجومی باشد و قول
بثبوت آن ضعیف است بلی اگر علم بآن حاصل شود اعتماد بر آن جایز است و جدول چنانچه بعضی
گفته اند حساب مخصوصی است که از سیر ماه اخذ شده و مرجع آن بسوی این است که ابتدا از محرم که
یکماه تمام و یکماه ناقص بشمارند در جمیع تا ماه مبارک رمضان پس بجهة مراعات حساب بشکنند
و صفر را ناقص و شعبان را همیشه ناقص و رمضان همیشه تمام باشد و همچنین جایز نیست اعتماد
بکلام منجمین و همچنین جایز نیست اعتماد در عدد و قول بجواز ضعیف است و مراد از آن چنانچه
بعضی گفته اند این است که شعبان همیشه ناقص و رمضان همیشه تمام است و بعضی گفته اند که اگر هلال بعد از
شفق که روشنی بعد از غروب از سمت مغرب است غروب نماید ثابت می شود که این
شب دویم ماه است و این قول ضعیف است بلکه عدم ثبوت اقوی است خواه منطبق
بهم بوده باشد و ثابت نمی شود هلال بطوق زدن بنابر اظهر و قول بثبوت ضعیف است ولیکن احتیاط
را باید ترک ننماید و بعضی گفته اند که اگر هلال سال سابق متحقق شود پنج روز از اول آن می شمارند ازم
و روز پنجم را روزه میگیرند پس اگر سال گذشته اول هلال باشد اقوی است خواه هلال ماه
رمضان باشد یا غیر خواه همه ماههای آن سال بجهة ابر هلال دیده نشده باشد یا بعضی از آن دیده
دیده نشده باشد یا همه ماه دیده نشده باشد و بارتفاع و بلندی درجه آن ثابت نمی شود که در شب سابق

هلال لیله باشد اگر بعد از شفق غروب کند و هم چنین ثابت نمی‌شود بدیدن سایه سر در آن
که نیست بهم رسیده و بغیر این امور از امورات ظنیه ثابت نمی‌شود و اگر جمیع ماههای سال را
ابر بگیرد اقرب و اظهر این است که همهٔ ماهها را باید سی روز سی روز حساب کرد مادامی که
علم بخلاف آن نباشد اگرچه مظنه بر خلافش باشد و هم چنین اگر دو ماه یا سه ماه یا بیشتر
ماه دیده نشود و اگر در شهری یا دهی یا صحرائی ماه دیده شود در سایر بلاد و دیار دیده
نشود تا اهل آن بلاد که در آنها دیده نشده حکم ایشان مثل حکم آن بلد است که
در آن ماه را دیده‌اند اگر در نزد ایشان ثابت شود که در فلان بلد ماه را دیده‌اند یا
اینکه حکم مختص باهل آن بلد است اقرب این است که حکم مختص بهمان جا که ماه را دیده‌اند
و آن مواضعی که قریب بآنجا باشد و اما بلاد بعیده حکمشان غیر آن می‌باشد خواه مخالف
باشد موافق این جا در دیدن ماه باشد و اما در بیان فرق میان بلاد بعیده و قریبه
در کلام علما می‌باشد بعضی گفته‌اند بلاد قریبه مثل کوفه و بغداد است و بعیده مثل عراق و
خراسان است و بعضی قریبه مثل کوفه و بغداد و بعیده مثل مصر و بغداد شمرده‌اند و بعضی گفته
اند که بلاد قریبه آن است که مطالع آنها یکی باشد و بعیده آن است که مطالع آنها مختلف
باشد و بالجمله متفرع می‌شود بر آنچه گذشت از اینکه اگر کسی مثلا در بلدی ماه را ببیند و سفر کند
بسوی بلدی که حکمش غیر حکم بلد اول است حکم او نیز مختلف می‌شود پس اگر در شب جمعه ماه را
دیده و رفت بسوی آن بلد و ایشان در شب شنبه ماه را دیده‌اند باید سی و یک روز بگیرد
و اگر عکس باشد بیست و نه روز روزه می‌گیرد و احتیاط در مثل این مقامات اولی است
و مستحب است در وقت دیدن هلال خواندن دعائی که از اهل بیت وارد شده و ادعیه

در اینجا

در اینجا بسیار است و از آن جمله این است الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدر منازلک و جعلک
مواقیت للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام و
الیقین والایمان والبر والتقوی والتوفیق لما تحب و ترضی و بعضی قائل بوجوب خواندن
این دعا در وقت دیدن هلال شده‌اند و این قول ضعیف است و آیا واجب است بر
مکلف طلب دیدن ماه و جد و جهد در دیدن در شبی که شک می‌شود در آن که آیا از رمضان
یا از شوال است یا واجب نیست معتمد در نظر عدم وجوب است و اگر ترک کند دیدن
ماه را و به نیت شعبان روزه بگیرد روزه اش صحیح است و استحباب در آخر ماه رمضان
روزه‌اش صحیح است و آیا تحقیق در طلب هلال واجب کفائی است یا نه در آن خلاف است
اند و اظهر عدم وجوب است مطلقا نه کفائیه و نه عینا خواه مظنه بوجوب هلال باشد بجهة
خبر دادن منجمی و نوشتن در تقویم یا غیر آن یا نباشد و اگر شب سی ام یا روز آن شنید
که جمعی ماه را دیده‌اند آیا واجب است ایشان را حاضر کنند یا خود برود به نزد ایشان
و سؤال کند از ایشان اگرچه باید مالی بجهة آن خرج نماید یا واجب نیست بلکه می‌تواند
در خانه خود بنشیند و بهیچ وجه تفحص و تجسس نکند آنچه معتمد است در نظر عدم وجوب تفحص
است اگر محتاج بیذل مالی باشد و مشقتی در آن نباشد خواه هلال رمضان باشد خواه شوال
پس آنچه می‌بینی از اینکه بعضی از متدینین در روز سی ام از رمضان بهمه جا تفحص نموده اهل اطر
اف و اکناف می‌دوند از برای اینکه بر ایشان معلوم شود دیدن ماه از این و آن
که بشنوند یا سفر کنند یا بجهة جهل مسئله است یا بجهة احتیاط لیکن اقرب است که
بمرتبه وسواس نرسد نعوذ بالله منها و جایز است که از مردم مخفی شود بجهة اینکه نشنود

همی که حادث شده جایز است عمل با آن اقرب عدم لزوم تجسس و جواز عمل بظن است
مطلقا و اگر شک در ضرر و عدم آن داشته باشد والد ماجد اعلی الله مقامه جایز ندانسته اند
افطار را و اقرب بنظر حقیر عدم جواز افطار است و بنا برین احتمال ضرر نیز باعث
جواز افطار نمی باشد و اگر شخص صحیح المزاج خوف حدوث ضرر و مرض داشته باشد اقرب
این است که افطار از برای او جایز است و اگر مرض متعدد باشد و روزه بجهة بعضی
مضر و بجهة بعضی نافع باشد پس اگر مرضی که روزه بجهة آن نافع است صعب تر باشد و
دفع آن اولی باشد روزه واجب و افطار جایز نیست و اگر امر بعکس باشد افطار جایز
است و اگر مساوی باشد مخیر است ولیکن احتمال صحت روزه درین حال در کمال قوت است
و اگر در نفس الامر روزه مضر باشد و او چنان داند که نافع می باشد یا آنکه علم بضرر آن
نداشته باشد و روزه بگیرد پس اگر واقعی و نفس الامر بر او معلوم نشود اشکالی در عدم
وجوب قضا بر او نیست و اگر بعد از خروج وقت بر او معلوم شود که روزه اش مضر
بود در وجوب قضا اشکال است ولیکن وجوب قضا در کمال قوت است ولیکن اگر کسی
قائل شود که بعد از خروج وقت علم بهم رسانیده باینکه ضرر رسانیده قضا واجب است
و اگر ظن بضرر حاصل شده واجب نیست و قضا بعید نیست و در صورت احتمال ضرر بجهة
روزه بر بعضی احوط وجوب تفحص و تجسس و رجوع باطبا است بجهة ظاهر شدن ضرر و عدم
آن ولیکن عدم وجوب تجسس و بنا بر اصالة عدم ضرر در کمال قوت است و بر فرض وجوب
آن آنقدر باید تفحص شود که یک طرف راجح شود و زیاده لازم نیست و اگر یک طبیب
بیشتر خبر دهند بضرر کردن روزه و مظنه از قول ایشان حاصل نشود قول ایشان را اعتباری

نیست

نیست و اگر وجه فرض کرده سایل ولکن شک پس احوط باشد والله هو العالم سؤال در نذر و عهد
و سایر معاملات صیغه عربی بایست شرط است یا نه جواب در نذر صیغه عربی شرط است و ان شاء الله
عهد که از آن غیر آن هو العالم سؤال کسی که از زن ورثه باشد و یکی از ایشان بگوید که یک دینار
یک سال ... در خانه بوده ام باشم حق فراش و نفقه ام را بتو حلال کردم مرحوم را ذمه
باشد آیا بری الذمه می شود و این صحیح است و بعد هرگاه ادعا کند از زوج ادعای او باطل
باشد جواب ظاهر آن است که مرد بری الذمه می شود در صورت مفروضه و ادعای زن بیجا خواهد
بود والله العالم سؤال زید و عمرو خانه ارثا از پدرشان بایشان منتقل شده زید مجنون
شده خانه مشرف بخرابی بود و مسلمانان از قبیل علمای آن بلد از پیشنماز و شیخ الاسلام
و غیره صلاح را برین دانسته اند حصه زید مجنون را بکسی فروخته اند و عمرو هم حصه خود را فروخته
حالا زید مجنون ادعای حصه خود را میکند از مشتری آیا ادعای زید مسموع است یا نه جواب
چنانچه زید مدعی و رجحانی دعوی بر جنون سابق باقی باشد اعتبار زید بعنوان اولی باشد و چنانچه
عاقل مسموع الکلمه در رجحانی دعوی باشد باید مرافعه بشود و در نزد مجتهد جامع الشرایط تا
قطع دعوی را بقانون شریعت بیان نماید والله هو العالم سؤال هرگاه زید سیصد
تومان بشود و بازار ... مدتی طول کشد از ارث زید مذکور اولاد بسیار داشته باشد از ذکور
و اناث زید مخلفه بسیار هم دارد از قبیل ملک و غیره همه را ... مذکور خود داده معوضه
و بعضی ازیشان در حال مرض فوت شده بعد از چندی ایشان وارث دیگر را مدعی ادعای ارث خود میکنند
که ... محرومند جواب چنانچه اگر مرض موت نبوده داده در غیر مرض موت الفاق ...
صحیح است و سایر ورثه را بر او تسلط نیست باشد و چنانچه در مرض موت بوده و فوت

بابه بقدر اصل موهوب له قیمت و محابات در او نیز هبه صحیح و سایر ورثه را تسلط
نمی باشد و چنانچه موهوب امر کلی باشد و عوض چیز بسیار جزئی محل خلاف است که از
اصل بیرون می رود منجزات مریض یا از ثلث و جناب والد مرحوم بر آن بودند
از اصل بیرون برود و رعایت احتیاط در این مسئله بسیار بجا می باشد والله هو العالم
سؤال چه می فرمایند در باب شخصی که عمر به بطالت گذرانیده و در مدت عمر خود مشغول
ملازمت بوده و اوقات صرف امورات دینیه خود ننموده و غافل بوده و حال که وارد ارض
اقدس شده و چند روزی شرفیاب ضریح مقدس عالی شده از مواعظ و نصایح که می فرمایند
اندکی بهوش آمده می خواهد ان شاء الله تعالی بعد اوقات خود را صرف امور دینیه خود نماید
و تا حال از راه جهالت مقلد هیچ مجتهد نشده است حال می خواهد مقلد بنده گان
عالی باشد و بعد هم عازم ولایت خود می باشد چون لازم بود مراتب را بعرض عالی
رسانید چه می فرمایند از آن قرار عمل نماید در این مدت که عمر خود را به بطالت گذرانیده
نماز و روزه که بخیال خود بجا آورده است چه باید بکند جواب عزیز بزرگوار جناب ازین
مشاهده می خواهد و تدارک کند تلافی از دنیای دنیه و چندی بایست توقف نماید در
دینی با امکان و هرگاه ممکن نشد بایست که سعی نماید در تقلید نمودن مجتهد حی جامع
الشرائط یا اخذ از او مسائل فقهیه یا با اخبار شخص عادل یا رجوع بکتاب معتبر از او
باستفاضه مفید قطع و با عدم تمکن از مجتهد حی مهما امکن عمل باحتیاط کند بفتوی الاعلم
ورز فقه ایشان و هرگاه هیچ یک ممکن نشد مختارند در تقلید مجتهد میت از امامیه و بعد از

تقلید

تقلید احوط اعاده جمیع عبادتی است که بدون تقلید بعمل آمده و این مجملی است از مقصد
دیگر ماندن بهتر است که بدون تقلید بعمل آمده و هو العالم سؤال ملائی که تفرقه
میان اخبار و انشاء نکرده قواعد اعراب از حرف و عدم ضوابط نداند و اعراب را
نداند با وجود ملائی که او را بتدقیق و تحقیق بداند یا بدون این چنین ملا عقد و نکاحش
آیا درست است یا در صورت نادرستی چنین عقدی ولد حاصل از آن اولاد زنا توان
گفت یا نه جواب شرط نیست در عقد نکاح معرفت قواعد عربیه از صرف و نحو
و معرفت انشاء و اخبار به تفصیل بلکه باید بمعنی ایجاب و قبول دانسته شود و مقصود را
فهمیده باشد و احوط آن است که صیغه عربیه خالی از لحن باشد و او موقوف نیست بر معرفت
قواعد عربیه چرا که بتلقین و تعلیم هم حاصل می شود و معرفت معنی انشاء و اخبار
امر دقیقی نیست بلکه کل ناس می فهمند اگر چه معنی لفظ اخبار و انشاء ندانند و الله
هو العالم سؤال زید دختر عمرو را بعقد خود در آورده عمرو مبلغ شش تومان از زید گرفته
دختر بهر غایب است و نه حاضر حالا زید ادعای شش تومان خود می کند آیا می رسد زید را شش
تومان را از عمرو بگیرد و اگر زنده باشد و اگر مرده باشد می تواند از مخلفه او بگیرد یا نه شرط
ثبوت باشد جواب چون فرض دعوا باید که رجوع بحاکم شرع مجتهد جامع الشرائط شود قطع دعوا
نماید و الله هو العالم سؤال معنی عدالت را بیان فرمایند و عدد گناه کبیره بر ارتکاب آنها جرام
چند است برای مزید تفضلا حل فرمایند جواب علمای اسلام اختلاف کرده اند در اصل
حقیقت عدالت بعضی بر آنند که عدالت عبارت است از اسلام و ایمان با عدم ظهور فسق

والله هو العالم سؤال اگر شخص استعداد داشته باشند و اگر دو سه سال تحصیل کند اجتهاد
می‌توانند کرد آیا تحصیل بر او واجب است یا نه و بر فرض وجوب اگر اهل و عیال داشته باشد
که اگر بر تحصیل رود نفقه ایشان را نمی‌تواند بدهد آیا کدام یک از اینها مقدم است
جواب در صورت حصول این واجب کفائی بقدر کفایت واجب نیست تحصیل و لا
محاله تحصیل نفقه خود و عیال خود او را بلکه شاید لازم باشد و اما در صورت عدم حصول
این واجب کفائی بقدر کفایت احتمال وجوب تحصیل بسیار قوت دارد بلکه حق آن
است و اما ترجیح بر تحصیل نفقه محل تأمل است و کیف کان بقدر تمکن جمع
بین الحقین نماید والله هو العالم سؤال آیا شخص عادل ادعای اجتهاد کند محقق
بادعای او معتبر است یا لابد از اثبات است جواب لابد است از اثبات
و مجرد ادعا اعتبار ندارد هو العالم سؤال آیا عدالة چه معنی دارد و شناختن بچه
جواب حق آن است که عدالة عبارة است از ملکهٔ راسخه در ترک کبائر و
عدم اصرار بر صغایر و احوط ترک منافیات مروت است بهر حال و شناختنش
می‌شود بحسن ظاهر از آنجمله احسن ظاهر است یعنی ظاهر الصلاح بود والله هو العالم سؤال
اگر شخصی مانع زکوة شود و عقیده او معلوم نشود چه صورت دارد جواب چنانکه
زکوة بر او واجب شده و نداده باشد متمکن فاسق خواهد بود و لکن حکم بکفر او نمی‌شود
با عدم انکار وجوب والله هو العالم سؤال اگر شخص حروف شهادتین را از مخارج
ادا نکند و لکن اعتقاد داشته باشد چه حکم دارد جواب ظاهر این است که مانعی
ندارد والله هو العالم سؤال اگر در اعراب شهادتین تحریف کند چه صورت

دارد

دارد جواب ظاهر آن است که مانعی ندارد در مقام اظهار اسلام با اظهار شهادتین
خصوصاً در صورت عدم تمکن از صحیح والله هو العالم سؤال اگر شخص معنی شهادتین
نداند و محض تکلم بر الفاظ آن در حکم اسلام می‌شود یا نه جواب حکم باسلام هم چنین
مشکل است بلکه ظاهر نشود والله هو العالم سؤال آیا تقلید در اصول دین
جایز است یا نه جواب با عدم تمکن از تحصیل علم مظنه و تقلید کافی است و اما
با تمکن از تحصیل علم مشهور مابین علماء عدم جواز تقلید است و این قول احوط است
والله هو العالم سؤال اگر شخصی در خارج در کنار نهر و یا قریب بر قلعه باشد
در آنجا معموره نباشد زیاده از درهم پارچه نقود و حلال است حکم لقطه بر او جاری است
بر فرض آنکه در حکم لقطه باشد چند سال از آن زمان گذشته باشد چه طور کند جواب
اگر چیزی را در صحرا بیابد و مالکش را نشناسد به منزله ملک وی باشد والله هو العالم
سؤال اگر شخصی چند سال نماز اجاره کرده است و بعد از مدت مدیدی یاد است
کند که رکوع و سجود درست بعمل آورده است یا نه چه صورت دارد اعاده لازم است یا نه
جواب شک آن محل اعتبار نیست و التفات با او واجب نیست والله هو العالم سؤال
شخصی در قنوت نماز زوجین غلط کرده در کلمه یا در حروف یا در اعراب نماز او باطل است
یا نه جواب در او کار مستحبه ظن او غلط در حروف و اعراب باعث فساد نمی‌شود
والله هو العالم سؤال هرگاه زید قدری نقد بعمرو دهد که بعنوان مضاربه بکار بکند و بعد از آن
قدری جنس بعامل دهد که آنها را فروخته وجه او را بعنوان سرمایه بن مضاربه عمل
کند آیا با زحمتی که از مال اجناس بهم رسید و مالک را می‌رسد یا تمام مال عامل است جواب

مضاربه بجنس صحیح نمی باشد مگر آنکه صاحب مال عامل را وکیل کند در فروختن مال و بگوید
که بعد از فروختن تو از جانب من وکیلی که با خود بنای مضاربه گذاری و صیغه
مضاربه جاری سازی و هرگاه این معنی را بعمل آورد عامل مستحق نفع مشروط
در ضمن عقد مضاربه خواهد بود و هرگاه مضاربه بر وجه شرعیه متحقق شده باشد ثمن مبیع
تماما از شخص مالک است هرگاه راضی بفروختن او باشد والله هو العالم سؤال
هرگاه شخص متخواهی بفرستد نزد شخص دیگر که بجهة او بفروشد و چنان مظنه دارد
صاحب مال که از راه دوستی آن شخص حق السعی بر نداشتم چه صورت دارد جواب
شخص عامل هرگاه تبرع در عمل ننموده و عمل او عادة اجرت دارد مستحق اجرت خواهد
[illegible] العالم سؤال هرگاه شخص متاعی خریده شده بجهة او و حق السعی خریدار آنرا
اضافه بر مایه نموده بقصد فایده و خواهد بر راس المال بفروشد و نفع اضافه بر
وجه مکبر داند آیا واجب است که اظهار بمشتری نماید که این متخواه حق السعی با و اضافه
با آنکه عمرو در اظهار این معنی نیست و شخص مشتری هرگاه صاحب مال اظهار نکند
بخاطرش می رسد که اصل سرمایه است بدون حق السعی جواب بر شخص
فروشنده لازم است که نفس الامر واقع را بگوید و کذب نگوید والله هو
العالم سؤال هرگاه شخص خویش در ولایتی توطن نداشته و نهایت پدر آن
شخص در آن ولایت توطن دارد و ملکی که در توطن معتبر است هم دارد آیا
بر ولد آن شخص هرگاه داخل آن ولایت بشود و قصد اقامه نکند واجب است
قصر کند یا تمام جواب باید ولد قصد کند والله هو العالم سؤال هرگاه شخص خانه را

برسم

برسم رهن در نزد شخصی بموعده شش ماه بمبلغ معین گذارنند و آن متخواه را برسم قرض حسنه
داده و موعدی که قرار داده بودند منقضی شد و آن خانه مذکور را صاحب متخواه می تواند
بفروشد یا باذن صاحب یا جبر جواب چنانچه مرتهن وکیل بود از جانب راهن در فروختن رهن
از برای استیفاء دین خود می تواند مرتهن بفروشد خانه و حق خود را استیفا نماید و هرگاه
وکیل نبوده چنانچه ظاهر فرض سؤال است احوط آن است که اذن بگیرد از صاحب
و هرگاه ممکن نباشد رجوع کند بمجتهد جامع الشرائط اثبات حق خود را از روی و رهن کند تا اینکه او
شاید اذن در فروختن دهد والله هو العالم سؤال هرگاه زید بموازی دو دست
دانه نقد فروخت بعمرو بمبلغ چهارصد قروش رایج المعامله بغداد از قرار دانه ای قروش
دو وجه مبایعه را نقدا اخذ نموده و بایع در ضمن مبایعه بجهة خاطر جمعی مشتری از مال مبیع وعده نموده
اخذ نموده که این مال بعد از چند وقت ترقی نماید من از تو میخرم دانه ای قروش ربع
بعد از چند وقت جنس مذکور ترقی نموده بایع بنا بوعده خود همان جنس را از عمرو خریده
از قرار دانه ای قروش ربع بمبلغ چهارصد و پنجاه قروش رایج بغداد و وجه او را بعمرو داده
شده آیا این مبایعه بطریق مذکور صحیح است یا باطل جواب چونکه در این معامله قرض
رایج بغداد شده و آنچه فهمیدم آن است که رایج حقیقت معینه ندارد ابهام دارد و بسبب آن
علیه معامله باطله خواهد بود والله هو العالم سؤال دیگر آیا زمان زید مذکور بعض اجناس
متفرقه بهمان عمرو مذکور فروخته و پول خود را از آن محسوب داشته آیا زید مذکور همین جنس
را از عمرو خریده بمبلغ معین بریال صاحبقران های معینة الوزن بوعده یک سال بشرط
علاوه تر از آنکه خود فروخته بود قدری نقد هم از عمرو گرفته و تمسک داده بعد از مدت

هرگاه چیزی تر شده حکم نمی‌شود به نجاست او بلکه باقی است بر طهارت و لیکن مراعات
احتیاط اولی است و هرگاه رطوبتی برسد و معلوم نباشد که آن رطوبت پاک است یا نجس
حکم باقی است بر طهارت بالنسبه بملاقی کرده می‌شود والله هو العالم سؤال چه میفرمایند در حق
که صاحب زوج باشد در حال اختیار در صحبت بدون تسبب بجهت آنکه بگوید ای خدا روزی
بقیض پاره پاره بشود آیا بگفتن همچه عبارت ضعیفه مرتده می‌شود میان زوج و زوجه
بگفتن این کلام بینونت واقع می‌شود یا نه زوج از او اجتناب بکند یا نه جواب
در این شک نیست که صاحب این کلام چیز دیگر قصد نکرده باشد همان ظاهر لفظ را قصد
کند کافر می‌شود والله هو العالم سؤال چه میفرمایند در باب نارنجه که در دار المرز گیلان
مشهور است و آن بطور تعریف است که اول عصیر عنب را بتخلیل می‌آورند تا ذهاب ثلثین
روی دهد و بعد از آن عنبه جدید داخل آن می‌کنند و آنقدر می‌جوشانند که ذهاب
ثلثین از آب که در جوف آن عنب است روی دهد آیا خوردن آن جایز است یا نه
و دیگر اینکه اجسام طاهره مثل الخبز و غیره قبل از ذهاب ثلثین داخل عصیر کرده جوش بدهند
تا ذهاب ثلثین آب انگور را شیره مانع ندارد و حلال خواهد بود و اما جواب مسئله
ثانیه هرگاه اشیاء مذکوره را قبل از ذهاب ثلثین ریخته و جوش بدهند تا ذهاب
ثلثین شده احوط عدم استعمال عصیر مفروض والله سبحانه هو العالم سؤال چه میفرمایند زید
دختر خود را بعمرو داده است و در ضمن عقد شرط نموده که از بلده بیرون نبرد آیا شرط
صحیح است یا نه و زید نمی‌تواند بیرون ببرد و اگر دختر راضی باشد که بیرون برود آیا راضی
بودن دختر شرط است یا رضای پدر دختر جواب احوط بلکه اقوی لازم است وفا بشرط مفروض

که در ضمن

در ضمن عقد واقع شده برضای زوجه و والدش و هرگاه زوجه راضی شود بخروج و ترک شرط
جایز است مخالفت والله هو العالم سؤال چه میفرمایند که ضعیفه برادر خواهر خود
را شیر بدهد آیا زن حرمت زوجیت می‌شود یا نه جواب احوط ترک وطی است و لیکن
حکم به ترک محتاج بتأمل است والله هو العالم سؤال آیا سنگ دلاکی و سنگهایی که
فرش حمام و روضه مبارکه است می‌توان نماز کرد یا معدنی است و نمی‌توان جواب
~~احوط بلکه احوط لازم است وفا بشرط مفروض که در ضمن عقد واقع شده برضای زوجه و والدش~~
~~و هرگاه زوجه راضی شود بخروج و ترک شرط جایز است مخالفت والله هو العالم سؤال~~
~~چه میفرمایند که ضعیفه برادر خواهر خود را شیر بدهد آیا زن حرمت~~ این مسئله از جمله
است هرگاه خود آن شخص دانست معدنی است در هر صورت نماز نکند و هرگاه دانست
که معدنی نیست باشد نماز کند بر آن و هرگاه شک کرد احوط ترک نماز است والله هو العالم
سؤال هرگاه شخصی در عتبات باشد و ماهی بهم رسانیده و بمرتبه که آنجا باشد و معاش بدون پدر
و لذا رفتن نمی‌شود و والده دلتنگ می‌شود از رفتن آیا می‌تواند بنجف و والده دلگیری نکند
باشد جواب هرگاه والده‌اش نگذارد برود از برای تحصیل معاش والله هو العالم سؤال هرگاه
رؤیت هلال رمضان نشود بسبب علتی مثل غبار و بخارات ابری و غیر آنها و شب بعدی
دو نفر از اهل بلده مقبول است یا نه جواب هرگاه دو نفر شاهد عادل شهادت برؤیت
هلال بدهند شهادت ایشان مقبول است هو العالم سؤال کسانی که رؤیت هلال
کرده‌اند در نزد مجتهدین علماء و فضلا شهادت بدهند و برایشان ثابت شود آیا می‌شود کسانی که
رؤیت هلال کرده‌اند ببینند و از ایشان احوال بپرسند که تا حقیقت بر ایشان

[illegible]

معلوم گردد باید جواب مسئله بفتوی مجتهد جامع الشرائط راجع است و رؤیت هلال نزد مجتهد شرعی
ثابت شده باشد و او حکم کند بجز زدن می تواند حرز دهد والله العالم سؤال ضعیفه
وصیت کرد که ثلث اموال مرا بمصارف خاصه از برای من برسانید و برادر
زاده خود را وصی کرد بعد از وصیت معلوم کرد که ثلث مال او بانچه وصیت
نموده است وفا نکند و در اینحال فی الجمله ناخوشی با آن ضعیفه عارض می شود
و در بیوقت مجموع مشاعر او بجا بست مجموع اموال خود را بمصالحه جزئی بهمان برادر
زاده خود منتقل می نماید و فوت می شود آیا وصیت صحیح است یا مصالحه که در ثانی
شده است صحه و فساد یا مصالحه را مرقوم فرمایند جواب مسئله محل خلاف است بعضی
بر آنند که مصالحه نامه صحیح است و از آنجمله جناب والد مرحوم است اعلی الله تعالی
مقامه و بعضی بر آنند که زائد از ثلث با عدم امضاء ورثه فاسد و حقیر را در این
باب قرار ثبت بغیر از آنکه احتیاط را منظور می دارم مهما امکن والله هو العالم سؤال
مال مجهول المالک در خصوص اینکه زید وقف کرد مثلا سه قریه را بر اولاد عمرو بدون
قید ذکور و اناث اولا بیان فرمایند که ذکر اولاد و مطلق شامل ذکور و اناث
است یا نه و بر فرض شمول آیا در میان ذکور و اناث بالتسویه قسمت می شود و ثانیا
بیان فرمایند آیا با وجود بودن طبقه ثانی هم قسمت دارند یا نه بر فرض داشتن قسمت
فیما بین طبقه اول طبقه ثانی چه نوع قسمت خواهند بیان فرمایند جواب هرگاه عبارت
وقف بر اولاد باشد شامل خواهد بود ذکور و اناث و طبقه اولی و ثانیه و ثالثه
و هکذا و فیما بین ایشان بالتسویه باید قسمت شود و هرگاه چنانچه شرط ذکوریت

بار نیز

بترتیب نموده باید که مراعات شرط در حق طبقه وقف شود والله هو العالم سؤال
حقیر قدری ملک دارم که منافع آن صرف معاش اهل عیال می شود اما اگر آن ملک را
بفروشم خرج سفر مکه معظمه و نفقه تکمیل عیالم می شود آیا در اینصورت مکلف بفروختن
ملک و رفتن بمکه هستم یا نه و بغیر از این هم قادر بر عملی که گذرانم بشود نیستم بیان فرمایند
بمکه معظمه و برگشتن و نفقه عیال واجب النفقه و چیزی باشد که کفایت او نماید بجهت معطل
و در ماندن و پریشانی و سائل بکف نشود حج بر او لازم است مجملا در حج رجوع
بکفایت را شرط میدانم در وجوب حج والله هو العالم سؤال هرگاه زید یک
قطعه از باغ را که مشجر باشد وقف بر فقرا نموده و حال باغ مذکور خراب است بر فقرا نفع
بفقرا نمی رسد و ظاهر است که سالها مبلغها نفع کلی دارد و در جنب آن باغ می باشد که فروخته شده
آیا متولی وقف می تواند که آن قطعه باغ خراب را بفروشد و بعوض آن ظاهر مبالغ
کلی از او حاصل شود بخرد و وقف نماید یا نه جواب هرگاه باغ از قرضه افتاده نفع
هیچ وجه بفقرا نمی رسد متولی می تواند که باذن حاکم شرع بفروشد و بعوض آن باغ دیگر
بخرد و وقف بر فقرا نماید والله العالم سؤال در خصوص اینکه بقدر احتیاج از فرش و لباس
رس و اساس البیت و سایر مایحتاج دارم و بجهت مهمان گاهی ضروری شود و امثال
و اقران کمتر نیست نگاه داشتن این قسم اسباب را مقتضای زی و تکلیف شرعی خود می دانند
اما از این قبیل اجناس را خمس تعلق می گیرد یا نه جواب هرگاه این اجناس از ارث
بخشش عاید شما شده مجملا از ارباح تجارت نباشد یا از ارباح که خمس آنها داده
باشد خمس در آنها واجب نیست والله العالم سؤال املاکی داشته ام شایع در میان چند

جمع کند جایز است یا نه جواب در صورتیکه مستلزم محرم نباشد فی حدّ ذاته مانعی ندارد والله
هو العالم سؤال هرگاه زید ودیعه نزد عمرو گذارد و عمرو میخواهد بسفر مکه رود و زید حاضر
نیست آیا عمرو چه کند جواب با عدم اذن مودع احوط ترک سفر است بلکه واجب است
هرگاه حفظ امانت موقوف بر آن باشد والله هو العالم سؤال هرگاه زید ودیعه
نزد عمرو گذارد و بعمرو بگوید که هرگاه بسفر میروی ودیعه مرا همراه ببر و الحال که عمرو بسفر
میرود احتمال ضرر از برای ودیعه مذکوره میدهد با وجود این آیا ودیعه را ببرد یا نه
جواب مجرد احتمال ضرر منع سفر نمیکند بلی هرگاه ظن تلف باشد لازم است که با خود
ببرد والله هو العالم سؤال و هرگاه ملک مفتوح العنوه حاکم عرف جبراً و قهراً حق
امام را بگیرد آیا ذمه مزارع بری میشود یا نه جواب ظاهر آن است که بری الذمه میشود در
صورتیکه جابر سلطان مخالف باشد بلکه در نسبت برائت مطلق والله هو العالم سؤال
و هرگاه زید نایب عمرو بشود که بجهة عمرو عبادت بعمل آورد بشرط یقینکه واجب شود شرعا
بر نایب که آن عبادت بجهة منوب عنه بعمل آورد آیا عمرو میتواند که آن عبادت را در
ولایت دیگر بعمل آورد یا نه و این در حالتی است که شرط نشده است فی ما بین نایب
و منوب عنه جواب چنانچه بعمل آوردن عبادت در بلد دیگر منافات با شرط و مستلزم
خلاف نشده مانعی ندارد مجملا از مقتضیات و لوازم شرعیه اجاره نیست بعمل آوردن عبادت
در بلد دیگر والله هو العالم سؤال هرگاه زید با عمرو ملاعبه کردن بانظر بقصد که زید ذکر خود را
داخل در دبر عمرو نماید بدون انزال یا با انزال آیا عمرو میتواند که خواهر زید را بگیرد و بعقد
این است که از دم بدر نرود از لکا دریا بالعکس جواب چنانچه دخول حشفه در دبر اتفاق بیفتد

دو جزء

دو جزء از آن تزویج مفروض صحیح است مطلقا والله هو العالم سؤال که زید اختر خود را
بنکاح پسر عمرو درآورد و عمرو بکدخدائی خانه از مال خود جزء صداق زوجه پسر را قبول نموده
بعد از تصرّف پسر زوجه را عمرو رجوع بخانه نموده آیا میرسد والد را که استرجاع خانه مرقومه را نماید
یا در صورت صدق رقبت باقی است و بر فرض رجوع بخانه زوجه را میرسد که ادعای قیمت خانه
را از زوج نماید یا بمهر المثل برمیگردد جواب چنانچه عمرو خانه مفروض را بطریق شرع صداق
زوجه پسرش قرار داده و مال او کرده دیگر نمیرسد او را که بدون سبب شرعی استرداد نماید
چنانچه فیما بین منازعه باشد باید در خدمت مجتهد العصر جامع الشرائط قطع نماید والله هو العالم
سؤال هرگاه ده عدد اشرفی را بدوازده عدد اشرفی و یا ده عدد ریال را با دوازده
عدد ریال بوعده یکسال بعنوان مصالحه معامله نمایند صحیح است یا فاسد جواب در صلح
نقد بنقد تقابض مجلس شرط نیست علی الاقرب ولکن احوط مراعات عدم حصول ربا است
پس معامله معروضه از جهت اشتمالش بر ربا محل اشکال است و الا از جهة عدم تقابض مجلس
صحیح است والله هو العالم سؤال ده عدد اشرفی را بسبیعه عدد ریال و یا ده عدد ریال
را بدوازده اشرفی بعنوان مصالحه معامله نمایند صحیح است یا فاسد و بنا بر صحت طریقه
صیغه مصالحه شرعی آنرا بیان فرمایند جواب حسبی مصالحه بنابر اقرب جایز است و کافی
است در صیغه مصالحه صالحتک هکذا و صیغه غیر عربیه نزد داعی جایز است اگرچه
بهتر باشد والله هو العالم سؤال هرگاه شخصی خواهد که رد مظالم بکند خلاصش میتواند
و یا اینکه باید بفقیه جامع الشرائط برساند و در صورت لغو رفقیه چه نحو باید کرد و کدام
یکی از طالب علم و سادات و عوام الناس احقند و هرگاه بطلبه بدهد در عوض آن از برای صاحبش

قرآن خواندن با روزه لازم است یا نه جواب رد مظالم قسم است آنچه در آن جزم دارد
است آنچه سهم امام علیه السلام باشد باید به مجتهد جامع الشرائط برساند و تتمه خود احتیاط دارد
در آنچه از بابت صدقه واجب است خود می‌تواند که بفقیر بدهد و احوط آنکه بسادات
ندهد و حقیقت کسی از عوام بنظر رسید و در عوض قرآن خواندن با روزه داشتن واجب
نیست والله هو العالم سؤال جانمازی فرنگی که قبضه‌اش از استخوان مجهول الحال است
در حالت نماز نزد مصلی بودن چه صورت دارد جواب احوط اجتناب است ولکن
اقرب جواز است والله هو العالم سؤال و هرگاه قبضه‌اش صدف باشد چه طور است
جواب صدف باشد ضرر ندارد سؤال زنا با زن مختلعه در اثنای عده موجب حرمت
ابدی می‌شود یا نه جواب ظاهر آن است هو العالم سؤال تصرفات منجزه مریض از قبیل
هبه و غیرها از ثلث است یا از اصل مال جواب مسئله محل خلاف است و داعی را قول
محقق در آن نیست و احتیاط را اهمال نکنی منظور میدارم والله هو العالم سؤال هرگاه
مال عوام موازی یکمراس جاموس ابتیاع نموده باشد و نتاج بسیار و منافع بسیار از او
بعمل و حصول آید بعد آن را ابدال کند که آن بیع فاسد است در اینصورت جاموس مزبور
با نتاج بصاحب مال می‌رسد یا بصاحب جاموس و با تعذر و فقدان آنها چه باید کرد جواب
بصاحب جاموس می‌رسد و با تعذر رسیدن به آن و جهل حکم مال مجهول المالک دارد منظور است
سؤال عباهایی که در اصفهان می‌بافند هرگاه که یک راه مثلا بقدر یک شبر حریر محض
است و دیگر او هم باین مقدار مخلوط بریسمان است بعضی تارش هم حریر محض است و پودش
دیگر ریسمان محض است آیا نماز در آن عباها چه صورت دارد جواب هر وقت عبای مزبور ممزوج

باشد بحریر بحیثیتی که اثر حریر محض نگویند جایز است از برای مردان پوشیدن آن
و نماز گذاردن در آن و فرقی نیست در جواز نماز در آن بین آنکه حریر آن بیشتر باشد
یا کمتر باشد یا مساوی و ظاهر آنچه فرض شده حریر خالص محض نگویند پس نماز در آن جایز نیست
والله هو العالم سؤال میراث زوجه از زوج خود از چه چیز است و از چه چیز نیست
جواب زوجه خواه ذات ولد باشد و خواه غیر ذات ولد از زمین مطلقا چیزی نمی‌برد نه عینا
و نه قیمتا و از آینه و آلات بناء و نخل و اشجار قیمت می‌برد نه عین و از سایر چیزهای
دیگر مثل اساس البیت عین ارث می‌برد نه قیمت هو العالم سؤال هرگاه آب انبار
وقف را علاجی که مجتهد اسلت نباشد که مصلحتی در فروختن باشد تصرف مشتری جایز است
یا نه جواب در بعضی صور مثل آنکه از جانب مجتهد جامع الشرائط وکیل و ماذون بوده جایز
است هرگاه آن مصلحت معامله او است هو العالم سؤال هرگاه باغ را کسی وقف نموده
باشد که منافع او را اولادش منتفع شوند و علی باغ باشد و حال بعلت بسیار
وارث خلاف و شقاق باشد یکنفر از ورثه یا بعضی می‌توانند بفروشند جواب
مسئله محل اشکال است و هنوز بر داعی جواز بیع در صورت مفروضه ثابت نشده هو العالم
سؤال چه می‌فرمایند که زید صد قروش در ذمه‌اش مال امام علیه السلام است و آن مستحق بدون
پنجاه قروش دیگر از عمرو طلب دارد و آن مرده است در عوض آن اولاد مالش موجود است و زید
مدیون خانه باین پنجاه قروش غاصب بدست داده باذن وکیل مجتهد عصر و آنها هم قبول
نموده‌اند آیا زید مذکور بری الذمه می‌شود یا نه جواب چنانچه حسن تعلق بذمه زید گرفته باشد
همچنانکه ظاهر فرض سؤال است می‌تواند جنس و نقد در برائت ذمه خود بدهد پس

باشد مجرد رنگ مانعی ندارد والله هو العالم سؤال زید متوفی وصیت نموده که ثلث مال مرا بعد از
فوت من صرف فقراء و سادات نمایند و توقف نمایند بجهة آنکه این اموال کمتر از
ثلث مال است و ثلث بیشتر در دست ورثه است آیا وصی را میرسد که حساب
نکرده اموال مزبوره را صرف مصارف معینه نماید و موقوف بر تصدیق کند یا باید صبر نماید
وصیت را تاخیر بیندازد و بر فرض جواز صرف و عدم جواز تاخیر اگر بعد از حساب
بیشتر از ثلث مصرف شده باشد چه حکم دارد جواب لازم نیست بر وصی که صبر نماید و مقدار
دو را که صرف نماید در مصرفی که موصی معین نموده است و هرگاه بعد از صرف معلوم شد که زیاده
از ثلث بمصرف رسیده ورثه راضی بصرف زائده است رد نماید از اشخاصی که بایشان
داده و هرگاه ممکن نباشد احتیاطا وصی غرامت کشد بلکه وجوب او خالی از قوت نیست
والله هو العالم سؤال شخصی مثلا بقدر بیست تومان پول بطریق معامله از زید گرفته و با
پول خود مخلوط نموده بعد معلوم شد که زید مذکور خمس نمیدهد آیا در اینصورت این شخص
معذور میباشد چه کند و هرگاه قبل از گرفتن پول علم داشت یا مظنه داشت که خمس نمیدهد چه کند و هرگاه
کسی مظنه کند که زید خمس نمیدهد آیا معامله کردن با او چه صورت دارد و هرگاه مظنه کند
که از شخصی که گندم گرفته زکوة نمیدهد آیا این شخص زکوة گندم را باید بدهد یا خیر جواب
هرگاه آنچه گرفته از زید میگیرد نداند که در عین آن خمس یا زکوة است مانعی ندارد و می
تواند در آن تصرف نمود و بظاهر شرع آن مال مال دهنده است اگرچه بداند که او خمس و زکوة
نمیدهد و در مال فی الجمله خمس یا زکوة میباشد و معامله با چنین کسی مانعی ندارد و هرگاه علم
مال حرام را نداند والله هو العالم سؤال زید متوفی شده و عمرو را وصی خود کرده بهمه متعلقات

اسباب

اسباب دکان او را با زید اهل خبره بقیمت رسیده و منزل نقد در قبض نموده
وصی با بعضی مسلمین صلاح در آن دانسته اند که از منزل و دکان متوفی دکان قنادی که در
اجاره بوده بشغل قنادی وصی مشغول شود اما انقضای زمان اجاره وجهانی نموده و بعد از انقضا
بعض اجناس را قیمت نازل شده آیا جبر نقصان بر وصی لازم است یا آنکه بر ورثه است جواب
تاخیر نمودن وصی و اجاره ندادن دکان اسباب هرگاه بتجویز حاکم شرع جامع الشرایط بوجه
معتبر شرعا باشد بر وصی چیزی نمی باشد ولکن نزد داعی تاخیر نمودن انفاذ وصیت یا آنکه باید
شرعا تاخیر نشود جایز نیست بدانند و همچنین اجاره دادن یا آنکه مقصود موصی نبوده
جواز آن شرعا ثابت نشده و هرگاه بدون فتوای مجتهد جامع الشرایط استعمال را نموده شاید
احوط غرامت کشد وصی ولکن الحال وجوب آن بر داعی نمی باشد باب در صلوة است
هو العالم سؤال شک در عدد نماز آیات چه طریقه است آیا بنا را بر اقل گذارد یا بر
اکثر جواب بنا بر اقل میگذارد چنانچه شک در رکعات بر نگردد والا باطل خواهد بود والله هو
العالم سؤال متابعت کردن ماموم امام را در افعال و اقوال کلام واجب است یا جایز
نیست تقدم بر امام و احوط مراعات تاخیر است و ترک مساوات و اما تاخیر در اقوال
واجب نیست الا در تکبیرة الاحرام سؤال هرگاه شخصی وضو بسازد و آب از رو دست
شستن رو از بابت مقدمه بالاتر از رسغگاه فرو بریزد و وقت مسح سر و پا رطوبت
آن تری برسد و از آن مسح پاها نماید چه صورت دارد جواب هرگاه رطوبت خارجه از
آب وضو بسیار باشد و ممزوج شود با آب وضو بحیثیتی که در عرف نگویند مسح ببلل وضو اتفاق
افتاده باشد یا شک در آن کند وضو باطل خواهد بود هو العالم سؤال غسل ارتماسی همان فرو رفتن

جمیع بدن است در آب یا بیرون آوردن جمیع بدن هم ضرورست یا بیرون آوردن
شهادت در فوه رفتن جواب غسل ارتماسی تمام می شود بعد از رسیدن آب بجمیع
اعضا بلکه واجبست غسل آن و بمجرد خروج از آب مدخلیتی ندارد والله هو العالم
سؤال ذکر رکوع و سجود را باید بمعنی نماید میانه ای سه ذکر یا نه جواب بلی
واجبست تعیین واجب از مستحب والله هو العالم سؤال آیا واجب است فرق
نماید میان واجب و مستحب در افعال نماز و روزه یا نه جواب تمیز واجبات از
مستحبات و معرفت صفت افعال از حیثیت وجوب و استحباب احوط است
ولکن حکم بوجوب محل اشکال بلکه ظاهر عدم وجوب است والله هو العالم سؤال هرگاه
کسی عاری بعضی یا نه از مسائل دینیه و سفر همچه اشخاص چه صورت دارد آیا می توانند که نماز
خود را قصر و روزهٔ خود را بجا آورد یا نه جواب احتیاط این است که چنین شخصی سفر نکند
و هرگاه بکند احتیاط جمع کند هو العالم سؤال هرگاه زید خبر دهد عمرو را که فلان چیز نجس
است و عمرو یقین بر نجاست ندارد ولکن از برای اش ظن حاصل شده است آیا عمل بظن
واجبست که بکند یا نه جواب عمل بظن در انفعال واجب نیست در صورتیکه حاصل شده
است آیا عمل بظن محض بخبر ذو الید یا نه ولکن احوط مراعات ظن است والله هو العالم سؤال
هرگاه زنی تمام برود عده حیضش بعد بلکه سه روزه از عده مستمره حیضش گذشته
که خون جزئی کمی دیده بنا بر استحاضه گذاشته در وقت عصر نماز کرده و الیوم وقت
بقدر زینت ناخن دیده و دیگر ندیده تا وقت غروب هم بقدر زینت ناخن دیده
در این صورت چه کند بنا را بر استحاضه گذارد یا عمل بحیض کند جواب چنانچه علم دارد که حیض و غیر

استحاضه

استحاضه نیت نماز را بر استحاضه می گذارد و عمل آن را بجای می آورد و هرگاه مشتبه شود بین
الحیض و الاستحاضه مراعات احتیاط یا نیکه غسل حیض را بعمل آورد یا عمل استحاضه و نماز
گذارد شاید اولی باشد والله هو العالم سؤال هرگاه شخصی محتلم شد که شغل ذمه قضاست غسل
بکند اما نماز قضا نگذارد و غسل را تا رسیدن وقت حاضره از نماز قضات نگهدارد آیا غسل آن
شخص صحیح است و باین غسل حاضره را می تواند بگذارد و یا آنکه غسلش فاسد است و در وقت
حاضره محتاج بغسل دیگر است یا نه جواب غسل او صحیح است و هرگاه خود را از نماز قضات
نگاه دارد تا وقت نماز داخل شود و باین غسل نماز را بجای می آورد و نمازش صحیح است هو
العالم سؤال تشهد واجب را بیان فرمایند که کمتر از آن مجزی نباشد جواب احوط بلکه اقرب
آن است که مصلی بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بغیر این صلوه مثل اللهم صل علی محمد و آله هم جایز است
لکن خلاف است و اما در تشهد غیر آن جایز نیست والله هو العالم سؤال رکن نماز با
بر دارای افعال ارکان چند است و بیان فرمایند که کدام است جواب رکن در اصطلاح اسعد ابراد
نموده ام اکثر ارکان را جمله تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و رکوع و سجود از جمله ارکان
می باشد و اما نیت در اکثر امور بارکن شریک است یا نه والله هو العالم سؤال جواب حصیر
حکمش حکم زمین است که آفتاب آنها را پاک می کند یا نجس و هرگاه رطبی نجس با آفتاب
خشک شود و بعد با رطوبت بچیزی ملاقات کند آیا آن چیز نجس است یا طاهر جواب
و هرگاه خشک شود آفتاب مطهر آن نه ملاقی برسیدن باین نجس نمی شود هو العالم سؤال
و هرگاه جزئی از زمین محصور است یا جزئی از فرش نجس شود و مشتبه شود آیا اجتناب از کل فرد است

احتیاط ام

بسم الله الرحمن الرحیم

باب در بیان دفع شبهات واهیه است که از روی بی فکری بر زبانها جاری می شود
دانستن بسیار است حفظ قلیلی از آنها را ذکر میکنیم بسم الله خیر الاسماء بسم الله الرحمن الرحیم الحمد
لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین ابد
الابدین بدانکه بعضی از عوام را چنین گمان است که عالم نور است و این گمان غلط است
و صانع منزه از این است زیرا که نور جسمی است از برای جهة است و حق عز و جل
از این لطیف و جلیل تر است و او خالق نور است و حدیث تجلی نور در کوه طور برای سئوال
حضرت موسی از زبان قوم و حدیث دیدن رسول خدا صلعم در عرش نور را بمقدار سوراخ سوزن
دلالت نمی کند که صانع عالم نور باشد بلکه آن نورها و بسیار انوار مخلوق و آفریده او بیند و بسبب چنین
گمان کنند که خداوند عالم نور است با آنکه از برای او نور است با آنکه نور صفات او است
بازینت او است کا فرینده است و از حق گذشته است و بعضی از عوام در هنگام دعا
و تضرع بجناب حق تعالی چنین گمان می کنند که حق تعالی جسم عظیم و بزرگ است
و بهواء العیاذ بالله و از هر قسم از آن بزرگوار تر و جلیل و لطیف تر است که چنین چیزی باشد
با آنکه شبهه بجا نباشد بلکه اینها از لوازم جسمند و باری تعالی منزه است از جسم و شبه آن
و بعضی گمان می کنند که خالق در آسمان است و بعضی دیگر گمان کرده اند که صانع عالم
در عرش مکان دارد و همه این گمانها الحاد است و صاحب چنین اعتقاد هالک
و کافر است و صانع عالم بزبانها کسی در نمی آید و خلق نمی توانند که او را بکنه ذات
و صفات بشناسند زیرا که از برای باری تعالی کیفیت و چگونگی نمی باشد و او بر جمیع

اشیاء

اشیاء بعلم و قدرت احاطه کرده است و بغیر است ذات مجرد هر چه بذهن کسی در آید لا بد
که آن غیر خدا خواهد بود و نسبت خداوند جلیل بعرش و کرسی و آسمانها و زمینها و هواها و مافیها
و ما تحت اینها یکسان است و چنین نیست که نسبت بعضی از اینها نزدیکتر و بعضی
دیگر دورتر باشد زیرا که این اماکن و غیر اینها مخلوق او بیند و حادث شده و پروردگار همه چیزها
را ایجاد نموده است و از عدم بوجود آورده است با آنکه ماده و صورتی برای آنها باشد
و خلق کردن مخلوقات حق سبحانه و تعالی را تغییر نداده است و صانع عالم از جائی
بجای دیگر منتقل نشده است و هرگز انتقال از برای او متصور نخواهد شد پس چنین خداوند
لطیف را چگونه تعقل می توان کرد و لهذا هستی شناسائی را زیرا که او خداوندی است عظیم
نه چیزی که کسی تواند او را لمس نماید و جدا و هویدا است نه آنکه او را بچشم توان دید
است از اشیا نه دوری مسافت بلکه بلطافت که درک نتوان نمود بجهة دور
بودن از جسمانیت موجود است نه آنکه بعد از عدم بهم رسیده باشد فاعل و کننده
کارها است نه آنکه افعال او بر وجه اضطرار باشد تقدیر کننده است نه آنکه در تقدیر
محتاج فکر باشد تدبیر کننده است با آنکه محتاج بحرکت باشد بلکه حرکت و سکون هرگز
بر او راه نمی یابد زیرا که حرکت و سکون از لوازم جسم است و حق تعالی از آن منزه است
و اراده کننده است نه آنکه اراده اش قصد باشد درک کننده است نه آنکه درک او
بآلت مانند چشم و گوش و وقت و زمان بر او جاری نمی شود بلکه وجود او سابق است
بر وقت و زمان و وقت و زمان مخلوق او بیند و هر چه در خلق یافت می شود در او
نیست و از برای ذات او مانند خلق نیست و در خلق نیست زیرا که جهات

از لوازم جسم است و حق عزّ شأنه از آن منزه است و هر که بعقل و وهم غیر این
او را تصوّر کند ملحد شده است و کافر گردیده بلکه باری تعالی شأنه بصنع شناخته
می‌شود و خلق کردن خلق را معنایش آن است که ذات مقدس او دیده نه و تصوّر
کرده نمی‌شود و بضد گردانیدن او میان اشیاء دانسته شد که برای او ضدی نیست
و مقارن او بین امور شناخته شد که از برای او قرینی نیست نور را ضد ظلمت
گرداننده است و علم را ضد جهل قرار داده است و از برای خلق طبیعت قرار داده
است تا آنکه بدانند که از برای او طبعی نیست و بتفاوت گردانیدن او میان
خلق دانسته شد که در ذات مقدس خالق تفاوت نیست و مقرر فرمودن او وقت
و زمان را از برای خلق دانسته شد که از برای وجود او وقت و زمانی نیست و بقرار
کردن او حجاب را در میان خلق که بعضی را از بعضی دیگر محجوب گردانیده است دانسته
شد که میان او و خلق حجابی نیست که مانع علم و دیدن او گردد و در خلق بودن پیش از
آنکه ایجاد اشیاء نماید و عالم بوده بهمه معلومات پیش از آنکه معلومی بوده باشد و این صفات
کمال برای ذات مقدس او ثابته بوده است زیرا که باری تعالی هرگز بجهل و عجز موصوف
و باید دانست که صفات باری تعالی مانند قدرت و علم و حیات و نحو اینها از صفات ذاتیه
نه صفات فعل مانند خلاقیت و رزاقیت که اینها صفات فعل می‌باشند و فرق
میان صفات ذات و صفات فعل آن است که صفات فعل نقیضه خود موصوف را
می‌شود چنانکه گوئی که خداوند عالم خالق نیست و رازق نیست یعنی زید معدوم
مثلاً خلق نکرده است و روزی نداده است و پیش از آنکه عالم را ایجاد کند نه خالق

بود نه رازق و اما صفات ذات پس آن را در هیچ حال موصوف نمی‌شود و مراد از صفات ثبوتیه نقیض
ضد آنها است یعنی مراد اثبات قدرت برای باری تعالی آن است که حق تعالی بعجز موصوف نمی‌شود
و در هیچ حال نمی‌توان گفت که خداوند عالم عجز دارد و مراد از عالم بودن او یعنی در هیچ وقت
با جهل نیست و چنین است سایر صفات باری تعالی پس مراد از صفات ثبوتیه آن است که ذات
مقدس حق عزّ شأنه قائم مقام این صفات است نه آنکه آنها صفات جداگانه باشند و داخل
در ذات باشند تا آنکه ترکیب و اجزاء که مستلزم احتیاج و نقص است لازم آید و نه
آنکه ورای ذات باشند و خارج از آن تا آنکه تعدد قدماء لازم آید با قدم و نقص و تغیر
لازم آید با حدوث و آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که ان الله لیس بداخل فی الاشیاء
ولا خارج عنها یعنی حق تعالی داخل هیچ چیز نیست و خارج از هیچ چیز نیست مراد از آن این است که
ذات مقدس او داخل هیچ چیز نیست و حلول در هیچ چیز نکرده است و مراد از بیرون نبودن
حق تعالی در اشیاء آن است که علم و قدرت و حفظ و تدبیر و تربیت باری تعالی در ظاهر و باطن
جمیع اشیاء احاطه کرده است بنحوی که هیچ چیز از آنها بیرون نیست فتبارک الله احسن الخالقین بدانکه
از جمله سخنان ناشایسته که مخالف شرع و عقل است و در میان جهال شایع گردیده
و کرّات آن را از ایشان می‌شنویم آن است که می‌گویند نکاح محارم در فرزندان آدم
جایز بود بسبب آنکه دختری غیر دختران آدم و پسری غیر پسران آدم نبودن باطل و بی اصل است
و قول شیطان است بلکه درست آن است که از برای حضرت شیث علیه السلام پسر آدم حوریه
از بهشت آوردند و برای پسر دیگر دختری از جن آوردند و چون از آن دو پسر نسل بهم رسید
پسر یکی از آنها دختر دیگری را گرفت و آنچه بعضی از عوام می‌گویند که خناسی که در سینه

حق تعالی می‌بود چرا سؤال نکرد که خداوند او تحفه فرموده که من ترا از همه خلق برگزیدم اکنون
چگونه سفر ما نا که از جهت نزرا با ورم و همه خلق تو در این زمان از من بیست تر اند
دو چرا سؤال نکرد که خداوندا مکه در باب من برای تو بد آ شده است ششم آنکه چرا
که حضرت موسی علیه السلام آن سگ را در همین راه رها کرد و با خود نبرد و این رها کردن از حال
بیرون نیست یا آنکه آن سگ را بر خود ترجیح می‌داد والعیاذ بالله یا آنکه ترجیح نمی‌داد
و از خود پست‌تر می‌دانست در اول خلاف بدیهه عقلی لازم می‌آید و در دویم مخالفت
و معصیت خدا لازم می‌آید و عاصی پیغمبر نیست هفتم آنکه این روایت موضوع و افترا
است محمد غزالی صوفی ناصبی در کتاب احیاء العلوم ایراد روایت کرده است برای
آنکه برساند که سگ انجس نگاه است که نعوذ بالله از پیغمبر اولوالعزم بهتر باشد
زیرا که مذهب صوفیان آن است که مرتبه نبوت و ولایت بریاضت حاصل
شود و غزالی ناصبی است کتاب در رد رافضیان نوشته است و می‌گوید که همان معنی
که مرتضی علی امام است من نیز امام و بما رسیده است که رد این سخنان برسد مخالف عقل و کتاب
باشد آنرا قبول نکنید و بر دیوار بزنید و بر دهان آورنده بزنید و ایضا غزالی
مذکور در کتاب مزبور ذکر کرده است که حضرت موسی علیه السلام مرتبه برای طلب باران
با مردم بصحرا رفت و باران نیامد و سبب آنرا از حق تعالی سؤال نمود و حق تعالی فرمود
که تا برخا نیاید و سؤال نکند من باران نخواهم و برخا غلام سیاهی بود از دیگران ترجیح
غلام سیاه را بر حضرت موسی علیه السلام ترجیح می‌نهند و چون برخا آمد و گفت خداوندا مکر از برخا غافلی گفت در
است یا تو تنهائی که خلق تو معصیت می‌کنند و مانند این مزخرفات گفت

حال

حال باران آمد و چون حضرت موسی علیه السلام این سخنان و امثال آنها را شنید به برخا عتاب نمود
حق تعالی فرمود که ای موسی متعرض او مشو که او در هر روز چندین مرتبه مرا می‌خنداند مؤلف
گوید هر کسی می‌داند که این جزاف است و اثر وضع در اول و آخر آن ظاهر است
و همه این مزخرفات خلاف عقل و نقل است و کسی که اندک بهره از شعور و عقل
و ایمان داشته باشد هرگز اینها را قبول نمی‌کند و آنچه مشهور است میان مردم از مضمون
چیزی که در جامع الاخبار مذکور است که حضرت کیفیت خلق دنیا و بدو آنرا از حق تعالی
سؤال نمود محل اعتماد نیست و مستبعد است و باین سبب آخوند رحمه الله و غیر او از
محدثین قبول نکرده‌اند و آنچه می‌گویند که لقمان طبیب بود بی‌اصل است بلکه حق تعالی
بلقمان حکمت و علم بخشید و حق‌شناسی را با و عطا فرمود بحدی که سخنان او نوشتنی بود
و عظها و نصیحتهای او مشهور است و از جمله نصایح او است که فرمود که باید حرص تو بر دنیا
بقدر نصیب تو باشد در آن و باید که سعی تو از برای آخرت بقدر مکث تو باشد در آن
و باید که اطاعت تو از برای خدا بقدر حاجت تو باشد برا او و باید که جرأت تو بر
معصیت بقدر صبر تو باشد بر آتش و آنچه می‌گویند که حضرت رسالت پناه صلعم عایشه را حمیرا
می‌داشت و سبب چه بیتی باشد و خطاب حمیرا می‌نمود بی‌اصل است و خطاب حمیرا دلیل برای
است و مدح او بود بلکه اظهار کراهت از او و اثبات عیب او چنانچه شیخ طبرسی رحمه الله
و غیر او روایت کرده‌اند که ساق‌های عایشه سرخ بود و این یک نوع از پیسی است که
بعضی از آدمیان را عارض گردد بهره وای عیب در پاهای عایشه بهم رسیده بود چنانچه
پیس سفید در روی پیر ریش ابوبکر بود و خطاب حضرت باین لفظ مدح او نبود زیرا که

حضرت رسالت صلعم کمتر از اقوال و افعال او بغض خدا و رسول و اهلبیت علیهم السلام را شاد بوده
نموده بود بلکه در میان تمام زنان عالم از اولین و آخرین در عداوت حق و دشمنی حضرت
امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام کسی مانند او نبود چنانکه
در میان مردان عالم کسی در عداوت حق مانند پدر او و مصاحبش نبود پس با وجود این چگونه
میشود که رسول خدا صلعم او را دوست می‌داشت با آنکه آن دوستی که آن حضرت با حضرت
امیرالمؤمنین ع می‌داشت که اگر یک روز او را نمی‌دید بی‌تاب میشد برای [illegible]
حق تعالی حضرت امیرالمؤمنین ع را و ذکر دوستی خدا و رسول آن حضرت را در کتاب مناقب آن
حضرت بیان نموده‌اند پس بنابراین آن حضرت چشم دیدن عایشه نداشت ولیکن برای مصالح چند
که از جانب حق تعالی مامور بود با او مدارا می‌نمود و آنچه عوام می‌گویند که در روز قیامت
پوست عایشه را بر سگ اصحاب کهف می‌پوشانند و پوست سگ را بعایشه و عایشه را بجهنم می‌برند
و سگ را به بهشت دروغ است بلکه عایشه را با پوستش بجهنم می‌برند و دلیل عوام جاهل در این
آن است هر بدنی که دست حضرت رسالت صلعم بآن رسیده آن بدن در آتش نمی‌سوزد این
سخن بی‌اصل است زیرا که دست حق‌پرست آن جناب به بسیاری از کفار و منافقین
مانند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و ابوسفیان و غیر ایشان رسیده و این اشقیا بکرات
با او مصافحه کردند پس باید که جمله ایشان نیز نسوزند و آنچه می‌گویند که اگر رسول خدا صلعم
دو کافر را کشت یکی را در جنگ احد و دیگر را در جای دیگر که اطفال در نظر حضرت نیست
و آن هم منقول کفار و اهل نار است و آنچه می‌گویند که حضرت رسالت صلعم در نماز سهو کرد و در رکعت
نماز [illegible] افترا است و اخباری که بانها دلالت دارد محمول بر تقیه است و آنچه دارد

که حضرت

که حضرت امیرالمؤمنین ع قسم خورده بود که در شب خواب نکند و حضرت رسول صلعم او را از این
کار منع کرد [illegible] و شأن حضرت امیرالمؤمنین ع ارفع از آن است که قسم خلاف
شرع خورد تا آنکه پیغمبر صلعم او را منع نماید شاید که مرد دیگر از اصحاب حضرت رسول صلعم چنین
سوگندی خورده باشد و حضرت او را از آن منع کرده باشد چنانکه روایت کرده‌اند که مردی
یک شتر برسم هدیه برای حضرت رسالت صلعم آورد حضرت فرمود که هر که دو رکعت نماز
کند چنانکه از اول تا آخر خیال دنیا بخاطرش نگذرد و بغیر معانی نماز چیزی از این شتر را
با او میدهم پس مردی از اصحاب آن حضرت با سلمان رضی الله عنه چنین تعهد با آن حضرت کرد
و در تشهد فکر کرد که هر یک که چاق‌تر است اگر بگیرد تا آنکه بفقرا تقسیم نماید و جبرئیل ع
از جانب رب جلیل بحضرت چنین خبر داد و گفت که این فکر از برای خدا بود زیرا که نفع
فقرا را در نظر داشت و بعضی از علماء این خبر را روایت کرده‌اند که این نماز کننده حضرت
امیرالمؤمنین ع بود و این سخن از حق دور است زیرا که حضرت امیرالمؤمنین ع بود و
این سخن از حق دور است زیرا که حضرت امیرالمؤمنین ع در دوستی حق سبحانه و تعالی و
اطاعت او در اعلا مرتبه بود و حتی آنکه مشهور است که می‌گویند که پیکان تیر را در نماز
از پای او بیرون آوردند و آن حضرت مطلع نشد و دیگر این خبر صحیح نباشد هم احتیاج
نیست زیرا که حضرت امیرالمؤمنین ع شأنش از آن ارفع است که کسی چنین
نسبتی را با او تواند داد و آنچه ذکر می‌کنند که حضرت امیرالمؤمنین ع بصورت شتر شده
دیگر بلا می‌آمد برای حراست بدن شریف حضرت امام حسین ع پیش از دفن نعش جسد
شریف آن امام مظلوم با برای گریستن بر او بازده است زیرا که این سخن بشنیده شیخ

زنان بهشت است دویم آنکه حضرت رسول ص با آنکه حضرت امیرالمؤمنین ع اگر این سخن را
می‌شنودند چرا حضرت امیرالمؤمنین ع در بالای منبر نفرمودند که دختران خود را بحسن
تزویج مکنید که او بسیار زن طلاق می‌گوید مردم می‌گفتند که از برای شرافت ما که
است که او یک شب دختر ما را داشته باشد سیم آنکه از این سخن لازم می‌آید که امام
متصف بجهل و حسد باشد اما اول برای آنکه می‌گویند که هر چه زن میگرفت می‌دید که
صاحب بکارت داشته نیست طلاق میگفت و پیش از زفاف نتوانست بداند که این
زن همان است یا نه و اما دوم که آن حسد باشد زیرا که منقول است این زن با [illegible]
نه برادر او آنگاه برادری مانند امام حسین ع و ناخوشیهای دیگر در این سخن هست
که گفتنی نیست و این سخن هست که از صاحبان عقول صادر نمیگردد و آنچه می‌گویند که [illegible]
از حسنین علیهما السلام بیکدیگر گفته‌اند که من نزد مادر از تو محبوبترم افترای محض و کذب
صریح است و بدتر از آن آن است که می‌گویند مادر در پنهانی هر یک از ایشان را بدیگری
گفت که من ترا بیشتر دوست دارم نمی‌دانم که بچه سبب این جاهلان فکر نمی‌کنند
که این چگونه سخنی است که هرگز از عاقلی چنین سخنها در نمیگردد آیا در احدی از آن
دو بزرگوار نقصی بود که در دیگری نبود تا آنکه آن دیگری بسبب زیادتی کمال نزد مادر
محبوبتر گردد بلکه هر دو ایشان مساوی بودند و چرا صاحب این سخن [illegible]
باشند که هر یک از آن دو بزرگوار چنین دعوی دروغ نمایند آن گاه چرا حضرت فاطمه
علیها السلام نیز ایشان را تصدیق نماید و این سخن مستلزم جهل و نفاق و حسد آن
معصومه است علیها السلام از این دانستیم که این افترای محض است و آنچه می‌گویند

که او از

که روزی حضرت رسول ص بحضرت امیرالمؤمنین ع فرموده است که تو امروز جنگ رستم کردی محض
کذب و افترا است و صاحب این سخن رستم را نشناخته است و علی را نشناخته است و از
این سخن لغو لازم می‌آید که شجاعت رستم بیشتر باشد از شجاعت حضرت امیر ع و این خلاف عقل
و نقل است لا شک که دروغ محض است زیرا که جمیع ملل کفار اقرار دارند که شجاعی مثل
او خلق نشد و آن حضرت در سه ساعت یا زیاده هشتاد هزار جنیان و غولان را کشته است
و در خیبر و در قلعه طلا یا نقره هزار از دیوان را کشته است و رستم اگر در عصر عمرو بن عبدود
می‌بود نمی‌توانست که شجاعت را بخود نسبت دهد و آنچه می‌گویند که محمد حنفیه از جمیع فرزندان
حضرت امیرالمؤمنین ع شجاعتر بود باطل است بلکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
بعد از حضرت امیرالمؤمنین ع از جمیع خلق خدا شجاعتر بودند و در جنگ جمل حضرت امیرالمؤمنین ع
به محمد بن حنفیه داد و او را فرستاد که نیزه عایشه را بشکند محمد رفت نتوانست و برگشت پس
حضرت امیرالمؤمنین ع حضرت امام حسن را فرستاد که آن نیزه را بشکند و آن جناب رفت
و بشکست و آن قصها که در جنگهای محمد حنفیه نقل کرده‌اند موافق حدیث نیست و دلیل درستی ندارد
و شبیه برموز حمزه است و محل اعتماد نیست و آنچه در میان خلق عوام دارد که حضرت
فاطمه علیها السلام از پدر بزرگوار در حق سؤال کرده است که در [illegible] همسایه او است و دختر
رسالت ص او را دلالت کرد بر زنی از زنان اهل مدینه و حضرت فاطمه علیها السلام از پدر بزرگوار
بدر خانه آن زن رفت زن گفت من از جانب شوهر خود ماذون نیستم که ترا داخل
خانه کردنم امروز برگرد تا امشب اذن بگیرم پس آن معصومه برگشت و حاجت
علیهم السلام رفت و مطلق روز نگذاشت که داخل خانه او گردند و عذر آورد که اذن

وزنندان بر اندازم این لغو بیهوده قلندران را می‌مانند از جهات متعدده اول
آنکه قابلیت همسایگی آن معصومه را غیر خدیجه رضی الله عنها کم زنیست که داشته باشد
دختران معصومه بقدر یکسال راه یا بیشتر بر روی هوا ایستاده است با آنکه ستونها
از پایین و علاقه از بالا داشته باشد دوم آنکه مردم دیگر پرسیدن خدمت ایشان
بخدا نزدیک میکردند و اگر مریم مادر عیسی می‌بود در آن زمان می‌بایست برای
تحصیل رضای خدا اگر است بخدمت حضرت فاطمه برود آنکه آن معصومه نزد او آرود
پس این زن باید که مثل مریم یا بهتر از آن باشد و این باطل است سیم آنکه اگر چنین زنی
در مدینه می‌بود بایست که معروفه و مشهوره باشد و احادیث در مدح او وارد شود
چنانکه در مدح ام ایمن و فضه و غیر ایشان وارد شده است و آنچه می‌گویند که حق تعالی
دفعه که جبرئیل را خلق کرد از او پرسید که من کیستم و تو کیستی جبرئیل ع در جواب گفت
که تو تویی و من منم حق تعالی بسبب این جواب بالهای او را سوخت تا سی هزار سال
تا آنکه بار دیگر پرسید باز چنین جواب گفت باز بالهایش سوخته شد و کرّرت چنین شد
تا آنکه در آخر او را نزد حضرت امیرالمؤمنین ع فرستاد و آن حضرت او را تعلیم کرد که
از تو بپرسد رب جلیل که کیستم من و کیستی تو بگو تویی رب جلیل منم بنده ذلیل تو جبرئیل این
سخن از عقل و نقل دور است اول آنکه بمقتضای عقل و نقل عقاب بعد از تقصیر و تکلیف است
و جبرئیل در این جواب تقصیری نکرده است که مستحق عقاب گردد دوم آنکه این سخن
منافی کمال الهی است زیرا که بعقل قطعی ثابت شده است که غیر خداوند جلیل عز
خلق در علم و کمالات محتاج باری تعالی اند و حق عز شأنه از غیر بی نیاز است سیم آنکه

از این

ازاین سخن چنین می‌رسد که حق تعالی توقع داشت چنانکه خودش جمیع اجزا را می‌دانست
جبرئیل نیز بایستی که بداند و این امر که محال عقلی است یا آنکه نعوذ بالله مانند اشعری
باید که قایل شود که حق تعالی تکلیف ما لا یطاق می‌کند بی دلیل و سبب بنده را عذاب می‌کند
و ظلم به بندگان دلیل می‌کند و همه این امور باطل است و آنچه روایت کرده‌اند که عزرائیل
آمد که حضرت موسی ع را قبض روح نماید و حضرت موسی ع لطمه بر صورت او زد و بآن سبب یک
چشم عزرائیل نابینا شد افترای محض است زیرا که عزرائیل که رسول و فرستاده خداوند
عالمیان باشد بلطمه کور نمی‌شود هر چند که زننده آن موسی بن عمران باشد و دلیل بر بطلان این روایت
آن است که حضرت موسی ع با آن معرفت و محبتی که بحق تعالی و کمال اخلاص او بباری تعالی داشت
هرگز چنین بی ادبی نمی‌کند که کاره از فرستاده خدا باشد چه جای آنکه چنین عملی از او صادر گردد
با آنکه این سخن مستلزم جهل خدا و جهل رسول و ناخوشیهای دیگر است و مثل این دروغ
است آنچه می‌گویند که نکیرین بعد از دفن مالک اشتر او را از امامش سؤال کردند او درشت
برزد گفت و حواله ایشان نمود دلیلهای گذشته در اینجا جاری است و اعراض از این امور
نمودن او امامت از اعتقاد باین و آنچه می‌گویند که شیطان اسم اعظم را می‌داند اصلی
ندارد زیرا که خواهی اسم اعظم آن است که اثر او برای هر مطلبی بخوانند بحصول می‌آید
و شیطان خود بقای بلا درکت و شقاوت خود دارد چرا عذر دارد با این اسم نمی‌خواند که خدا از
سر تقصیر او درگذرد دیگر آنکه دانستن اسم اعظم از خصایص پیغمبران و اوصیای ایشان
است ع و کسی غیر از ایشان نمی‌دانند مگر آنکه روایتی وارد شده در باب سلمان فارسی و مرد
دیگر از اهل فارس که از اصحاب امام موسی کاظم ع که ایشان می‌دانسته حتی آنکه مانند ابوذر

خاموش میکرد این سخن دروغ محض است بچند وجه اول آنکه حسنین علیهما السلام حسنی
بادب با او رفتار نمیکردند که آن جناب بگوید که تو ترسناکی دوم آنکه آن حضرت هیچگاه
نداشت چنانکه گذشت سیم آنکه آن حضرت در هر شبی سیصد مرتبه العفو میگفت و از آتش
جهنم خاموش نمیشد اکنون در سیوفت که سه مرتبه العفو گفت از آتش خاموش میشد هر که
بهره از عقل داشته باشد این سخنان را باور و اعتقاد نمیکند و آنچه میگویند که حضرت
امام حسن ع افتخار مال داشت که در مطبخ آن جناب هفتاد هاون طلا بود این افترا
محض است بچند وجه اول آنکه منع استعمال ظروف طلا و نقره و حرام بودن آن از اخبار
وارد شده است با این چگونه خود آنرا استعمال میکنند دوم آنکه رسیده که مال بایی
مقدار نمیشد مگر آنکه در انفاق آن نماید و وجهی برجمع آن داشته باشد و هر وقت از کوشک
فقرا اندوخته باشد و دلش باضطراب مسکین دل نباید پس هیچ مؤمن با این خصلتها راضی
متصف نیست چه آنکه حسنین امام معصوم و هر یکی از این خصلتها به تنهائی منافی امامت
است چه جای اینکه همه اینها مجتمع کردند سیم آنکه از آن بزرگوار نقل کرده اند که کرم و جود
آن سید جوانان بهشت بنحوی بود که دو مرتبه تمامی مال خود را با فقرا تقسیم نمود حتی
نعلها کفش را و گاهی چیزی بخشش میکرد که هیچ چیز نزد او نمیماند تا آنکه رخت بدن
خود را میداد و گاهی مدیون میشد تا آنکه معاویه ملعون مقرری آن حضرت را میفرستاد
حضرت قرض خود را ادا میکرد و جاهلان میگویند که آن حضرت میخورد که با معاویه
پیوسته حور مخفی و طلا میپوشید و در مجلس هفتاد رنگ خورش میآورد که یکی از آنها مغز
گنجشک بود و هیچ عاقل احتمال نمیدهد که آن امام بزرگوار روا این اعمال ناشایسته نماید

آنکه حرام

انبی

رئیس الاشرار موافقت کرده باشند و ناخوشنودیهای دیگر در این سخن است که ذکر آنها
بطول میانجامد و هر که انصاف داشته باشد و فکر کند اینها قدری را درک کافی است والله العالم
میشاید اما صراط مستقیم آنچه میگویند که حضرت امیرالمؤمنین ع ابن ملجم لعین را در کوچه تربیت
کرده بود دروغ است بلکه موافق اخبار آن است که ابن ملجم ملعون از اهل یمن با اهل یمن
در کوفه نزد حضرت امیرالمؤمنین ع آمد که با آن حضرت بیعت کند و حضرت از او بیعت
گرفت و فرمود که وفا به بیعت نخواهی کرد و آن ملعون زیاده بر دیگران جسارتها
نموده و خباثت اصل و نسب او را بیان فرمود و آن ولد الزنا بجهه کفتار آن حضرت
آزرده شد و حضرت که باز فرمود که کشنده من تو خواهی بود و آنچه آن جناب فرموده
بود آخرالامر بظهور آمد لعنة الله علی ابن ملجم و شرکائه و آنچه بعضی از جهال گمان کرده اند که بچه
بی عمر از نیکان است بی اصل است زیرا که آن ملعون اعتقاد بخوب لعن بر
خود داشت و اعتقاد برآنست که فقا رسید انبیا و صدق فرموده سید اوصیا علیهما السلام
نداشت و هرمزان که از پادشاه عجم و آزاد کرده حضرت امیرالمؤمنین ع بود
بگمان اینکه قاتل پدرش است کشت و بعد از قتل عثمان با حضرت امیرالمؤمنین ع
بیعت نکرد و بشام نزد معاویه رفت برای یاری معاویه بصفین رفت با برادر
خودش عبدالله و برادرش عبدالله در آن جنگ بجهنم واصل شد و نفاق و ت آن ملعون
بمرتبه بود که بدست حق پرست حضرت امیرالمؤمنین ع در مدینه بیعت نکرد و بعد از نفاق
با حجاج بن یوسف ولد الزنا در کوفه بیعت کرد و با یزید لعین گفت که ای امیر
المؤمنین خوب کردی حسین بن علی خارجی را کشتی و کاش که من با تو شریک میشدم

فرزندانم

درکتابی اورده‌اند آنچه می‌گویند که معاویه به یزید به خوب شده است صحیح نیست زیرا که
آن خبیث الاصل توبه درستی نکرده است که کسی یقین کند که او از کفر و شقاوت
بدر آمده است و او بعد از پدر ملعون خود چهل روز خلافت کرد و بعد از این
مدت خلافت را تسلیم مروان بن حکم کرد که در ظلم کردن اهل بیت و کشتن جگرگوشهای
حضرت رسالت صلعم جری‌تر بود و خلافت را بحضرت امام زین العابدین علیه السلام که اهل آن
بود تسلیم نکرد و از آن حضرت عذر نخواست و بدعت او توبه نکرد و او را حجت خدا
ندانست و در ظاهر اقرار کرد که کاشکه لته حیض می‌بود و اقرار که پدر و جد او
بر خطا بوده‌اند ولیکن تا آنستکه بر ایشان ترحم می‌نمود و اظهار دشمنی نسبت بمعاویه و یزید
نمود بلکه از روی رافت و دوستی بر ایشان ترحم می‌نمود چنین پشیمانی که با دوستی
دشمنان خدا جمع شود چه فایده بکسی دهد با آنکه خلافت را دست دشمنان حق
دادند با اهل حق فعلیه ما علیه و آنچه می‌گویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهر عمر را متعه
کرده است برای آنکه عمر او را مهمان کرد و بعد از شام در حجره را بر روی او بست تا
آنکه آن حضرت در آن شب با زن بسر برد باطل است بچند وجه اول آنکه حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه از اخبار ظاهر می‌شود مهمان کسی نمی‌شد مگر در جائی که حضرت
رسول صلعم مهمان میشد و بعد از آن حضرت مهمان کسی نشد مگر کسی که آن حضرت را
وعده گرفت و آنهم از دوستان و مخلصان آن حضرت بود و حضرت اجابت او فرمود
به دو شرط یکی آنکه چیزی از خارج خانه نیاورد و شرط دیگر آنچه در خانه دارد و از خوردنی
چیزی از مهمان منع نکند دویم آنکه مؤمن نمی‌تواند خود را راضی گرداند که مهمان دشمن دین

کرده

کرده چه جای آن بزرگوار که حامی ایمان و دین بود بلکه چشم و بیند چنین خدا ناشناسی
را هیچ کس نگذارد مگر کسی که در شقاوت با او موافقت داشته باشد سیم آنکه عمر با
او چه در بخل مانند کفر در میان خلق بی نظیر بودند و این صفت زشت کرات از
ایشان ظاهر گردیده است و ذکر همه آنها بطول می‌انجامد و در مقام آنرا ذکر میکنیم اول در
نجوی است که حق تعالی از برای امتحان منافقان و مال طلبان مقرر فرمود که هیچ
کس با حضرت رسول صلعم راز نگوید مگر آنکه پیش از راز گفتن تصدق کند و بفقرا و ارباب
نماید و این حکم تا مدتی باقی ماند و در آن مدت کسی غیر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن جناب
راز نگفت آن حضرت دیناری داشت و آنرا به ده درهم فروخت و ده مرتبه با پیغمبر صلعم
راز گفت و در هر مرتبه درهمی از آن تصدق نمود منافقان صحابه ملول شدند که یکدانه
خرما در دست یک فقیر دهند و یک مرتبه نزد حضرت روند و راز گویند و باین اکتفا
نمایند آنکه طالب چنین افتخار بودند پس هرگاه یکدانه خرما را در چنین جائی که
موضع حاجات ایشان بود مضایقه کردند و بخل ایشان مانع شد که نمی‌توانند
که کسی را مهمانی کنند خصوصاً آنکسی را که دشمن خود میدانست و چشم دیدن او را نداشتند
دویم قصه ابوهریره خبیث است و آن قصه چنان است که ابوهریره می‌گوید که در
سالها گرانی بهم رسیده بود و در مدینه تنگی شده من در روز چیزی بدست نیاوردم که
بخورم و تفسیر آیه از قرآن را از حضرت رسول صلعم شنیده بودم پس با خود گفتم که نزد
ابوبکر می‌روم و تفسیر آن آیه را با وی میگویم شاید چیزی نزد او بیابم تا آنکه بخورم پس
بنزد او رفتم و معنی او را با وجه گفتم و او از بخل چیزی بمن نداد و بعد از آن بنزد

کتاب بحار آخوند مرحوم بیشتر است از منفعت پیغمبری از پیغمبران سابق زیرا که
حضرت لوط در سالهای بسیار اهل جبشه شهر را دعوة میکرد و قوم او با او ایمان
نیاوردند و محلّه از محلات شام ببرکت حق الیقین آخوند همه ایشان شیعه
شدند بعد از آنکه آن کتاب را بدست آوردند و ادلّه که از کتاب بحار آن
بیرون آورده اند و آنها فکر کردند باعث هدایت ایشان گردیده است
چهارم آنکه اسنی مخالف حسّ و ادراک جمیع عقلا است زیرا که ما می بینیم که هر که از شیعیان
اعتقاد حق دارد به برکت حق الیقین آن جناب است و اگر از دنیا دوری می کنند به
برکت عین الحیوة او است و اگر کتاب نشنیده و حدیث لغو به صحیح باشد که دروغ در آنها
نباشند آن جلاء العیون مرحوم است و اگر اعتقاد صحیح از آثار و طریقه پیغمبران
مطلع باشند به برکت حیوة آن مرحوم است و اگر زیارت ائمه مشرف گردد به برکت
تحفة الزائر او است و اعمال معتبره سال در زاد المعاد او است و تعقیبات
معتبره در مقباس المصابیح او است و اعمال هفته در ربیع الاسابیع او است و آداب
و سنتها در حلیة المتقین او است و اما بحار الانوار پس فی ابد بسیار است علوم بلکه
بلکه کل آنچه و اکثر اخبار وارده از اهلبیت رسالت علیهم السلام و جوامع و کمال در آن
است و آن بیست و پنج مجلد است و بعضی از آن مجلّدها چند مجلد است پس در
جلالت چنین بزرگواری که را اجمال تأمل است مگر کسی که بهره از دین و ایمان نداشته
باشد و خوابهای که در بزرگواری او دیده اند بسیار است حقیر سه خواب از آن خوابها
را ذکر می کنم هر چند که عبارت طول می کشد و یکی حق آن مرحوم بر گردن عالم و جاهل است
سزاوار است

سزاوار است که احدی از جلالت چنین عالم ربانی غافل نباشند اول آنکه در عصر مرحوم
آخوند عالمی در خراسان بود که با آخوند ملا محمد تقی رحمه الله راه دوستی داشت و آن
عالم سفر کربلای معلی نمود و چون بیرون آمد پیش از آنکه باصفهان رسد در یکی از شبها خواب
دید که داخل اصفهان شد و بخانه آخوند ملا محمد تقی رحمه الله رفت و آخوند او را تکریم نمود و کلابا آورد
عالم آنرا استعمال نمود پس بمنزل خود رفت و طفلی که در قنداق پیچیده بود در آن مجلس آورد
پس عالم دید در این حال که رسول خدا صلعم در صدر آن مجلس نشسته است و حضرت امیر المؤمنین ع در جانب
راست آن حضرت نشسته است و حضرت امام حسن ع در پهلوی پدر بزرگوار خود نشسته است و حضرت
امام حسین ع در پهلوی برادر بزرگوار خود نشسته است و چنین بترتیب هر امامی بعد از امامی نشسته
است تا بحضرت قائم ع و آن عالم دید که او نیز در پهلوی حضرت قائم نشسته است پس حضرت رسول صلعم
آن طفل را از دست آخوند ملا تقی گرفت و بر روی دست بلند نموده و فرمود که خداوندا
تو این طفل را عالم ربانی و مروج دین خود گردان و نفع او را باهل دین برسان آنگاه بحضرت
امیر المؤمنین ع داد و فرمود که یا علی تو نیز برای او دعا کن و آن حضرت آن طفل را گرفت
و برای او چنین دعا کرد پس بحضرت امام حسن ع داد و او نیز چنین دعا کرد پس هر یک
از امامان علیهم السلام وقتی که از دعای او فارغ شدند بدست آن عالم داد و گفت که ای
عالم تو نیز برای او دعا کن و عالم میگوید که من باین مضمون دعا کردم آنگاه از خواب بیدار شدم
و چون باصفهان رسیدم آن خواب از خاطرم رفته بود پس بخانه آخوند ملا محمد تقی رفتم و بار خود
را در آنجا فرود آوردم پس آخوند مرحوم بعد از تعارف و کلاب آوردن طفل را آورد
که در قنداق بود و بدست من داد و گفت که ای آخوند حق تعالی امروز این طفل را بما داده سوم

که برای او دعا کنی که حق تعالی اورا عالم ربانی و مروج دین خود گرداند عالم می گوید که من آن
طفل را گرفتم و برای او دست بلند کردم و گفتم خداوندا تو این طفل را عالم ربانی و مروج
دین خود گردان و چون این را گفتم در حال آن خواب بخاطرم آمد پس متوجه آخوند ملا
محمد تقی شدم و گفتم خوشا از حال تو و خوشا از حال این کودک پس سبب این سخن را پرسید
من قصه رؤیا را برای او ذکر کردم و دویم آن است که دو مرد روزی در نزدیکی بلدی بخوابیده
بودند دیگری آن کس از خواب بیدار شد و آن رفیق خود را از خواب بیدار کرد و گفت ازم
برخیز که آخوند ملا محمد باقر از دنیا رفت رفیق او گفت که تو از کجا میدانی و این کس از
جمله کسانی بودند که پیوسته غیبت آخوند می کردند پس آن رفیق گفت که من در خواب دیدم
که حضرت رسول صلعم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخانه آخوند مرحوم رفتند و او در رختخواب خود
مریض افتاده بود پس حضرت رسالت پناه صلعم دست راست آخوند را گرفت و حضرت امیرالمؤمنین
دست چپ آخوند گرفت و با خود بردند بعد از ذکر خواب آن کس متوجه خانه آخوند
شدند و چون نزدیک رسیدند صدای گریه و ناله را از خانه آخوند شنیدند دانستند که
در همان وقت از دنیا رفته سیم آنکه که مرد صالحی از اهل بحرین از ولایت خود بیرون آن است
آمد بشوق دیدن آخوند و چون بخارج اصفهان رسید راعی را دید که گوسفندان می چرانید
و رختهای سیاه در بر داشت سبب سیاه پوشیدن را از او پرسید گفت که من به تنهائی
سیاه نپوشیده ام بلکه همه سیاه پوشیده اند گفتم مگر پادشاه مرده است گفت که آنکه
پادشاه می گردد آخوند ملا محمد باقر از دنیا رفته است چون مرد بحرینی آن سخن موحش
را شنیده بر سر زد و بسیار گریست که ملاقات آخوند از برای او میسر نشد بلی

سر قبر آخوند رفت و بسیار گریست و شب در آنجا خوابید و در خواب که قیامت بر پا شده است
و منبر عالی را دید که همه کس در بالای منبر بود که نور روی ایشان تمام صحرای محشر را روشن
کرده است و در آن صحرا تا چشم کار می کند خلایق ایستاده و لیکن از آن منبر دورند
و جماعت بسیار از بزرگوار از آنکه با آن منبر نزدیک ترند و لیکن بسیار نزدیک نمی نشینند
بلکه از روی ادب نزدیک منبر نروند پس او از بعضی پرسید که آن جماعتی که منبر
از دیگران نزدیک ترند کیانند گفت آنها پیغمبران و اوصیای ایشانند پس در
آن حال دید که حضرت رسول صلعم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که یا محمد باقر حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام متوجه شده عرض کرد که آن است که آخوند صفاهانی آید پس حضرت رسول صلعم ندا کرد که
ای محمد باقر با کرامت او را ندا کرد و آخوند مرحوم صفاهانی زاری شکافت و می آمد تا آنکه در صف
پیغمبران رسید باز حضرت پیغمبر فرمود که بیا تا آنکه از پیغمبران گذشت و نزدیک منبر رسید
آن گاه حضرت باز فرمود که بنشین عرض کرد که یا رسول الله من چگونه بنشینم که پیغمبران
در خدمت تو ایستاده اند فرمود که بنشین عرض کرد که یا رسول الله این بی ادبی را از برای
من نپسندید که پیغمبران در خدمت تو ایستاده باشند و من بنشینم پس حضرت فرمود
که ای پیغمبران بنشینید تا آنکه محمد باقر بنشیند پس ایشان نشستند و او نیز نشست
و من از خواب بیدار شدم و شاد شدم که او از پیغمبران گذشته است و چون این داستان پس
بدان که چنانکه کتاب علامه را اخبار را افترا کرده است خواب آخوند را صوفیه افترا
کرده است آنچه می گویند که ابو بکر در وقت مردن نادم شد از غصب خلافت و از اعمال
ناشایسته خود پشیمان گردید و گفت که با حضرت امیر علیه السلام فرستاد که حق را باید تسلیم نماید پس

وخشوع که در مسجد برادر داخل شد مسمی به اسم صدیق گردید و گناهانش آمرزیده شد
وسیم مضمون آن روایات است که وارد شده است که گمان بد بردن به برادر دینی
وحسد او ایمان را میگدازد چنانکه آب نمک را میگدازد و مراد از این گونه اخبار
این است که بعضی این اوصاف ذمیمه و خصال ناشایسته باعث نقص و سستی ایمان
میگردد و ایمان را از کمال می اندازد نه آنکه باعث حبط اعمال می گردد و کلینی رحمه الله بسند
معتبر روایت کرده است که مهدی بن بزرج بر حضرت صادق ع داخل شد و از آن حضرت
سؤال کرد که از برای او شهاب نخستین گوید برای تخفیف دادن آنچه را که از او می
خواهد تا بعد از موسم و شهاب هزار دینار از او میخواست پس حضرت به شهاب
فرستاد و چون حاضر شد فرمود که تو می شناسی حال محمد را و میدانی دوستی او را نسبت با ما و
میگوید که تو هزار دینار از او طلب داری و او اموال را صرف جهاز دادن و تزویج کردن
ننمود بلکه صرف برادران و نیکی و احسان کرده است و من میخواهم که تو ذمه او را
از آن بری گردانی و این را بر او حلال کنی شهاب عرض کرد که شاید او گمان می کند که
حسنات و نیکی او را بعوض آن دین خواهند گرفت بعضی در قیامت حضرت
فرمود که خدا از آن کریم تر و عادل تر است که بنده او در شبهای سرد برخیزد و
عبادت کند و در روزهای گرم روزه بدارد برای او و آنکه طواف خانه کعبه کند و او
اینها را از او بگیرد و بعوض دین ادا کند بلکه فضل حق تعالی بسیار است و مکافات
مؤمن خواهد نمود یعنی از فضل خود شهاب گفت که حلال کردم او را مؤلف گوید که
هرگاه ترک ادای دین و حق الناس باعث حبط او عبادت نگردد با ایمان

چه گناه است که باعث بطلان ثواب گردد مگر آنکه کافر گردد چنانکه اشاره شده است
و آنچه بعضی از مردم می گویند که چه انکار می کنید مستجاب نشدن دعای ما را با اینکه
دعای حضرت موسی و هارون مستجاب نشد تا آنکه چهل سال شده است و بعضی
دیگر فرقه کرده اند از این سخن تیز بزرگتر گفته اند که دعای حضرت فاطمه ع
بر هلاک عمر بعد از دوازده سال مستجاب شد و دعای حضرت امام حسین ع
بر هلاک کشندگان خود بعد از شش سال و نحو آن مستجاب شده است این سخن است
که از روی سفاهت و نادانی بر زبان جاری شده است زیرا که فرق میان ایشان و ما
معصومین با غیر ایشان آن است که آن بزرگواران هرگاه برای هر مطلبی که خواهند
حق تعالی اجابت ایشان می کند بدون آنکه خود رسته باشند زیرا که اجابت نشدن دعا با وفور
شفقت و الطاف حق تعالی نسبت به بندگان ضعیف نیست مگر به سبب و مانع که آن
گناه است و دیگر سؤال کردن سائل چیزی را که خلاف مصلحت باشد و این دو مانع در
معصومین متصور نیست اما اول پس آن منافی عصمت است اما دوم پس آن مستلزم جهل
ایشان است اما آن دعاها که گفته اند مستجاب نشده مگر بعد از آن مدت بسبب آنست
که آن معصومین طوری آن دعاها را که کرده اند و تعجیل استجابت را قصد نکرده اند و وقت
اجابت آنها را به حق تعالی تفویض نموده اند و مقصود ایشان ع در آن دعاها نبوده است
مگر هلاک دشمنان بنو عرض خاص نه هلاک شدن آنها فورا و ذکر فورا مراد ایشان
نبود و حق تعالی آن ظالمان دغل را در حال هلاک میکرد و حقیقت ایشان را مهلت
نمیداد و این معنی از اخبار بسیار ظاهر میگردد چنانکه حضرت امام حسین در این

روز تا هلاک کند پس در آن همان ساعت هلاک شد چنانکه در نفرین محمد بن اشعث
گفت خداوندا تو امروز محمد بن اشعث مذلتی بنمائی که دیگر هرگز او را عزتی نگردانی
آن ملعون در حال بقضای حاجت بیرون رفت حق تعالی آن ملعون را در آن روز از
نیش عقرب هلاک کردند پس در آن حال آن ملعون از اسب در گردید و شکست تا بجهنم
جهنم رسید و بر ملعون دیگر نفرین کرد که حق تعالی او را بزودی باتش هلاک گرداند پس
در حال اسب آن ملعون رم کرد و او را در آتش میان خندق انداخت و از نار
دنیا بنار عقبی رسید و از این نوع اخبار بسیار است و آنچه ذکر می کنند که ابن ملجم لعین را
در میان دریا بر روی سنگی دیدند که رخت او را تعاقب میکرد چهار مرتبه و در هر مرتبه
اژدهای خورد و چون همه آنرا خورد و آن گاه رجوع اوراق میکند تا چهار مرتبه تا آنکه باز بصورت
اول شد و یزید لعین را دیدند در صحرائی که بی آب بود می دوید و امثال اینها از برای
تفهیم و تفهیم خلق است بر معذب بودن آن ملاعین در عالم برزخ نه سنخ ستدن مقدار
عذاب زیرا که تحت خدا دیگر تاب دیدن عذاب آن اشقیا نیست و اگر یزید
لعین عذابی غیر عذاب عطش نداشته باشد پس عذاب او چندان خواهد بود و اگر عذابی
شدید تر از آتش می بود حق تعالی آنرا برای دشمنان خود مقرر میفرمود و از اینجا دانسته شد
که آن ملاعین پیوسته در آتش معذب اند و در آن اوقات ایشان را بیرون
آوردند برای نمودن آنها که دیدند و آنچه نقل می کنند بعضی حضرت امیر المؤمنین ع
دیو را در زمان حضرت آدم ع و اعانت کردن آن جناب پیغمبر سابق را در زمانهای
ایشان وقتی که ببلاها مبتلا شدند و مانند ظاهر شدن آن حضرت و در دشت ارژن و کشتن

از مناقب

از مناقب غریبه آن است که بسیاری اخباری که این نوع است در کتاب جماعتی
مذکور است که آن جماعه را نسبت بغلو داده اند و بعضی از آن اخبار را غیر غالیان
نیز در کتابهای خود ذکر کرده اند و ایشان رسم درست در ذکر اخبار و تتبع تام در آثار
نداشته اند لهذا نفس بآن اخبار خاطر جمع نمیشود تا آنکه آدمی یقینی بآنها یا بصدق وارد
و دنبال کردن آنها را بر سبیل جزم نیز مشکل است زیرا که در اخبار بر وجه عموم وارد
شده است که اسناد ربوبیت بما ندهید دیگر هرچه گویید گفته خواهید بود پس باید این
نوع از اخبار را نه یقینی کنیم و نه درست انکار کنیم بلکه در معرض احتمال بگذاریم
والله هو العالم بالصواب آنچه بعضی از جهال می گویند که پیغمبران سابق از ائمه
آل محمد ص افضلند سخنی است بی راه که ناشی شده است از عدم اطلاع بآثار
و اخبار اهلبیت اطهار ع زیرا که یکی از امامان ع حضرت امیر المؤمنین ع است
و شکی نیست که حضرت رسول ص اشرف خلق خداست و حق تعالی در قرآن مجید آن
حضرت را نفس حضرت رسول ص قرار داده است در آیه مباهله و اتحاد و نفس معنی
ندارد بجز آنکه گوئیم که در فضل و کمال با آن جناب یکسان است مگر آنکه پیغمبر
بعد از حضرت رسول ص نیست هرگاه حضرت امیر المؤمنین ع بجهتی منزله باشد افضل پیغمبران
سابق خواهد بود هرگاه آن جناب افضل باشد امامان دیگر ع نیز افضلند و اجماع
شیعه معتقد است که ائمه ع از پیغمبران سابق افضلند و بسبب اخبار متواتره که از
پیغمبر و ائمه وارد شده است و بسیاری از آن اخبار را در کتاب معارفة الائمه ایراد
کرده ام و در آن کتاب ذکر کرده ام اخبار را که پیغمبران گذشته ببلاها مبتلا شدند

به علم به تمامها است پس در بهشت است که جبر لازم آید بلکه مراد آن است که خداوند
حکیم بمقتضای مصلحت بعضی از اعمال خیر را برای بعضی از بندگان میسر میگرداند و اگر بنده
به پای آن برود حق تعالی توفیق او را زیاده می گرداند و بعضی از شرور را نیز مقدور بعضی
از بندگان میگرداند بای معنی که اگر بنده به پای آن بدی برود حق تعالی با آنکه قادر است
که موانعی چند برای او قرار دهد که بنده بسبب آن موانع بآن بدی نرسد و آن موانع
را قرار نمی دهد از برای تمام تکلیف پس در این حال بنده ببدی میرسد و اختیار خود
به پای آن عمل زشت و بد رود بآن میرسد و اما نه چنین است که هر بنده به پای هر بدی
و ناخوشی که رود برای او میسر گردد بلکه ای مقتضای مصلحت نیست مثلا مانند قتل
نفس از برای سلاطین زیاده از دیگران میسر می شود پس بمقتضای تقدیر بنا براین تحریر آن آیت
که حق تعالی بسبب تکلیف کردن بندگان را در کردن هر گناهی منع نمی کنند یا یکی کر مانع قرار
دهد که بنده بر هیچ گناه بایسته و نتواند آن را بجا آورد زیرا که اگر چنین کند تکلیف
برداشته می شود زیرا که معنای تکلیف آن است که مکلف قادر باشد بر کارهای
خوب و کارهای بد و باختیار و اراده خود هر یک را که بجا آورد مستحق جزای آن گردد
و وفقنا الله و جمیع المؤمنین بالخیرات و عصمنا الله و جمیع المؤمنین من الخطیئات
و السیئات بمحمد و آله الطاهرین صلی الله علیه و آله اجمعین آنچه می گویند که هر چه در روز ازل او را
بعضی در عالم ذر از برای هر کس شده است اما فاخوا اهد شد زیرا که اگر طینت او را از
علیین برداشته اند عاقبت آن کس بسوی سعادت و نجات است و اگر طینت او را از
سجین برداشته اند آن بسوی شقاوت و هلاکت است و مراد از علیین درجه اسب

درجنت

درجنت و مراد از سجین درکه اسفل است در جهنم این سخن در ظاهر مستلزم جبر و ظلم و قبح و
ناخوشیهای متعدده است زیرا که اگر چنین باشد امر بعبادت و نهی از معصیت فایده
ندارد و هیچ عبادت کننده مستحق مدح نیست و هیچ معصیت کننده مستحق ذم نیست عذاب
عاصی نیز مستلزم ظلم و قبح است و این امور بر حق تعالی روا نیست و این سخن را بسبب اخبار
طینت گفته اند که ظاهر آن اخبار این است که طینت هر کرا از علیین برداشته اند نمی تواند
که کافر شود و طینت هر کرا که از سجین برداشته اند نمی تواند که مؤمن شود و جماعتی از محققین
علماء آن اخبار را تاویل کرده اند بمیل کردن طبیعت با یمان و کفر و خیر و شر نه آنکه برداشتن
طینت از سجین آدمی را مجبور گردانند بر شر و کفر مؤلف گوید که حق آن است که طینت
باعث ایمان و کفر مکلفین نمیگردد بلکه از اراده حق تعالی بعث این معرفت یعنی که حق تعالی از ازل
خود پیش از خلق خلایق میدانست که هر یک از مکلفین را که او کفر را اختیار میکند یا ایمان
را و چون این معنی را میدانست طینت آنهایی را که قبول ایمان میکردند و از کفر دوری
می نمودند از علیین برداشته و آنهایی که قبول ایمان نمی کردند طینت ایشان را از سجین
برداشته است و اگر از سجین هم بر نمی داشت نیز قبول ایمان نمیکردند و علم حق تعالی قدیم است
و از صفات ذات است و علیین و سجین حادثند و چون حق عزشانه پیش از خلق علیین
و سجین این امر را میدانست بنابراین سبب طینت نیکان را از جای نیک برداشته است و طینت
بدان را از جای بد برداشته است چنانکه بسیار وارد شده است که حق فرموده است که من پیش از
آنکه خلق را در این جا دانستم که هر خلق را خلق کنم خواهد بود و این معنای علم ازلیست پس
بنابراین طینت در ایمان و کفر مکلف دخلی ندارد و مثل این بلا تشبیه مثل آفتابیست که در اعلام

داشته باشند یکی در نهایت اطاعت و فرمانبرداری باشد و غلام دیگر در نهایت مخالفت و سرکشی
باشد و آقا این معنی را از آن دو غلام فهمیده پس غلام مطیع را امتیاز دهد و رختهای فاخر
بپوشاند و غلام عاصی را رختهای زشت بپوشاند هیچ عاقلی آقا را از این
کار مذمت نمی‌کند بلکه مدح می‌کنند که سویه در میان مطیع و عاصی نکرده است و طینت مکلفین
مانند خلعتی است از برای ایشان و معانی اخبار طینت باین راجع است نه آنکه طینت
آدمی را مجبور کرده‌اند بر اعمال او والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم آنچه می‌گویند که هاروت
و ماروت دو ملک بودند و بنی آدم را به شهوت عیب کردند و باین سبب حق سبحانه
و تعالی در طبع آن دو ملک شهوت بنی آدم را مقرر فرمود آنگاه ایشان را امر بهبوط
نمود و بسوی زمین و بایشان فرمود که شرک بمن میاورید و کسی را بناحق مکشید و شراب
مخورید و زنا مکنید و چون ایشان بزمین آمدند اول عاشق زنی زانیه گردیدند و آن زن
را بزنا دعوت کردند و آن زن قبول نکرد مگر آنکه بت را سجده کنند و شراب بیاشامند
و ایشان بعد از ممانعت شافیت بآن راضی شدند و سائلی در آن جا حاضر شد با فاحشه
او را کشتند و دعای پرواز کردن را آن زن از ایشان تعلیم گرفت پس آن زن پرواز
کرد و بآسمان رفت و حق تعالی زن را مسخ کرد بصورت ستاره و این ستاره روشنی
که هست که آن را زهره می‌گویند این همان زن است این سخنان از مزخرفات افتراهای
است که سنیان بملائکه داده‌اند معاذالله که از ملائکه چنین عملی صادر گردد زیرا که
ملائکه معصومند چنین اعمال ناشایسته را بایشان نسبت نمی‌توان داد بچند وجه
اول عصمت ملائکه است دوم آنکه حق تعالی آنکه قادر بود که زن فاحشه را بآسمان راه

نه هر دو راه در داشتن قبیح است سیم آنکه قبیح است که زن فاحشه بصورت ستاره روشن
گردد و لهذا این سخن نتایج بد لازم می‌آید و اخبار که باین امور دلالت می‌کند
محمول بر تقیه است و موافق اخبار اهل بیت علیهم السلام آن است که هاروت و ماروت
دو ملک بودند که حق تعالی ایشان را بزمین فرستاد که طریق باطل کردن سحر را بخلق
تعلیم نمایند زیرا که شیطان سحر را تعلیم خلق کرده بود آنچه نقل کرده‌اند که حضرت هاشم
در وقت ولادت پشتش به پشت عبد الشمس چسبیده بود و به تیغ شیطان آنها را
از شمشیر جدا کردند و باین سبب عداوت در میان این دو قبیله پیوسته قائم است
افترائی است که بنی امیه و یاوران ایشان این را اختراع کرده‌اند و بعضی از اهل
تواریخ از روی سهو و بیفکری این را در کتابهای خود نقل کرده‌اند و از جمله محمد ... و معتمدین
مورخین ذکر کرده‌اند که هاشم با عبد شمس توأم نبوده و جدا متولد شده اما بنی امیه پس آن
جنبش علانیه است رومی که عبد الشمس او را در شام از دهقانی خریده بود و بسبب آنکه
فرزند نداشت آن رومی لا اشقیا را فرزند خود خوانده بود و تمامی نسب امیه را
در کتاب بحار ذکر کردم و در اینجا همین قدر اکتفا نمودم آنچه که گویند که عمل شیعیان
در روز قیامت از برای شیعیان نوشته شده و اصلی ندارد و بالجمله بعضی از اخبار ضعیفه
متشابه در این امور اعتماد نباید کرد اول آنکه این امر منافی عدالت است زیرا که اگر
عبادت ایشان مقبول باشد نفعش باید که بایشان برسد بدیگری دادن ظلم است دوم آنکه
حق تعالی بشارت نه چنان فرموده است که اعمال دشمنان حق هباء منثور است
در قیامت و مانند خاکستر است که باد تند او را پراکنده کند و در اخبار بسیار وارد

در دست او بود آن عریضه را بدست او دادند که بحضرت صاحب الامر ع دهد
جواب بگیرد پس جواب بیرون آمد که هر که بگوید روزی را غیر از خدای دهد
بزرگ است بلکه روزی را خدا می دهد مشرک است بلکه او روزی را خدا می دهد و خداوند
عالم آن را تقسیم می کند و امام شفاعت می کند و حق تعالی اجابت شفاعت او می کند و بشفاعة
او خلق را روزی می دهد و آنچه میگویند که حضرت رسول ص بحضرت امام حسین ع فرموده است
که من بهترم از برای آنکه جدی مانند تو و پدری مانند حضرت امیرالمؤمنین و مادری مانند فاطمه ع
و برادری مانند امام حسن ع دارم و از برای تو چنین جد و پدر و مادر و برادر نیست و گویند
که حضرت رسول ص او را تصدیق کرده است بی اصل است و چنین خبری در کتب معتبره بنظر
نرسیده است و اگر چنین خبری باشد طرحش اولی از قبول است و این خبر مخالف عقل است
بچندین وجه اول آنکه حضرت رسالت پناه ص با آنکه خود می دانست که از جمیع خلق خدا بهتر
است چنانکه مکرر خود فرموده است با این چگونه می فرماید که تو بهتری یا من دوم
آنکه این جواب مطابق سؤال نیست زیرا که خوبی جد و پدر و مادر و برادر دلالت بر خوبی
آن کس نمی کند و مع ذلک تصدیق جواب معنی ندارد سیم آنکه حضرت امام حسین ع خود
می دانست که جد بزرگوارش از خود و از جمیع خلق خدا بهتر است با این چگونه می گوید که من
از تو بهترم و شاید توهم آن جماعتی که این سخن را می گویند از آن خبری باشد که
رسول خدا ص فرموده است که بهترین مردم از حیثیت جد و جده و پدر و مادر و عم و عمه
و خال و خاله حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام اند و آنچه می گویند که حضرت امام حسین ع
در وقتی که متوجه عراق بود شتر او را گم کردند تا آنکه بکربلا رسیدند بی اصل است

بلکه

بلکه حر آن حضرت را اکراه نمود که از راه راست بسوی مدینه بر نگردد و در راه چپ نماید و حضرت
بسبب آن راه را گم کردند تا آنکه بکربلا رسیدند و آنچه می گویند بحضرت فاطمه ع در روز قیامت
حق تعالی می گوید که پروردگارا بجهت ابنا ر القضیب دادی و ذبیح کعبه و ذبیح نماند ای پرسش
خدا فرستادی بی اصل است بچندین وجه اول آنکه حضرت فاطمه ع از آن بزرگوارتر است که چنین
اعتراضی بباری تعالی نماید دوم آنکه این سخن مستلزم کذب است و دروغ بر آن معصومه مطلقا
روا نیست که آن صدیقه ع بهمان می داند که حضرت امام حسین ع از جمیع پیغمبران سابق افضل
است و با این چگونه چنین سخنی می گوید سیم آنکه می گوید که برای فرزندم فدا ندادی با آنکه
می دانند که اکثر مردم به برکت حضرت امام حسین ع و زیارت و مصیبت آن جناب از آتش
جهنم آزاد میگردانند و داخل بهشت می شوند کجا است فدائی که بهتر از این فدا کرده و آنچه
می گویند که حضرت امام حسین ع در وقت شهادت ندای هاتف را شنید که دست از جنگ
بردار که ما خواهیم ترا در راه خود کشته ببینیم و اگر تو میخواهی که بقوت امامت جنگ
کنی کسی را تاب مقاومت تو نیست سخنی نیست که لیکن از حق دور است بچندین وجه
اول آنکه جهاد دشمنان و کشتن کافران در آن وقت برای امام مظلوم واجب بود
و با امکان از ادای دین واجب ترکش وجهی ندارد دوم آنکه تکلیف آن حضرت
بر جهاد دشمنان بقوت بشری بود نه بمعجزه زیرا که معجزه فعل خدا است و اگر آن حضرت
می خواست که بمعجزه جنگ کند بایست ره بتهمت بلکه بیک اشاره انگشت دفع جمیع
کافران میکرد سیم آنکه اگر بمعجزه جنگ میکرد آن جنگ چندان اجری نداشت زیرا که

معجزه کار حضرت نه کار خلق چهارم آنکه ظاهر اخبار معتبره آن است که آن حضرت بسبب
بسیاری جنگ کردن و بسیاری زخمها و شدت عطش عاجز شده بود بنحوی که تاب حرکت در
آن بزرگوار نمانده بود تا آنکه نتواند جنگ کند پس چنین خبر اگر باشد در کتب غالیان و دروغ
گویان و افترا کنندگان خواهد بود و آنچه می گویند که شهربانو در کربلا بود و بعد از
شهادت امام مظلوم صلوات الله علیه بر اسب آن حضرت سوار شد و رفت و می گویند اکنون
بارگاه او در حوالی حضرت عبد العظیم در شهر ری در میان کوه است و حال قبه و بارگاهی
دارد و این سخن مخالف ظاهر اخبار معتبره است که دلالت می کند بر آنکه شهربانو در مدینه
از دنیا رفته است و حضرت امام حسین ع در کربلا چهار زن همراه داشت یکی مادر فاطمه صغری
بود و یکی دیگر مادر فاطمه کبری بود و یکی دیگر مادر سکینه و علی اصغر بود و چهارمی لیلی مادر علی اکبر بود
بارگاه مذکوره در حوالی شهر ری لازم ندارد که مدفن شهربانو در آنجا باشد زیرا که نیکان خلق
بعد از مرگ زنده اند چنانکه ظاهر اخبار معتبره بسیار بر این دلالت دارد و گاه است که
شهربانو بعد از مرگ برای اظهار کرامت در آنجا ظاهر شده باشد چنانکه قبر محمد بن حنیفه رضی الله
عنه موافق اخبار در مدینه است و در خاک حوالی بصره بارگاهی دارد چنانکه در یکی از بلاد ترک
بر در حضرت امیر المؤمنین ع نیز بارگاهی است سؤال چهاردهم در آن احادیثی که ائمه ع
می فرمایند که ولایت ما را بر آبها و زمینها عرض کردند هر یک آنها قبول کردند شیرین
و پاکیزه شدند و هر یک که قبول نکردند تلخ و شور شدند و ما می بینیم که بعضی از زمینهای مبارک
هستند که خاک و آب آنها تلخ و شور اند مانند زمین نجف و کربلای معلی و غیر آنها جواب
ظاهر اخبار معتبره آن است که آب و خاک این اماکن مشرفه بتقریب مجاورت کفار

و فجار را

وفجار و مجاورت ایشان از حلاوت و پاکیزگی افتاده اند چنانکه وارد شده است
که آب زمزم اول شیرین بود و بعد شور شد و حجر الاسود را وقتی که حضرت آدم از بهشت
آورده بود سفید بود مانند برف و از لمس کفار و مجاورت اشرار چنین سیاه
شد و ایضا وارد شده است که اگر کفار در میان آب فرات نروند شفای هر دردی در آن
بود پس باین روایات این اخبار چنین ظاهر میگردد که این شوری و تلخی که در این اماکن مقدسه هست
عارضی است نه اصلی والله هو اعلم بالصواب آنچه بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که صدا کردن
گوساله سامری بجهت آن بود که سامری جبرئیل را در کنار دریا دید که بر مادیانی سوار است
و آن مادیان بهر جای زمین که پا میگذارد خاک آن موضع حرکت میکند پس سامری از آن
خاک برداشته است و در دهان آن گوساله طلا کرده است و باین سبب آن گوساله
سخن [illegible] از قاعده دور است و منافی است با آنچه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع مسطور است
که آن حضرت فرموده است که سامری عقب گوساله را متصل بدیواری قرار داده که کسی عقب
گوساله را نه بیند و در پشت آن دیوار یکی از مردگان خود قرار داده است و آن مکان
دیوار را سوراخ کرده است که آن مرده ها مر سامری دهان خود را در آن سوراخ که
بجانب زیر دم بود می گذاشت و سخن میگفت و مردم چنان گمان میکردند که آن
سخن از آن گوساله و می شنیدند که آن سخن از آن مرد است که در پشت
دیوار است و آنچه حضرت موسی ع گفته است که خداوند نیست این مکر از فتنهای تو
یعنی از امتحانهای تو فتنه و مکر در هر جا که پروردگار عالم نسبت داده شود مراد از
آن امتحان است چنانکه در هر جا که اضلال خلق را بخود نسبت داده و در [illegible] بعضی

ب از خواب بیدار شده و کوزه آبی که در حوالی آن بود آنرا آشامید مطلع شد از
حرارت که از آن کوزه بیاشامد زینب خواهر آن حضرت که آن کوزه را بگیرد از در
آمد و حضرت امام حسن ع خود آن کوزه را گرفت و بر زمین زد و شکست و این
باطل است به دو وجه اول آنکه این نقل خلاف روایت معتبره است که جعده
دختر اشعث لعین آن حضرت را به زهری که زهر داخل آن کرده بود شهید
کرد دویم آنکه حضرت امام حسن ع می دانست که اجل او بعد از ده سال دیگر است
نه آن وقت و مرگ او کشته شدن به تیغ است نه به زهر و آنچه در میان عوام
خلق شهرت دارد که حضرت صاحب الامر ع وقتیکه ظاهر گردد مردم را کشته و توبه
از کسی قبول نمی کند افترای محض است بلکه آن حضرت جمیع مخالفان خود را امر به توبه می
فرماید و هر که از توبه ابا نماید یا به زبان گوید و به دل اقرار نکند آن حضرت آنکس را
بکراه بقتل رساند زیرا که آن حضرت به باطن مامور است و آن حضرت چهل هزار
از لشکر سید حسنی را که زیدی مذهبند تا ۳ روز موعظه می کند که از آن مذهب
باطل برگردند و چون ابا نمایند بعد از این مدت ایشان را بقتل رسانند پس چگونه
قبول توبه از دیگران نمی کند و آنچه می گویند که حضرت قائم ع وقتی که ظاهر گردد اول
طایفه علما را قتل می فرماید افترا است و باطل است و از این سخن لازم می آید که عالم
بدحال تر از جاهل باشد و علم باعث هلاک گردد و جهل باعث نجات گردد و
این امر خلاف ادله عقل و نقل است و از آن واضح تر است که کسی آنرا اجز
گویم سؤال آیا ثواب گناه را باطل می کند یا نه اگر باطل می کند پس چنین شخصی را

باید

باید بجای ترازو نبرند هرگاه بعد از این ثواب یا بعد از حین توبه مقبوله بمیرند پس از آنکه
بگناه دیگر آلوده گردند جواب باطل شدن گناه به ثواب نص قرآن مجید است چنانچه
حق عز شانه فرموده است ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی به درستیکه حسنات
و نیکیها گناهان را می برد و زایل می گردانند و از حضرت امیرالمؤمنین ع سؤال کردند که
آیا کسی را که در دنیا بگناهی حد زدند در آخرت او را از آن گناه عذاب می کنند
حضرت فرمود که خداوند عالم از آن عادل تر و کریم تر است که بنده را در یک گناه
دو مرتبه عذاب کند و در روایت دیگر سؤال کردند که آیا حد زده شده غسل
ندارد حضرت فرمود که نه زیرا که او بجهة حد پاک گردیده است از لوث گناه و احتیاج
بغسل ندارد و ایضا بردن حسنات گناه را منع ندارد که آنکه جمیع انواع ضررهای
آخرت از سؤال کردن و توبیخ شنیدن و نحو اینها را برد و بر دارد تا اینکه هیچ گونه ضرر
آن باقی نماند اما آنچه گفته که پس باید که چنین اشخاصی را بپای ترازو نبرند بدانکه
دیوان حساب و میزان از برای گناه به تنهائی نیست بلکه برای معلوم نمودن مقدار
عمل و عمل کننده است از برای عالمین و ملائکه و برای حساب نعمتهای الهی است
و باید که بر آن بنده معلوم گردد که چه نعمتهای باری تعالی را صرف کرده است و لیکن
حساب و میزان عام نیست که خوف شناعت و رسوائی عقوبت در آن باشد
و بسیار وارد شده است که بنده کاران نیک را حساب می کنند و ایشان نمی بینند
و بزودی از ورطه آن روز فارغ گردند والله هو العالم بالحق والصواب سؤال اگر بعضی
گناه از ائمه ع وارد شده است با عصمت ایشان چه معنی دارد جواب بدانکه اعتبار چنان

نورسیم

انسان و حیوان بعقل و علم است و از برای عقل و مراتب مختلفه است و چون
آدمی تا بحد تکلیف نرسد عقل و ادراک او ضعیف است و ناقص است
لهذا حکیم تعالی شانه او را تکلیف نکرده است و مورد اوامر و نواهی خود قرار نداده است
و چون بحد محدود رسیده است عقل و ادراکش زیاده از سابق می گردد و قابل تحمل
بار تکلیف و خطابات جناب سبحانی میگردد باین سبب حق جل شانه او را تکلیف
می کند پس پسر مثلا قبل از پانزده سال صاحب بود و لیکن درکش کامل نبود و
بعد از پانزده کامل میگردد اما نه آن نحوی که سن چهل سالگی و بعد از آن
میگردد بلکه از چهل تا شصت در علم زیادتی و کمال است پس بر هر کسی که مؤمن
است چنین عرفانی که در چهل سالگی او را حاصل می شود وقتی که حالتهای قبل از
چهل را بخاطر آورد نادم و پشیمان میگردد از حالت سابقه خود توبه و استغفار
می کند و چنین است حالت عالمی اسلام که قبل از آن جاهل بوده است از علم
او حقایق بابیه پس بنابراین تحقیق عقل و ایمان و علم مؤمنان از سن اول تکلیف
تا شصت سالگی روز بروز در تزایدی باشد پس هرگاه غیر معصومین با قلت
قابلیت چون بسن تکلیف رسند روز بروز حق تعالی عقل و ایمان و عرفان ایشان را
زیاده گرداند چگونه معصومین علیهم السلام با کمال قابلیت علم و عرفان ایشان روز بروز
زیاده نکرده بلکه حصول زیادتی علم و عرفان ایشان روز بروز صریح اخبار کثیره
است زیرا که امام علیه السلام در روز ولادت حق تعالی علوم اولین و آخرین باو را عطا
می کند و چون بمنصب جلیل امامت می رسد علمی چنین بر او حاصل می گردد که قبل از آن

برای

و بعد از فائز شدن بمنصب امامت نیز روز بروز علم و عرفان
[illegible] ایشان زیاده می شود پس هرچه علم و عرفان آن بزرگواران علیهم السلام زیاده میگردد از لوازم آن
علوم حالتی چنین بر ایشان طاری می شود که حالت سابقه نزد آن حالت پیش ایشان
مانند گناه و غفلت می نماید پس بسبب آن اعتراف بعجز و نقص خود کننده و بر این نوع
خود تذلل می نمایند و از حالت سابقه و نسبت آن نسبت بحالت ثانیه توبه می کننده و آن حالت
اول را گناه و خطای خود می نامند و آن اخباری که دلالت بر زیادتی علم روز بروز ایشان
علیهم السلام میکند در کتاب معارف الائمه ایراد نموده ام و این مطلب را در اینجا نیز اشاره کردم و اما
الموفق و المعین آنکه در میان مردم شهرت دارد که حق تعالی در شب معراج بحضرت رسالت
سی هزار کلمه راز گفت و آن حضرت را امر کرد که هزار کلمه را اظهار نماید و هزار کلمه را پنهان دارد
با صحاب اظهار نماید و هزار کلمه دیگر را مخیر گردانید و سلمان فارسی رضی الله عنه یکی از آن کلمه ها را
از آن حضرت پرسید و ابرام نمود تا آنکه حضرت خبر داد این سخن با اصل اساس خبری
نیست اول آنکه سلمان رضی الله عنه چنین کسی نبود که از آن خواهش چیزی که مأمور بکتمان آن
نبود دوم آنکه ابرام نمودن بعض نزارد بعض کشف کردن چیزی را که حق سبحانه و تعالی
امر با خفا نموده باشد سیم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه خبر داد که خداوند عالم او را نهی از
اظهار آن نموده باشد چهارم آنکه این سخن مستلزم جهل خدا و رسول است و جهل
بر خدا و رسول روا نیست و چه ملازمه است که خداوند عالم بحبیب خود در شب معراج سی
هزار کلمه بنوا القدر بیان بود که کسی غیر خدا و رسول ندانسته و در اخبار وارد شده است
که حق تعالی در آن شب علوم غیر متناهی بر آن حضرت القا نمود و سؤال آیا نقصان

زیرا که لفظ رحمن منع از شرکت نمی‌کند و بعضی گفته اند که لفظ الله در اصل وصف بود
ولیکن بجهة غلبه استعمال علم شد مانند ثریا که علم شده است از برای ستاره‌های
مجتمعه و بعضی گفته اند که اصل این کلمه مبارکه لاها بود در زبان سریانی معرب کردند
و الف را در آخرش حذف کردند لام را داخل کردند و آخر را تفخیم نمودند سؤال
لفظ خدا که در زبان فارسی می‌گویند و باری تعالی شانه را قصد می‌کنند چه معنی دارد
جواب لفظ خدا در زبان فارسی علم است از برای ذات باری تعالی شانه و معنی
لفظ خدا صاحب اختیار و مالک است یعنی هر چیز که ماسوی الله است صاحب آن خدا
است و همه چیز مخلوق و مملوک اوست و او صاحب و مالک آنهاست و مالک
حقیقی غیر او نیست سؤال بعضی از سنیان می‌گویند که چگونه صحابه را بد می‌باید
توان نمود با آنکه حق تعالی در قرآن مجید در سوره مبارکه فتح در بیان ایشان فرموده
است لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة یعنی بتحقیق که خدا راضی
شده است از مؤمنان که با تو بیعت کردند در زیر درخت جواب بدانکه از این
شبهه که عوام اهل سنت بسیار است حقیر اجوبه آن را بیان می‌کنم اول آن است
که حق تعالی رضایت خود را معلق بایمان کرده است آن صحابه را که طعن می‌زنند
آنها جماعتی اند که ایمان نداشته اند و عدم ایمان ایشان از اخبار شیعه است
و اخبار مستفیضه در این خصوص از ائمه خود روایت کرده اند جواب دویم
بر سبیل الزام است تقریرش آن است که اگر آقای به بنده خود بگوید که این
کاری که تو کردی من از تو راضی شدم و آن غلام بعد از آن کاری کند که آقا را
بخشم

بخشم آورد آن او را عقوبت نماید هیچ عاقل آقا را مذمت نمی‌کند که تو چرا او را عقوبت
می‌نمایی با آنکه در فلان وقت گفتی که من از تو راضی شده‌ام زیرا که بقای رضا موقوف است
بر طاعت و عدم مخالفت و خلافی نیست که صحابه مطعونین بعد از آن بیعت مخالفت خدا و رسول
صلعم کردند با آنکه در آن بیعت شرط کرده بودند که دیگر بعد از آن پشت بجهاد نکنند و این
بیعت در صلح حدیبیه بود بعد از آن بلافاصله بجنگ خیبر رفتند و مطعونین معهودین در آن
جنگ گریختند و مخالفت خدا و رسول کردند و ایضا بعد از وفات حضرت رسالت صلعم کفر و نفاق
خود را ظاهر کردند و ستم بر اهل بیت رسالت صلعم نمودند و حق ایشان را غصب کردند
و عداوت خود را نسبت بخدا و رسول ظاهر نمودند فعلیهم ما یستحقون من الله العادل القاهر
سؤال بعضی از عوام می‌گویند که زنان پیغمبر صلعم مستحق طعن و لعن نیستند زیرا که خداوند
عالم در قرآن مجید فرموده است که طیبون از برای طیبات است و خبیثون از خبیثات
است جواب این از عاقل صادر نمی‌گردد برای آنکه آیه شریفه دلالت براین معنی
ندارد و در آیه مذکور نیست که اگر شوهر زنی مؤمن است آن زن نیز البته مؤمنه است
چگونه چنین خواهد بود و حال آنکه در قرآن مذکور است بدی زن نوح و لوط علیهما السلام در
اخبار نیز بدی زن هود و غیر او از نیکان مذکور است و این شبهه عوام هیچ گونه راهی
ندارد و این آیه در باب نکاح وارد شده است و این امر لزوم عقلی دارد نه لزوم شرعی
و معنی این آیه شریفه را حضرت امام حسن ع در مجلس معاویه بیان نموده است و بمعاویه
فرموده است که مراد از طیب حضرت امیر المؤمنین ع است و مراد از طیبون شیعیان
او یند و مراد از خبیث ای معاویه توئی و مراد از خبیثون شیعیان و تابعان تو اند

پس مقصود الهی در این آیه ایمان و کفر است یعنی مؤمنان تابع پیشوای نیک و امام خود
می باشند و کافران و منافقان تابع پیشوای بد که کافر و منافق می باشند
چنانکه از زمان آدم تا حال چنین بوده‌اند سؤال آیا زوار حضرت امام رضا ع زودتر
از زوار حضرت امام حسین ع داخل بهشت می شوند یا نه جواب این مسئله که بشنیدی حسین ع
از بعض عوام که می گویند روز قیامت حضرت امام رضا ع با حضرت امام حسین ع نزاع
می کنند که باید زوار من پیشتر از زوار تو داخل بهشت گردد از برای آنکه من از
تو غریب‌تر بودم باطل است بچندین وجه اول آنکه شأن امام و معصوم آن
نیست که با یکدیگر نزاع کنند دوم آنکه این نزاع مستلزم حسد است و در امام
حسد نیست سیم آنکه حضرت امام رضا ع از آن بزرگوارتر است که با جد خود
چنین ابا کند و معارضه نماید و گوید که زوار من باید پیشتر از زوار تو داخل بهشت
گردد چهارم آنکه در بهشت مانند در اطاق نیست که باعث این نزاع گردد
زیرا که عرض دروازه بهشت چهارصد سال و یا نصف و کمتر و بیشتر است و اگر کمتر
باشد بعزت حق تعالی آنقدر بزرگ گردد که محتاج بنزاع [illegible] نوع که مرتبه این
از امام کمتر است در دار آخرت هرچه خواهش کند برای او میسر است پس چگونه خواهد
بود برای امام سؤال آیا ملائکه نقل حدیث دارد که جبه مردگان را تفقد
کنند خوبان را بمکان خوب و بدان را بمکان بدی می برند یا نه رد جواب بلی ملائکه
[illegible] و کربلا و غیر آن علامات رفتهم ع و دیدند حدیث دارد
که گر قبر او [illegible] و دو بدن را شکافته در آنها نخواهند دید مگر جسد سلمان و ابوذر

رضی الله

رضی الله عنهما را که ملائکه ایشان را با تختها از آن مکان برند و جسد دو خبیث را نقل کرده
بجهنم بردند و در وادی دود اندازند و آن وادی است که بهمان دندان
دار استی از آن وادی می جوشد سؤال آیا بالاتر از عرش چیزی هست
چنانکه در روایت وارد شده است که حق تعالی بحضرت ابراهیم ع نمود ملکوت
آسمانها و بالای عرش را جواب آنچه در بسیاری از اخبار وارد شده است که
حق تعالی ملکوت آسمانها را بحضرت ابراهیم نمود و ذکر فوق عرش در آن مذکور نیست
شاید روایت چنین باشد که حق تعالی ملکوت آسمانها و عرش را بحضرت ابراهیم
نمود و راوی از عرش بفوق اشتباه کرده باشد سؤال آیا هرچه حق تعالی کرده است
محمد و آل محمد ع همه آنها را می دانند یا نه جواب نص صریحی در این باب بخاطر
حقیر نیست در این باب جزم با حد طرفین نمی کنم ولکن دور نیست دانستن همه
آنها را زیرا که حق تعالی حکیم است و در فعل او عبث و فایده نیست و اگر چیز را
خلق کند و احدی از خلق حتی مخلوقین آن را ندانند بر سر آن چیز را آفریده بلکه
از برای آنکه خلق خود را بما اجمالا و تفصیلا خبر دهد تا آنکه عظمت و قدرت او را
در آن باب بشناسند و اگر نه لازم می آید که حق تعالی در خلق کردن آن چیز
ضرور است که خود را امتحان نماید که آیا قدرت بر خلق کردن آن چیز دارد یا نه
العیاذ بالله که این مستلزم جهل و عجز است و بر هر دو روا نیست و در بعض روایات
مذکور است از ائمه ع که فرمودند که حق تعالی هرچه خلق کرده است از برای ما کرده
پس چیزی که برای ایشان خلق شده است باید ایشان آن را بدانند اگر نه لازم

پس او از من است و این یکی از بنی امیه که مدح او وارد شده است خالد بن سعید بن عاص
امور است که حضرت امیر المؤمنین ع با او فرمود که ای خالد شکر الله سعیک یعنی ای خالد
خدا سعی ترا مزد دهاد و این در وقتی بود که شش نفر از مهاجرین و شش نفر از انصار در روز
جمعه با ابوبکر معارضه کردند در وقتی که در بالای منبر بود و مردم در آن نزدیکی با او بیعت
کرده بودند و خالد اول کسی بود که با او معارضه نمود و آن خبر طولانی است سؤال چه
معنی دارد آن چیزی که از حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت امام محمد باقر ع وارد شده است
که اگر ابوذر می‌دانست آنچه در دل سلمان بود او را می‌کشت یا تکفیر او می‌نمود جواب
یعنی اگر می‌دید آنچه را که صادر می‌شد از سلمان از امور عجیبه و کارهای غریبه هرآینه متحمل آن
نمی‌شد یعنی تکفیر او می‌نمود و حکم بقتل او میکرد زیرا که عقل ابوذر باین نمی‌رسید بر آنکه آنها
مرتبه ابوذر بود و باین سبب حکم بکفر او می‌نمود و کشتن او را لازم میدانست چنانکه بعضی از
کس در کوفه نیز در آن حضرت امیر المؤمنین ص آمدند و جماعتی غلاة نیز در آن جناب یاد کردند
که ما منکر علم و معجزه تو نیستیم و می‌خواهیم که برای ما معجزه بنمائی حضرت بعد از عهد و پیمان بسیار اظهار
نمود و آنها کافر گردیدند و غیر از آن گفتند که این سحر است و کشتن او لازم است بسند معتبر
از حضرت امام جعفر صادق ع از پدران بزرگوار خود منقول از علی بن ابیطالب ع روایت کرده است
که فرموده است رسول خدا ص فرمود زن چهار قسم است جامع مجمع و ربیع مربع و کرب
مقمع و غل قمل و صدوق رحمه الله بعد از ذکر این روایت گفته که مراد از زن جامع مجمع آن زنی
است که خیرش بسیار باشد و مراد از ربیع مربع آن زنی است که طفلی در دامن یعنی
بغل باشد و طفل دیگر در شکم و مراد از کرب مقمع آن زنی است که با شوهر خود بد خلقی کند

و مراد

و مراد از غل قمل یعنی آن زنی است که مانند شپش شوهر خود را میگزد و شوهر او را
نمی‌تواند دست بردارد و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول ص نهی
فرمود که نکاح مکن شهبره را و لهبره را و نهبره را و هیدره را و لفوت را آنگاه فرمود
که شهبره زن ازرق فحش گوینده است و لهبره زن دراز بالای لاغر است و نهبره
زن کوتاه بدخلقت است و هیدره زن پیره و مدوره و لفوت زنی است که
از شوهر دیگر فرزند داشته باشد و حکمای عرب گفته اند از پنج طایفه زن احتراز باید کرد
حنانه منانه و انانه و کیة القفا و خضراء الدمن اما حنانه زنی است که او را فرزند
از شوهر دیگر باشد و مایل آن شوهر بر شیل مهربانی کند و منانه زنی است متموله
باشد که مال بر شوهر منت نهد و انانه زنی باشد که پیشتر شوهری دیگر داشته باشد
که بزعم او بهتر از این شوهر باشد و پیوسته از حال آن شوهر شکایت و ناله کند و کیة القفا
زنی باشد که بجا در عفت مستور نباشد و مردم بر غیبت شوهر ترک فضیح او داغ
قفای شوهر نهند و خضراء الدمن زنی باشد جمیله بد اصل و تشبیه او بسبزه مزبلها کرده اند تمام الکلام
تمام شد در روز شنبه

اگر بعد فرزند در عشق مرد [illegible]
[illegible] گردد بر [illegible]

بسم الله

الر بسم الله الرحمن

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم

بسم

بسم

دوغ

بسم الله

الله الرحمن الرحيم

بتاريخ دحم ذلقعده مبارك دادة

بااين المفصل بول

دیبک بزرك دباك لمن لرى دور

عدد عدد عدد عدد عدد

كاسم مسر لاقتابه لمبلن

عدد عدد عدد

بتاريخ دحم

ال

الله

٥١

الصوالسر

و بادعای شخص ثابت نمی‌شود در صورت عدم حصول ظنّ قوی و امّا در صورت
حصول ظنّ قوی از آنها یا غیر آنها ثبوتش محلّ اشکال است و مراعات
احتیاط مهما امکن اولی است هو العالم سؤال با وجود اجتهاد هرگاه عدالة
نداشته باشد باو تقلید توان کرد یا نه جواب نمی‌توان مجتهد را گرد الّا
بعد از ثبوت عدالة او شرعا والله هو العالم سؤال چیزهائیکه در نماز در زنان
جهة ساتر استثناء شده است از قبیل رو و کف پاها هرگاه مردم
اجنبی بآنها نگاه کند چه صورت دارد حلال است یا نه جواب احوط
ترک است هو العالم سؤال کسی در قنوتهای واجب و یا سنتی از آیتهای
قرآن مثل ربنا ظلمنا و یا غیره بخواند نماز او چه صورت دارد جواب هرگاه
آیتی باشد که قرآن بودن آن و نبودن بمحض قصد ممتاز می‌شود مثل معروفی
و قصد قرآن نداشته باشد عیبی ندارد و هرگاه قصد قرآن داشته باشد
یا آیتی باشد که بغیر قرآن مشتبه نمی‌شود احوط ترک است و هو العالم سؤال
هرگاه شخصی بعضی مسئله از مسائل واجبه از مجتهد حیّ و یا از واسطه عادل او یا استفتاء
نوشتن بخدمت او اخذ نموده باشد امّا از عربی سررشته نداشته باشد و فی الجمله
از فارسی سررشته داشته باشد هرگاه احدی از آن مقلّد از آن مسئله و یا از
او سؤال نماید آیا واجب است باو که جواب مسئله را بگوید یا نه و هرگاه جواب
او را نگوید آثم است و گناهکار است یا نه جواب هرگاه معلومش نشده باشد فتوای
مجتهد مذکور و شخص سائل احتیاج داشته باشد در امر دینش بآن فتوی در رفع

تقلید

احتیاج

احتیاج او داشته باشد و در امر دینش بآن فتوی لنگ شود الّا بنقلش و نقل نمودن شخص مسئول
منه و سائل اعتماد داشته باشد بر مسئول و محلّ سؤال امور واجبه یا محرّم باشد و درینصورت
و از اینصورت وجوب نقل فتوی و امّا در غیر اینصورت وجوب نقل محلّ اشکال است
و لکن شاید احوط باشد والله هو العالم سؤال آیا مقلّد را واجب است که در وقت جواب
گفتن اسم مجتهد را که باو تقلید نموده اظهار سازد یا نه و هرگاه اظهار نسازد عدالة
از او سلب می‌شود یا نه جواب بعضی از علماء نسبت دادن فتوی بمحکی عنه را واجب
میدانند و این احوط است مگر در صورت آنکه از قراین احوال معلوم بوده باشد
که از که نقل می‌کند والله هو العالم سؤال چه می‌فرمایند در اینکه آب چاهی که سه وجب و نیم
عمق و سه وجب و نیم عرض داشته باشد هرگاه نجاست باو ملاقات نماید و احد اوصاف
او را تغییر نداده آیا واجب است نزح آب آنچه شارع مقدّس در باب وقوع
نجاستها بچاه امر نموده یا نه جواب در نجس شدن آب چاه مطلق خواه بقدر کر باشد
و خواه نباشد بملاقات نجاست اگرچه متغیّر نشود اختلاف است در میان علماء اکثر
متقدّمین بر قول بنجاست است و اکثر متأخرین بر قول بطهارت است و از آنجمله جناب
والد است رحمه الله و بعضی واجب میدانند نزح را تعبّدا و احوط مراعاة قول اوّل است
هو العالم سؤال و هرگاه آب چاه از مقدار کر کمتر باشد آیا بمجرّد ملاقات نجاست نجس می
شود یا نه جواب کلام در این مسئله گذشت سؤال چه می‌فرمایند که هرگاه شخصی مبلغ
شش هزار دینار را بشخصی بطریق مصالحه بدهد بهر یک اشرفی تومانی بوعده یکماه مبلغ
ششصد دینار بشخص بدهد و بگوید که این شخص هزار دینار را باو مصالحه میکنم بوعده یکماه

یک عدد اشرفی و آن شخص هم بگوید که قبول کردم آیا آن شخص پول دهنده را تسلط
دارد که بعد از انقضای یکماه بگیرد و اشرفی را از آن شخص بگیرد یا نه جواب اقوی
آن است که فرق مجلس شرط نیست در صلح مطلق بناء علیه فرضی سؤال از این جهت
عیبی ندارد والله هو العالم سؤال حمامی که غساله اش بجای غصبی شود آیا غسل
همچو حمامی چه صورت دارد جواب غسل در چنین حمامی عیبی ندارد صحیح است والله
العالم سؤال واگر در خزانه حمام غسل کنند و در وقت غسل کردن از خزانه
آب جاری نبود اما بعد از چند روز معتاد آن خزانه است که آبش را اضافه می کنند
و بجای غصبی می رود آیا غسل در اینجا چه صورت دارد جواب گفته شد که غسل در چنین حمامی دارد
صحیح است والله سبحانه هو العالم سؤال اگر کسی در اذکار مستحبه نماز غلط بخواند آیا
نمازش درست است یا باطل جواب احوط ترک غلط است در اذکار مستحبه و عدم
فرق ما بین اذکار واجبه و مستحبه در آن ولکن اقرب فرق است و عدم بطلان
بغلط در اذکار مستحبه هو العالم سؤال اگر کسی نماز را بکند بعد از آن با امام جماعه حاضر
شود و اقامه جماعت حاضر شود و اقامه جماعه بکند آیا دوباره نماز کردن با آن جماعه
مستحب است یا نه جواب بلی مستحب است والله هو العالم سؤال اگر کسی سهواً نماز
را نکرده بخوابد و از راه جهل بمسئله صبح اثر روزه ندارد یا آنکه عمداً ترک صوم نماید
آیا قضای این روزه واجب است یا نه و حال آنکه اطلاق ما فات شامل آنهم است
جواب مسئله محل خلاف است و احوط اتیان بقضا است و هو العالم سؤال
اگر چنانچه امام جماعه سبقت بگیرد با ماموم بر رکوع رود یا بسجده و ماموم در اینصورت

چه

چه چیز است جواب هرگاه عدول را بفرادا نماید ماموم بعد از آنکه فی الجمله متابعت امام را
قصد نموده نمازش صحیح است و در غیر اینصورت احتیاج بتأمل است هو العالم سؤال
اگر کسی در بین نماز شک کند آیا بچه نیت افتتاح نماز کرده است مثلا بنیت ظهر
بوده یا به نیت عصر و حال آنکه نمازی قبل از آن نکرده که احتمال ظهر داشته باشد جواب
بنا بر ظهر گذارد و اعاده کند هو العالم سؤال که هرگاه شخصی رد مظالم داشته باشد آیا
می تواند بسید فقیر بدهد یا آنکه بسید نمی رسد جواب احوط آن است که رد مظالم متعارف
ما بین الناس بسید ندهد والله هو العالم سؤال اگر کسی جاهل مسئله باشد یا نکه در نماز
در دو رکعت آخر حمد و سوره خوانده نمازش صحیح است یا نه جواب در دو رکعت آخر نماز
یومیه مکلف مخیر است ما بین حمد و تسبیح و سوره بر او نه واجب و نه مستحب است
بناء علیه هرگاه خوانده جهلا مستلزم مبطلی از مبطلات صلوة نیست با اشکال نمازش فاسد
و جهل او عذر می شود و هرگاه مستلزم آن نبوده حکم بفساد صلوة او محل اشکال
است و مراعات احتیاط اولی است ولکن احتمال صحت اقرب است هو العالم سؤال
کسی روزه ماه مبارک رمضان را بگیرد و در وقت افطار با حرام افطار نماید روزه او باطل
یا نه جواب روزه او صحیح است ولکن شخص عاصی در صورت اتصاف مفطر بحرمة در حق آن
هو العالم سؤال مسائل شکیه و سهو را پیش از نماز دانستن واجب است یا نه جواب من باب
المقدمه مثل سایر مسائل واجب است و هرگاه ترک دانستن کند و اتفاق بیفتد شکی
یا سهوی نمازش صحیح است هو العالم سؤال اگر شخصی تقلید مجتهد جامع الشرائط کرده باشد
بعد از وفات او آیا می تواند باز تقلید او کند یا باید رجوع نماید بمجتهد حی و بنا بر اینکه

قویست و بعض صور لکن احوط اجتناب است مطلقا والله هو العالم سؤال هرگاه نوار
را بکلابتون نقره که بر روی آن کلابتون جزئی طلا باشد یا ابریشم بافته باشند که اکثر
در بازارها کمخواب می نامند و در ایران زربافت می نامند پوشیدن و نماز کردن
در چنین ثوبی جایز است یا نه و هم چنین هرگاه کلابتون مزبور بر یخه‌های جامه بافته باشند
مانند عباهای سیاه شمشه دار که متعارف است و مانند طاقیهای که سر طاقیه بقدر سه
انگشت یا چهار انگشت یا بیشتر یا کمتر کلابتون مزبور را بافته باشند آیا نیز در جواز
و عدم جواز مثل سابق است یا فرق دارد بر سبیل فرق فارق چه چیز است و هم چنین
هرگاه کلابتون مزبور را با پنبه بیافند فرق با ابریشم دارد یا نه و همچنین هرگاه بوتها
در جامه از کلابتون نقره خالص و از کلابتون مموه بطلا باشد یعنی بعض بوتها از کلابتون
نقره و بعض مموه مزبور باشد آیا این با سابق فرق است یا نه و اگر فرق باشد وجه فرق
بر وجه شافی چه چیز است جواب هرگاه صدق صلوة در حریر شود عرفا یا صدق صلوة در طلا
شود عرفا صلوة فاسد خواهد بود در چنین جامه نظر بعموم دلیل دال بر بطلان در هر
و هرگاه صدق شود این اسم مذکور اقرب صحت است چنانچه در حریر ممتزج
و حریر ممتزج با نقره مطلا و نظر باختصار در دلیل منع بر قدر متیقن و محل بحث از
او نیست و مقتضای قاعده صحت صلوة است در حریر ممتزج با طلا و لکن اقرب بطلان
است لیکن چه آخر تفصیل مسئله را در کتاب مصابیح مذکور نموده ام والله هو العالم سؤال
مثلا کسی که مقلد مجتهد جامع الشرایط است می خواهد که بمجتهد دیگر یا مقلد او اقتدا کند آیا
موافقت در مسائل نماز مثل تسبیحات اربعه و ذکر رکوع و تشهد و سلام وغیره که ما

ممیدانیم

ممیدانیم نیز طاریست یا نه وغیر را هم بیان فرمایند جواب چنانچه امام و ماموم محل اختلاف
ایشان در مسائل دینیه دخلی بنماز نداشته باشد مثل آنکه یکی بیع معاطاة را جایز داند
و دیگر نداند بر اجتهاد یا تقلید اشکال اقتدا صحیح و هر محل اختلاف رکنی از ارکان
نماز یا جزئی از اجزا یا شرطی یا مانعی از موانع آن باشد مثل آنکه امام قیام در تکبیر
را رکن نداند و ماموم بداند یا آنکه سوره را جزء واجب نداند و ماموم بداند و مجملا امام
چیزی را که ماموم لازم نداند هرگاه امام بنحوی نماز را بعمل آورد و لو احتیاطا که باعتقاد ماموم
صحیح می باشد باز اقتدا مانعی ندارد و هرگاه بنحوی بعمل آورد که باعتقاد ماموم صحیح نیست
آن اقتدا جایز نیست والله هو العالم سؤال دهن شخصی که نجس شده یا بنجاست خارجی
یا باطنی تطهیر آن چه طریق است و هرگاه در بن دندان چیزی مانده باشد تطهیر آن با آب
قلیل یا کثیر چه طریق است جواب بواطن و از انجمله باطن دهان است پاک می شود
بمجرد زوال عین نجاست و حاجت تطهیر با آب نیست و اشیائی که در بن دندان
می باشد هرگاه نجس شود در صورت نجاست با آن حکم بطهارت او می شود و هرگاه رسید
و نجس شده با آب که می توان تطهیر داد همچنین با آب قلیل باین نحو که آب طاهر در دهن کند
بجنبشی که بموضع نجس برسد و بعد از آن آب را بیرون اندازد دو دفعه هرگاه چنین کند پاک
می شود در صورت تعذر اخراج آن از دهن والله هو العالم سؤال حد بلوغ در مرد از
حیثیت سن تمام شدن سال پانزدهم است یا داخل شدن سال پانزدهم و در زن
تمام شدن سال نهم یا داخل شدن بسال نهم از حیثیت سن جواب بلوغ ذکر
از حیثیت سن تمامیت سال پانزدهم است و در انثی تمامیت سال نهم است

میداند ماموم

علی الاقرب فی المقامین والله هو العالم سؤال شیر زوجه بر زوج حرام است
یا نه بر فرض حرمت آیا بر شوهرش حرام می شود یا نه خواه در صورت سهو و خواه در صورت
عمد و یا بمعالجه مرضی از رو یا برای حمل بمسئله جواب شیر زن بر خودش و غیر خودش از
مکلفین خواه زوج و خواه غیر زوج حرام است در صورت عدم ضرورت والله هو العالم
سؤال کسیکه قضا داشته باشد نماز سنتی می تواند بکند یا نه و هم چنین قبل از نماز واجب
نماز سنتی که غیر از نوافل یومیه باشد می تواند بکند یا نه جواب احوط ترک صلوة
سنتی است در صورتی بغیر آنچه استثنا شد در صورت اخیره هو العالم سؤال
تمام شدن سجده بسر برداشتن است یا فارغ شدن از ذکر سجده جواب اکمال سجدتین
و تمامیت آن حاصل نمی شود الا برفع راس والله هو العالم سؤال کسیکه سهوا
رکوع را فراموش کرده داخل سجده اول شد و در اثنای آن بیادش آمد که رکوع
نکرده است آیا نمازش باطل است یا آنکه سجده دوم داخل شود باطل است مثلا
فرمودند که در صورت اول عود کند آیا درست است بایستد رکوع را بجا آورد یا آنکه بحد رکوع
بایستد و رکوع را بجا آورد و سرش را بردارد و لمحه درست بایستد بعد از آن
بسجده رود جواب چنانچه رکوع را فراموش کند و داخل سجده اول شود نمازش
سجده ثانیه سؤال تطهیر مخرج بول یکمرتبه آب ریختن با ازاله نجاست کافی است
یا نه و تمسح در مخرج غایط بکمتر از سه شئی با فاصله که عین و اثرش زائل شود
کافی است یا نه جواب کافی است در استنجاء از غایط تطهیر مخرج از آن بآب
ازاله عین نجاست هر چند اجزاء صغار باشد و در استنجاء از بول احوط مرتین است

غسلی است

غسلین است فعلا و لکن الاقرب کفایة مثلا ما علی الحشفة مطلقا و لو لم یصدق
علی ذلک الغسلتان هو العالم سؤال طریقه غسل ارتماسی در میانه آب کرش خزینه
حمام یا حوض آب جاری که آب تا سینه اش باشد می تواند که همانجا که ایستاده نیت
کند و بآب فرو رود یا خود را از آب خارج نماید مطلقا و در آنجا نیت کند و بآب داخل
شود و غوطه خورد یا آنکه در جائی بایستد که آب تا زانویش یا کمتر یا یک وجب زیاده
باشد و از آنجا بآب فرو رود جواب ظاهر جایز است در غسل ارتماسی خروج از آب
اگر چه آب تا سینه یا جا نه باشد پس جایز است که ایستاده در آب غسل کند غسل
ارتماسی و لکن احوط خروج از آب است هو العالم سؤال غسل ترتیبی را آیا کسی در میان
آب ایستاده و تا سینه اش هست می تواند بکند یا بنحوی که اول سرش را فرو برد و بعد از
آن جانب راست و بعد از آن جانب چپ یا آنکه در رشتی جانبین از آب بیرون
آید فرو رود یا آنکه بطرف مجموع اعضا را بشوید بترتیب معلوم جواب در غسل
ترتیبی جایز است ارتماس اعضا و لکن احوط اخراج عضوی که اراده غسل آن دارد
نماید و بعد از اخراج حکم بصحت آن مشکل است هو العالم سؤال در تیممی که بدل از وضو
یا غسل باشد یکضربه کافی است یا نه و طریقه مسح رو و دستها را در تیممی که بدل از وضو
یا غسل باشد بطور مفصل بیان فرمایید جواب اقرب در تیمم بدل از وضو و در تیمم بدل از غسل
کفایت ضربه واحده است و لکن احوط در هر دو تیمم خصوصا تا در تیمم است یکضربه
و یکبار ضربه و هر گاه زیاده در احتیاط را طالب باشند سه تیمم بعمل آورند یک
یکضربه و یکی دو ضربه و یکی سه ضربه بعد از برای هر عضو بخصوص ضربه هو العالم سؤال

قوی در صحت این وضوء و غسل میرود ولکن احتیاط اکید در عدم اعتماد بر هر دو علیه
والله هو العالم سؤال آیا دست بر داشتن در حالت تکبیر را واجب می دانند
یا نه و هم چنین تکبیر قبل از رکوع را چونکه بعض علما این هر دو را واجب میدانند بلکه
جلسه استراحت را هم آیا رأی شریف در این مسئله چه چیز است جواب دست
بر داشتن در حالة تکبیر بود واجب می دانند در هیچ تکبیر از تکبیرات نماز واجب نیست
ولکن احوط است و هم چنین جلسه استراحت واجب نیست ولکن احوط است هو
العالم سؤال واجب تشهد را بیان فرمائید جواب تشهد شهادتین است وصلوة
بر محمد و آل محمد و جلوس و طمانینه در جلوس و صورت شهادتین واجبه اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و غیر اینصورت جایز
نیست و احوط در صلوة اینصورت می باشد اللهم صل علی محمد و آل محمد و هرگاه
بگوید و آله مجزی خواهد بود و بالجمله صورت مذکوره واجب نیست سؤال اقل
واجب مسح وضو در سر و پا چه مقدار است جواب اقل واجب مسح سر مجرد صدق
اسم است عرضا و طولا و هم چنین در پاها عرضا و اما طولا استیعاب واجب
است تا کعبین و احوط دخل تمام کعبین است در مسح والله هو العالم سؤال
عدالة در کسی که نماز میت می گذارد یعنی پیش نماز شرط است عادل باشد یا نه
جواب با شرط است هو العالم سؤال چیزی که روی پا را بپوشاند و ساق
نداشته باشد مثل جورابهای زنانه و گیوه و غیر آن نماز در آن صحیح است
یا نه جواب احوط ترک است و اعاده نمودن نماز وقتا و خارجا در صورت

ارتکاب

ارتکاب والله هو العالم سؤال کسیکه شروع بنماز خسوف یا کسوف نماز را تمام کرد قبل از
انجلاء آیا نماز را اعاده کردن واجب است یا سنت جواب اعاده کردن سنت است واجب نیست
والله هو العالم سؤال در چهار فرسخی یا زیاده بر آن تا هشت فرسخ چه می فرمایید
آیا نماز را قصر می کند یا نه جواب هرگاه شخص سیر او چهار فرسخ یا بیشتر تا هشت نرسیده
باشد رفتن و برگشتن متصل باشد و مجموع هشت یا بیشتر باشد نماز را قصر کند و هرگاه
سیر منقطع شد مثل آنکه یکروز یا بیشتر تا ده نشده ماند احوط آن است که جمع نماید میان
قصر و اتمام هو العالم سؤال کسی در جائی اقامه کرده باشد و بعد از آن چنان اتفاق
افتاد که به دو فرسخی یا سه فرسخی بعنوان سیاحة یا تجارت سفر کرد غرضش این باشد
که باز بر گردد آیا حکم اقامه او بر هم می خورد یا نه جواب چنانچه این معنی بر وجه ندرت
اتفاق افتد نه دائما اتمام بر او واجب و ضرر باقامه او نمیرسد هو العالم سؤال
اگر کسی خواهد که چهار فرسخی سفر کند اما میداند که ده روز یا زیاده در آن جا مانده است
لکن اینها را سفر اطلاق می کنند یا نه و نماز را قصر می کنند یا نه و در صورتیکه نمیدانند
در حینی رفتن که ده روز یا کمتر در آنجا مانده است یا نه باز این را سفر اطلاق می
کنند و در اینصورت نماز را قصر می کند یا نه جواب در صورتی هرگاه جمع مابین قصر و اتمام
نماید احوط است والله سبحانه هو العالم سؤال مثلا کسی در سفر باشد وقت نماز داخل شود
و نماز را نگذارد با وجود وسعت وقت و نه داخل وطن شده و هنوز وقت باقی
بود آیا در این وقت نماز را قصر می کند یا تمام و هم چنین عکس آن چه طریق است جواب
در اینصورتی احوط نیز جمع بین الاتمام والقصر است هو العالم سؤال سجده

سهو با نماز احتیاط یا با اجزای نماز جز نماز است یا نه جواب لکن نماز احتیاط اقرب
عدم جزئیت است ولکن احوط اعادت جزئیه است بنا بر علیه فصل بما حر و منافی
نه بعد و مسارعت در اتیان نماید و هم چنین اولی این است که این احتیاط
را بنیت تتمه بعمل آورد والله هو العالم سؤال در ولایتی که مجتهد نباشد در
طی دعاوی و رفع منازعات و مخاصمات در صورتیکه رفتن خدمت مجتهد ممکن
نبوده یا متعسر باشد چه کنند و بقول فردوس مکان میرزا ابو القاسم در سؤال
دهدهایی وجوب که فرموده اند هرگاه بالفعل تقلید نکرده لکن از کتب فقها اقرب
بحق را توانند پیدا کرد با او رجوع کنند چه صورت دارد جواب قضا و قطع دعاوی
بین العباد حکم از وظیفه مجتهد جامع الشرایط است چنانچه غیر او حکم کند حکمش اعتباری ندارد و در غور
قطع نشده خواه آنکه متمکن از مجتهد باشد و خواه آنکه نبوده و آنچه جناب میرزای مرحوم فرمودن
دعوی راضی باشد نیست و هم چنین منافی مخالف فتوی محققین امامیه است و متابعت
او لیاء رجوات است ولکن دعوی را عرضه نیست که در مقابل ایشان وقع زده
باشم والله هو العالم سؤال صیغه متعه را بزبان فارسی و عربی با چه طریق باید نمود و عبارات
او را هم بعربی و فارسی بیان نمائید که عند الحاجه بهمان لفظ بدون کم و زیاد ادا نمود
و بفرمائید که با امکان عربی هر چند بتعلیم باشد جایز است او اد صیغه فارسی یا آنکه
از عجز از عربی بفارسی جایز است والا فلا جواب صیغه عربیه زن بگوید متعتک
نفسی فی المدة المعلومة بالمهر المعلوم و مرد گوید قبلت و هرگاه زن بلفظ زوجت
گوید همچنین مجزی خواهد بود و اما صیغه فارسیه هر عبارتی است که اصل مطلب را

ادا کند و صیغه خاصه ندارد و در صورت تمکن از عربی اشکال دارد و فارسی را احوط ترک
کند اما در صورت تعذر عربی بفارسی مجزی باشد و توکیل واجب نیست سؤال
امر بمعروف و نهی از منکر بر هر مکلف بالغ عاقل از مسلمین واجب است یا بر بعضی
دون بعضی و بعضی کسان هستند از بابت امر معروف سخنی می گویند و سخن آن
شخص را نمی شنوند و او را مذمت می کنند و می گویند ترا چه نسبت با امر معروف
کردن دیگران آیا تکلیف از این شخص مزبور ساقط میشود یا نه جواب امر به
معروف واجب است بر هر مکلفی با تحقق شرایط خواه مرد خواه زن و خواه خنثی
و خواه سیاه و خواه سفید و گفتن مردم بمجرد مذمت منشأ سقوط نمی شود والله
هو العالم سؤال از مرثیه خوانان که وقایع جناب سید الشهداء و سایر شهدای کربلا
معلی را می خوانند و چیزهای چند نسبت بایشان می دهند که در کتابهای علماء
پیدا نمی شود آیا معروف کردن باین جماعت لازم است یا نه جواب در
صورت عدم ظهور کذب ایشان و احتمال صدق لازم نیست نهی منکر از ایشان
والله هو العالم سؤال گوش دادن باین کلمات گذشته و گریه کردن از آنجه
باین کلمات چه صورت دارد جواب جواب باکی نیست از گوش کردن آنچه می
گویند در صورت عدم معلومیت کذب والله هو العالم سؤال هرگاه کسی از حرام
جنب شود در حین مقاربت عرق کند این عرق مذکور نجس است یا هرقدر که
غسل نکرده است نجس خواهد بود جواب عرق جنب از حرام اقرب نجاست او است
و احوط نجاست است هو العالم سؤال نزا برا بجوشانند و عرقش را بکشند

مخرج می‌شود جواب مسئله محل خلاف و اشکال است و الحال داعی را در آن رای و قوامی نیست
پس مراعات احتیاط بسیار بجا خواهد بود والله هو العالم سؤال هرگاه زید وصیت کند
که صوم و صلوة و ختم قرآن از عمرو کرده ام و نکرده ام یا آنکه کرده باشد لکن مقلد مجتهد
نبوده در اینصورت اینهم از جمله دیون زید است که از اصل مال بیرون برود یا نه
جواب در اینصورت اداء عمل را بجا نیاورده باشد با اشکال اجرت که بذمه او تعلق گرفته
باشد از دیون مخرج از اصل است و احتیاط را در صورت ثانیه مرعی داشتن بسیار بجا
می‌باشد هو العالم سؤال هرگاه شخصی مقلد زید باشد و احکام شرعی را تقلیداً بمردم بگوید
لکن نگوید که رای زید است جایز است یا نه جواب بعض علما منع میفرمایند از آن و ترک
احوط است و هو العالم سؤال هرگاه زید علم بهم رساند بمردن عمرو و علم قطعی دارد
که در ولایت کسی بهم خواهد رسید که بر او نماز کند آیا بمجرد این علم بهم رساندن وجوب از آن
ساقط می‌شود یا آنکه حضور آن واجب است بر جنازه زید یا نه جواب محل تامل است
با اشکال اسقاط می‌شود وجوب در صورت علم بعمل آوردن والله هو العالم سؤال
هرگاه کسی مقلد مجتهدی باشد در حال حیات یا وفات آن افضل یا اورع بهم رسد
عدول جایز است یا واجب است جواب احوط عدول است و اما حکم بوسطی بوجوب
محل اشکال است سؤال هرگاه قاری در آخر آیات وقف کند و اعراب آخر
بعض از آیات را نخواند چه صورت دارد صحیح است یا نه و با این قرائت نماز می‌توان کرد
یا نه جواب قرائت مفروض صحیح است و نماز با این قرائت نیز صحیح است والله
هو العالم سؤال هرگاه در جیب مصلی دستمال حریر باشد نماز او چه صورت دارد

جواب

جواب ظاهر آن است که نمازش صحیح است ولکن احوط ترک آن می‌باشد هو العالم سؤال
بر فرض وجوب یا جواز باقی بودن در تقلید مجتهد حی که حالا فوت شده که در بعضی
مسائل عدول کرده تقلید مجتهد حی بکند یا نه جواب در رای که تقلید مجتهد حی که فوت شده
نموده نمی‌توانند که عدول بسوی غیر معلوم الترجیح نمایند بعضی ملای فاضل نرسیده
با مسئله صوم و صلوة و سایر چیزها را از ملائی که هیچ وقت عبارة و اکثر کتاب
شرایع و بعضی مطالب شرح لمعه را نفهمیده باشند سؤال نمایند و ملای مذکور جواب
مسائل واجبی را از کتاب مجتهد حی گوید که فلان مجتهد چنین فرموده یا آنکه خود نقلاً
رای مجتهد را دانسته بلا اظهار اسم جواب گوید و مرافعه و دعوی مسلمین را بطول
مصالحه طی نماید و اگر راضی بمصالحه نکرده باشند جواب گوید که چنین است و در کتاب شرایع
مثلا چنین نوشته اند احتمال دارد که نفس الامر یا باشد و یا نباشد و فضل قسم را هم
بمدعی و مدعی علیه اظهار نماید خود از میان رفته بیکدیگر قسم بدهند آیا این طور ملا
فاسق بوده و مواخذه می‌شود یا نه و باید در ولایت بعیده چه طور رفتار نماید که
مسلمانان را از دعوی و نزاع خلاص نماید جواب بسم الله تعالی باید در مسائل
دینیه فرعیه غیر معلوم از برای شخص مکلف خواه ذکر و خواه انثی یا مجتهد باشد یا مقلد
مجتهد جامع الشرائط باشد تا آنکه اعمال او از عبادات و معاملات صحیح باشد و هرگاه
چنین نباشد و رفتار نماید در فروع دین بغیر علم و اجتهاد و تقلید صحت اعمالش
از عبادات محل اشکال است بلکه در صورت تقصیر در تحصیل امور مزبوره و عدم موافقت
اعمالش مر واقع را حکم بفساد عبادتش می‌شود بلکه معاملات هم بلی هرگاه منکی از

سؤال [illegible]

از تقلید مجتهد جامع الشرائط نباشد بهیچ وجهی از وجوه شرعیه مثل شیاع [illegible] و مکاتبه
و اخبار عادل و مانند آن باید عمل نماید باحتیاط با امکان والا احوط آن است
که عمل نماید بفتوی معظم و اکثر علماء امامیه از اموات با امکان والا احوط آن
است که عمل نماید بفتوی اعلم اموات باعتقاد خود والا احوط آن است که عمل به
فتوی اورع از اموات و هرگاه از اینها ممکن نباشد یا متعسر باشد مخیر خواهد بود در تقلید
هر یک از مجتهدین اموات و اما توقف در مرافعه بین الناس و قطع دعاوی ایشان
پس غیر مجتهد جامع الشرائط کسی دیگر نمی تواند بکند و هرگاه بکند فاسق خواهد بود
و دعوی قطع نخواهد شد خواه در ولایت بعیده و خواه در غیر آن و اما صلح پس هرچه
معتبر شرعا شرط است در آن اجتهاد و مقلد هم می تواند که صلح بدهد هرگاه عارف
باشد بمسائل و شروط آن و در امور دینیه بسیار هم بد است والله هو العالم سؤال
مال حضرت صاحب الامر ع را که در اداء آن اذن مجتهد حی لازم است و در
اکثر صاحبان خمس بمجتهد نمی رسد که اذن نماید آیا اذن عام بآنها در ولایت بعیده
می دهند که بمستحقین بدهند جواب این روسیاه درگاه الله جل جلاله اذن
عام را نمی دهم و لکن هرگاه شخصی متدینی عارف بمسئله باشد او را وکیل در صرف
می کنم والله هو العالم سؤال شخصی دختر سه ساله را صیغه متعه خواند به نیتکه در آن
مدت قابل تمتع نباشد مثلا سه ساله قابل تمتع نباشد مثلا سه ساله را دو سال
یا سه سال زمان قرار دهد این عقد ما در آن دختر بآن عاقد حلال می شود یا نه
جواب صحت عقد محل تامل است و مراعات احتیاط اولی است بسیار خواهد بود والله هو

العالم سؤال چه می فرمایند که عوام الناس از گفتن دلیل اصول دین عاجز می باشند
و در ما بر ایشان یقین است که بودن جناب باری برحق است و پیغمبر بودن بر
حق است و امامان برحقند و معاد بدن روز حشر و نشر همه برحق است آیا بهمین
دانستن اکتفا می شود یا نه جواب دانستن آنچه مذکور شد باید دانستن صفات ثبوتیه
و سلبیه و تصدیق بجمیع ما جاء النبی صلی الله علیه و آله اجمالا اکتفا می شود و در ایمان شخصی
بمعنی خروج از حد کفر و بعد از این برای شخص لازم است تحصیل اطاعة پروردگار بقدر
در علم اخلاق و در علم فقه است نماید والله هو العالم سؤال چه میفرمایند در باب
کسیکه در ذمه او خمس باشد اگر بخواهد او را از مردم بگیرد و دیگر خمس بذمه او نیست الحال آیا
خمس بر او لازم است یا نه جواب چنانچه در نزد مردم می باشد بر ذمه مردم می باشد نه امانت
یا وعده نرسیده است یعنی وعده معامله منقضی نشده خمس بر او واجب نیست و هرگاه وعده
رسیده باشد و می تواند که بگیرد بر او خمس واجب است و هرگاه نتوانسته باشد که بگیرد
بر او واجب نیست از جنس دیگر بر هر خمس دادن واجب نمی شود چرا که خمس بعین
تعلق میگیرد والله هو العالم سؤال چه میفرمایند که واعظ وعظ می نماید و عوام الناس
از گفتن آن واعظ یقین ایشان حاصل می شود و اما یادگرفتن نمی توانند ایمان
گفتن واعظ اکتفا می شود یا نه جواب هرگاه یقینی قطعی حاصل شود اکتفا می توان نمود
ولکن از خوف یک نفی علم بهم رسد امر غریبی است والله هو العالم سؤال که شخصی شب
اول ماه مبارک رمضان را قصد نمود که فردا روزه خواهم گرفت و اما عمدا نیت نکند
روزه نگرد روز نش را روزه گرفت آیا این روزه چه صورت دارد جواب [illegible] که

هرگاه معین نکرده که کدام تکبیر تکبیرة الاحرام است نماز او باطل است والله هو
العالم سؤال دیگر نماز ظهر و عصر را گذارده ام یقین شد که ظهر و عصر را هشت
رکعت بجا آورده ام و نمیدانم که رکعت نقص از کدام نماز است چاره بفرما
جواب احتیاطا اعادهٔ صلوتین است معا والله هو العالم سؤال بیع دیگر
هرگاه کسی ملکی یا باغ خود را بقانون شرع بلا نقص عیب بیع شرط گذارد
و بیع لزوم یافته چنانچه ملک یا باغ قیمت ده تومان است و ثمن مبلغ پنج
تومان پنجهزار با وجه مصالحه آیا می رسد مشتری را که در قیمت دو برابر ثمن آن حرف
نماید اشاره فرمایند جواب هرگاه معامله مفروضه جامع الشرائط صحه بوده و هر
دو عالم بقیمت واقعیه بوده باشند معامله صحیح است والله هو العالم سؤال هر
گاه علم کامل بهم رسانیم که شخص صاحب وجهی خمس نمیدهد آیا مالکان و زارعین
زکوة بدون درهم نقد او سادات از خمس و زکوة بذمه ایشان است آیا
میتوان نان ایشان را خورد جواب حضرت حلال است در صورتیکه بعینه مخلوط
بحق غیر است خواه خمس و خواه زکوة والله هو العالم سؤال دیگر هرگاه شخص
را زمین بوده باشد و شاهزاده زمینهای این کس یک قلعه اطراف بلده
ساخته و هم نهر عام و آب از میان ملک مغصوب حمام می برند
و مردم میانه زمینهای هم وضو میزنند در آنصورت غسل این حمام چه صورت دارد
جواب تصرف در ملک مغصوب حرام است بدون عذر شرعی و حکم بصحه
وضو و غسل خالی از اشکال نیست خصوصا در بعض صور والله هو العالم سؤال

هرگاه

هرگاه اهدی باشخصی از معتمدین شاهزاده دوستی دارد از قبیل ملک یا شی
و غیره و هرگاه آن حضرت دوست خود را بمهمانی طلب فرمایند با عنایت الطفها
و از هر قسم که بدوست خود نماید آیا معیوب است یا نه جواب الحضرت در
حلال است هرگاه بدانند حرمة آن بعینه ولکن تورع از مال شبهه بحرام اولی
خصوصا در صورت عدم ضرورت والله هو العالم سؤال هرگاه شخص کاسب
است و کاسبی آن شخص وفا بمعیشت آن نمیکند و عیال و اطفال آن کس
محتاج و آرزومند بعض ماکولات می باشند میرسد آنکس را از وجه زکوة تا عیال خانه
عیال بری شود جواب هرگاه شخص شود که قادر بر مؤنه سنه خود نمی باشد علاوه
انعام و جامع الشرائط استحقاق زکوة باشد میرسد او را آنکه زکوة بگیرد اگر
فی الجمله کاسبی داشته باشد و آن کار را فاخرج بعضی از سال کند والله هو العالم سؤال
هرگاه معتمدی طفل را تعلیم و تادیب شرعی سیاق سوری تعلیم کلام الله نموده
میرسد معتمد را که حق تعلیم و تادیب خود را از والدین اجیر بگیرند بعد از آنکه
بسر حد بلوغ رسیده باشد یا نه جواب هرگاه شخص را والدین اجیر نمایند یا با او مصالحه
کند در اعمال مذکوره صحیح خواهد بود والله هو العالم سؤال هرگاه شخص را سرقت
نموده باشد و دیگری شخص از سرقت مطلع باشد چنانچه بر آنکس شخص بر اس سرقت
شده رسیده است هرگاه اظهار این معنی نماید شخص صاحب مال شاهزاده عرف
عرض می نماید در ساعت استحضار شاهزاده عرف حکم بقتل سارق بنماید
آیا در صورت صدق میرسد که چنین عمل را بصاحب مال برساند یا آنکه پنهان دارد

بگذارد و وقت نشسته باشد هرکاه صاحب مال را خبر نسازد آیا مشغول ذمه
است یا نه بیان فرمایند جواب در صورتیکه علم بفقد سارق دارد و دایم
است که بروز دهد ولکن سارق را در خفیه نهی از منکر نماید والله هو العالم سؤال
هرکاه کسی سید باشد یا عامی مظلمه بعقبی براو باشد در حیوة خود یا بعد از موت
خود و صاحبان آن را نشناسد بدهد یا قبل از خود بدهد یا وصیت کند
که وصی بدهد بعامی و سید هردو می تواند داد یا نه جواب هرکاه مال غیر در ذمه
کسی باشد خواه سید و خواه عامی براو لازم است که سعی نماید که بصاحبش
رساند و هرکاه صاحب را نشناسد و ممکن نباشد او را معرفت صاحب آن
بهیچ وجه و آن مال غیر مخلوط و ممزوج بمال خود نشده باشد و یک سال احتیاطا تعریف
و جستجوی صاحب نموده و نرسیده باشد می تواند که او را از جانب صاحبش تصدق
نماید در صورتی که بر ذمه خود گذارد که هرکاه صاحبش پیدا شود او را حلال کند
احتیاط آن است که او را بغیر سید بدهد یعنی عامی و شرط است در او عدالة
ولیکن دادن بعادل شاید اولی باشد و وصی او همین حکم دارد والله سبحانه هو العالم
سؤال هرکاه شخصی وصیت کند که از بابت احتیاط فلان مبلغ را از ثلث
مال من برد مظالم بدهد باز سید و عامی هردو می توان داد یا نه جواب باز احتیاط
در این صورت دادن بشخص عامی می باشد والله سبحانه هو العالم سؤال وصی
میت با متعلقات میت خیر خیرات و آب طعامی که میدهند بر دم و فقرا و صغیر
هم دارد و آن میت وارث صغیر دارد لازم است تفحص کند که مبادا مال صغیر باشد

با افعال

با افعال مؤمنین را حمل بر صحت باید کرد یا آنکه لازم است تفحص نماید جواب بلی
هرکاه مظنه داشته باشد بفساد فعل ایشان و آنکه از مال صغیر می دهد بنوعی
شرعی احتیاط احوط است اگرچه لازم است والله سبحانه هو العالم سؤال شخصی با اهل خود و عیالم
از جمله امور واجب تعلّم داده یا نهی از معصیت کرده از عدالت بیرون میرود یا نه
جواب توبه بکند چون عمدا میگوید چه ضرر دارد در آنکه اهل معصیت در حقیقت از
سنگ کمتر می باشند مادامیکه مشغول معصیت می باشند کیا محل تامل نباشد اگرچه
مؤمن را باین نحو خطاب کردن از انصاف بعید است در بعضی صور بهر تقدیر گفتن
این لفظ با تمقام معصیت بنظر نمی رسد خصوصا هرکاه قصد معاصی حقیقی نداشته باشد
چنانچه غالب است و شخص از عدالت بیرون نمی رود ولیکن ترک نماید اولی باشد
سؤال کسانی آمده اند بولایتی که مجتهد در آنجاست که امر دین خود را درست کنند
و هرکاه بولایت خود برگردند بصورت اول بفکر دنیا هستند و امر دین ایشان
بصورت تحصیل مسئله و تفاوت این ولایت بولایت دیگران است که ارحام ایشان
ساکن است در حقا در آنجا هستند اگر بایند ترک آنها را باید بکنند و در ولایت غربت
توقف می کنند که شاید در این ولایت بماند بگذرد و در این صورت سفر ایشان
مباح است یا معصیت و ماندن ایشان در آنجا که امر دین درست میشود واجب است
یا نه جواب واجب است بر هر مکلف که تحصیل مسائل دینیه خود را از اصول دین
و فروع دین خواه در ولایت غربت باشد مستلزم ترک خویش و قوم و غیره
از لذات دنیویه باشد و هرکاه ترک واجب نماید و سفر کند آن سفر عاصی و ردیه

وضعف و هرکاه از روی [illegible]
معلوم باشد که تا آن عادت [illegible]
[illegible]

برای زوجه هرچه میخواهد بگوید و لکن چون دعوا شده بر هر دو لازم است که مرافعه در نزد
مجتهد جامع الشرایط نمایند تا قطع دعوا را بقانون شریعت غرا نماید والله هو العالم سؤال
چه میفرمایند مولانا غلام و کنیزی دارد و ایشان را به یکدیگر داده مدتی با هم بوده‌اند
و تصرف شده و عمل مابین زوج و زوجه پیوسته در کار بود بعد که از نسب یکدیگر
مطلع شدند برادر و خواهر یکدیگر بودند حال چه کنند و هرگاه دور شده باشند
چه صورت دارد جواب حال باید تفریق شود با تأمل فیما بین ایشان و الا الزنا خواهد بود
والله هو العالم سؤال کسانیکه در بند حلال و حرام نیستند و امور نماز و سایر واجبات
ضروری خود را درست نکرده‌اند و میروند بتجارت و کسب تحصیل معاش با وجود آنکه
بعض مسائلها هرگاه تجارت نکنند امر ایشان نمیگذرد و نظر بغنائی که دارند
جواب خدا چه میگویند جواب شک در این نیست که کسی ترک واجبات می‌نماید
و مرتکب محرمات میباشد و عاصی میباشد مستحق عذاب و سخط الهی باشد مگر آنکه
توبه کند بقانون شریعت غرا که امید عفو میباشد و بالجمله عاصی روسیاه درگاه اله
جل جلاله میباشد و امر او عظیم میباشد و مترصد عذاب باشد تا عفو چه کند والله هو العالم سؤال
الیوم کسی بتکلیف رسیده یا اسلام آورده و خبر از امور دین لعین به بصیرت و یقین
ندارد و چیزی هم ندارد باید چه کند جواب تحصیل امور دینیه واجب و لازم است
و چیزی مانع نمیشود باید که بقدر ضرورت کسب نماید و باقی اوقات را صرف
تحصیل نماید یا آنکه از وجوه بر مانند زکوة و غیرها صرف کند و تحصیل نماید و بقدر بالقوه
تحصیل واجبات اصولیه و فرعیه نماید و الا مؤاخذه خواهد بود والله هو العالم سؤال

زید و عمرو کنیزی بشراکت خریده‌اند هر دو او را مقاربت نموده‌اند حال چه کنند
و کدام حلال میباشد وطی او و هرگاه یکی وطی کرده باشد بدون اذن شریک دیگر چه
حکم دارد جواب هرگاه وطی هر دو با اذن یکدیگر باشد بر هر دو حلال میشود و میتوانند
هر یک بعد از این تصرف نماید بشرط آنکه این است که اذن معتبر شرعی تحقق یابد
و هرگاه بر وجه حرام اتفاق افتاده معلوم نیست که جاریه محرم ابدی شده باشد
بر واطی و الا بر شریکش حرام است بر او وطی جاریه مشترکه بدون اذن شریک دیگر
والله هو العالم سؤال شخصی ملک را وقف بر حضرت امام حسین ع کرده
که هر جمعه تعزیه در آن خوانده شود و تولیت آن را بزید و اولاد او و اگر نسل نسلاً
بعد نسل و بعد جنت آرامگاه آقا سید محسن صیغه را جاری کرده ملک را حال پانزده
سال است که زید تصرف دارد و حال بعضی از اولاد زید ناقابل بنظر آمده‌اند هرچند اولاد
صغیر هم دارد و یک ولد بالغ هم دارد میتواند زید آن تولیت را از خود ضبط کند و از صاحب
ملک و اگذارد و آنهم به یکی صیغه تولیت را بخواند و بدیگری و اگذارد و از برای طرفین معصیت
نخواهد بود یا باید است که هر طبقه میتوانند اوقاتی تولیت کرد اگر چه برضای واقف و
متولی که زید است نشود یا نه جواب متولی وقف نمیتواند خود را از تولیت وقف
عزل نماید باختیار و عدم ضرورت و امر تولیت بعهده حاکم شرع مجتهد جامع الشرایط منتقل میشود
مگر آنکه مقتضی نص در صیغه وقف کسی دیگر باشد والله هو العالم سؤال علم اخلاق بیان
نمایند که چه چیز است تا بدانیم بر سبیل اختصار جواب زبان فرمایند جواب علم اخلاق
علمی است شریف و منشأ زینت مکلفین باشد و نجات دنیا و آخرت از برای او حاصل شود

[illegible]

می‌شود هر گاه مراعات او نماید و بر هر مکلف لازم است که منجیات و مهلکات خود را بداند
و اینها در این علم مذکور می‌شود مسائل بسیار دارد و این ورقه گنجایش او را ندارد و مع ذلک
وقت وفا ندارد لازم است که رجوع نماید باحادیث اهل بیت علیهم السلام و کتب علمای
امامیه و مجتهدین احیاء در تحصیل مسائل او مجملا سعی بلیغ بایست نمود در تحصیل اخلاق
حسنه و ازاله اخلاق سیئه و گول طایفه ضاله صوفیه نباید خورد که دعوای [illegible]
اخلاق و حال آنکه از شرع خبر ندارند والله هو العالم سؤال هر گاه از زید بپرسیم
بگوید علم اخلاق را تحصیل کرده‌ام و عامل بآن هستم بعدالت او اعتقاد می‌شود یا حسن
ظنی که باو هست جواب گفتن شخص که من علم اخلاق را تحصیل کرده‌ام و عامل باو
هستم چنانچه قصدش تزکیه نفس باشد و بلند پرواز قدح در عدالت او نمی‌کند
کلام سائل در این سؤال خالی از اجمال و ابهام نمی‌باشد والله هو العالم سؤال هر
گاه زن زن دیگر را عادله بداند و آن عادله هم در راز مجتهد تحصیل مسائل نماید
و باو خبر دهد می‌تواند بقول او عمل نماید چه زن را در امر فروع قرار دهد یا نه جواب
می‌تواند بعد از ثبوت عدالت مجرد اعتماد بر نقل او در فتوی که تقلید در آن جایز
است والله هو العالم سؤال هر گاه در بعضی نماز رأی دو سه مجتهد را می‌داند لکن نمی
داند رأی مجتهدی که تقلید او کرده کدام است می‌تواند عمل خود را برأی هر کدام باشد قرار دهد
یا نه جواب احوط آن است که بنا را برأی یکی از مجتهدین گذارد و اتمام نماز کند
و بعد اعاده کند والله هو العالم سؤال هر گاه در بعضی نماز مسئله رو دهد که رأی مجتهد
خود را فراموش کند و با مظنه بخواند که هر گاه فلان قسم بکنم نماز من صحیح است لکن

رای

رای هیچ مجتهدی را بنظر نیاورد و علی ای حال مظنه بکند نماز را تمام کند صحیح است یا نه و
با شک در این مسئله نیز چه کند جواب هر گاه راه احتیاطی بنظرش باشد که منافات
با اتمام نماز نداشته باشد احوط آن است که نماز را تمام نماید و احتیاج باعاده ندارد
و هر گاه احتیاط ممکن نباشد جایز است قطع کند نماز را در وسعت وقت و مسئله را
یاد گیرد تا بنا نماز کند و مظنه اعتباری ندارد و لکن مراعات ظن خود و اتمام نماز و بعد
اعاده آن اولی و احوط می‌باشد والله هو العالم سؤال هر گاه در مسئله عادل
از یک مجتهد خبر دهند محتاج بآن می‌بیند که مخالف یکدیگر خبر می‌دهند در آن مسئله
چه کند قول هر دو را باطل داند یا می‌تواند بقول یکی از ایشان عمل کند با احتیاج بآن
مسئله جواب هر گاه علم از قول یکی از ایشان حاصل کند عمل بقول آن کند والا
احوط آن است که از راه دیگر تحصیل فتوی مجتهد کند والله هو العالم سؤال آیا می‌توان
از مجتهد خبر اعلم بودن او را از دیگری گرفت هر گاه بگوید من خود را اعلم می‌دانم
با وثوق باو کفایت می‌کند یا آنکه بگوید زید اعلم از من است آنهم کفایت از برای
مسئله می‌کند یا نه جواب اعتماد بر مجتهد در حق خود محل اشکال است بلکه ظاهر آن
است که نتوان اعتماد نمود لکن شهادت او در حق غیر مسموع است والله هو العالم سؤال
هر گاه کسی خمس یا رد مظالم بر ذمه او باشد چیزی که وفا بآن کند نداشته باشد هر گاه
داشته باشد بدهد بافقر الناس و می‌شود می‌تواند سیده و عامی در مسئله دانی را ببخشد و
بایشان حال خود را بگوید و ایشان بگویند وجهی را سرانجام کنیم یا دست گردان
کنیم و قبول می‌کنیم و تو بری الذمه می‌کنیم و بکنند بری الذمه می‌شود یا نه و حصه امام ع آن

جمع نموده و مخلّفات را تقسیم نمایند و از برای غایب نیز سهمی قرار و تعیین نمایند
لکن مرضهٔ غایب منظور ندارند آیا چنین تقسیم صحیح است یا نه و بعد آمدن غایب
هرگاه اعتنی ندارد و تقسیم را از سر گیرند یا آنکه آن شخص غایب که حاضر شده است
مخیّر است در اختیار هر یک از سهام یا آنکه می باید هر یک از دکاکین و بیوت
و املاک بقدر الحصّه را خود را بگیرد و دیگر آنکه در حین غیابت آن وارث بعضی
از ورثه حصّهٔ خود را فروخته اند آیا از جهت مبیع موروث حصّه می برد بقدر الحصّه
یا آنکه معامله فاسد است و تقسیم جدید باید بشود و در این مدت اجرة المثل را از
حصّهٔ خود و از جمیع مخلّفات می تواند بگیرد یا نه جواب چنانچه تقسیم واقع شده در آن
خبطی نسبت بحصّهٔ غایب اتفاق افتاده و حصّهٔ غایب علی وجهها مفروزی نشده
و بالجمله بنحوی شده که غایب مغبون در آن می باشد یا اشکال تقسیم نسبت باین غایب
و لازم است که از سر گیرند و چنانچه تقسیم علی الوجه المعتبر واقع شده و حصّهٔ غایب داده است
منظور شده و لکن برضای او و با رضای وکیل یا ولی او حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرائط اتفاق
افتاده حکم بصحّهٔ چنین قسمتی محل اشکال است بلکه حکم بفساد در صورت توقف قسمت
برضای شریک و عدم رضای غایب محل اشکال است بلکه حکم و چونکه قسمت مفروضه
فعل خارجی باشند و از امور بسیاری شده بعضی صحیح و بعضی فاسد نمی توان حکم بصحّه
و فساد آن نمود بلکه بعد از اطلاع بر کیفیت واقع شده بر فرض فساد البتّه غایب
مستحق اجرة المثل زمان التصرّف خواهد بود در جائیکه التصرّف موجب اجره است
عادتاً والله هو العالم سؤال هرگاه زید عالم است یا آنکه بهر رشش از مال حرام جمع نموده

قسمت باطل

و مخلوط است

مخلوط است بمال دیگر غیر حرام و علمای هر یک و قدر هر یک را نمی دانند و صاحبش
ادعای نمایند بقدر ادعای ایشان باید بر هر یک بدون بیّنه یا نه جواب احوط مراعات
قول ایشان است بلکه مراعات حصول برائت یقینیّه و لکن لزوم اعتقاد بر قول ایشان
محل تأمّل است والله سبحانه هو العالم سؤال اگر این شخص بهر رشش از مال حلال و
حرام مستطیع شده فوت شد هرگاه مال حلال را حساب کند استطاعة نداشته
است حجّه نیابت عنه باید بگیرد یا نه جواب در صورت مفروضه واجب نیست بر میت
و هم چنین بر حیّ هرگاه چنین باشد بلکه لازم است ردّ مال حرام بار باشش هو العالم
سؤال هرگاه آب مباح در ظرفی باشد غصبی آیا آن شخص می تواند از آن آب مباح
در ظرف غصبی وضو بسازد یا نه جواب احتمال صحت در غایت قوّة است
چنانچه وضو ساختن مانع ردّ بصاحبش نباشد و آب مباح در ظرف مباح دیگر ممکن
باشد والله هو العالم سؤال در ظلّ خانهٔ غصبی نماز می توان کرد یا نه جواب می توان
نماز کرد در مفروض والله هو العالم سؤال در ظلّ خانهٔ غصبی نماز می توان کرد آیا جامه
بخط غصبی دوخته شده نماز می توان کرد یا نه جواب احوط اجتناب است و لکن احتمال
صحّة در صورت عدم منافات نماز و مغصوب و عدم انحصار ساتر در آن جامه در
نهایت قوّة است هو العالم سؤال با لباس مشتبه بحریر یا غصب نماز می توان کرد
یا نه جواب نمی توان نماز کرد در آن فاسد است سؤال در کفن عوض بدون اذن
صاحبش وضو می توان ساخت یا نه جواب احوط ترک است و لکن حکم بفساد وضو
محل اشکال است و احتمال صحّة قوی است در صورت عدم مانعیت و ضرر بمال صاحب

والله هو العالم سؤال در ظروف غصبی بودن چیزی خورد یا نه جواب حرام است چیز
خوردن در ظرف غصبی چرا که تصرّف در غصب و تصرف در غصب حرام است والله
هو العالم سؤال ظروف که از ولایت مشرکین می آورند با وجود این میتوان خوردن
یا نه جواب چنانچه علم بنجاسات اینها باشد ولو شرعا باشد تطهیر آنها نشود بر وجه شرعی چیز
خوردن در آنها مانعی ندارد والله هو العالم سؤال بر روشنائی چراغی که به او غصب
باشد منتفع میتوان شد یا نه جواب ظاهرا مانعی ندارد مادامیکه تصرف در غصب
واقع نشود والله هو العالم سؤال هرگاه شخصی در حال شدت غیظ ردّه گوید بطریقی
که مختار باشد احکام مرتد را بر او جاری می شود یا نه جواب چنانچه غضب بحدی باشد
که شخص از حال طبیعی و اختیار بیرون رود و مشعور به چیزی نشود حکم بارتداد او نمی شود هو
العالم سؤال مطایبه و شوخی الفاظی که کفر است ظاهرا با هم میگویند بدون قصد
حقیقت آیا گفتن هم داخل کفر است یا نه جواب حکم بکفر نمی شود هرگاه قصد معنی
نداشته و موجب استخفاف دین نباشد هو العالم سؤال قلیان مفسد صوم
است یا نه جواب حکم بفسد محل اشکال است و احوط مراعات احتیاط در
است سؤال هرگاه عمرو طلبی از زید دارد و نمیدهد و حال آنکه دارد آیا بدون مرافعه
بقدر حق خود از مال او می تواند برداشت یا نه جواب چنانچه ممکن نباشد استیفاء
حق خود و الّا بطریق تقاص جایز است لکن بعد از مراعات شرایطی که در
کتاب اصلاح بیان نموده سؤال شخصی زید و عمرو را وصی خود نموده و عمرو را مطلع
از وصایه خود ننموده و بعد از مردن مشخص شد که عمرو هم از جمله اوصیاست

آیا

آیا می تواند قبول نماید یا نه جواب احوط از برای عمرو آن است که ردّ وصیت
ننماید و قبول نماید والله هو العالم سؤال هرگاه شخصی در مرض موت چیزی را
ببخشد ورثه می توانند نه دهند یا نه جواب هرگاه هبه مقرون بشرایط صحت باشد
ورثه را نمیرسد که منع نمایند والله هو العالم سؤال هرگاه شخصی وجهی تعیین نمود
بوصی بجهة صوم و صلوة و ردّ مظالم که زید و عمرو متوجه باشند و بدون اطلاع عمرو
زید یک نفر داده که عمرو را قبول نیست آیا چه صورت دارد و هم چنین هرگاه ورثه
بدون اذن عمرو و عمرو وصی تواند مؤاخذه نماید و یک آنکه اعتقاد دارد بدهد یا
آنکه همان دادن ورثه ممضی است و هم چنین هرگاه مالی را تعیین بجهة اخراجات
حمل نعش بعتبات عالیات و بعد وصی نظر باغتشاش یا بدون اغتشاش
راه صرف صوم و صلوة او نماید چه صورت دارد آیا محرم است یا نه جواب هرگاه وصی
بالاشتراک باشند تصرف احدهما بدون دیگر باطل است و شخص متصرف ضامن
است والله هو العالم سؤال چه میفرمایند در آنکه در بلدیکه آب علاقه بدون
ملک خرید و فروش می شود برادر زید حصه از آب زید را فروخته است بدون اذن
زید در حالیکه زید غایب باشد بعد زید حاضر شود و قبول ننماید مبایعه مزبور را اما مثل
آن آب را از برادر خود مطالبه نماید یا از مشتری مطالبه نماید و حال آنکه مشتری عالم بوده
است که برادر زید آب را نفروخته است منحصر بخود است بیع آب برادرش که زید
باشد در این مدت که در دست مشتری بوده اجرت المثل را می تواند مطالبه از مشتری
نماید یا از بایع و حال آنکه تصرفات در بیع در این مدت با مشتری بوده است جواب

اخراج می شود یا نه و این عمل شرعاً حق است یا نه جواب ادعای شخص وصی مذکور مسموع
نیست بلکه اخراج در هر تصرفی که کرده باطل است و در بسیار از صور ضامن مال است
ومع ذلک کلّه تبرّی میّت نه والله هو العالم سؤال هرگاه کسی مشغول ذمه است برد مظالم
مثلاً سید قربان وعمرو عارف بمسئله است با جمیع شرائط استحقاق و می خواهد مخففاً
لله برادر دینی خود را از شغل ذمه بیرون بیاورد بدفعات چیزی از زید بعنوان
مصالحه قبول کند و باز بزید رد کند تا آنکه او را بری الذمه بکند می شود یا نه جواب
چنانچه شخص مشغول الذمه باشد برد مظالم و تعلق بذمه او گرفته باشد یا مال غیر
عمل مذکور مبرّی ذمه خواهد بود بلا اشکال والله هو العالم سؤال اگر شخصی بی اذن
والدین نذر بکند آیا آن نذر من اصله باطل است یا محتاج است بفسخ والدین
وصدف اگر کسی در شبه باشد نمازش صحیح است یا نه وهم چنین با انگشتر غصبی نمازش صحیح است
یا نه و نیت را داخل بر فعل می دانند یا خطور بالبال و دیگر از غسل ارتماسی آیا
ضرور است که مجموع بدن از آب بیرون باشد یا نه یا تا کمر یا تا سینه یا حلق که در آب
است می توان نیت کرد و سر را بآب فرو برد و دیگر دستمال و بند زیر جامه که
حریر باشد آیا مبطل نماز است یا نه جواب اقوی در نزد داعی این است که نذر بدون
اذن والدین صحیح ولازم الاتیان است خلاف الجماعة واما والده بهیچ وجه مدخلی
ندارد و اذن او پس صحیح است بدون اذن والدین مطلقا وصدف مستصحب
نماز نیست وهم چنین انگشتری در صورتی که رد بصاحبش موقوف بر ابطال نماز
باشد و نیت را داعی می داند نه صورت مخطر بالبال ولکن احتیاط اینست

و در غسل ارتماسی واجبست خروج از آب ولکن احوط آن است دستمال حریر
مستصحب باعث فساد نماز نمی شود واما تکمه را در کتاب اصلاح نوشته اند حکمش را
دالحاق در خاطر نیست سؤال در خصوص زعفران مغشوش که غش ظاهر
معلوم نیست الیته بعینه و اهل تجارت خرید و فروخت می کنند و بیع و شرای زعفران
مغشوش مزبور در میان تجار شهرت یافته بلکه عادت قدیم و سیر ماضیه بر این طریق رفتار
بوده می باشد و ترک نمی شود هرچند موعظه می کنند تجار را که این بیع و شرای باطل است
نه براکه از جمله بیع تعیین ثمن و مثمن است کسی قبول نمی کند والتماس آن است که یا
بر بطلان این معامله آیا زعفران مذکور را مصالحه یا هبه می شود نقل انتقال نمود یا نه جواب
چنانچه غش ظاهر باشد بر هر کسی و مخفی نباشد مانعی از ابتیاع آن بنظر نمی رسد و اشتراط
عدم جهالت ثمن و مثمن در بیع منشأ فساد معامله مذکوره نمی شود و هم چنین که بیع
جایز است در این مقام صلح و هبه نیز جایز است والله هو العالم سؤال هرگاه
بدن یا جامه رطوبت دار ملاقات میت آدمی شود قبل از تطهیر و بعد البرد آیا طهارت
بدن و جامه واجب است یا نه جواب بدن و جامه مفروضین بملاقات بدن میت بعد البرد
قبل از غسل نجس می شوند و تطهیرشان از برای مشروط بالطهاره لازم است والله
العالم سؤال هرگاه بدن یا جامه قبل البرد و قبل التطهیر میت مذکور را ملاقات نماید
غسل واجب است هرچند غسل واجب نشود یا نه جواب احوط مراعات غسل است
بعد ثبوت موت شرعا والله هو العالم سؤال آیا وقف با حرکت و وصل بحرکت
بانچه قراء تجویز نموده اند و اکثر علماء مجتهدین این قسم از قرائت را باطل می دانسته

جواب داعی موجب بطلان نمیدانم ولکن احتیاط موکد آن است که ترک نماید والله هو
العالم سؤال هرگاه عمرو اجیر زید شد در مدت معینی و در این مدت مرافعه باید بقدر
بکا مثلا آیا این مدت از کیسه زید می‌رود یا آنکه زید با عمرو می‌توانند محسوب دارند بطریق
توزیع جواب از کیسه مستاجر با انکال نمی‌رود والبته زمان ترک عمل محسوب می‌شود مثل
زمان عمل والله هو العالم سؤال در قناتی جمعی شرکت کنند مشاعا و بعضی از شرکا می
گویند ما راضی نیستیم احدی از این وضوء زد یا سایر استعمالات کند آیا شخص
شریک می‌تواند بقدر الحصه استعمال نماید جواب نمی‌تواند والله هو العالم سؤال
چه میفرمایند در اینکه هرگاه نهری از خارج بلدی داخل بلد شود و در این نهر جمعی شرکت کنند
و قدری وقف است که مصرف آن معلوم نیست و الآن غصب نموده اند ظلام
و حکام و هر روز زر جمع کثیر که زمکنه چند بین تقسیم می‌کنند و در ایام سنه هر روزی
بطایفه خاصه و جماعت مخصوصه تعلق دارد و میر آب آن بلد یا حاکم آن آب را در روز
غصب می‌نمایند و اما اینکه میر آب آن آب را که امروز مثلا نوبه جماعتی است
به یکی و روز دیگر را به دیگری و هم چنین تا آخر سال می‌دهد آیا آنچه آب را می‌توان وضو و
غسل و سایر تصرفات از آشامیدن و داخل طعام و غیره نمودن یا نه و هرگاه
کسی خود هم در این آب حقه داشته باشد آیا می‌تواند بقدر الحصه از همان تصرف نماید
یا نه و دیگر اینکه این آب را قدری و حصه از او را وقف حمام و حوضها نموده اند و حمامی
هر روز بقدر حصه از این آب مغصوبه بحمامی می‌برد می‌توان از آن آب غسل
کرد یا نه و سایر تصرفات نیز می‌توان نمود یا نه جواب در مال مشترک بدون اذن

شریک

شریک تصرف نمی‌توان نمود و هرگاه تصرف نماید مثل نماز و در زمین مشترک
و وضو و غسل از آب مشترک و آن تصرف بدون اذن شریک باشد و لو
فحوی حرام خواهد بود و عبادت مفروضه فاسد خواهد بود بلی هرگاه نهری باشد که در آنها
نهر بعضی تصرفات مثل وضو و غسل و تطهیر ثیاب جایز باشد از برای غیر مالک
با عدم ظهور منع مگر آنکه کسی دیگر آنکه آن را غصب نموده باشد در اینصورت نمی‌توانم
حکم نمود بابام و صحت معلا احوط اجتناب از آب مغصوبی است مگر آنکه اذن صریح
یا فحوی قطعی از مالک یا من یقوم مقامه داشته باشد والله هو العالم سؤال
هرگاه جابری گوسفندی را بکسی داد و آنکس عالم است بانکه مال غیر است و غصبی
صاحبش را نیز نمی‌شناسد که باو رد نماید و چند سال داشته و نتاج هم
رسیده و محصول گوسفند و نتاج او را خود تصرف نموده حالا حکمت بر اینکه
نما تابع و فرع است اصل چه را همچه فهمیده که حلال است هرگاه صاحب گوسفند
بهم نرسد بفقراء باید بدهد دستیه باشد یا عامی و اینکه باید تمام محصول و نتاج را بدهد
بفقرا یا همان اصل را که گوسفند اول است بفقرا باید بدهد و هرگاه خودش فقیر
می‌تواند تمام را خود صرف کند یا بقدر حصه و هرگاه گوسفند اول را قیمت ساینه
و وجه او را بذمه گرفته و اصل حاصل و نتاج حلال است در اینصورت یا نه
و هرگاه میش غصبی باشد و نر از مال خود در اینصورت تابع بدرست یا مادر
دیگر و ماست اینهم مثل اصل است هرگاه خود تعلیف نموده بقدر او
میتواند از او بگیرد و اجرت تعلیف را بر دارد محصول یا نه جواب گوسفند مذکور

کرده یا کرده که تنخواه مضاربه و امانت که ام است آیا تلف شده یا باقی مانده در
اینصورت برد و بعضی از مخلّفات پدری زید و خود زید را و مال غیر را و صغیر را
می فروشند و هر یک بقدر مال خود بر می دارند آیا صاحب تنخواه مضاربه صاحب
امانت خلاف کرده اند باید آنچه تنخواهش خود بر داشته ردّ نمایند و بعد از
تعیین وصی و یا قیّم و وکیل از جانب ورثه هر یک حق خود را بر دارند و یا هر
نوعی که کرده اند عمل ایشان شرعی و یا عیب است و چنانچه صاحب مال امانت
قبل از تصرّف نمودن در مخلّفه زید هر یک تنخواهش خود و با مستدعی خود قیّم
شوند یعنی عمرو در ولایت دیگر قیّم شود و صاحب مال مضاربه در ولایت دیگر
خود را قیّم شرعی نماید برای خاطر جمعی که مال ایشان تلف نشود و تنخواه خود را
نقد کنند آیا قیومیّت ایشان صحیح است و عملی که بدون اطلاع ورثه و همشیرهای
زید کرده اند صحیح است یا نه جواب چون عملی از و مسلم صادر شده نمیتوان
مسارعت بحکم بفسق ایشان نمود شاید وجه صحتی داشته باشند بلی هرگاه هر دو علی الاطلاق
خود را [illegible] ساخته اند باشتغال ذمّه متوفّی بمال ایشان و رجوع بحاکم مجتهد جامع
الشرائط نموده و من عندی استیفاء مال خود را نموده دور نیست که حکم شود که آنچه
کرده اند بوجه است و غلط است و قیم را کسی بغیر حاکم نمی تواند بکند والله هو العالم سؤال
چه می فرمایند که کسی بلاد فرنگ رفته از برای امر تجارت و بعد از مدّتی چند نفر از تجّار
آمده در پیش بعضی علما شهادت داده اند که ما در اسلامبول مثلاً شنیدیم که فلان
شخص تاجر که بفرنگ رفته مرتد شده و بدین نصاری در آمده و بعضی از آن شهود ادعای

حصول

حصول قطعی را زبر خود در این خصوص نموده لکن هر شهود متفقند که ما آن شخص تاجر را
ندیده ایم آیا بمجرد این شهادت حکم به بینونت زوجه [illegible] کسی می توان نمود یا نه و
بر فرضی وجوب حکم به بینونت آیا علمای این ولایت که مجتهد بالفعل نیستند زوجه
او را بشوهر می توانند داد یا نه و بر فرضی که مجتهد باشند عدالة ایشان معلوم
نیست بلکه معلوم است آیا حکم ایشان در اینصورت ممضی است یا نه و اگر زوجه
او را و احوال کذلک بشوهر داده باشند آیا از برای عدول مؤمنین من باب الحسبة واجب
است که تفریق میان زوجه مذکوره و زوج ثانی نمایند یا نه و اگر در اینصورت مذکوره
چند نفر دیگر بیایند و بگویند که ما دیدیم که فلان شخص تاجر که می گویند مرتد شده مسلم بود
و نماز و زیارت عاشورا می کرد یا وجه این آیا شهادت سابقه باطل می شود و دیگر
کسانیکه شهادت بارتداد او داده اند عدول نباشند لکن بحد استفاضه رسیده باشد
یعنی مفید ظن متاخم باشد در اینخصوص این نوع شهادت اعتبار دارد یا نه و اگر دو عادل
مثلاً شهادت داده باشند آیا شرط است در قبول شهادت ایشان که تصریح
نمایند بعدم خوف از جانب مشهور علیه یا اینکه مطلق شهادت نماید اگرچه مظنّه خوف
نفس مشهود علیه بهم باشد قبول می شود جواب حکم غیر مجتهد اعتباری ندارد خواه عادل و خواه
غیر عادل و هم چنین حکم مجتهد غیر عادل اعتباری ندارد چنانچه حکم از این دو نفر صادر شده
باشد ادّعای آن است از برای کسیکه قادر بر منع باشد نگذارد که جاری شود بلکه واجب
است و دعای علم را در امور محسوسه بحسب ظاهر معتبر میدانم و اعتبار استفاضه ظنّیه
محل اشکال است و چون مورد سؤال قضیه شخصیّه است رجوع نمودن در تحقیق

العدم

شرح م

کرده باشد که بنحو مضاربه و امانت که ام است آیا تلف شده یا باقی مانده در
اینصورت برده بعضی از مخلّفات پدری زید و خود زید را و مال صغیر را و
می فروشند و هر یک بقدر مال خود بر می دارند آیا صاحب بنحو مضاربه و
امانت خلاف کرده اند باید آنچه بخواهش خود بر داشته ردّ نمایند و بعد از
تعیین وصی یا قیّم و وکیل از جانب ورثه هر یک حق خود را بر دارند و یا هر
نوعی که کرده اند عمل ایشان شرعی و یا معیوب است و چنانچه صاحب مال امانت
قبل از تصرف نمودن در مخلّفه زید هر یک بخواهش خود و یا باستدعای خود قیّم
شوند بعینه عمرو در ولایت دیگر قیّم شود و صاحب مال مضاربه در ولایت دیگر
خود را قیّم شرعی نماید برای خاطر جمعی که مال ایشان تلف نشود و بنحو خود را
نقه کنند آیا قیومیّت ایشان صحیح است و عملی که بدون اطلاع ورثه و همشیرهای
زید کرده اند صحیح است یا نه جواب چون عملی از او مسلم صادر شده نمیتوان
مسارعت بحکم بفسق ایشان نمود شاید وجه صحتی داشته باشند بلی هرگاه هر دو علمی
خود را ... ساخته اند باشتغال ذمّه متوفّی بمال ایشان و رجوع بحاکم مجتهد جامع
الشرائط نموده و حق شرعی استیفاء مال خود را نموده دور نیست که حکم شود که آنچه
کرده اند لوجه است و غلط است و قیّم را کسی بغیر حاکم نمی تواند بکند والله هو العالم سؤال
چه می فرمایند که کسی ببلاد فرنگ رفته از برای امر تجارت و بعد از مدتی چند نفر از تجار
آمده در پیش بعضی ملاها شهادت داده اند که ما در اسلام بول مثلا شنیده ایم که فلان
شخص تاجر که بفرنگ رفته مرتد شده و بدین نصاری در آمده و بعضی از آن شهود ادعای

حصول

حصول قطعی از برای خود در این خصوص نموده لکن باقی شهود متفقند که ما آن شخص تاجر را
ندیده ایم آیا بمجرد این شهادت حکم به بینونت زوجه او کسی میتوان نمود یا نه و
بر فرض وجوب حکم به بینونت آیا علماهای اینولایت که مجتهد بالفعل نیستند م
زوجه او را بشوهر می توانند داد یا نه و بر فرضی که مجتهد باشند عدالة ایشان معلوم
نیست بلکه معلوم است آیا حکم ایشان در اینصورت ممضی است یا نه و اگر زوجه — العدم م
او را و اهالی کذلک بشوهر داده باشند آیا از برای عدول مؤمنین من باب الحسبه واجب
است که تفریق میان زوجه مذکوره و زوج ثانی نمایند یا نه و اگر در اینصورت مذکوره
چند نفر دیگر بیایند و بگویند که ما دیدیم که فلان شخص تاجر که می گویند مرتد شده مسلم و
و نماز و زیارت عاشورا می کرد یا وجه این آیا شهادت سابقه باطل می شود و دیگر
کسانیکه شهادت بارتداد داده اند عدول نباشند لکن بحدّ استفاضه رسیده باشند
یعنی مفید ظن متاخم باشند در اینخصوص این نوع شهادت اعتبار دارد یا نه و اگر عادل
مثلا شهادت داده باشند آیا شرط است در قبول شهادت ایشان که تصریح
نمایند بعدم خوف از جانب مشهور علیه یا اهالی که عملی شهادت نماید اگر چه مظنّه خوف
نفس مشهود علیه باشد قبول می شود جواب حکم غیر مجتهد اعتباری ندارد خواه عادل و خواه
غیر عادل و هم چنین حکم مجتهد غیر عادل اعتباری ندارد چنانچه حکم از این دو نفر صادر شده
باشد ابطال آن است از برای کسیکه قادر بر منع باشد نگذارد که جاری شود بلکه واجب
است و دعوی علم را در امور محسوسه بحس ظاهر معتبر میدانم و اعتبار استفاضه ظنیه
محلّ اشکال است و چون مورد سؤال قضیّه شخصیّه است رجوع نمودن در تحقیق

بزرگ شدن اطفال می توانند خرج خود را از آن بگیرند یا نه جواب چنانچه باذن ولی اطفال
این بنا گذارده و بآنها باذن ولی وقف داده می توانند مطالبه نمایند و در غیر این
صورت مطالبه محل تامل است سؤال هرگاه شخصی بدون اذن مجتهد مال حضرت
صاحب علیه السلام را بفقیر داده باشد بعد از اذن از مجتهد آگاه شده مال امام علیه السلام حساب
می شود یا علیحده باید داد جواب نصف خمس که سهم امام علیه السلام باشد هرگاه بدون اذن
از مجتهد جامع الشرائط داده شود شخص دهنده ضامن می باشد و مجرد امضای مجتهد رافع
ذمه بودنش محل اشکال است والله هو العالم سؤال هرگاه شخصی مثلا صد تومان
دارد ولکن خانه و ظرف و فرش هم ندارد از آن صد تومان خمس بدهد یا آنکه بعد از
ساختن خانه و اساس البیت خمس بدهد جواب خمس واجب میشود در ارباح
تجارات بعد از وضع مؤنه سالیانه بحسب حالش و مراعات وسط نه بحد تقتیر و نه بحد
اسراف و از جمله مؤنه است اشیاء مذکوره در صورت شدت احتیاج بآنها بلکه
مطلق احتیاج متعارف هم کافی است والله هو العالم سؤال مال جناب صاحب
اذن الامر عماد الفقهاء [illegible] می توان داد یا نه جواب نمی توان داد هرگاه داده شود بدون
دهنده ضامن خواهد بود والله هو العالم سؤال زید مثلا سی و پنج فنجان آب بخیلی ده
جوب زمین و چهار دانگ باغ خود را نزد سه ملای غیر مجتهد وقف نموده که وجه منافع
را مصرف افطار مؤمنین در ماه رمضان و مهمانی روز عید غدیر و باقی خرج تعزیه سیدالشهداء
علیه السلام نمایند و تولیتش را مادام الحیوة دست خود باشد و از برای حق خود تولیت قرار داده
که نه حصه از این وجه از برای خود باشد و یک حصه دیگر خرج برادانه وقف نموده خرج نماید

وبعد از

تولیت باشد و نه عشر و کسری

و بعد از ممات خود حق تولیت منفک باشد یا بطلان که عشر حق خرج ابتدائی وقف بوده
باشد جواب حکم بصحت این وقف بنزد داعی اشکال عظیم دارد والله هو العالم سؤال
که زید قنات جاریه را خریده از عمرو و اما قنات دیگر در جنب قنات جاریه بود بعد از
خریدن زید قنات جاریه را منفذ از جاریه به بایره پیدا شده و صاحبان قنات بایره با
یکدیگر مصالحه شرعیه نموده اند بیان فرمایید که وجه المصالحه تعلق بکدام یک دارد بزید یا
بعمرو جواب در این مسئله باید رجوع بحاکم شرع شود تا قطع نزاع بقانون شریعت
غراء نماید والله هو العالم سؤال زید قدری تنخواه بعمرو داد و عمرو مزبور تنخواه بعمرو ضمن
را الصرف نموده و بسفر رفته و بعد از مدتی که آمده زید مطالبه قیمت تنخواه خود را نموده
عمرو منکر شده زید جمعی شهود برای مطلب دارد که تنخواه بعمرو داده و از راه اضطرار
زید بنای مصالحه نموده است با عمرو و قبل از اجرای صیغه مصالحه زید چند نفر شاهد گرفته
که مطلع باشند که این صلح توریه میکنم که قدر حق خود را تحصیل نموده باشم و تتمه او را بعد
از این مطالبه نموده باشم آیا زید می تواند که بعد از صلح معروض ادعای تتمه حق خود نماید
یا نه جواب ظاهر این است که فرض سؤال بتواند ادعای بطلان صلح و مطالبه تتمه
حق خود نماید هو العالم سؤال چه می فرمایند که زید دو سهم میاه از قنات جاریه دایره بعمرو
زوجه بعد از چند عام معلوم شده که از قنات مسدوده بایره آب باین قنوات جاریه
آمده و صاحبان قنوات بایره صرف آنکه این آب متعلق بقنوات ما در دو مال ما
است و شرکای قنوات جاریه می گویند که این آب از قدیم الایام داخل بقنات جاریه میشده
و حق و مال ما است بعد از قیل و قال بسیار شرکاء قنات بایره با یکدیگر مصالحه شرعیه نموده اند

که قنات بایره مع اراضی و صحاری بالمناصفه بینهم قسمت شود و آب را از دهن فرهنگ
قنوات بایره بیرون آورند و حال زید ثلث را [illegible] که بایع قنات جاریه است می گوید که
من باین آب که از قنات بایره داخل جاریه شده عالم نبودم و اختیار فسخ با
من است و عمرو که مشتری است می گوید که تو قنات جاریه را مع متعلقات بمن
فروخته و در عرف این ولایت این آب نیز از جمله متعلقات قنوات دایره
است و من این آب را در دهن فرهنگ قنوات دایره دیده ام و خریده ام
هر چند هیچ کدام در روز بیع عالم بمبیع این آب نبودیم بیان فرمایید که این آب
از قدیم از قنوات بایره داخل جاریه میشده بعد از مصالحه شرعیه مزبوره بکدام
یک تعلق دارد جواب چونکه مسئله مذکوره متضمن دعوامی باشد باید رجوع شود
در قطع نزاع بحاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرایط والله هو العالم سؤال در خصوص
آنکه زید عمرو را وکیل کرده در خصوص طلاق زن خود و عمرو در پیش زید حاضر نبوده است
و شما قطع دارید در وکالت خود آیا این قطع حجت است از برای وکیل و مطلقه هست
یا نه جواب چنانچه عمرو قاطع است باینکه وکیل شرعی است باین معنی که توکیل زید او را
در امر مذکور رسیده بطریق قطعی جایز است که مباشر موکل فیه باشد و اما مطلقه
چنانچه وکالت وکیل نیز داو ثابت باشد خود را مطلقه شرعا بداند والا فلا والله
هو العالم سؤال شخصی ملک طاقیه بلا مالک که تخمیناً یکصد سال طاقیه شده و مالک ندارد نشسته
سابجه نموده بقدر ششصد تومان قابلیت بهم رسانیده خمس آن را داده آیا ما بعدها
قدر نما و ترقی بهم رساند خمس زیادی این را باید بدهد یا خیر جواب در زیاد و نما قیمت

ظاهرا

ظاهر خمس نباشد والله هو العالم سؤال هرگاه حاکم عرف محصلی بر زید بگذارد که
فلان ملک خود را بفروش و زید مزبور از ترس ملک بعمرو بفروشد و عمرو مزبور آن
ملک را خریده باولاد خود وقف نماید و بعد از مدتها بایع و مشتری فوت شده اند
و ورثه زید آمده است از اولاد صغار عمرو که موقوف علیهم است ادعا می نمایند
که این ملک وقف نیست برشما ملک ما است و او را پدر ما جبراً فروخته و بعد از
طول بسیار روسا اولاد صغار آن ملک و فقرا با ورثه عمرو مصالحه نمایند که نصف
آن ملک مال ورثه زید باشد و نصف مال ورثه عمرو آیا این صلح صحیح است یا نه
جواب هرگاه جبر ثابت در بیع ملک مخصوص ثابت باشد وقفیت ملک مزبور باطل
و مصالحه مزبور صحیح و هرگاه جبر ثابت بیع مزبور ثابت نباشد وقفیت ملک مزبور
بظاهر شرع صحیح و مصالحه مزبور فاسد سؤال هرگاه شخصی مدیون باشد و قلیل
وجهی داشته باشد بقدر موئنه خودش نباشد آیا واجب است که هرچه باشد بدهد
بطلبکار یا آنکه کاری بکند بلکه نفعی عاید او شود که معاش نماید و طلبکار هم بدهد و
چنانچه وجهی را بطلبکار ندهد و تلف شود آیا معصیت کرده مؤاخذه است یا نه
جواب با مطالبه طلبکار لازم است که بدهد و توکل بر خداوند عالم نماید و هرگاه
در صورت وجوب دادن مخالفت بطلبکار رسد و اظهار نماید که ندارم که وجه تزلزل
بهم رسد و ضعی نماید که صاحب طلب وجه خود را بعقید وجهی صلح نماید چه صورت دارد و هرگاه
صاحب طلب مطلع باشد البته صلح نخواهد کرد جواب ظاهر آن است که صلح صحیح باشد
و اختیار فسخ می باشد در صورت اطلاع بر کذب والله العالم سؤال در خصوص آنکه

حاصل شود اوّل وضع می‌شود از آن مؤنهٔ سنه یعنی ما یحتاج سال او و از جمله
ضروریات و اساس البیت ضروری و مسکنی ضرورست و چنانچه تقتیر
کند یا وامی گذارند آنقدر را که تقتیر کرده و حساب می‌کند پای او و اگر بر
اسراف نموده والله هو العالم سؤال هرگاه شخصی قدری مال نقد جمع کرده
باین قصد که باین پول متأهّل شود و خانه و اساس البیت خانه را درست
نماید آیا خمس واجب شده است در این پول‌ها نه جواب چنانچه اینمال
جمع شده از ارث یا بخششی باشد خمس ندارد و هر چند زیاد آید از ما یحتاج سال
بنحوی که سابق اشاره شد باید خمس بدهد والله هو العالم سؤال هرگاه
شخصی از پدرش قدری مال از نقد و جنس ملکاً و غیر ملک مانده است
همه را نقد کرده مدتی از منافع آن وجه گذران کرده است حالا اصل آن وجه باقی
است آیا بر آن وجه یا منافعش یا اصل مال تنها خمس تعلق گرفته است یا نه [illegible]
جواب امّا آنچه ارث باو رسیده یا بخشیده شده باو خمس در آنها نیست و امّا
آنچه از معامله حاصل شده و نفع معامله است خمس در آن واجب است بعد از
وضع ما یحتاج سال هو العالم سؤال در باب شخصی که کتاب نویس امیری بوده باشد
و وجهی که از راه مواجب و یا بصیغهٔ انعام باو عاید شود گاهی اتفاق افتاده
که از صندوق خانهٔ خود بوده و در آن صندوق خانه از پیشکش آن موجود می‌شده
و برخی اوقات حواله بمباشرین و کارگذاران امر دیوان مقرر نموده و بعضی از احکام
وفا بآن محال و محاسبات فرمی نموده و شخص کتاب نویس مزبور نظر بحسن ظن

[illegible] خمس بایدش صح

و وثوق

و وثوق اعتماد که نسبت ببعضی از ملازمان که در رشته بمطابق اقوال ایشان که
بصلاح اقرب و ارفق و بعضی انگاشته در رسوم صدور اخیره بره مزبور را که
بتدریج باو داده شده یا شخصی دیگر که دخالتی بعامل و غیره نداشته اند بکمتر از آن
وجه که در بره مندرج بود برغم عدم شغل الذمّه بانضمام اشیاء دیگر باین بره
زوجه داده در عوض و مقابل آن ایشان از مال خود بوی داده و آن بره را بکمتر
دیگری قبول نموده اند علاوه برای مراتب مزبور راضی شده گفتگوی منهایی
نده الآن هفت هشت سال می‌شود که باین طریق رفتار شده و از وجوه مزبور
و برخی از وجوهات که قبل از آن داشت مخلوط و منضم بهم نموده معامله و داد و ستد کرده
و از آن داد و ستد و معاملات نفعی دیده و علاوه بر آن ارثاً از پدران بوی رسیده
ای صلبیه تنهایی از آن وجه موروثه قوّهٔ استطاعه ندارد و بانضمام آن وجوهات تحصیل
خود قوّهٔ استطاعه دارد بلکه زیاده‌تر در اینصورت حکم شرعی درباره این شخص چه چیز
است بیان فرمایند که آیا این شخص مستطیع شرعی است یا خیر باین امید که دارم اگر مراد
برسانند باین امید که در حضور ترا برسانند جواب هرگاه آنچه منضم شده بمال
موروث حلال بوده بظاهر شرع و موجب استطاعت شود مجموع مرکب از آنچه ما لابدّ حج در جنب بود
گرفته شده در راه ما لابدّ باشد و اگر چنانچه حرام از [illegible] و مال حلال نفقه موجب استطاعت
للحج واجب نیست و امّا مال حکّام جور پس منقسم می‌شود باقسام کثیره در رسائل
[illegible] و بیاد داشت از تحریر و هو العالم سؤال آیا کسی می‌تواند که حقه صاحب الامر
را بهر وجه امکان مجتهد باشد و برفرض می‌تواند باید که بمجتهد بدهد یا مجتهد اذن دهد که داکر

حاصل شود اول وضع می شود از آن مؤنهٔ سنه یعنی مایحتاج سال او و از جمله
ضروریات و اساس البیت ضروری و مسکن ضروریست و چنانچه تقتیر
کند باو وامی گذارند آنقدر را که تقتیر کرده و حساب می کند بای او اگر
اسراف نموده والله هو العالم سؤال هرگاه شخصی قدری مال نقد جمع کرده
باین قصد که باین پول متأهل شود و خانه و اساس البیت خانه را درست
نماید آیا خمس واجب شده است در این پول یا نه جواب چنانچه ایمال
جمع شده از ارثها یا بخششی باشد خمس ندارد و هر چه زیاد آید از مایحتاج سال
بنحوی که سابق اشاره شد باید خمس بدهد والله هو العالم سؤال هرگاه
شخصی از پدرش قدری مال از نقد و جنس ملکاً و غیر ملک باو ارث
همه را نقد کرده مدتی از منافع آن وجه کسب را انما کرده است حالا اصل آن وجه باقی
است آیا بر آن وجه یا منافعش یا اصل مال تنها خمس تعلق گرفته است یا نه

اما صور از خمس بخشش باشد صح

۲ جواب اما آنچه ارث باو رسیده یا بخشیده شده باو خمس در آنها نیست و اما
آنچه از معامله حاصل شده و نفع معامله است خمس در آن واجب است بعد از
وضع مایحتاج سال هو العالم سؤال در باب شخصی که کتاب نویس امیری بوده باشد
و وجهی که از راه مواجب و یا بطریق انعام [illegible] و عاید شود گاهی اتفاق افتاده
که از صندوق خانه خود بوده و در آن صندوق خانه از پیشکش آن موجود شده
و برخی اوقات حواله بمباشرین و کارگذاران امر دیوان میفرموده و بعضی از حکام
و ضابطین محال و صاحبان قریه می تحفه و شخص کتاب نویس مزبور نظر بحسن ظن

و وثوق

و وثوق اعتماد که نسبت بعضی از ملازمان که داشته بمطابق اقوال ایشان که
بصلاح اقرب و از فساد ابعد می انگاشته در ایام صدور اخیره براة مزبور را که
بتدریج باو داده شده با شخصی دیگر که وجه خالص بعمل و غیره نداشته اند بکمتر از آن
وجه که در براة مندرج بوده برغم عدم شغل الذمه یا انضمام اشیاء دیگر بآن براة
زوجه و در عوض و مقابل آن ایشان از مال خود بوی داده و آن براة دیگر
دیگر را قبول نموده اند علاوه برای مراتب مزبور راضی نشده گفته که چنانچه
شده الآن هفت هشت سال می شود که باین طریق رفتار شده و از وجوه مزبور
و برخی از وجوهات که قبل از آن داشته مخلوطا و منضم بهم نموده معامله و داد و ستد کرده
و از آن داد و ستد و معاملات نفعی دیده و علاوه بر آن ارثاً از پدران بوی رسیده
الحاصل به تنهائی از آن وجه مورثه قوه استطاعه ندارد و با انضمام آن وجوهات تحصیل
نمود قوه استطاعه دارد بلکه زیادتر در این صورت حکم شرعی درباره این شخص چیز
است بیان فرمایند که آیا این شخص مستطیع شرعی است یا خیر با این امید که دارم اگر مراد
بر سانند یا آن امید که داری صد از ترا بر ساند جواب هرگاه آنچه منضم شده بمال
وارث حلال بوده بقاعده شرع و موجب استطاعت شود مجموع مرکب آنچه مال الحج واجب می شود
اگر دانسته در واحد مال لبنی باشد و اگر چنانچه حرام [illegible] مال حلال بنفسه موجب استطاعت
نشد حج واجب نیست و اما مال حکام جور پس منقسم می شود باقسام کثیره و رساله
ما [illegible] او بیاد است از تحریر و هو العالم سؤال آیا کسی می تواند که حقه صاحب الامر
[illegible] با وجود امکان مجتهد یا نه و بر فرض نشد اشتی باید که بمجتهد بدهد یا مجتهد اذن دهد
داکر

بنا بر اولی و شرط است در ولد بلوغ نه آنچه یقینی بآن است در حالات که
بالغ باشد و بنا بر ثانی آیا ولد از برای غیر بالغ روزه گرفتنی است بدون اذن
والدین یا اولی ترک آن است در آن اشکال است و اگر یکی از والدین منع
نماید فرزند خود را از روزه بنحویکه شامل روزه را هرگز بگیرد آیا مکروه می باشد
روزه او بعد از مرگ بنا بر مختار و حرام می باشد بنا بر قول دیگر یا آنکه منع
ایشان فایده در حال حیات دارد پس کسی را ندیدیم متعرض مسئله شده باشد
لیکن احتمال اول باشد در غایت قوت است و اشکالی نیست در آنکه با اذن
کراهت و حرمت برطرف می شود بهر نحویکه اذن حاصل شود و آیا قطع برضای ایشان
کافی است یا آنکه اذن لفظی لازم است اقوی این است که علم برضا کافی است مزورم
و اما مظنه که حاصل از لفظ نباشد کافی نیست و ثابت می شود اذن بشنیدن و بخبر یکه
افاده قطع کند بجهة تواتر آن یا بجهة نوشته که افاده قطع نماید و بشهادت عدلین
نه بشهادة یک عدل اگرچه با قسم باشد و نه بشهادت زنان مطلقا و نه بغیر از آنچه
مذکور شد از هرچه افاده علم ننماید و اگر اذن حاصل کرده بعد از آن شک کند
در بقاء آن حکم ببقاء آن می شود بنا بر اقرب و اگر روزه مستحب و واجب بشود
باجاره و نحو آن اقرب این است که موقوف باذن والدین نیست و بدون
اذن مکروه نیست و روزه واجب موقوف باذن نیست مطلقا هر واجب
که باشد و هرچند که بتواند اذن بگیرد و اگر باذن شروع بروزه کند پس در بین
آن اذن برطرف شود یا منع کند از آن اقوی آن است که باقی بودن بروزه مکروه

نیست

نیست و حرام نیست و اگر علم بآن داشت در وقت شروع در روزه مکروه مبنی
شد عدم آن اما فاسد می شود بنا بر غیر مختار و مکروه می شود بنا بر مختار بنا بر اقرب احتمالی
اول است و اگر با رخصت شروع بروزه نماید بنا بر مختار که جایز می باشد پس اذن
حاصل نشود کراهت برطرف نمی شود اگر موقوف باشد بتحصیل رضای والدین حال یا علی آیا
مستحب است یا نه اقرب اول لازم است و اگر یکی از والدین اذن دهد و دیگری منع نماید اقرب
این است که ترجیح با منع است و اگر یکی از ایشان امر کند بروزه اقرب عدم جواز است
روزه است و اگر روزه را اذن دهد و روزه را منع کند کراهت نسبت بآنچه
منع کرده ثابت می باشد و اگر یوم الشک به نیت شعبان روزه بگیرد بی رخصت
بنا بر قول بمنع روزه اش مجزی نیست و بنا بر مختار مجزی است با کراهت و کراهتی
در غیر مستحب و مستحب با رخصت والدین می باشد بنا بر اقرب و در اشتراط عدم
اشتراط است پس روزه اش بدون اذن او صحیح است و هم چنین صحیح و مکروه است
اگر مهمان منع کند بنا بر اقرب و هم چنین صحیح و مکروه است روزه که مهمان دار بی
اذن مهمان بنا بر اقرب و معتبر در مهمان دار صدق عرفی است پس اگر متعدد باشد
مهمان یا مهمان دار اقرب مراعات اذن جمیع است و اقرب ثبوت کراهت
است اگرچه بجهة روزه صاحب خانه مهمان را خجالتی در چیز خوردن هم نرسد و شرط
مهمان م نیست ایمان مهمان دار بنا بر اقرب بلکه اسلام ایشان نیز شرط نیست بنا بر
اقرب و فرقی نیست میان آنکه هر دو مرد باشند یا هر دو زن یا هر دو خنثی یا مختلف
و اما روزه واجب مثل روزه مستحب نیست اگرچه منع باشد و بعضی گفته اند که

که اگر در روز چهارم شود مهمان باو رسیده زوال شده بدون اذن صاحب خانه روزه
نمی گیرد و اذن در اینجا حاصل می شود با تتمه سابق گذشت و جایز نیست روزه
گرفتن زن بروزه مستحب بدون اذن شوهر بنا بر اقوی و اظهر خواه زوجه دائمه
باشد یا منقطعه خواه مطیعه باشد یا ناشزه خواه تصرف کرده باشد او را یا نه اگرچه هنوز
بخانه شوهرش نیامده باشد و زنی که طلاق رجعی داده در عده می باشد اقرب این
ست که شرط نیست در روزه او اذن شوهرش و اما در عده بنا بر اظهر بائنه که
آنکه باید بنت و فرق نیست میان زوج آنکه مؤمن باشد و عادل باشد یا نه حر باشد
یا نه حاضر باشد یا غایب متصف بعیوبیکه باعث فسخ نکاح می شود یا نه و اگر زوج صغیر
باشد عدم اشتراط و اذن او شاید اقرب باشد و اگر عقد نکاح فضولی باشد از دو
طرف یا از یکطرف قبل از اجازه آنکه اجازه او معتبر است موقوف نیست روزه
گرفتن زوجه روزه مستحبی را باذن زوج بنا بر اقوی لیکن احوط طلب اذن است زیرا
که مسئله محل اشکال است و اما روزه زن با اذن شوهر زیاده بر فرض و حرام نیز
می باشد مثل روزه حایض یا آنکه معصیت بر آن مترتب نمی شود و اگر آنرا حرام دانیم
از گناهان کبیره نمی باشد و اگر مرد را چند زن باشد و بعضی را اذن دهد هر زنی که اذن
داده روزه او صحیح است و اگر مشتبه شود که کدام را اذن داده هیچیک نمیتوانند
روزه بگیرند مگر باذن تازه بنا بر احوط و اقوی و اگر زنی کسی را وکیل کند در تزویج
پس قبل از علم او بآنکه وکیل او را عقد کرده روزه مستحبی بگیرد پس معلوم شود که در
حال روزه بعقد دیگری بود در صحت روزه او اشکال است احتمال صحت روزه در

غایت

غایت قوه است لیکن ترک احتیاط را نشاید کرد و بنا بر مختار تجسس کردن از آنکه
عقد شده لازم نیست بلکه می توانند روزه را بگیرد تا تزویج معلوم گردد و بنا بر اقوی و
ظن بتزویج حکم شک دارد بنا بر اقوی و لیکن ثابت می شود تزویج بشهادت عدلین و
باستفاضه و شهرتیکه علم از آن حاصل شود و ثبت بعدل واحد اگر علم را افاده کند و
هم چنین بشهادت زنان اگر علم بهم رسد از آن و اگر در اثنای روزه مستحبی تزویج
نماید در فساد روزه اش بمجرد تزویج مطلقا و در عدم فساد مطلقا یا موقوف
بودن آن باذن زوج اشکال است و احتمال ثانی خالی از قوه نیست و فرقی در میان
اقسام روزه مستحب نیست و در اشتراط باذن زوج پس اگر یوم الشک را روزه
بگیرد بنیت شعبان بی اذن زوج روزه اش صحیح نیست و بعد اگر معلوم شود که
از رمضان بوده واجب است بر او قضای آن و اما روزه واجب پس در آن شرط
نیست اذن شوهر بلکه با منع او نیز می تواند روزه را گرفت خواه وقت آن وسعت
داشته باشد مثل ماه مبارک رمضان و کفاره یا نه و صحیح نیست روزه بنده بی اذن سید
بنا بر اشهر و اظهر و قول بصحت ضعیف است و لیکن اگر روزه را گرفت زیاده بر فرض
معصیت بر آن مترتب نمی شود بنا بر اقوی و فرقی در احکام مذکوره نیست میان آنکه
آقایش حاضر باشد یا غایب و میان آنکه روزه باعث ضعف او از بجا آوردن
حقوق مولایش باشد یا نه و فرقی نیست میان کنیز و غلام و میان قن و مدبر و مکاتب
اگرچه بعض از او آزاد شده بنا بر احوط و اقرب و اگر بنده صغیر باشد حکمش مثل زوج
صغیرست مقصد پنجم در بیان قدری از احکام حج است بدانکه حج از واجبات عظیمه

دفا بدین خود نمی تواند نمود یا آنکه می تواند کرد لکن صعب است براو پس درین حال ظاهر
این است که حج براو واجب نیست و اگر مالی داشته باشد و دینی که بقدر آن مال
باشد و آن دین را مهلتی باشد که بزمان بعیدی و از مال خود می داند که اگر آن مال
برطرف شود می تواند بکسب آن دین را اداء کند و بالجمله بنحوی باشد که بر تلف شدن
آن مال پیش از موعد ضرری مترتب نشود در وجوب حج بر او این را مانع نمی دانند
جمعی آنرا مانع میدانند و حج را واجب نمی دانند و مسئله محل اشکال است
لیکن قول ثانی خالی از قوة نیست پس حاصل آنچه گذشت این است که دین
مانع وجوب حج است مطلقاً میان آنکه دین دین آدمی بعینی باشد یا از حقوق
الٰهی باشد مثل زکوة و خمس و کفاره و شبه آنها هم چنانچه جمعی باین تصریح کرده اند
و این مانع نمی باشد حج مستحب را اگر صرف مال در حج باعث ضرر بر صاحب
مال نشود و مطالبه آن نماید بروجهی که مستحق می باشد و اگر او را کتب علمیه چند باشد
که استطاعة از آنها حاصل شود بقدر زاد و راحله می باشد پس در اینحال آیا
واجب است فروختن آنها و صرف قیمت آن در راه حج یا آنکه واجب نیست
در وجوب حج ساقط می باشد در آن اشکال است اقرب این است که
اگر فروختن آنها و تلف کردن آنها موجب ضرر براو می شود و در مشقت شدیده
می افتد چنانچه نسبت ببعض از علما و طالبی علم می باشد حج واجب نیست و فرد حقیق
آنها لازم نمی باشد همچنانچه جماعتی تصریح باین کرده اند بلکه ظاهر اجماعی می باشد
و مستثنی از مال استطاعة و خانه که در آن ساکن می باشد و بآن محتاج است

وآن هم

مگر آنکه زیاده بر وفاء دین بقدر استطاعة مالی داشته باشد و فرق نیست علی المقام

پس

پس فروختن آن بجهة تحصیل استطاعة واجب نیست و اگر قیمت آن نیز
مستثنی است یا نه در آن خلاف است اقرب عدم استثناء است اگر فروش
بتملک آن نباشد و شرط نیست در وجوب حج بر زن آنکه محرم داشته باشد مگر اینکه
موقوف باشد حج او بر آن یا بنحوی که بدون آن ممکن نباشد یا باعث ضرر براو شود
پس در اینحال شرط می باشد و اگر زن خواهش نماید از محرم خود این را واجب نیست بر
او اجابت او و قبول کردن آن و اگر اجرت خواهد واجب است دادن اجرت
و بعضی گفته اند که نفقه محرم در جائی که محتاج بمحرم می باشد بر زن است و بعضی گفته اند
که اگر با محرم بحج رود و در راه بمیرد تجشم مضاد است و در آن اشکال و نظر است
و بعضی گفته اند شرط است در محرم بلوغ و عقل و در آن نظر و اشکالی نیست در جواز
نائب گرفتن بجهة حج در بعضی از مواضع و از شرایط آن این است که تعیین کند
نوع حج را چنانچه بعضی تصریح کرده اند و هرگاه نائب شد بجهة حج تمتع از برای حی یا میتی
که تمتع براو واجب است بود بالاصاله و شرط کند براو بجا آوردن حج تمتع را عدول جایز
نیست او را عدول بسوی نوع دیگر و اگر عدول کرد مستحق اجرت نیست و اگر
نائب شد بجهة حج قران از برای کسیکه این حج براو واجب بود و شرط بجا آوردن
این حج براو شده و میدانند که قصد آن شخص تخییر بود جایز نیست او را عدول از
آن حج بحج افراد بلکه عدول بتمتع از آن نیز جایز نیست و هم چنین کسیکه
نائب حج افراد شد او را بجهة کسیکه افراد براو بود او را عدول بسوی قران جایز نیست
و بالجمله اگر شخص حج معینی بر ذمه او قرار گرفت از برای بجا آوردن معینی و شرط کرد

این را بر نایب جایز نیست او را عدول از آن بسوی غیر اگر چه آن افضل
از آن نوع حج باشد و قول بجواز از عدول بسوی افضل ضعیف است و اگر
شخصی حج برای او قرار گرفت سابقا پس او را مانعی روی داد از ادا
آن و عذر رسید که بر طرف شدن آن مأیوس است واجب است او را ارجاع
نایب تمت الکتاب بعون الملک الوهاب ۲۹ شهر رجب المرجب فی یوم پنجشنبه
فی مدرسه مادر شاه مرحوم بجانب ... خواجه
امیدواری حقیر با زبونیه از برادران ایمانی که
در وقت مطالعه این حقیر رو سیاه درگاه الله را
... یاد فرمایند که جناب پروردگار را ...
عملی کرامت فرماید و اگر سهوی ... شده باشد
به از لطف و مرحمت ... نمایند
... که حوادث زمانه ... باعث ...
... که دید ...
رفتار ... درست ... در آخر ...
چند ... که در وقت خواندن
... ازدعا فراموش ...
تمام شد رساله شریف ... غفرالله

۱۲۳۵

۴۷